



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴۲ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۹ الی ۱۳۷۷/۰۷/۲۱ به بحث پیرامون «مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی» پرداخته است که این مجلد شامل جلسات ۱ تا ۲۰ می‌باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

مدل تنظیم سیاستهای کلان

فرهنگی

۲۶/۱۰/۱۹

جلسه ۱

تنظیم: گروه پژوهشی - کارشناسی فرهنگی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

شاخصه فرهنگی در فرد و جامعه

فهرست

- ۱- مقدمه.....
- ۱- معرفی «فرهنگ» به عنوان وصف کل در جامعه.....
- ۲- جاری بودن خصوصیت وصف کل در کلیه اعضاء مجموعه به شکل متفاوت.....
- ۳- حضور سه بعد اصلی جامعه (سیاست، فرهنگ، اقتصاد) در مجموعه مفاهیم اجتماعی.....
 - ۳/۱- تعریف اقتصادی از عدالت اجتماعی در دیدگاه رایج.....
 - ۳/۲- منزلت سیاسی داشتن «عدالت در تولید»، در بخش اقتصاد.....
 - ۳/۳- منزلت فرهنگی داشتن «عدالت در توزیع»، در بخش اقتصاد.....
 - ۳/۴- منزلت فرهنگی داشتن معنای «صرفه جویی در مقیاس تولید»، در بخش تولید اقتصادی.....
- ۴- امکان تفکیک موضوعات اجتماعی در سطح خرد بر اساس اصلی بودن بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در آنها.....
 - ۴/۱- ملاحظه مستقل موضوعات علامت «خرد» بودن سطح ملاحظه.....
 - ۴/۲- جدا شدن موضوع از مبنا و غایت آن در سطح خرد همراه کننده کارشناس (تمثیل از کشاورزی).....
 - ۴/۳- ملاحظه نسبت بین سیاست، فرهنگ و اقتصاد در «سطح توسعه»، ملاحظه ساختار درونی هر یک از سیاست، فرهنگ، اقتصاد در «سطح کلان» و انتزاع موضوعات از یکدیگر در «سطح خرد».....
 - ۴/۴- مشخص نشدن میزان توانایی جامعه در هر موضوع با ملاحظه موضوعات در سطح خرد.....
 - ۴/۵- پیدایش قدرت تحلیل در سطح کلان و قدرت جهت دادن در تکامل و توسعه.....
- ۵- پاورقی - بهره‌وری مادی شاخصه اقتصادی بودن یک موضوع در جامعه.....

- ۱- اقتصادی بودن هرگونه کار خدماتی..... ۵
- ۲- تعریف کشاورزی، صنعت و کشت و صنعت در دیدگاه رایج..... ۵
- * اصل بحث: شاخصه فرهنگ در فرد و جامعه..... ۶
- ۱- «سنجش، حافظه، هنر» سه شاخصه فرهنگ در فرد..... ۶
- ۱/۱- فرهنگی بودن ابزارهایی که به هر شکل زمینه توسعه قدرت سنجش را فراهم می‌کند..... ۶
- ۱/۲- منزلت سیاسی داشتن «سنجش» (تطرق احتمالات) در فرهنگ..... ۶
- ۱/۳- منزلت فرهنگی داشتن «حافظه» در فرهنگ..... ۶
- ۱/۴- منزلت اقتصادی داشتن هنر (قدرت القاء) در فرهنگ..... ۶
- ۲- مشخص شدن ارتباط انسان با «جهان»، با «افسانهای دیگر» و با «اشیاء» در فرهنگ..... ۶
- ۲/۱- تعیین جهانبینی (توصیف) در ارتباط انسان با جهان..... ۶
- ۲/۲- تعیین ایدئولوژی (خواستها) و ارزشها در ارتباط انسان با سایر انسانها..... ۷
- ۳- «جهت تکامل، ساختار تکامل، روابط جزئی اجتماعی» سه شاخصه فرهنگ در جامعه..... ۷
- ۳/۱- «جهت» معرف حرکت از مبدأ به سمت مقصد..... ۷
- ۳/۲- «ساختار» معرف نظام روابط (وحدت و کثرت روابط)..... ۸
- ۳/۳- تفاوت تغییر در ساختار با تغییر در روابط..... ۸
- ۳/۴- تفاوت روابط جزئی با نظام ارتباطات (تمثیل)..... ۸
- ۳/۵- حاکمیت «جهت» بر ساختار روابط اجتماعی..... ۹
- ۳/۶- حاکمیت ساختار روابط بر روابط جزئی..... ۹
- ۳/۶/۱- بیان نمونه‌هایی از روابط اجتماعی (تعداد معاملات، تعداد روزنامه‌های مطالعه شده، تعداد مساجد، سینماها...)..... ۹
- ۳/۶/۲- بیان نمونه‌هایی از ساختار اجتماعی (محتوای آموزش، نظام آموزش...)..... ۱۰
- ۳/۶/۳- ساختارها بستر پرورش در جامعه..... ۱۰
- ۴- «ارتقاء جهت، ساختار، روابط» در خدمت «ارتقاء هوشمندی» افراد جامعه..... ۱۰
- ۴/۱- تقویت احتمال تقدم هوشمندی بر حافظه..... ۱۰

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۸۰۰۳۰۰۱
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۶/۱۰/۱۹
عنوان گذار:	برادر علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۶/۱۰/۲۴
ویراستار:	برادر مصطفی جمالی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات



شاخصه فرهنگ در فرد و جامعه

مقدمه:

۲- تجاری بودن خصوصیت وصف کل کلیه اعضاء

مجموعه به شکل متفاوت

مفاهیمی که در رابطه وحدت است باید در کلیه اعضاء کل جریان پیدا کند. البته این جریان در تمام اعضاء بصورت مساوی نمی‌باشد، بلکه در هر جایی متناسب با همانجا معنا خواهد داد.

۳- حضور به سه بُعد اصلی جامعه (سیاست، فرهنگ، اقتصاد) در مجموعه مفاهیم اجتماعی

«سیاست، فرهنگ، اقتصاد» ابعاد اصلی جامعه می‌باشند.

یعنی یک جامعه وحدتی دارد که این وحدت دارای سه بُعد است و این سه بُعد در همه کل حضور دارد.

۳/۱- تعریف اقتصادی از عدالت اجتماعی در دیدگاه رایج

بنابراین عدالت اجتماعی در نظر اول یک مسئله اقتصادی هست و در ارتکازات موجود به معنای توزیع عادلانه محصولات مصرفی یا بهره‌وری می‌باشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: سئوالی که

مرفوم فرمودید این است که کدامیک از عناوین فرهنگی هستند و به چه دلیل؟ عدالت اجتماعی، انضباط اجتماعی، انضباط مالی، توسعه معنوی، توسعه اعتقاد و اخلاق اسلامی در جامعه، توسعه مشارکتهای «سیاسی اجتماعی، اقتصادی» توسعه وحدت و همبستگی ملی، توسعه آمادگی و تحرک و تعاون ملی، توسعه امنیت ملی، حقوق فردی و اجتماعی، توسعه فرهنگ قناعت و مصرف، حمایت از رسانه‌های گروهی و مؤسسات انتشاراتی.

۱- معرفی «فرهنگ» به عنوان وصف کل در جامعه

در همه این موضوعات فرهنگ الهی و فرهنگ مادی قابل جریان می‌باشد و لذا بهتر است قبل از بررسی این موضوعات کمی پیرامون موضوع فرهنگ دقت داشته باشیم. مفاهیم سیاست، فرهنگ و اقتصاد، مفاهیم اصلی و مربوط به کل و وحدت می‌باشند.

بنابراین در خود الگوی تولید (یعنی نظام توزیع) می توان فرهنگ حاکم و جهت حاکم را شناخت. اگر فرهنگ حاکم، فرهنگ استکباری باشد مُحال است که توزیع توزیع استکباری نباشد و محال است انگیزش تولیدی، انگیزش استکباری نباشد و بعد مُحال است که تأثیر بهره‌وری و توزیع ثروت و قدرت خرید و امکان مصرف استکباری نباشد.

۳/۴ - منزلت فرهنگی داشتن معنای «صرفه‌جویی در

مقیاس تولید»، در بخش تولید اقتصادی

باز در خود تولید بحث پیرامون صرفه‌جویی در مقیاس تولید یک امر فرهنگی است. مفهوم «صرفه» رابطه بین ابزار و آدم را معین می‌کند. یعنی عوامل تولید شما عبارت از مواد اولیه انسانها و ابزار می‌باشد. تا اینکه محصولی در می‌آید می‌گوئیم می‌صرفد یا نمی‌صرفد؟ آیا دیگ ماشین را بزرگ بگیریم یا کوچک؟ آن را بصورت اتوماتیک کنیم یا ساده؟ این کلمه می‌صرفد رابطه بین آدم با این وسیله تولیدی را مشخص می‌کند.

بنابراین به دلیل اینکه سیاست، فرهنگ، اقتصاد ابعاد کل هستند در کلیه مقولات اجتماعی می‌توانند حضور داشته باشند. بلکه می‌توانید اینگونه تقسیم بکنید و بررسی کنید که آیا فرهنگ اصلی در عدالت یا فرعی و یا تبعی آن است؟ بنابراین عناوین اصلی در اقتصاد عناوین اقتصادی هستند که این عناوین دیگر در فرهنگ نمی‌توانند بعنوان اصلی تلقی شوند.

۳/۲ - منزلت سیاسی داشتن «عدالت در تولید»، در

بخش اقتصاد

ولی همین عدالت اجتماعی اگر اقتصاد، موضوع تولید قرار گرفت مسئله‌ای سیاسی می‌شود زیرا منزلت تولید، منزلت سیاست است. علت اینکه منزلت تولید را در اقتصاد سیاست می‌گیریم بدین خاطر است که شدت و ظرفیت اقتصاد در تولید معین می‌شود.

۳/۳ - منزلت فرهنگی داشتن «عدالت در توزیع»، در

بخش اقتصاد

در همین اقتصاد، منزلت توزیع را منزلت فرهنگی می‌دانیم. به عبارت دیگر توزیع ساختاری است که رابطه اقتصاد را هم در تولید و هم در مصرف با انسان مشخص می‌کند. یعنی معنی انگیزه را در یک طرف نسبت به تولید تعریف می‌کند و در طرف دیگرش معنی قدرت بهره‌وری را در اقتصاد مشخص می‌کند. توزیع یعنی ساختار است که رابطه بین شدت انگیزه تولید در اقتصاد را با تأثیر بهره‌وری و حق مصرف مشخص می‌کند. به تعبیر دیگر رابطه بین تولید و مصرف ساختار توزیع ثروت هست. بنابراین ما می‌توانیم در تمام موضوعات حتی موضوعات اقتصادی منزلتهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی موضوعات را مشخص کنیم و بوسیله این منزلتها می‌توانیم شاخصه فرهنگ حاکم را تعریف کنیم. یعنی وقتی به ما می‌گویند: بر توزیع چه فرهنگی حاکم است؟ ولو توزیع، توزیع اقتصادی و تقسیم کردن پول قدرت خرید یا قدرت بهره‌وری هست ولی ما می‌توانیم آن را بصورت فرهنگی ملاحظه کنیم و این به معنا خلط بین موضوعات نیست بلکه توجه به این معناست که ساختار که رابطه بین شدت و تأثیر هست غیر از الگوی تولید است.

۴- امکان تفکیک موضوعات اجتماعی در سطح خرد بر اساس اصلی بودن بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی در آنها

برادر پیروزمند: ابتدائاً ما به آن چیزیکه در تقسیمات اولیه مان است کار داریم، همان دید اولی که به ما می‌گوید این امر اقتصادیست ولو اینکه در خود امر اقتصادی هم باز می‌آیم منزلت بندی می‌کنیم.

۴/۱ - ملاحظه مستقل موضوعات علامت «خرد» بودن سطح ملاحظه

(ج): این نکته مهمی است کلیه عناوینی که فرض استقلال درشان بشود در مفهوم خرد بکار رفته‌اند ولی همان عناوین در مفهوم کلان و توسعه نیز باید ملاحظه شوند، یعنی وقتی یک چیزی را موضوعاً مستقل از موضوع آخر ملاحظه می‌کنیم استقلال در موضوعات علامت خرد و انتزاعی بودن آنها می‌باشد و این مطلب، مطلب بسیار مهمی است.

۴/۲ - جدا شدن موضوع از مبنا و غایت آن در سطح خرد گمراه کننده کارشناس (تمثیل از کشاورزی)

این مطلب (ملاحظه انتزاعی) نباید کم گرفته شود زیرا کارشناس را گمراه می‌کند.

انتزاعی بودن چگونه کارشناس را گمراه می‌کند؟ نحوه بها دادن کارشناس به یک موضوع، می‌تواند او را در اهداف مقدماتی متوقف کند و هم از مبنای اصلی و تعاریف اصلی که در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی اش هست دورش می‌کند. مثال را در اقتصاد می‌آوریم ما می‌خواهیم میزان تولید گندم زیاد شود. زیاد شدن تولید گندم عواملی دارد. عوامل ازدیاد تولید گندم چیست؟ بذر خوب، زمین خوب، آب و هوای مساعد، انسان، ابزار

مکانیزه.

اگر از کارشناس سؤال شود بذر خوب چه بذری است و بذرهای گندم در دنیا چند نوع هستند؟ او جواب می‌دهد: کم بار، ساقه بلند، ساقه‌های انعطاف پذیر، ساقه کوتاه و شروع می‌کند انواع گندم را گفتن و بعد می‌گوید که اگر اینجا جائیست که خیلی بادهای تند می‌آید ساقه بلند نگیرید، و اگر باد تندی نمی‌آید، ساقه بلند برایش بهتر هست زیرا راحت می‌تواند آنرا درو کند. بعد دانه‌دانه شرح می‌کند عواملی را ذکر کردن، و بهترین‌ها را نسبت به یک مجموعه مقدماتی که در یک جا هست می‌سنجد. او نوع گندم، بذر و بعد وضعیت زمین و آب را بررسی کند. مثلاً می‌گوید: آبیاری بارانی در شمال لزومی ندارد زیرا باران خودش بصورت طبیعی می‌آید، یا سیستم غرقاب کردن مناسب ناحیه جنوب نیست. بنابراین بیهی زمین، بذر، آب و ابزار در تعریف کشاورزی می‌باشد.

حال اگر شما می‌گوئید که کشاورزی جزو امور اجتماعی است و حقوق درش اصل است. او می‌گوید: حقوق در کشاورزی اصل است یعنی چه؟ اصل در کشاورزی زمین و ابزار و بذر و آب می‌باشد.

او می‌گوید که کاشت گندم وابسته به این عوامل است و راست هم می‌گوید در دید خرد هم اینهاست. ولی چرا جامعه صنعت را رها کند و دنبال کشاورزی برود؟ چرا مردم این حرفه را انتخاب کنند؟ چرا باید پول‌ها در این مطلب خرج شود؟ چرا انگیزه باید در این راه بکار گرفته شد؟ این امور کلان اجتماعی هستند. حال آیا این امور کلان به تولید گندم ارتباط دارند؟ محققاً ارتباط دارند. تولید هرگز نمی‌تواند بصورت خرد، بریده از جامعه، انسان، کشش‌ها و انگیزش‌های اجتماعی و حتی بریده از

۴/۴ - مشخص نشدن میزان توانایی جامعه دوهر موضوع با ملاحظه موضوعات در سطح خرد

(س): اگر صلاح می دانید از خرد شروع کنید، یعنی بیایم ابتدائاً با دید خرد موضوعات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را بررسی کنیم.

(ج): عیبی ندارد، ولكن شما را در تحلیل گمراه نکند. این نکته را در نظر داشته باشید که خاصیت امور کلان و امور توسعه چیست؟

ما می توانیم از امور خرد شروع کنیم ولی آنچه را که در امور خرد می گوئیم هرگز قدرت تحلیل نسبت به توانائی یا ناتوانی آن را نداریم مگر تناسبات کلانش را بیان کنیم.

(س): توانائیش در چی؟

(ج): قدرت تحلیل توانائی جامعه در کارآمدی دستگاه خردش، را نداریم یعنی ما حالا رفتیم در یک جائی دیدیم اقتصاد را به صورت ارقام در یک کتابخانه نموداری و گزارشگری درست کرده اند مثلاً از سال پنجاه و پنج تا سال هفتاد و پنج نمودار تولید گندم اینگونه بوده است و صنعت هم اینگونه و تولید مواد خام هم اینگونه بوده است. معنای بهینه شدن ابتدائاً در نظرمان اینست که این نمودارها در همه بخشها بالا رفته باشد و حال اینکه این درست نیست. ممکن است لازم باشد که در بعض جاهاش پائین بیاید زیرا بالا رفتن نمودار در بعضی جاها موجب کندی سرعت جاهای دیگر می باشد. یا مثلاً این باید تدریجاً در بخش دیگر منحل می شد ولی منحل نشد، شما تنها رشد کمی را ملاحظه می کنید و تناسب کیفی رشد را نمی بینید. از این بالاتر، اینکه کلاً این بخش نسبت به بخش فرهنگی سیاسیمان چطوری باید باشد.

نظام مدیریتی (یعنی دولت هم برایش صرف کند که این کار را بکنند) و بصورت یک امر صد درصد بریده نگاه شود و اصلاً اقتصاد اینجوری در عالم نداریم. هر جا تولید و آدم وجود داشته باشد، انگیزشهای اجتماعی یکی از عوامل اساسی تولید است و هرگاه بطور فیزیکی بخواهیم بر خلاف انگیزشهای اجتماعی هزینه بکنیم هزینه اقتصادی نکردیم، و اصلاً معنای اقتصادی نمی تواند بدهند. پس بنابراین حتماً وقتی که صحبت از اقتصاد می کنیم در ارتباط با هزینه های سیاسی و فرهنگی هم هست.

۴/۳ - ملاحظه نسبت بین سیاست، فرهنگ و اقتصاد در «سطح توسعه»، ملاحظه ساختار درونی هر یک از سیاست، فرهنگ، اقتصاد در «سطح کلان» و انتزاع موضوعات از یکدیگر در «سطح خرد»

حالا اگر اینچنین فرض شود باید کلیه مفاهیم را در سه سطح اصلی، فرعی و تبعی تعریف کنیم که سطح اصلی، سطح توسعه در موضوع و سطح فرعی را به سطح کلان و تنظیم تناسبات داخلی یک موضوع و سطح تبعی را سطح خرد آن موضوع می باشد. وقتی که می خواهیم بگوئیم کل، بگوئیم نسبت بین سیاست، فرهنگ و اقتصادش چگونه هست. وقتی که می خواهیم بگوئیم کلان، بیاید داخل خود موضوع و بگوئید نسبت بین عوامل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی چیست؟ وقتی می خواهد خرد و تبعی بشود آنوقت دیگر بگوئید امور انتزاعی که در اقتصاد، سیاست و فرهنگ است.

کشاورزی یعنی کلیه اموری است که از نظر طبیعی تولیدشان انجام می پذیرد. (به تعبیر آنها طبیعت می گوئیم) و الا به تعبیر ما آن طور نمی گوئیم تکویناً تولید انجام می گیرد.) کلیه اموریکه طبیعت در شأن دخیل در تولید نیست، صنعت می نامیم. وقتی یک دانه و بذر هفتاد تا، صدتا، هفتصدتا می شود کارخانه آنرا به هفتصد تا تبدیل نکرده و لذا به آن کشاورزی می گوئیم و دامداری هم از همین قبیل است. مثلاً کارخانه تولید گاو نداریم بلکه گاو به نحو طبیعی مولد است. بنابراین اینها را به کشاورزی ملحق کردیم. همچنین می توانیم شیلات را هم ملحق به کشاورزی کنیم. پس در کشاورزی می توانیم شرایط تولید را بهینه کنیم ولی اصل عملیات تولید (یعنی افزایش) بوسیله عوامل طبیعی انجام می گیرد. ولی به کلیه اموریکه افزایش آنها بوسیله انسان و ابزار بوجود می آید، یعنی در ارزش افزوده آنها ابزار سهم اولیه را دارد امور صنعتی می گوئیم. منابع طبیعی را به اصطلاح مثل دانه فرض کنیم چه چیزی آن را به ارزش افزوده رسانده؟ انسان و ابزار. رشد آن بدین معناست که کار آمدیش برای بهره وری انسان بالا برود.

حالا اگر محصولات کشاورزی را به عنوان مواد خام در یک دستگاه صنعتی ببریم و بهره وری را تسهیل کنیم کشت و صنعت می شود. اگر بهینه کردن شرایط را برای کاشت ماشینی کردیم برداشت و امثال ذلک مکانیزه، ماشینی و صنعتی می شود. پس کشاورزی صنعتی کدام است؟ آنستکه صنعت یک جای دیگری رشد کرده و آمده ثمره رشدش را در خدمت کشاورزی قرار می دهد.

در یک تقسیم بندی کلی کلیه محصولات که ما مصرف می کنیم، یعنی بهره وری نسبت به آن پیدا می کنیم در اقتصاد جا می گیرند و اینها در امور اقتصادی، اساس در

۴/۵ - پیدایش قدرت تحلیل در سطح کلان و قدرت جهت دادن در تکامل و توسعه

پس قدرت تحلیل همیشه در کلان و قدرت جهت دادن حتماً در تکامل و توسعه پیدا می شود و گزارشگری آماری بدون تحلیل معنا ندارد بلکه همیشه کار سطح تکاملی شما به کار خرد متقوم شد. یعنی اگر این اطلاعات را نداشته باشید نمی توانید دستور بدهید که امسال چند درصد کشاورزی را پائین، یا بالا ببرید. به عبارت دیگر درست است که اگر اطلاعات خرد نداشته باشید آنجا هم نمی توانید کار بکنید، ولی بدون تحلیل در سطح کلان و توسعه، اطلاعات خرد هیچ ثمره ای ندارد نمی توانید خوبی یا بدی کاری را که می خواهید انجام دهید تشخیص دهید.

پاورقی - بهره وری مادی شاخصه اقتصادی بودن یک موضوع در جامعه

خوب حالا می گوئیم امور اقتصادی چه چیزهایی هستند؟ می گوئیم امور اقتصادی مربوط به امور است که بهره وری مادی را در دسته بندی بسیار بسیار کلی ممکن می کند.

۱ - اقتصادی بودن هرگونه کار خدماتی

در دسته بندی بسیار هرگونه کار خدماتی، کار اقتصادی است. این کارهای اقتصادی خدماتی آنهایشان که مستقیماً در کار کشاورزی یا صنعت باشند به آنها کارهای اقتصادی می گویند.

۲ - تعریف کشاورزی، صنعت و کشت و صنعت در دیدگاه رایج

می توانید مفهوم صنعت با مفهوم کشاورزی را توسعه دهید و دامداری را هم ملحق به کشاورزی، کنید،

۱/۳ - منزلت فرهنگی داشتن «حافظه» در فرهنگ

بعد از این عمل سنجش صحبت از حافظه می‌کنیم. حافظه میدانی است که این سنجش می‌خواهد در آن میدان تحرک داشته باشد. قدرت حافظه و هوش که بعدها درباره‌اش صحبت می‌کنیم هم در شکل اجتماعی و در شکل فردی قابلیت فرض دارد.

۱/۴ - منزلت اقتصادی داشتن هنر (قدرت القاء) در فرهنگ

سپس ایندو (عملکرد سنجش و حافظه) به یک تجسّدی تبدیل می‌شوند که آن تجسّد «هنر» می‌باشد. به عبارت دیگر تبدیل به کیف ارتباط می‌شوند و کیف ارتباط یعنی قدرت القاء و قدرت تصرف. انسان منهای هوش و حافظه قدرت القاء ندارد. به اضافه آنها خود قدرت القاء هم سر جای خودش جایگاهی دارد.

۲ - مشخص شدن ارتباط انسان با «جهان»، با «انسانهای

دیگر» و با «اشیاء» در فرهنگ

حالا در خود هنر هم منزلت سیاست و فرهنگ و اقتصاد را می‌توان ملاحظه کرد که آن یک بحث دیگری است. حال قدرت ارتباط درست شد و می‌گوئید توانست با علائم صوتی و تصویری و با حالاتش مطلبی را به غیر منتقل کند. فرهنگ نقش کیف ارتباط را مشخص می‌کند، ارتباط با جهان، با انسان و با اشیاء.

۲/۱ - تعیین جهانبینی (توصیف) در ارتباط انسان

با جهان

ارتباط با جهانی را که در اینجا بکار می‌بریم با ارتباط با اشیاء و امکانات فرق می‌کند. در ارتباط با جهان بعنوان کل، می‌گوئید: جهان مخلوق است، یا مخلوق نیست، که در صورت مخلوق بودن فرهنگش الهی می‌شود. یعنی در این مرحله قضاوتش نسبت به کل جهان مشخص می‌شود.

تولید می‌شوند. حالا آیا در تجارت نقش دارند یا ندارند؟ آیا یک امر اقتصادی محسوب می‌شوند یا نه؟ تجارت چون نظام توزیع است حتماً حضور دارد ولی حضورش از قبیل حضور صنعت و کشاورزی نیست.

* اصل بحث: شاخصه فرهنگ در فرد و جامعه

۱ - «سنجش، حافظه، هنر» سه شاخصه فرهنگ در فرد

۱/۱ - فرهنگی بودن ابزارهایی که به هر شکل زمینه

توسعه قدرت سنجش را فراهم می‌کند

حالا به موضوع فرهنگ بر می‌گردیم. در فرهنگ می‌توانید بگوئید: کلیه عواملی که می‌تواند سنجیدن و سنجش را، زمینه‌سازی و ایجاد شرائط کنند و توسعه بدهند فرهنگی شناخته می‌شوند. یعنی اینها برای بالا بردن ظرفیت فرهنگ و پرورش فرهنگ ابزار می‌باشد. شاید بگوئید من در کودکی بوسیله یک سری وسایل بازی این هوشمندی را ایجاد کردم ولی بهر حال هوشمندی بالا رفت، یعنی آن بازی تطرّق احتمال و سنجشش را بالا می‌برد.

(س): آن ابزارها هم ابزارهای فرهنگی می‌شوند.

(ج): بله به تمام آن ترسیم و فیلم‌هائی که درست

می‌شوند برای بالا بردن هوشمندی طفل و حافظه‌اش و توسعه عملیات سنجشیش ابزار فرهنگی گفته می‌شود.

۱/۲ - منزلت سیاسی داشتن «سنجش» (تطرق احتمالات)

در فرهنگ

حالا این مسئله تطرّق احتمال و کار سنجشی اولین

قسمت کار فرهنگی و اصلی‌ترین می‌باشد. یعنی عمل

سنجش نقش سیاست را در فرهنگ دارد.

توصیف شود. یعنی در فرهنگ چیزهای ارزشی داریم ولی آنها هرگز در رتبه چهار قرار نمی‌گیرند بلکه در رتبه دو قرار می‌گیرند.

(س): ولو توصیف ارزش باشد.

(ج): بله توصیف ارزش باشد زیرا کار ارزشی انجام می‌دهید و ارزش را تحلیل می‌کنید بله اگر بخواهیم خود سیاست را تحلیل کنیم و نه اینکه فرهنگ سیاست را در آنجا عیبی ندارد که ارزش در رتبه چهار قرار بگیرد ولی در فرهنگ اصل باید آن چیزی باشد که مربوط به سنجش و توصیف می‌باشد.

۳- «جهت تکامل، ساختار تکامل، روابط جزئی اجتماعی» سه شاخصه فرهنگ در جامعه

(س): پس ما شاخصه اصلی فرهنگ را باید سنجش ارتباط قرار دهیم.

(ج): در کل (فرهنگ) که نگاه می‌کنید جهت، اصل در تکامل است و در رتبه بعد از جهت ساختار و بعد از ساختار روابط اصل می‌شوند.

البته خود ساختار هم طبقه‌بندی می‌شود و بعضی از ساختارها، ساختارهای اصلی و ابزار برای کلیه ساختارهای دیگر می‌شوند. بنابراین در کل فرهنگ، جهت اولین مبدأ فرهنگ است و سپس ساختارها از جهت بدست می‌آیند و در آخر روابط بر اساس ساختارها شکل می‌گیرند.

(س): آیا می‌توان گفت: ساختار همان ارتباطات است؟

۳/۱- «جهت»، معرف حرکت از مبدأ به سمت مقصد

(ج): حرکت تکاملی از مبدأ به طرف مقصد حتماً جهتی دارد. ارتباطها از ساختارها تبعیت می‌کنند. البته ربط را در مرتبه کل - نه در ارتباطهای جزئی - که می‌بینید

۲/۲ - تعیین ایدئولوژی (خواستها) و ارزشها در ارتباط انسان با سایر انسانها

سپس بله ارتباطش با انسانها بر این اساس و جهانی‌تری تنظیم می‌شود. عبارت دیگر بر اساس جهانی‌تری ایدئولوژی مشخص می‌شود و بر اساس آرمانها خواستها و نیازها شکل می‌گیرند و بر اساس خواستها کیفیت ارتباط با شرائط و امکانات مشخص می‌شود. در حقیقت معارف توصیفی معارف آرمانی را معین می‌کند که معارف آرمانی همان اهداف می‌باشد بنابراین منزلت توصیف در فرهنگ منزلت سیاسی و ... منزلت اهداف و مقاصد در فرهنگ منزلت فرهنگی و منزلت اعمال فعالیت‌های فرهنگی نسبت به شرائط منزلت اقتصادی است. بنابراین کیفیت ارتباط با انسانها همان چیزی است که معرف اهداف و آرمانها می‌باشد و معنای خوبی و بدی و ارزشها را معین می‌کند. در فرهنگ رتبه منزلت‌های فرهنگی چهار و رتبه منزلت‌های سیاسی دو و رتبه منزلت‌های اقتصادی یک ملی باشد. لذا ارزش که سیاست باشد - در فرهنگ رتبه دو ولی در سیاست رتبه چهار را دارد.

(س): شما الان این قسمت را که فرمودید: ارتباط با جهان یک بخشش می‌باشد.

(ج): ارتباط با جهان توصیف را نتیجه می‌دهد که منزلتش، منزلت سیاست در فرهنگ است.

(س): بله، منتها عرضمان اینست که فرهنگ را شما به ارتباط معنا کردید و لذا منحصر به توصیف نمی‌شود که بگوئیم در فرهنگ توصیف اصل است.

(ج): بله توصیف اصلی در ارتباط است. یعنی فرهنگ موضوعش موضوعاً ارتباطی است ولی اینگونه نیست که فرهنگ خلاصه در ارتباط و یا خلاصه در

ندارد منظور اینست که باید عوض شود. مثلاً می‌گوییم اتومبیل نمی‌تواند مثل طیاره بپزد و نیاز ما فعلاً به یک وسیله‌ای که بتواند در فضا حرکت کند. در اینصورت باید ساختار اتومبیل عوض بشود و دیگر نمی‌گوئیم که اتومبیل رونق دارد یا رونق ندارد و این حرفها را اینجا نمی‌توانیم بگوئیم بلکه در اینجا صحبت از تغییر دو موضوع مطرح می‌باشد.

(س): یعنی ارتباطات را جزئی دیدن و بسته دیدن.
(ج): یعنی در سطح انتزاع به درون خود موضوع می‌آید. آنوقت می‌گوئید که در سال ۶۷ ارتباطات ضعیف بود حال چه کاری کنیم که انگیزه‌ها را تحریک کنیم تا ارتباطات بهینه و بهتر شوند. پس متوجه شدید که منظور از ارتباط چیست؟ بنابراین در نظام، ارتباطات یک مجموعه منزلتهائی هستند که به وحدت رسیده‌اند که این وحدت قابل تعریف است و کارآمدی آنها مشخص است و اصلاً وصف می‌توانید درباره آن بگوئید، مثلاً بگوئید این به درد عدالت می‌خورد یا نمی‌خورد؟

۳/۴ - تفاوت روابط جزئی با نظام ارتباطات (تمثیل)

بنابراین نظام ارتباطات با ارتباطات جزئی فرق می‌کند. مثلاً دستگاه قضایی روی نظام ارتباطات (نظام حقوقی) استوار است و بر آن اساس حکم می‌کند. حال ممکن است کسی یک عینیک یک سرمایه‌دار و صاحب کار را برداشته باشد در اینصورت آیا باید به او بگوئیم: دزد و بی‌شرف؟ در معادله اقتصادی عادلانه که نگاه بکنیم این کارگر بیچاره صدبرابر این عینک از آن سرمایه‌دار طلب دارد و حق تقاض از او را دارد حال آیا درست است که به این می‌گویند بی‌شرف چون نحوه ارتزاق، ارتزاق شرعی نیست و صیانت اجتماعی را رعایت نمی‌کند و به سرمایه

می‌توانید لقب جهت به آن بدهید. در خود فرد هم که ملاحظه بفرمایید، نسبت در کلیه شئون بعدی ساختاری اصل می‌باشد.

۳/۲ - «ساختار»، معرف نظام روابط (وحدت و کثرت روابط)

(س): لطفاً خود ساختار را توضیح بفرمائید.

(ج): ساختار یعنی نظام و نظام یعنی داشتن منزلتهای متقوم به هم که دارای وحدت و کثرتی می‌باشد. ارتباط را می‌توانید بخشی ملاحظه کنید ولی اگر ربط به نظام ربط تبدیل شد دیگر ساختار و نظام وحدت و کثرت می‌شود.

۳/۳ - تفاوت تغییر در ساختار با تغییر در روابط

ولی از ساختار معنای ارتباط گرفتن و ارتباط نگرفتن بیرون نمی‌آید. در ارتباطات می‌توانید شما صحبت کنید و بگوئید مثلاً جریان ارتباطات در امور تجاری یا امور فرهنگی چگونه است و چگونه باید تغییر کند ولی نسبت به ساختار و نظامش (نظام ربطش) نمی‌توانید به این راحتی بگوئید که چگونه تغییر می‌کند؟ لذا رونق و رکود را شما مثلاً نسبت به محصولات می‌توانید به کار ببرید، ولی نسبت به کارخانه نمی‌توانید به کار ببرید و نسبت به الگوی تولید قطعاً نمی‌توانید به کار ببرید. بله می‌توانید بگوئید این الگوی تولید کارآمد نیست و باید تغییر کند ولی نمی‌توانید بگوئید: باید رونق پیدا کند، ولی به محصولات که می‌رسید کلمه رونق و رکود را می‌توانید به کار ببرید.

حجة الاسلام صدوق: یعنی قدرت شمول و عدم شمول و نظام وحدت و کثرتش ضعیف است.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله وقتی می‌گوئید نارسا است و باید عوض بشود و دیگر رونق

فضای آموزشی ساخته شد و این تعداد بچه به مدرسه رفت. دائماً گزارش می دهند و اصلاً صحبت ساختار نمی کنند به اینکه آیا ساختار مطلوب بود یا خیر؟

ساختار باید همیشه بستر پرورش باشد، یعنی اینطرفش که ورودی پیدا می کند آنطرفش مثل کارخانه باید ثمره بدهد مثلاً اگر محصول بد بود فوراً گفته می شود ساختار بد است و یا کارخانه اشکال دارد.

۳/۶۳ - ساختارها بستر پرورش در جامعه

جمع بندی بحث این شد که برای کل جامعه و برای فرد این مطالب قابل جریان است و ایندو متقوم به همدیگر می توانند فرهنگ را تکمیل کنند برای فرد می توانید بگریید هوشمندی، حافظه، هنر.

۴ - ارتقاء «جهت، ساختار، روابط» در خدمت «ارتقاء هوشمندی» افراد جامعه

۴/۱ - تقویت احتمال تقدم هوشمندی بر حافظه

خوب عنایت بفرمائید جمله جمله نسبتاً حساسی است که عرض می کنم. اینکه آیا حافظه در فرد مقدم است یا هوش؟ ابتدائاً به نظر ساده شاید بگوئیم: چون هوش کاری جز ایجاد رابطه بین آنچه هائی که حفظ کرده نمی کند بنابراین حافظه مقدم است. حافظه بین عکسهائی که در مخزن آمده ارتباط برقرار می کند. یک نظر اینست که خیر. هم حساسیت باهوش تقویت می شود و هم عکسهای معدودی با کیفیتهای بسیار زیادتری را هوش می تواند بسازد. یعنی هوش سهم ایجاد حساسیت به خارج و محیط می کند و هم نسبت به حالات هم ایجاد حساسیت می کند. به عبارت دیگر هوش در حقیقت ظرفیت تحرک را بالا می برد و حافظه ساختاری را که هوش برای تحرک ایجاد می کند در مخزن سازیش به کار می گیرد، یعنی با هوش

میلیون روزنامه در کشور پخش می شود، و میزان مقاله خوانیهای هر روزنامه به طور متوسط ۵ نفر می باشد.

بنابراین حدود ده میلیون نفر روزنامه خوان داریم مقالاتی هم که در این روزنامه ها می باشد با احتساب سه مقاله در هر روزنامه و با داشتن ده روزنامه، روی هم سی مقاله در روز می شود و این سی مقاله حدود ده میلیون خواننده در کشور دارد.

این گزارشها معنایش اینست که شما مرتباً روابط خرد فرهنگی را اندازه می گیرد و اصلاً به ساختار فرهنگی کاری ندارید. مثلاً می گوئید: چندتا صندلی در سینما داریم یا چند تا حسینیه و مسجد در کشور موجود هست. اینها روابط فرد می باشند و مرتباً تغییر می کنند، مسجدها و سینماها و اماکن ورزشی پر و خالی می شوند. بنابراین در فرهنگ عمومی همه اینها قابلیت آمار برداری هستند. در فرهنگ تخصصی هم باز این روابط خرد طرح است مثلاً آمار افراد با سواد از اول ابتدائی تا دانشگاه این مقدار می باشد. کلاً روابط اجتماعی هستند که ما اینها را در روابط می آوریم و نه در ساختار و نظامها.

۳/۶۲ - بیان نمونه هایی از ساختار اجتماعی (محتوای آموزش، نظام آموزش...)

گاه صحبت در ساختار می باشد مثلاً بررسی می شود که نظام آموزشی چگونه است؟ اطلاعاتی را که دانش آموزان بدست می آورند کارآمدی اش برای داخل و خارج چگونه است؟ این مباحث مباحث ساختاری می باشد. پس معنای ساختار و روابط کاملاً روشن شد.

در جامعه بیشتر روابط اجتماعی را به همان روابط خرد معنا می کنند و لذا پشت سرهم گزارش ارائه می دهند، مثلاً در سالی که گذشت این تعداد مدرسه و این تعداد

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲

۲۶/۱۱/۱۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تقسیمات موضوع و فعل در فرهنگ

فهرست

- ۱- «گمانه، گزینش، تناسب» تقسیمات اصلی فعل فرهنگی..... ۱
- ۱/۱- هوش، حافظه، هنر شاخصه تولید فردی آگاهی..... ۱
- ۱/۲- اهمیت جدول «گمانه، گزینش، تناسب» در پی‌ریزی فعالیت فرهنگی..... ۱
- ۱/۳- جدول گمانه، گزینش، تناسب «منطق عمل اجتماعی» در فرهنگ..... ۱
- ۱/۳/۱- تعیین نسبت حکمیه در جدول «تناسب»..... ۱
- ۱/۳/۲- احتمال اولین فعل در هر فعالیت فرهنگی..... ۱
- ۱/۳/۳- ملاحظه نسبت ملاحظه نشده بین دو موضوع بوسیله احتمال..... ۲
- ۲- نظام فلسفه جامعه (برآیند هستی، فیزیک، ریاضی با وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی) زیربنای فرهنگ..... ۲
- ۲/۱- حاکمیت فرهنگ فلسفه بر منطق و حاکمیت منطق بر استفاده از منابع دینی..... ۳
- ۳- «گرایش، بینش، دانش» تقسیمات اصلی موضوع فرهنگی..... ۳
- ۳/۱- فرهنگ گرایش یعنی فرهنگی که گرایش با آن تحلیل می‌شود..... ۳
- ۳/۲- «فرهنگ» (فلسفه) مجرای جریان اختیار و حالات در عمل..... ۳
- ۳/۳- «فلسفه» (بینش) ابزار تحلیل نسبت به ارزش (گرایش) و دانش..... ۴
- ۴- «گمانه، گزینش، تناسب» مولد ادبیات و ادبیات مولد فرهنگ..... ۴
- ۴/۱- مقنن شدن گمانه، گزینش، تناسب وسیله تفاهم و پذیرش..... ۴

- ۴/۲ - تکامل ادبیات به معنای بالا رفتن سطح تفاهم و همفکری ۵
- ۴/۳ - احتیاج به موضوع، فعل و هدف فرهنگی برای تعیین سیاستگذارها ۵
- ۵ - فرهنگ گرایش، فرهنگ بینش، فرهنگ دانش سه موضوع اصلی فرهنگ ۵
- ۵/۱ - تفاوت فرهنگ گرایش با نفس گرایش ۵
- ۵/۲ - تفاوت قدرت فرهنگی (قدرت سنجش) با خود فرهنگ (پذیرش) ۶
- ۵/۳ - تشریح معنای کار فرهنگی (امکان کار فرهنگی از طریق ایجاد شرایط گمانه، گزینش، تناسب) ۶
- پاورقی: تفاوت مدیریت شبکه‌ای با مدیریت سازمانی ۷
- ۵/۴ - تناظر «فرهنگ گرایش، بینش، دانش» با «فرهنگ دینی، علمی، اجرایی» ۷

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۰۲
 تاریخ جلسه: ۷۶/۱۱/۱۳
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۱/۲۰
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: برادر پیروزمند
 ویراستار: برادر جمالی



جلسه ۲

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۶/۱۱/۱۳

« ۴۵ دقیقه »

تقسیمات موضوع و فعل در فرهنگ

۱- «گمانه، گزینش، تناسب» تقسیمات اصلی
فعل فرهنگی

۱/۳- جدول گمانه، گزینش، تناسب «منطق عمل
اجتماعی» در فرهنگ

۱/۱- هوش، حافظه، هنر شاخصه تولید فردی آگاهی
در جلسه قبل پیرامون شاخصه فرهنگ در فرد و جامعه
صحبت شد و بیان داشتیم که هوش، حافظه و هنر به عنوان
شاخصه تولید آگاهی در افراد، به عنوان شاخصه فرهنگ
در جامعه هم می باشد.

بنابراین ما سه جدول؛ «گمانه، گزینش و تناسب» داریم.
این سه جدول در مجموع «منطق عمل اجتماعی فرهنگ»
می شود. به عبارت دیگر تولید مفهوم بصورت اجتماعی، با
سه جدول «گمانه، گزینش، تناسب» صورت می پذیرد.
۱/۳/۱- تعیین نسبت حکمیه در جدول «تناسب»

۱/۲- اهمیت جدول «گمانه، گزینش، تناسب» در پی ریزی
فعالیت فرهنگی

تناسب برای وقتی است که بتوانید نسبت کمی به آنها
بدهید، یعنی نسبت حکمیه در تناسب تمام می شود اما
اینکه این مفهوم نسبت به مفهوم دیگر چه نسبتی دارد؟ یا
این تصمیم گیری نسبت به تصمیم گیری دیگر چه نسبتی
دارد؟ اینها وقتی معلوم می شود که نظام تعریف و نظام
تناسبات مطلوب (نسبتهای مطلوب) بدست آمده باشد.

حال در عمل فرهنگی در ابتدای کار باید جدول
گمانه زنی داشته باشیم مثلاً در همین فعالیت دفتر، ابتدا
باید گروههای مختلف گمانه بزنند. این جدولها بنیان و
اساس کار می باشد و ظرفیت کار به همین جدول اولی بر
می گردد و بعداً روی این جدول مرتباً کار می شود و تا
ترتیب پیش می رود. ولی در کار گروهی پی ریزی کار خیلی
مهم است.

۱/۳/۲- احتمال اولین فعل در هر فعالیت فرهنگی
بنابراین موضوعات فرهنگی که روی آنها تحلیل
صورت می گیرد «فرهنگ گرایش، فرهنگ بینش، فرهنگ
دانش» می باشد، اما خود فرهنگ بنفسه (نه به اضافه

۲- نظام فلسفه جامعه (برآیند هستی، فیزیک، ریاضی با وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی) زیربنای فرهنگ

البته این ابداء احتمال باید نظام داشته باشد بدین معنا که ارتباط آن باید با «هستی، فیزیک، ریاضی» و «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی» مشخص باشد. عبارت دیگر برای هر چیزی که بخواهید مفهوم ارائه دهید باید ابتدا رابطه اش را با هستی مشخص کنید و این امر منوط به این است که رابطه اثر با وحدت و کثرت هستی، زمان و مکان هستی و اختیار و آگاهی هستی و همچنین فیزیک و ریاضی هستی مشخص شود. البته باید توجه داشت که شمول دایره هستی حتماً بیشتر از موجودات فیزیکی است چه اگر عالم مطلوب و ولایتهای تکوینی هم در هستی حضور دارد. همچنین اینکه می‌گوئیم موجودات در هستی حضور دارند به این معناست که ما می‌توانیم نظام عالم را غیر مربوط به موجودات عالم بدانیم، یعنی اگر می‌گویید: خدا هست و بدون آن هیچ چیز نیست لازمه اش اینست که هر موجودی با اداره تکوینی حضرت حق (جل جلاله) ارتباط دارد. اگر فرهنگ الهی باشد حتماً هستی، الهی می‌شود و باید وحدت و کثرت موجودات و از جمله جامعه و موجودات جامعه به آن مربوط باشد همچنین فیزیک آن را هم نمی‌شود انکار کرد چون ما که نمی‌گوییم: چون ولایت تکوینی وجود دارد هیچکس اختیار ندارد، یا نمی‌گوییم: که در هستی «اختیار» فقط به اختیار حضرت حق جلّت عظمته و به مشیت بالغه و حکمت او بازگشت می‌کند و هیچکس نمی‌تواند به هیچ کاری آگاهی پیدا کند، بلکه می‌گوئیم: فیزیک و ریاضی هم دارد و قاعده هم هست. بنابراین جدولی را که برای فعالیت‌های فرهنگی

موضوع) یعنی فعالیت فرهنگی و کار تولیدی امور دیگری می‌باشد که اولین فعل فرهنگی گمانه‌زنی می‌باشد. اگر تطرق احتمالات نظام و جدول نداشته باشد و از اول اساس آن درست پی‌ریزی نشده باشد هیچ دلیلی ندارد که در مراحل بعد مفاهیم آن با هم هماهنگ باشند، عبارت ساده‌تر در کار انتزاعی حوزه و حتی در کارهای باطل یعنی مطالعات کفار هم گمانه‌زنی حضور دارد

بدون «احتمال»، محال است که بشر رشد کند. عبارت دیگر اولین کار فرهنگی که انجام می‌پذیرد ابداء احتمال است.

۱/۳/۳ - ملاحظه نسبت ملاحظه نشده بین دو موضوع بوسیله احتمال

حالا در کیفیت ابداء «احتمال» یک دقت بیشتری می‌کنیم تا ببینیم در احتمال چه مسائلی باید لحاظ شود: در «احتمال» نسبتی که قبلاً بین دو موضوع دیده نمی‌شده دیده می‌شود.

حالا به این مثال عینی و خارجی توجه کنید شما نسبت این استکان را در این مجموعه‌ای که قرار دارد و نسبت به چیزهایی که در اطرافش هست در نظر بگیرید شما می‌توانید بگویید که این استکان چه ربطی به این کاغذ یا ساعت یا میکروفون یا ضبط و لامپ مهتابی دارد. اگر این استکان را از اینجا بردارید و وسط یک جنگل بگذارید، ارتباطات آن تغییر می‌کند. گمانه‌زنی هم دقیقاً به همین صورت است. یعنی باید در نظر گرفته شود که در چه فضائی گمانه زده می‌شود.

درست می‌کنید در مجموعه باید رابطه آن با جهان‌بینی، فلسفه تاریخ، زمان و مکان و اختیار و آگاهی معلوم باشد. به تعبیر دیگر شما در این جدول هم به رابطه با جهان‌بینی و هم به رابطه با فلسفه تاریخ و هم به رابطه با عینیت جامعه نیازمندید. اگر یک مطلب در امور فرهنگی تولید می‌شود باید ربط آن با اصل مدعا و غرض شما که عنوان فرهنگ دینی و فرهنگ علمی است ثابت بشود زیرا این تولید شما سطح نازل آن ادعای کلی شماست. بنابراین تقسیمات شما در کلی‌ترین شکلش باید جدول داشته باشد تا در آن جدول بتوانید آن عنوان کلی را جزئی، عینی و مصداقی کنید. بعبارت دیگر اگر دستوری از طرف دین بصورت دستوری اساسی آمده است این دستور را باید در جدول گمانه‌هایی که درباره‌اش می‌زنید (گمانه، گزینش، تناسب) ملاحظه کنید. بنابراین نظام فلسفی جامعه و گمانه‌های فلسفی زیربنای فرهنگ جامعه می‌باشد.

۲/۱ - حاکمیت فرهنگ فلسفه بر منطق و حاکمیت منطق بر استفاده از منابع دینی

کار فرهنگ، استفاده از وحی است. البته این استفاده از طریق منطق می‌باشد. یعنی جامعه تنها از طریق منطق می‌تواند از دین استفاده کند، بلیه می‌تواند غفلت داشته باشد از اینکه از چه منطقی دارد استفاده می‌کند ولی نمی‌شود هیچ منطقی در کار نباشد. بعبارت دیگر در ذهن هر انسانی یک نحوه استنادی نسبت به خبری که به او می‌رسد موجود می‌باشد. حال آیا این استناد همان لغت و معنی است؟ خیر بلکه بالاتر از آن است. به عبارت دیگر فرهنگ فلسفه در استفاده از آن خبر حاضر است ولو استدلال‌های فلسفی و منطقی حضور نداشته باشند. یعنی کار عقلانی در ساده‌ترین شکل هم در تحلیلهای ارزشی

حاضر است.

۳ - «گرایش، بینش، دانش» - تقسیمات اصلی موضوع فرهنگی

پس حتماً «گرایش، بینش، دانش» - بعنوان موضوعاتی که موضوع دقت نظر در فرهنگ است - در هر موضوعی فرض دارد.

۳/۱ - فرهنگ گرایش یعنی فرهنگی که گرایش با آن تحلیل می‌شود

فرهنگ گرایش، فرهنگی است که گرایش با آن تحلیل می‌شود. البته هرچند این فرهنگ متأخر از اعتقاد باشد، یعنی ابتدا ما یک نحوه اختیار و یک نوع اعتقاد پیدا می‌کنیم و سپس آن اعتقاد را فرهنگ گرایش تحلیل می‌کند، لذا فلسفه وسیله ایمان آوردن نیست. کسی که هوئی را اختیار می‌کند در مرحله بعد فلسفه‌ای را که اختیار می‌کند فلسفه مادی خواهد بود که آن فلسفه اختیارش را توجیه می‌کند. البته با این توجیه نمی‌خواهد سرخودش را کلاه بگذارد، بلکه می‌خواهد مجرای اختیارش را پیدا کند. بنابراین «فلسفه»، مجرای جریان اختیار و تصمیم‌گیری می‌باشد و خودش موضوع فرهنگی یا سنجشی و موضوع تحرک عقلانی است.

۳/۲ - «فرهنگ»، (فلسفه) مجرای جریان اختیار و حالات در عمل

اگر حالات روحی مجرای متناسب خود را پیدا نکنند در عمل جریان پیدا نمی‌کنند. یک فرد مادی نمی‌تواند با منطق الهی تا آخر کار جلو برود، یعنی هرچند می‌تواند نفاق و تبرّز به الهی بودن کند ولی باید حتماً برای این کارش منطق داشته باشد. حتی کافر هم که می‌خواهد کاری انجام دهد حتماً باید برای خودش یک لحظه فکر کند و سنجش

۴ - «گمانه، گزینش، تناسب»، مولد ادبیات و ادبیات مولد فرهنگ

عمل تحلیل چگونه انجام می‌پذیرد؟ باید تحلیل حتماً «گمانه‌زنی، گزینش و ایجاد تناسب» داشته باشد تا بتواند تولید ادبیات کند، در حقیقت آن چیزی که فرهنگ تحویل می‌دهد ادبیات جامعه می‌باشد که این ادبیات هم در اخلاق و هم در فلسفه و هم در عرفان و هم در خود شناخت‌شناسی مطرح می‌باشد. مثلاً در شناخت‌شناسی در نزد کسانی که با فلسفه سروکار دارند واضح شده است که علم و آگاهی، حضورش عند نفسه مجرد است و این مطلب تنها با ادبیات و کلمات و الفاظی خاصی می‌تواند حکایت شود. لذا شما اگر بخواهید شناخت را مورد شناسائی قرار دهید ادبیات حوزه بر سر راه شما می‌باشد. ادبیات پذیرفته شده در امور «گرایشی، بینشی، دانشی» حضور دارد.

شما هم که زحمت می‌کشید و یک کلماتی را ایجاد می‌کنید آن کلمات در پشت سرشان مفاهیمی دارند که آن مفاهیم از یک چیزی حکایت می‌کنند. شما برای تولید مفهوم ناگزیر به گمانه‌زدن، ایجاد تناسب و گزینش هستید و نمی‌توانید کلمه‌ای را درست کنید که این سه کار در آن صورت نگرفته باشد.

۴/۱ - مقنن شدن گمانه، گزینش، تناسب وسیله تفاهم و پذیرش

اگر این سه کار (گمانه، گزینش، تناسب) در آن انجام گرفت و قدرت هماهنگی نسبی را داشت و توانستید آن را مقنن کنید می‌توانید آن را به تفاهم اجتماعی برسانید و تفاهم اجتماعی به معنای پذیرش می‌باشد. یعنی می‌توانید شرایط گمانه، گزینش و تناسب را برای دیگران ایجاد کنید.

داشته باشد. اولین کسی هم که با ولایت مخالفت کرد همان آدمی بود که بعداً شدیدترین مخالفتها را کرد که موضعگیری او اتفاقی واقع نمی‌شد و حتماً یک دستگاه نظری پشت سر عملکردش بود. اینکه در حال حاضر آمریکا خیلی کم از دین طرفداری می‌کند مثلاً در سعودی از کارهایی که به نفع مسلمین است حمایت می‌کند علت این طرفداری اینست که او می‌خواهد کار را به نفع خودش ختم کند و نه اینکه به نفع دین تمام کند. اینکه در برابر چه کسی، رنگ حقیقی خودش را نشان بدهد و در برابر چه کسی به گونه‌ای دیگر حرف بزند بدون دستگاه نظری نمی‌شود. واسطه بین وضعیت روحی و اعتقادی حتماً دستگاه نظری می‌باشد ولی خود دستگاه نظری می‌تواند خود ارزش را موضوع تحلیل قرار دهد. فکر، ارزش انتخاب شده را تجزیه و تحلیل می‌کند.

۳/۳ - «فلسفه»، (بینش) ابزار تحلیل نسبت به ارزش (گرایش) و دانش

به عبارت دیگر حتماً فلسفه برای اخلاق یک عرفان استدلالی دارد و حتماً هر فلسفه‌ای یک برنامه عملی عینی برای عرفانش تعریف کند، یعنی اعتقاد و پیدایش آن اعتقاد را در جامعه تحلیل می‌کند. به عبارت دیگر در تحلیل برنامه اخلاقی عملی، فلسفه حضور پیدا می‌کند، کار فلسفه تحلیل می‌باشد، هم نسبت به ارزش و هم نسبت به بینش و حتی نسبت به دانش تحلیل دارد. برای خود شناخت‌شناسی هم باید تحلیل داشته باشیم. پس در تحلیل، روح، فکر و عمل باید حضور داشته باشد، اگر بن بست داشته باشد قدرت هماهنگی ندارد و اگر قدرت هماهنگی نداشته باشد به نسبت خودش ناهماهنگ می‌باشد.

سیاست‌گذاری هم موضوع و هم فعل و هم هدف را می‌خواهید و باید بتوانید تقسیمات هر سه را بیان کنید. گاه می‌گویید: می‌خواهم موضوع گرایش را بعنوان اخلاق جامعه تحلیل کنم. در اینصورت می‌گوییم: خود او باید در سیاست برود و کار شما باید روی آن انجام بگیرد و فرهنگ سیاسی شما بشود.

(س): حالا موضوعات فرهنگ چه می‌شود؟

۵- فرهنگ گرایش، فرهنگ بینش، فرهنگ دانش سه موضوع اصلی فرهنگ

(ج): پس در قدم اول شناختیم کاری را که داریم انجام می‌دهیم چه چیزی هست. اما روی چه چیزی کار را انجام بدهیم؟ آنها موضوعات فرهنگ ما می‌شوند که یا فرهنگ گرایش یا فرهنگ بینش یا فرهنگ دانش می‌باشد. شما باید هدفتان را هم تحویل بدهید.

۵/۱- تفاوت فرهنگ گرایش با نفس گرایش

به عبارت دیگر دستگاه فرهنگی مجبور است فرهنگ گرایشی را تحلیل کند و این غیر از این است که می‌گویید: خود گرایش تعلق، ظرفیت، اشتیاق و حضور اختیار در هم می‌باشد. شما در کار آنها از موضع خودتان در آنجا حضور دارید و البته مؤثر هم هستید. لذا توانستید تکامل ادبی یا تفاهم را در حوزه بیاورید مثلاً تولید علم اصول اگرچه کاری فرهنگی می‌باشد ولی اثر سیاسی بزرگی هم دارد و آن اینست که دیگر تق زدن مقدسین برداشته می‌شود. اگر این اصول استنباط و احکام حکومتی را نتوانیم درست کنیم هرکدام از مقدسین به سلیقه خودش یک سازی را می‌زند. بنابراین شکی در این نیست که فرهنگ در سیاست اثر و سهم تأثیر دارد و سهم تأثیر آن از چهار، دو می‌باشد. در خودش سهم چهار را دارد، یعنی شما اگر توانستید

اگر این شرایط را ایجاد کردید افراد دیگر هم مثل شما گمانه می‌زنند. همانطوری که در استنباط تعبد، مقنن شدن، تفاهم اجتماعی می‌گفتیم در اینجا هم می‌گوییم اگر شما بتوانید گمانه، گزینش، تناسب را اجتماعی کنید و به تفاهم برساید تفاهم اجتماعی ایجاد می‌شود.

۴/۲- تکامل ادبیات به معنای بالا رفتن سطح تفاهم

و همفکری

تکامل ادبی به معنی بالا رفتن سطح تفاهم و همفکری اجتماعی می‌باشد.

اگر به تولید آگاهی بخواهید فردی نگاه کنید «هوش»، حافظه، هنر» می‌شود و اگر بخواهید بازتاب عینی و اجتماعی آن را بیان کنید «گمانه، گزینش، تناسب» می‌باشد و منطق حاکم بر سه آنها را هماهنگ می‌کند.

۴/۳- احتیاج به موضوع، فعل و هدف فرهنگی برای

تعیین سیاست‌گذاریها

برادر پیروزمند: گمانه، گزینش، تناسب که اختصاص به فرهنگ ندارد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: هرکاری اجباراً به فرهنگ می‌رشد.

(س): یعنی هرکجا که بخواهیم فکر کنیم می‌شود گفت

«گمانه، گزینش، تناسب»؟

(ج): یعنی موضوع کار فرهنگ هم، همفکری اجتماعی است.

(س): پس ما باید «گمانه، گزینش، تناسب» بزیم تا

بینیم موضوعات اصلی فرهنگ ما چیست؟

(ج): موضوعات فرهنگی است و فعلش اینست.

(س): فعل آن فی حد نفسه برای ما موضوعیت ندارد؟

(ج): اول فعلش را بشناسیم. بعبارت دیگر برای

تبعیت بیاورید. به تعبیر دیگر متولی به گمانه‌های شما شود و بدون اینکه شما بگویید اینگونه گمانه بزَن مثلاً: شما یک فیلم و داستانی درست می‌کنید و سپس بیننده و خواننده به یک پذیرش خاصی می‌رسد یعنی یک چیزی را می‌پذیرد و خیلی محکم از آن دفاع و موضعگیری سیاسی می‌کند. یک زمانی شما بصورت تحلیل برای شخصی دلیل می‌آورید و یک زمانی هم موضوعاتی را کنار هم می‌چینید و برای او این گمانه پیدایش می‌شود و بعد یک نحوه چینش دیگری را انجام می‌دهید و گزینش از طرف او انجام می‌گیرد و بعد نحوه چینش را عوض می‌کنید و حکم و تناسب را در ذهنش تمام می‌کنید، این کار را کار فرهنگی می‌گوئیم. شاید کسی بگوید: این کار یک کار سیاسی است زیرا کار فرهنگی آنست که برای طرف استدلال آورده شود. می‌گوییم خیر اگر هم می‌خواهید بگویید که انگیزه‌اش را عوض کرده و کار سیاسی است ولی از کدام مجراست؟ بله کسی که در برابر دیگران موضعگیری قاطع می‌کند ولو با استدلال منطقی باشد کار سیاسی انجام می‌دهد، یعنی منطبق را وسیله قرار داده است و موضعگیری می‌کند و اولتیماتوم می‌دهد. اما زمانی که پذیرش را تغییر بدهید کارتان کار فرهنگی است. وقتی که صحبت از پذیرش نیست و صحبت از موضعگیری است کار سیاسی انجام می‌دهید.

(س): «موضعگیری»، اقتصادی است یا سیاسی؟

(ج): اگر موضعگیری روی اراده باشد سیاسی می‌باشد و اگر روی مقدرات باشد اقتصادی است. عمل را «گمانه، گزینش، پردازش» یک کار فرهنگی است و این فعالیت ناظر به موضوع برای هدفی می‌باشد و باید بتواند در تفاهم اجتماعی حضور داشته باشد. می‌گویند: تفاهم در

منطق فرهنگ را در حوزه و دانشگاه و اداره عوض کنید اثرش در فرهنگ چهار است، هرچند اثرش در سیاست و یا در اقتصاد یک باشد. البته این خصوصیت نسبت به انواع فرهنگ می‌باشد. چه فرهنگ ارزشی و چه فرهنگ فرهنگی و چه فرهنگ دانشی و چه فرهنگ بینشی باشد پس گرایش، بینش، دانش موضوعات فرهنگ شد.

۵/۲ - تفاوت قدرت فرهنگی (قدرت سنجش) با خود فرهنگ (پذیرش)

(س): اولاً: خود فرهنگ چیست که بگوییم گرایش، بینش، دانش موضوعات آن هستند؟
ثانیاً: در مورد این موضوعات (گرایش، بینش، دانش) به مقدار بیشتری توضیح دهید.

اگر فرهنگ را سنجش بگوییم و سنجش اجتماعی را به فرهنگ اجتماعی تحلیل کنیم...

(ج): قدرت سنجش گویای قدرت فرهنگی است و نه خود فرهنگ، خود فرهنگ پذیرش و ارتکازات، جهت پذیرفته شده و جهت فرهنگ را نشان می‌دهد، یعنی این پذیرش است که تفاهم را نتیجه می‌دهد.

۵/۳ - تشریح معنای کار فرهنگی (امکان کار فرهنگی از طریق ایجاد شرایط گمانه، گزینش، تناسب)

زمانی که شما منطقتان را می‌آورید و بعد من حرف شما را می‌پذیرم؛ منطبق خودتان را در گمانه می‌آورید ولی بهترین نحوه استدلال همین است که بجای اینکه صفری و کبری بچینیم یک تنظیمی بین موضوعات کنیم که طرف مقابل ناخود آگاه آن گونه که ما تنظیم کرده ایم گمانه بزند و البته خوب است که یک ترتیبی هم ذکر کنیم که گزینش کند، یعنی اختیارات سنجشی اش (اختیارات در مرحله سنجش) را در حقیقت (نه اختیارات جهتی اش) را به

چه چیزی؟ می‌گویم: هرچه که در جامعه هست، لذا کسی که بخواهد ضد آن تفاهم را عمل کند ارزشی ندارد و جامعه آن را قبول ندارند و فلسفه قدرت عینی، تعاون هم ندارد. اخلاق میبانی بر اصالت حس در دستگاه کفر روانشناسی نام دارد که متناسب با عزت و احترام هم ایجاد کرده‌اند مثلاً: دکترها و کرسی درس به آنها می‌دهند و آن را برای فیلم‌سازی و امور پرورشی بکار می‌گیرند. ولی در اینطرف هرچند اخلاق دارند ولی نتوانسته‌اند آن را به تناسب برسانند، یعنی نظام فلسفی که باید متکفل چیستی و چگونگی باشد در چگونگی حضور ندارد و چون در چگونگی حضور ندارد عرفانی که نشان می‌دهد عرفان تجریدی است و طبیعتاً برنامه علمی تحول اخلاق هم ندارد. اخلاقیات را تنها بصورت توصیه‌های کلی تحویل می‌دهد و شاخصه برای کنترل بهینه‌سازی و جدایی نرمال از غیر نرمال مخصوصاً در امور اجتماعی و سازمانی ندارد.

پاورقی: تفاوت مدیریت شبکه‌ای با مدیریت سازمانی

فرق مدیریت شبکه‌ای و سازمانی در اینست که مدیریت سازمانی با تمرکز می‌سازد و این تمرکز تا تمرکز در مصرف هم جریان پیدا می‌کند: در مدیریت سازمانی کسانی که بالای مخروط هستند کمترین نفعند و بیشترین بهره را دارند. در مدیریت شبکه‌ای مخروطهای کوچک درست می‌شود و آن کارهای قبلی هم انجام می‌گیرد. (البته عین آن کارها نیست زیرا تصمیم واگذار به خودشان می‌شود) و دائماً مخروطهای کوچک بهینه، کنترل و ثمره می‌دهند. امتیاز مدیریت شبکه‌ای اینست که با وجود

مخروطهای کوچک فاصله‌ها کم می‌شود. ممکن است کسی بگوید: این مدیریت خیلی نفیر می‌شود و محصول هم گران می‌شود، ولی در جواب باید بگوئیم: هرچند نفر را زیاد می‌کند ولی در عوض فاصله را کم می‌کند؛ گرانی و ارزانی محصول هم نسبت بین درآمد و هزینه است. در قیمت کالا باید قیمت کار معیار قرار بگیرد، نه اینکه بگوئید: این کالا با کالای دیگر این مقدار فرق دارد، بلکه باید بگوئید: چه کسانی می‌توانند آن را مصرف کنند. اگر خود اینها توان مصرف داشته باشند ارزان است؛ مثلاً در مدیریت سازمانی این استکان گرانترین قیمت در می‌آید و برای سرمایه‌دارها هیچ مشکلی ایجاد نمی‌شود ولی به نسبت عموم جامعه اگر نگاه کنید گران است چون میزان تحریکی که ایجاد نیاز می‌کند با ارضاء آنها فاصله دارد. مدیریت شبکه‌ای هرچند نفیر هست ولی کرامت انسانی در آن رشد و تحریک می‌شود. بنابراین در مدیریت شبکه‌ای هم مانند مدیریت سازمانی، مدیریت اعمال می‌شود ولی نحوه اعمال مدیریتش فرق دارد.

۵/۴ - تناظر «فرهنگ گرایش، بینش، دانش» با «فرهنگ

دینی، علمی اجرایی»

(س): «گرایش، بینش، دانش» را بیشتر توضیح دهید و

ارتباط آن را با تقسیم فرهنگ به «دینی، علمی، اجرایی» مشخص کنید.

(ج): فرهنگ دینی برابر فرهنگ گرایشی و فرهنگ

علمی برابر فرهنگ بینشی و فرهنگ اجرایی برابر فرهنگ علمی می‌باشد.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۳

۷۶/۱۱/۱۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی تعریف و تقسیمات فرهنگ گرایش و فرهنگ بینش

فهرست

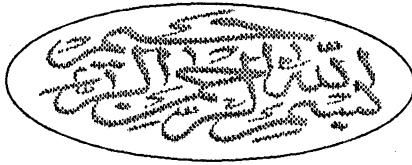
- ۱- تعریف فرهنگ گرایش و بررسی تقسیمات آن..... ۱
- ۱/۱- تعریف فرهنگ گرایش به فرهنگ اختیار اجتماعی..... ۱
- ۱/۱/۱- جهت (متکثف شدن شدت به سوی خاص) اولین و مهمترین مرتبه فرهنگ..... ۱
- ۱/۱/۱/۱- وجه‌الطلب زیربنای جهت (گرایش) در فرهنگ..... ۱
- ۱/۱/۱/۲- وجه‌الطلب عمیقترین سطح نیت..... ۱
- ۱/۱/۲- فرهنگ گرایش تعیین کننده جهت در فرهنگ..... ۲
- ۱/۱/۲/۱- تقدم گرایش بر انگیزه فرد و جامعه..... ۲
- ۱/۲- تقسیم فرهنگ گرایش به «نظام ارزشی، دستوری و حقوقی»..... ۲
- ۱/۲/۱- پیدایش «نظام دستوری» پس از «نظام ارزشی» و «نظام حقوقی» پس از «نظام دستوری»..... ۲
- ۱/۲/۲- «ارزش، دستور، حقوق» سازنده فرهنگ موضعگیری (اختیار) اجتماعی..... ۲
- ۱/۲/۳- قدرت ناشی از اختیارات اساس موضعگیری..... ۳
- ۱/۲/۴- امکان حضور مثبت یا منفی گرایش فرد در جامعه..... ۳
- ۱/۲/۵- ساختار یافتن جهت‌گیری، به وسیله حضور مثبت یا منفی افراد در گرایش جامعه..... ۳
- ۱/۳- تعریف فرهنگ گرایش به فرهنگ موضعگیری‌ها..... ۴
- ۱/۳/۱- بهینه‌سازی موضعگیری‌ها بر اساس فرهنگ بینش..... ۴
- ۱/۳/۲- قرار داشتن اخلاق پذیرفته شده در جامعه در زیر مجموعه فرهنگ..... ۵
- ۱/۳/۳- بیان سه احتمال پیرامون معیار ارزش‌گذاری در جامعه (سرمایه، انسان، خوبیها)..... ۵
- ۱/۳/۳/۱- تفاوت نظام دستوری و حقوقی متناسب با هر یک از سه احتمال..... ۶

- ۶..... ۱/۳/۳/۲ - فرهنگ گرایش اساس شکل‌گیری فلسفه.
- ۶..... ۱/۳/۳/۳ - فرهنگ گرایش معیار تفکیک خوبی و بدی.
- ۶..... ۱/۳/۴ - فرهنگ «ارزش، دستور، حقوق» سازنده فرهنگ موضعگیری جامعه.
- ۶..... ۱/۳/۴/۱ - گرایش اجتماعی واسطه تأثیر جامعه بر شکل‌گیری انگیزش افراد.

۲- بررسی فرهنگ بینش و تقسیمات آن

- ۷..... ۲/۱ - تعریف فرهنگ بینش به «فرهنگ سنجش».
- ۷..... ۲/۱/۱ - انجام گمانه، گزینش، تناسب در فرهنگ بینش.
- ۷..... ۲/۱/۲ - امکان تلائم موضعگیری‌ها و تفاهم با غیر در فرهنگ بینش.
- ۷..... ۲/۱/۳ - ایجاد نسبت بین دو موضوع به وسیله سنجش.
- ۷..... ۲/۱/۴ - منطق، حاصل سنجش نفس سنجش (روش سنجیدن).
- ۷..... ۲/۱/۵ - سنجش اجتماعی حاصل برخورد سنجشهای فردی.
- ۸..... ۲/۱/۶ - قدرت تفاهم حاصل قدرت هماهنگ‌سازی سنجشها.
- ۸..... ۲/۱/۷ - هماهنگی سنجشهای فردی و اجتماعی در فرهنگ بینش.
- ۸..... ۲/۲ - تقسیم فرهنگ بینش (نفس سنجش) به «گمانه، گزینش، پردازش».
- ۸..... ۲/۲/۱ - «گمانه، گزینش، پردازش» حاصل منطق (به عنوان ابزار هماهنگی و سنجشها).
- ۸..... ۲/۲/۲ - منطق، ابزار تفاهم (اجتماعی شدن سنجش).
- ۹..... ۲/۲/۳ - ایجاد زمینه گمانه، گزینش، پردازش برای طرف مقابل به وسیله منطق.
- ۹..... ۲/۲/۴ - «گمانه، گزینش، پردازش» سه مرحله سنجش.
- ۹..... ۲/۳ - تقسیم محصول سنجش به «فلسفه چرایی، چیستی، چگونگی».
- ## ۳- تناظر فرهنگ گرایش با فرهنگ دینی
- ۹..... ۳/۱ - مقایسه ارزش، دستور، حقوق با توصیف، تکلیف، ارزش به عنوان تقسیمات فرهنگ گرایش.
- ۹..... ۳/۱/۱ - «کلام» زیربخش ارزش.
- ۱۰..... ۳/۱/۲ - قراردادن اعتقادات در ضرب سه وصف ولایت، تولی، تصرف در تکوینی، تاریخی، اجتماعی.
- ۱۰..... ۳/۱/۳ - برداشته شدن مفهوم موضعگیری از تقسیمات فرهنگ گرایش در صورت پذیرش تقسیم ارزش، توصیف، تکلیف.
- ۱۱..... ۳/۱/۴ - قراردادن «توصیف» در زیر مجموعه بینش به دلیل «معرفتی» بودن آن.
- ۱۲..... ۳/۲ - احتمال قرار گرفتن «ارزش، توصیف، تکلیف» به عنوان زیر مجموعه «ارزش، دستور، حقوق».

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۰۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۶/۱۱/۱۵
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۲/۱۹
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی تعریف و تقسیمات فرهنگ گرایش و فرهنگ بینش

۱- تعریف فرهنگ گرایش و بررسی تقسیمات آن

۱/۱- تعریف فرهنگ گرایش به فرهنگ اختیار اجتماعی

۱/۱/۱- جهت (متکیف شدن شدت به سوئی خاص) اولین

و مهمترین مرتبه فرهنگ

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: سئوالی پیرامون

فرهنگ گرایش، بینش، دانش مطرح شده است که به

تشریح آن می پردازیم. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم؛ در

فرهنگ، ظرفیت یا شدت یا قدرت یا اختیاری داریم که

یک جهتی را داراست، که این «جهت» اولین و

زیربنائی ترین موضوع است. جهت به معنای متکیف شدن

شدت بسویی خاص می باشد که این سو و طرف خاص

اولین مرتبه کیفیت یک ظرفیت انرژی قدرت اختیار یا

توان است.

۱/۱/۱/۱- وجه الطلب زیربنای جهت (گرایش) در فرهنگ

فرهنگ گرایش نیز دارای مراتبی می باشد که اولین

مرتبه آن وجه الطلب یا طرف طلب می باشد و لزومی ندارد

فرهنگ گرایش متطرق شده جامعه به آن سو رفته باشد.

این وجه الطلب در حقیقت، زیربنای فرهنگ گرایشی است

و به عبارت ساده تر اعلا ترین مرتبه نیت وجه الطلب است.

۱/۱/۱/۲- وجه الطلب عمیقترین سطح نیت

گاهی اوقات انسان نیت می کند به زیارت برود و

التماس می کند تا حاجتی که دارد، برآورده گردد در

اینصورت درست است که به طرف خدا می رود ولی چند

واسطه وجود دارد، یکی اینکه به حرم برود و دیگر اینکه

از خدا می خواهد که خدایا این ضبط صوت را به او بدهد،

یعنی هر چند برای حاجتش پیش خدا رفته ولی بهرحال

برای ضبط صوت می باشد و این را به عنوان یک نقصی در

خودش ملاحظه می کند. گاهی هم به اینصورت است

که می گوید:

دل از تو، تو را خواهد وگرنیست گمانت

آویزه موی تو کنم اشک ترم را

و می گوید: خدایا! خودت را می خواهم، من را جزء

خدمتگزاران خودت قرار بده. گاهی این را هم نمی گوید و

می گوید: مرا آنگونه قرار بده که خودت می پسندی که من

آنگونه باشم و من چیزی را به تو نمی گویم

لطف تو گر می پسندد دوستان را در عذاب

کافر من نظر بر روضه رضوان کنم
این مراتب در فرهنگ گرایش می باشد، که عمیق ترین
سطح نیت، وجه الطلب می شود، حال سؤال اینست که
وجه الطلب به چه چیزی می باشد و روی طلب به
کجاست؟ ساده ترین آن اینست که ما هرکاری که می کنیم
نیتی داریم. نیت ما موضوع، کیفیت، خصوصیت و درجه
اخلاص دارد.

۱/۱/۲ - فرهنگ گرایش تعیین کننده جهت در فرهنگ

بنابراین فرهنگ گرایش، جهت می شود و وجه الطلب
اعلا ترین مرتبه جهت می باشد، یعنی مبنایش می باشد و
این همان چیزی است که در جای دیگر به آن تعبّد و در
عملیات فرهنگی به آن اخلاص می گفتیم؛ یعنی عملیات
فرهنگی هم باید لله و برای خدا انجام بگیرد، نه اینکه
عرفان تحلیلی بگوییم بلکه در خود عمل تحلیل باید
اخلاص باشد. این فرهنگ، آگاهیهای ارتباطی را نتیجه
می دهد ارتباط با کسی که به او گرویده و به او معتقد
شده است.

۱/۱/۲/۱ - تقدّم گرایش بر انگیزه در فرد و جامعه

بنابراین مبنای ما گرایش لزوماً باید قبل از برهان عقلی
باشد و بوسیله این مطلب انگیزه پیدا می شود، یعنی اختیار
اول، حساسیت را می دهد و اختیارات ثانی، انگیزه ای که
مبنای عمل هست را بوجود می آورد. اگر بخواهیم این را
ذکر کنیم می گوئیم که اول یک اختیار و وجه الطلبی است که
بعد آن یک نحوه حساسیت شکل می گیرد و سپس میل و
نفرتش شکل و نظام می گیرد و در این نظام، نفرت یا میل به
هر چیزی وزن پیدا می کند. مرحله اول اخلاق پیدا می شود

ولو ملکه نشده باشد و این قابل قبول هم هست.

۱/۲ - تقسیم فرهنگ گرایش به «نظام ارزشی، دستوری

و حقوقی»

۱/۲/۱ - پیدایش «نظام دستوری» پس از «نظام ارزشی» و

«نظام حقوقی» پس از «نظام دستوری»

جامعه هم همینگونه است، یعنی بروز اختیارات با
همدیگر برخورد پیدا می کند و یک گرایش غالب و
حساسیت به یک چیزهایی پیدا می شود که به آن «نظام
ارزشی» جامعه می گوئیم. در این صورت در جامعه یک
مطلب منفور و یک مطلب خیلی با ارزش است، و برپایه
این ارزشها فرهنگ و «نظام دستوری» ایجاد می گردد و
پشت سر آن «فرهنگ حقوقی» درست می شود و بر اساس
آن می گویند: چرا ناحق می گوئی، چرا باطل و زور
می گوئی؟ چرا حرام و حلال سرت نمی شود؟ چرا منطق
سرت نمی شود و چرا حق مردم را نمی دهی؟ شما ممکن
است به کسی که پولش تأخیر شده بگوئید چرا حرام و
حلال سرت نمی شود و ربا می خوری؟ و ممکن است
جامعه ای دیگر ضد اینها را بگوئید مثلاً در جامعه
انگلستان به طرف بگویند چرا قوانین اجتماعی و
مشروعیت سرت نمی شود و ربا نمی دهی؟ و برعکس
جامعه ما باشد.

۱/۲/۲ - «ارزش، دستور، حقوق» سازنده فرهنگ

موضعگیری (اختیار) اجتماعی

حق و ناحق، دستور و ارزش با همدیگر هستند و فرهنگ
گرایشی جامعه را می سازند؛ یعنی فرهنگ اختیار جامعه را
می سازد. موضعگیری هم همینطور است، فرهنگ
موضعگیری اجتماعی نیز اساس و انگیزه اش همین است و
اگر هرکسی تحقیر و تجلیل اجتماعی را می خواهد باید بر

اساس نظام ارزشی، دستوری و حقوقی آن جامعه عمل کند.

۱/۲/۳ - قدرت ناشی از اختیارات اساس موضعگیری

این موضعگیری اساس پیدایش یک نحوه انگیزه است. اگر کسی خواست و عملکردش ضد خواست آن جامعه باشد، باید بداند که آن جامعه همراه با او نیست. تصمیمگیری زور می‌خواهد و منهای مطلق زور و قدرت (زور بمعنی نیرو نه به معنی زور گفتن) نمی‌توان تصمیم گرفت. تصمیم‌گیرنده باید دارای محدوده قدرتی متناسب با تصمیم داشته باشد حتی اگر تصمیم، درونی باشد. اگر انسان از حال برود و بدن و سلسله اعصاب ضعیف شود تصمیم نمی‌تواند بگیرد و یا تصمیمهای شدید، کم‌کم رقیق می‌شود و انسان خرد می‌گردد. بنابراین تصمیمگیری متناسب با قدرت است. هرکس ملکه لازم برای تصمیمگیری را دارا هست و تا نزدیک به له‌شدن قدرت تصمیمگیری دارد، یعنی تصمیمات او رده و نظام ارزشی دارد، مانند مومن به کلمه «لا اله الا الله» که تا آخرین مرتبه‌ای که باقی است و قدرت بر تصمیمگیری دارد استقامت می‌کند و عمیق‌ترین ملکه را تا آخرین رمق دارا است؛ ولی در نظام قدرت تصمیمگیری فرد، آنجا که فرد در تصمیمگیری ضعیف می‌شود خیلی از چیزها که پایین‌تر از کلمه «لا اله الا الله» قرار دارد حذف می‌گردد. مثال ساده‌اش این است که شما میل به چایی دارید ولی تصمیم که ضعیف شد، از شما می‌پرسند که آیا چایی می‌خواهید؟ می‌گوئید: نمی‌خواهم؛ قدرت‌ها از جمله قدرت ماسکه ضعیف می‌گردد و در ضعف قدرت، تصمیمگیری از بین می‌رود.

۱/۲/۴ - امکان حضور مثبت یا منفی گرایش فرد در جامعه تصمیم اجتماعی، مدد اجتماعی می‌خواهد. اگر فرد، مدد اجتماعی نداشته باشد و موضعش هم موضع ضد جامعه باشد در تصمیمگیری محدودیت پیدا می‌کند، هرچند که انسان بزرگی و دارای ملکه راسخی باشد. میزان حضور فرد در اراده عمومی، امکان تصمیم نسبت به اراده عمومی فراهم می‌سازد و الا صدایش به جایی نمی‌رسد و موضعگیری‌اش ثمره‌ای نمی‌دهد و تنها می‌تواند بوسیله فدا کردن خودش بعضی از محورهای طرف مقابل را بشکند، یعنی او خودش هم در یک امور ارزشی هست. که نمی‌تواند از آن دست بردارد. یک نفر انسان مادی، برای جلب منافع مادی و نه برای از بین بردن منافع مادی، مادی می‌باشد. اگر او به گونه‌ای در برابر ظلم ایستاد به خاطر اینست که می‌داند ظالم در هیچ حدی ابقاء نمی‌کند و یک روزی هم به سراغ او می‌آید. انقلابهایی که در دستگاههای کفر می‌شود علتش به هم خوردن اعتماد اجتماعی و بهم خوردن وابستگی و همبستگی هوئی در تمایلات است.

بعبارت دیگر عمل مقاومت منفی، حضور غیر مستقیم در تغییر همبستگی‌های باطل دارد. بنابراین فرد دزگرایش، یک حضور مثبتی (اگر در جهت جامعه حرکت داشته باشد) و یک حضور منفی به میزان ظرفیت مقاومت برای اصلاح دارد.

۱/۲/۵ - ساختار یافتن جهت‌گیری، به وسیله حضور مثبت یا منفی افراد در گرایش جامعه

حجة الاسلام پیروزمند: فکر نمی‌کنید که این بخش از بحث بیشتر سیاسی است؟

(ج): خیر

(س): یعنی در واقع خود گرایش را موضوع قرار

داده‌اید ولی اگر بخواهید در رابطه فرهنگ بحث کنید باید پیرامون فرهنگ گرایش بحث شود.

(ج): بنابراین زمانی که ما می‌خواهیم بگویم ساختار یا نظام چگونه جهت پیدا می‌کند و چگونه جهت‌گیری تبدیل به یک نظام می‌شود؟ در این تبدیل، حضور مثبت و منفی افراد جامعه در همبستگی تمایلات و موضعگیریهاست. البته این حضور مثبت یا منفی نمی‌تواند مطلق باشد و بلکه برای درست شدن این فرهنگ گرایش، کیف دارد.

۱/۳ - تعریف فرهنگ گرایش به فرهنگ موضعگیری‌ها

به عبارت دیگر در جامعه‌ای که الان هست درویش و متفکر وجود دارد و اینها حتماً در فرهنگ (غیر از بحث سیاسی) و همبستگی تمایلات موثرند. درویش موضعگیری خاصی دارد و حاضر می‌شود برای آن کشته هم شود.

فرهنگ گرایش فرهنگ موضعگیریهاست، موضعگیریهای اعتقادی که در شکل «ارزش، دستور، حقوق» ظهور پیدا می‌کنند. طبیعتاً در مورد درویش هم پذیرش هست ولی گرایش غالب جامعه او را نمی‌پذیرد و او را اعدام می‌کنند. مثل ما که اگر زورمان برسد بهائی‌ها یا منافقین یا آنهایی که محاربند را اعدام یا از مملکت بیرون می‌کنیم. ولی در این زمان فعلی زورمان نمی‌رسد آنها به دلیل جامعه جهانی و یا اگر بخواهیم اینها را اعدام کنیم سروصدا بلند می‌شود. لذا حتماً در فرهنگ ما آنها آنقدر ارزش ندارند که کار کلیدی به آنها بدهیم، حتی می‌گوئیم: ادیان رسمی، حق انتخاب کردن دارند ولی بهائی‌ها جزء ادیان رسمی نیستند و حق انتخاب شدن ندارند. بنابراین در یک مرتبه از فرهنگ جامعه به اینها ارزش داده نمی‌شود و در دستور هم

حضور ندارند و در حقوق هم حق برایشان قائل نیستیم؛ ولی اگر همین بهائی، شکایت کرد و گفت مال مرا دزدیده‌اند یا چک داشته باشد، آیا بانک برگشت نمی‌زند و می‌گوید تو بهایی هستی یا تنها در حقوق عمومی آنها را به رسمیت می‌شناسیم ولی نه حقوق عمومی‌ای که از مذهب آن گرفته شده باشد. برای اقلیتها می‌گوئیم قاضی باید حقوق خود آنها را در بین آنها رعایت کند. بنابراین آنهایی را که در جامعه به رسمیت می‌شناسیم حقوقشان رسمی است و در دستور و ارزش هم به نسبت حضور دارند.

فرهنگ گرایشی فرهنگی شد که سازمانی بنام دولت، در بخش دستور و حقوق باید آنها را به رسمیت بشناسد.

۱/۳/۱ - بهینه‌سازی موضعگیری‌ها بر اساس

فرهنگ‌بینش

(س): روابط اجتماعی در یک منزلت غیر از روابط تفاهمی است و یک فرهنگی دارد که فرهنگ انگیزشی و موضعگیری جامعه است و قابل مطالعه، دقت و تکامل است و قابلیت تکامل آن در فرهنگ بینش درست می‌شود. بهینه‌سازی موضعگیری در بررسی تلائم آن دو (فرهنگ گرایش و بینش) حاصل می‌شود. بنابراین ادیان، موضعگیریها، فرهنگ آنها، تناسبانشان در فرهنگ بینش قابل مطالعه می‌شود. هرگاه فرهنگ گرایش از فرهنگ بینش گذشت و متقوم به بینش شد به نسبتی که متقوم می‌شود قدرت تفاهم پیدا می‌کند.

پسند و اعتقاد فردی به تعصب و موضعگیری تنها ختم می‌شود و حتماً در جامعه در جریان تکامل باید منزوی بشود زیرا در جریان تکامل نمی‌تواند به خودش نفر اضافه کند و قدرت تفاهم ندارد. ضمناً منهای تفاهم با غیر، خودش هم نمی‌تواند موضعگیریهای خودش را تا آخر در

۱/۳/۲ - قرار داشتن اخلاق پذیرفته شده در جامعه در زیر مجموعه فرهنگ

(س): اینکه بگوییم زهد در جامعه از قناعت است و نه از اسراف و یا کلیه اخلاقی‌های در جامعه، آیا اینها در فرهنگ می‌آیند؟

(ج): بله همه جزو فرهنگ هستند. اخلاق پذیرفته شده است. اول یک جهت خاصی و وجه‌الطلب را پذیرفته‌اند و ممکن است مختلف هم باشند ولی یک طیف هستند، یعنی اینگونه نیست که همه یک چیز را پذیرفته باشند. سپس می‌گویید: این مجموعه، نظامی است بر پایه اعتقاد به دین.

۱/۳/۳ - بیان سه احتمال پیرامون معیار ارزش‌گذاری در جامعه (سرمایه، انسان، خوبیها)

گاه می‌گوییم: بهره‌بری مادی و سرمایه اصل است، که در اینصورت زیربنای نظام ارزشی و وجه‌الطلب دنیا می‌شود و لذا هر روز باید بهره‌وری به حداکثر برسند. گاه می‌گوییم: انسان اصل است و سرمایه تا آنجا که به کرامت انسان لطمه نزنند، درست است و جامعه‌گرایی می‌کنید.

گاه می‌گوییم: خوبیها و بدیها اصل هستند (این فرهنگ‌گرایی است) یعنی انسان‌گرایی به چیزهایی دارد که ما به آن بد می‌گوییم که بدترین بدیها کفر است. در اینصورت مالیت و بهره‌ورئی که به این خوبیها نمی‌سازد مالیت ندارد و تنها مالی رسمیت دارد که در حول محور گسترش خوبیها و مخروب شدن بدیها باشد. در این دیدگاه باید خوبی و بدی یک معیار دیگری خارج از اینها داشته باشد و باید در نظام ارزشی شما محور خوبیها، مثلاً یک صفتی باشد که آن صفت در تفکیک کردن اصل باشد مثلاً بگویید: تقرب و رضای خدا اصل است.

همه بخشها به پیش برود، یعنی نمی‌تواند بین پسند این آب با پسند میکروفون با پسند کاری که می‌کند هماهنگی ایجاد کند و لذا متلون می‌شود. اگر وجه‌الطلب در حساسیت بیاید و حساسیت در نسبت اجتماعی بیاید و توسعه پیدا نکند این حساسیت فردی می‌شود و اگر ضرورتاً سنجش را از آن قطع کنید خود فرد هم قدرت تفاهم را ندارد ولی اگر در فرهنگ بینش بیاید یعنی سنجش در سه سطح «گمانه، گزینش، پردازش» آنها با زیربنای فلسفی در «چرایی، چیستی، چگونگی» به آن اضافه شود قدرت تفاهم و هماهنگ‌سازی ایجاد می‌شود. «چرایی، چیستی، چگونگی» هستی اجمالاً بدین معنا می‌باشد که گاه شخص نظرش به اصل هستی است و اینکه هستی غیر از اصلش چیست؟ مثلاً مشخص می‌شود که هستی ممکن است و واجب نیست و چیستی این ممکن هم دنیا می‌باشد و قبل از آن عالم ذر بوده و بعد هم عالم محضر است. اینجا عالم ملک است و دنیا و بالایش عالم ملکوت است و آنجا اداره کنندگانی از طرفی آن کسی که هستی را ایجاد کرده وجود دارد و بالاتر از آن اداره کنندگان هم امرها و خلفائی هستند که اداره بدست آنها انجام می‌گیرد، با مشخص شدن چیستی هستی یک معارفی پیدا می‌کند و چگونگی را هم در مفهوم‌های وحدت و کثرت (یعنی تکامل)؛ زمان و مکان، چگونگی تکامل و اختیار و آگاهی درست می‌فهمد. اگر شخص توانست اینها را حل کند معنایش این است که بنیانهای فکری او هماهنگ شده و حالا این فرد قدرت تفاهم پیدا می‌کند.

حرف از مائو منقول است که خیلی‌ها از فکر کردن درباره خدا به جایی نرسیده‌اند و حالا ما درباره چیزهایی به آنها می‌رسیم می‌خواهیم فکر کنیم. معنای این حرف اینست که دنیا محور پرستش است و می‌خواهد به این دست پیدا کند.

۱/۳/۳/۳ - فرهنگ گرایش معیار تفکیک خوبی و بدی

(س): پس فرهنگ گرایش، فرهنگی است که معیار تفکیک خوبی و بدی می‌شود.

(ج): بله، معیار ارزش شایسته و ناشایسته است و پشت سرش فرهنگ دستوری و فرهنگ حقوق را نتیجه می‌دهد.

۱/۳/۳/۴ - فرهنگ «ارزش، دستور، حقوق» سازنده فرهنگ موضعگیری جامعه

فرهنگ «ارزش، دستور، حقوق» در حقیقت فرهنگ موضعگیری جامعه است.

۱/۳/۴/۱ - گرایش اجتماعی واسطه تأثیر جامعه بر شکل‌گیری انگیزش افراد

(س): آیا موضعگیری فراتر از این سه مفهوم نیست؟ به نظر می‌رسد که باید به موضعگیری فرهنگ بینش و دانش ضمیمه شود تا مجموعه‌اش کامل شود.

(ج): این یک موضعی از نظر اخلاقی و انگیزشی را می‌گیرد. مثلاً برای فرزندان و وقتی کاری انجام می‌دهی گاه ابروها را در هم می‌کنی و گاه به او لبخند می‌زنی که این موضعگیری شما منشأ انگیزش او می‌شود یعنی او را تحریک می‌کند به اینکه حرکت سوم را انجام دهد یا ندهد. جامعه در انگیزش افراد جامعه بوسیله گرایش حضور پیدا می‌کند، یعنی جامعه یک وجه‌الطلبی دارد به اینکه وجه‌الطلبی‌های متفاوت به هم برخورد می‌کنند و طبیعتاً یک

۱/۳/۳/۱ - تفاوت نظام دستوری و حقوقی متناسب با هر یک از سه احتمال

حال اگر فرهنگ گرایش بنا بر احتمال سوم شد طبیعتاً نظام ارزش، نظام دستور و نظام حقوقی‌اش غیر از احتمال اول و دوم می‌باشد.

۱/۳/۳/۲ - فرهنگ گرایش اساس شکل‌گیری فلسفه

البته بعدها خواهیم گفت که فرهنگ گرایش است که فلسفه (گمانه‌زنی‌ها) را تحویل می‌دهد و خیالات و وساوس شیطانی را مشخص می‌کند. در جامعه‌ای که اصل را بهره‌بری مادی قرار داده باشد وساوس شیطانی را اساس قرار می‌دهد و فیلم و قصه بر اساس آن درست می‌کند و حتی نظام ارزشی و دستوری و بعد هم تکنولوژی بر اساس آن تولید می‌کند. اما در جامعه اسلامی بالعکس می‌باشد. یک چیزهایی که در خیرات است محترم شمرده می‌شود و بهترین عبادت، تفکر شناخته می‌شود. البته درباره موضوع این تفکر نکته‌ای را خدمتان عرض کنیم. گاه شنیده می‌شود که کسانی می‌گویند: ما هنوز خیلی کار داریم تا به مسئله خدا بپردازیم و اگر به آنها بگوئید: آیا شما درباره مسئله خدا و قیامت فکر کرده‌اید؟ می‌گویید: حالا خیلی کارهای واجب‌تر دیگر هست و یا می‌گویند: خیلی‌ها در این باره فکر کرده‌اند و به جایی نرسیده‌اند و لذا بهتر است ما درباره چیزی فکر کنیم که امکان رسیدن به آن باشد. در حقیقت این شخص در فرهنگ گرایشش و اولویت‌بندی فکری و گمانه‌زنی‌اش خدانشناسی اصلاً در اولویت نیست. گویا می‌خواهد زمانی که از دنیا بیکار شد (که بیکار هم نمی‌شود) بپردازد به اینکه آیا مطلب فلسفی شما درباره اینکه عالم ممکن است، صحیح است یا صحیح نیست. غرب نوعاً دچار این مشکل هستند. این

گرایش بر گرایشهای دیگر غلبه پیدا می‌کند که آن، گرایش آن جامعه می‌شود. مثلاً در یک جامعه که اصلاً دینداری اصل نیست و هرکسی یک عقیده‌ای دارد و می‌گویند: عقیده همه محترم است حتماً بر سر دنیا با هم ساخته‌اند و گفته‌اند که هرکسی عقیده‌اش محترم است اینکه «نباید به عقیده بها داد» خودش یک عقیده نسبت به بهره‌بری از دنیا می‌باشد. یعنی یک عقیده دیگر پشت سر آن قرار دارد به اینکه باید به دینداری و بهره‌بری اهمیت داد. پشت سر دمکراسی، اعتقاد به کفر و اعتقاد به دنیاست. اینکه می‌گویند: هر عقیده‌ای محترم است یعنی او که می‌گوید خدا هست به او احترام بگذارد و کسی هم که می‌گوید خدا نیست، او را هم محترم بدار و معنایش اینست که من چیز دیگری را محترم می‌دانم که آن باید محور هماهنگی ما باشد و آن تنعمات مادی است.

(س): پس موضعگیری چند قسمت می‌شود و یک بخش از موضعگیری را فرهنگ گرایش تشکیل می‌دهد، یعنی موضعگیری خاصی است.

(ج): زیربنائی ترین امری که باید و نبایدها؛ شایسته و ناشایسته‌ها را نشان می‌دهد انگیزه است. یعنی به موضعگیریهائی که سبقت بر تفکر دارند و به وجه‌الطلب ختم می‌شوند فرهنگ گرایش می‌گویند.

۲- بررسی فرهنگ بینش و تقسیمات آن

۲/۱- تعریف فرهنگ بینش به «فرهنگ سنجش»

۲/۱/۱- انجام گمانه، گزینش، تناسب در فرهنگ بینش

در فرهنگ بینش آن وجه‌الطلب و جهتگیری، اولویت گمانه‌زنی می‌کند به اینکه نسبت به چه موضوعاتی گمانه بزند و تلائم آن را با چه دستگاهی بسنجند و چگونه پردازش کند.

۲/۱/۲- امکان تلائم موضعگیری‌ها و تفاهم با غیر در فرهنگ بینش

در حقیقت در فرهنگ بینش امکان تفاهم به غیر و امکان تلائم موضعگیری‌ها فراهم می‌شود، یعنی اینکه آن کثرات را به وحدت برساند، البته خود نظامهای منطقی هم تحت بلیط «گمانه، گزینش، پردازش» می‌باشند.

۲/۱/۳- ایجاد نسبت بین دو موضوع به وسیله سنجش

فرهنگ بینش بمعنی فرهنگ سنجش می‌باشد، یعنی مشخص می‌شود که سنجش چگونه انجام می‌گیرد و چه کارهائی را انجام می‌دهد ابتدائی‌ترین مرحله سنجش ملاحظه بین دو مفهوم ساده است، یعنی ملاحظه و ایجاد نسبت می‌کند مثلاً مبنای دو را سه می‌کند؛ در تعلق که یک فاعل یا دو فاعل دارد که نفس متعلق سه چیز را تحویل می‌دهد که یک فاعل بالاتر، یک فاعل پایین‌تر و خود تعلق می‌باشد، دو این نسبتها را هم بلافاصله سه می‌کند که قابلیت انعکاس در هم پیدا می‌کنند.

۲/۱/۴- منطق، حاصل سنجش نفس سنجش (روش سنجیدن)

فرهنگ بینش یک محصول بنام سنجش دارد، یعنی در ابتدا خود سنجیدن مورد دقت قرار می‌گیرد و منطق درست می‌شود زیرا منطق بمعنی روش سنجیدن است. بعبارت دیگر در ابتدا سنجش سنجش انجام می‌گیرد. سنجش ایجاد تناسب می‌کند یعنی حضور فاعل و اراده و گرایش در ایجاد نسبت است.

۲/۱/۵- سنجش اجتماعی حاصل برخورد سنجشهای فردی

اگر اینگونه است دیگران هم سنجش می‌کنند و آنها هم در نسبتشان حضور دارند و نسبت بین شما که موجود هستید و آنها که موجود هستند برقرار می‌گردد. در اینصورت در برخورد سنجشها و هماهنگی آنها یک

۲/۲ - تقسیم فرهنگ بینش (نفس سنجش) به «گمانه،
گزینش، پردازش»

(س): تقسیمات فرهنگ بینش را بگویید؟

(ج): فرهنگ بینش به معنای نظام منطقیهای «گمانه،
گزینش، پردازش» شد. یعنی تقسیمات آن را «گمانه،
گزینش، پردازش» قرار می دهید.

۲/۲/۱ - «گمانه، گزینش، پردازش» حاصل منطق (به
عنوان ابزار هماهنگی و سنجشها)

«گمانه، گزینش، تناسب» «حاصل منطق» است. در
جدول جامعه در قسمت «بینش» در سطر اول اینگونه
آوردیم: «نظام منطقهای پرورشی جامعه» چرا لقب
پرورشی به منطق دادیم؟ چون بوسیله تفاهم، جامعه
هماهنگ می شود. جامعه ای اگر قدرت تفاهم نداشته باشد
منزوی می گردد و اگر قدرت تفاهم پیدا کرد گسترده
می شود، اگر گسترده شد آن انگیزش از میجرای این
گسترش، قدرت و پرورش پیدا می کند. منطق ابزار تلائم و
هماهنگی است و هماهنگی سنجش بمعنای تفاهم است.
این تفاهم برآیند بین «چرایی، چگونگی، چیستی» در
«زمان و مکان، وحدت و کثرت، اختیار و آگاهی» می باشد.

۲/۲/۲ - منطق، ابزار تفاهم (اجتماعی شدن سنجش)

(س): اگر فرهنگ بینش را بخواهیم منطق بگیریم...

(ج): منطق زیربنای آن است، یعنی منطق مبنای

چگونگی فرهنگ سنجش اجتماعی می گردد

(س): مگر سنجش با منطق واقع نمی شود؟

(ج): ابزار آنست.

سنجش اجتماعی درست می شود و می گویند: نسبت
پیدا شد که آن نسبت بین من و او است.

۲/۱/۶ - قدرت تفاهم حاصل قدرت هماهنگ سازی سنجشها

آن کسی که قدرت هماهنگی سازی برتر را دارد قدرت
تفاهم بیشتر دارد. یعنی می تواند با حضور خودش در بین
نسبت، سنجشها را با سنجشهای خودش هماهنگ کند.
البته کفار هم همینگونه حاضر می شوند. مثلاً اعداد
طبیعی، جدول ضرب و چهار عمل اصلی را درست کردند
و بر اساس آن معاملات، محاسبات بانکی و... صورت
می گیرد، یعنی تولی به نحوه سنجش محاسبه ای فیثاغورس
در امر معاش پیدا می شود. البته در همه شئون زندگیشان
به اینصورت نیست و اگر بخواهند در همه شئون اینگونه
باشند باید درباره «چرایی، چیستی، چگونگی» هماهنگ
حرف بزنند و اگر نتوانند در همه شئونشان با هم تفاهم
داشته باشند در آنصورت می بینید که در یک دسته از امور
با هم کار می کنند و در یک دسته دیگر از امور با هم تفاهم
ندارند و کار نمی کنند.

۲/۱/۷ - هماهنگی سنجشهای فردی و اجتماعی در

فرهنگ بینش

فرهنگ بینش از سنجش آغاز می شود (مثل وجه الطلب که
می گفتیم: موضعگیری؛ در اینجا می گوئیم: در حضور بین
دو نسبت) و به هماهنگی درونی و بیرونی می انجامد،
یعنی هماهنگی بین سنجشهای درونی و سنجشهای
اجتماعی. البته بهتر است درونی را فردی بگویید.

۲/۳ - تقسیم محصول سنجش به «فلسفه چرایی،

چیستی، چگونگی»

(ج): اگر موضوعات نفس سنجش را بگویید همین سه

تا می‌شود و اگر محصولات سنجش را بگویید فلسفه

«چرایی، چیستی، چگونگی» است. به عبارت دیگر

فلسفه، محصول منطق و «گمانه، گزینش، پردازش»

موضوع کار منطق است. یعنی هم در چرایی و هم در

چیستی و هم در چگونگی، «گمانه، گزینش، پردازش»

حضور دارند.

۳ - تناظر فرهنگ گرایش با فرهنگ دینی

۳/۱ - مقایسه ارزش، دستور، حقوق با توصیف، تکلیف،

ارزش به عنوان تقسیمات فرهنگ گرایش

(س): این تقسیمات ما را کمی از تقسیمات عینی فعلاً

دور می‌کند.

(ج): در اینجا روشن شد که فرهنگ دینی‌تان، فرهنگ

گرایشی است.

(س): طبق تقسیم «ارزش، دستور، حقوق»، ارزش در

اخلاقیات و دستور در احکام تکلیفی مطرح می‌شود اما

معارف جز آن نیست.

۳/۱/۱ - «کلام» زیربخش ارزش

(ج): سؤال شما اینست که بخش معارف که جزو دین

حتماً هست در اینجا کجا هست؟

(س): ما می‌گفتیم، «توصیف، تکلیف، ارزش» و حالا

بجایش حقوق آمده است.

(ج): شما یک کتاب را کتاب ضلال می‌دانید قبل از

(س): خود منطق بمعنای چگونگی سنجش است.

(ج): چگونه باشد را منطق می‌گوید. پس تقسیمات

آن، تقسیمات منطق می‌گردد.

۲/۲/۳ - ایجاد زمینه گمانه، گزینش، پردازش برای طرف

مقابل به وسیله منطق

زمانی تلائم و تفاهم واقع می‌شود که شما بوسیله

منطقتان بتوانید «گمانه، گزینش، پردازش» لازم را برای

طرف ایجاد کنید و او به چیزی برسد که شما رسیده‌اید.

(س): یعنی این جوهره کار است که بوسیله همه

منطقها می‌شود گمانه گزینش انجام داد.

۲/۲/۴ - «گمانه، گزینش، پردازش» سه مرحله سنجش

(ج): گمانه و گزینش موضوعاتی است که منطق روی

آنها کار می‌کند و خودش هم از آنها بهره می‌گیرد.

به عبارت دیگر مراحل سنجش و حضور شما بین دو نسبت

یا در مرحله گمانه زنی یا در مرحله گزینش و یا در مرحله

پردازش می‌باشد. متناظر این مطالب را در بخش گرایش

می‌گفتیم که باید و نباید یعنی ارزش و بعد دستور و حقوق.

در اینجا گمانه در برابر باید و نباید قرار می‌گیرد و می‌گوید

احتمال دارد و احتمال ندارد. گزینش می‌گوید: برترین

احتمال؛ و پردازش می‌گوید: صحت در احتمال مثل حق و

باطل بودن که حکم بر صحت می‌کند. در آنجا حکم

صحتش، حکم به حق داشتن یا نداشتن در موضع است و

در اینجا حکم به صحت یا رد می‌شود.

(س): در اینجا لازم نیست که موضوع سنجش را به

عنوان تقسیمات فرهنگ بینش بگوییم؟

اینکه بخواهید درباره آن بحث کنید. یعنی کلام و توصیف را بمعنای عام نمی‌گیرید بلکه در برابر آن موضع دارید و جلوی چاپ و نشر آن را می‌گیرید. اصولاً در دستگاه دینی شما دین و ارزش حاکم است و به کلام در زیربخش ارزش نگاه می‌کنید، کما اینکه فلسفه و عرفان را در زیربخش نگاه می‌کنید و نسبت به آن موضع دارید و با آن فرهنگ موضعگیری دینی شما مشخص می‌شود.

(س): بهر حال نمی‌شود آنرا ملحق به ارزش کرد؟

(ج): زیربخش آنست؛ یعنی معرفت شما در بینش اجتماعی است.

(س): زیربنای ارزش و حقوق، دستور است و اگر بخواهیم زیربنا بگوییم نمی‌شود؟!

(ج): در آنجا که وعده کو وعید به بهشت و جهنم می‌دهید و انذار می‌کنید، آن انذار و تبشیر شما در موضعگیری و کلام شما اصل است و نه اینکه کلام شما اصل در انذار و تبشیر باشد. پیامبر از اول نمی‌آید که شروع به بحث فلسفه کند و بگوید: شما با مقدمات معقول ایحان بیاورید و البته از آن بهره می‌گیرد.

(س): بهر حال یک بخش از معارف دینی، معارف توصیفی و اعتقادی است که غیر از اخلاق و تکلیف و عمل است.

(ج): ما اصل در اعتقاد و پرورش عقیده و گرایش را باید، شایسته و ناشایسته‌ها، دستورها و موضعگیریها قرار دادیم، یعنی موضعگیریها عملی اصلی در جمله اعتقادات نظری نسبت به عالم شد.

۳/۱/۲ - قراردادستن اعتقادات در ضرب سه وصف ولایت، تولی، تصرف در تکوینی، تاریخی، اجتماعی

(س): بهر حال باید جایی برای اعتقادات قرار داد.

(ج): سؤال همین جاست. اعتقادات شما یک زیربخشی دارد که آن وجود رابطه بین ولایت، تولی و تصرف در سه سطح «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» می‌باشد که برآیند اینها، آن ارزشها را نتیجه می‌دهد. آیا چیزی در فرهنگ دینی دارید که در آن نباشد؟! شما در فرهنگ دینی یک معارفی دارید که آن معارف نمی‌توانند از ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی جدا باشند.

بعبارت دیگر ابتدا اطلاعاتی متناسب با تکامل از تکوین به تاریخ داده‌اند که از جمله آن اطلاعات معارف می‌باشند و سپس سرپرستی تاریخی از طرف ائمه انجام می‌گیرد و افراد دیگر می‌توانند متناسب با آن موضعگیریهایشان را هماهنگ کنند. بنابراین در «نظام اخلاق» حتماً «نظام معارف» و «نظام ارزشی» حضور دارند. ۳/۱/۳ - برداشته شدن مفهوم موضعگیری از تقسیمات فرهنگ گرایش در صورت پذیرش تقسیم ارزش، توصیف، تکلیف

(س): اگر اینجا نظام اخلاق را نظام موضعگیری معرفی کنیم بهتر است اخلاق مترادف با ارزش شود. غیر از این مسئله ما در بالا شاخصه‌های ارزش، دستور، حقوق را مطرح کردیم و جایی برای معارف قرار ندادیم، لذا بعد دلیل ندارد که در تقسیمات پائین پیدا شود و یا اگر در پائینی باشد باید در بالا هم در شاخصه‌ها بیاید.

قاضی است. ما باید بتوانیم حقوق را به عینیت و موضعگیری اجتماعی تبدیل کنیم. اگر اینگونه نشود در سطح کلیات می ماند و به افراد جامعه نمی رسد.

(س): یک شکل طرح مسئله اینست که بگوئیم: باید مجموعه موضوعات فرهنگی و تحلیلی که از فرهنگ می کنیم به موضعگیری نسبت به فرد ختم بشود ولی لازم نیست در فرهنگ گرایش این اتفاق بیفتد و ممکن است بگوئیم: از فرهنگ گرایش شروع می شود و در فرهنگ دانش نسبت با فرد پیدا می کند. اگر ما بخواهیم فرهنگ گرایش را فرهنگ دینی بگیریم وظیفه فرهنگ دینی بیشتر از این نیست که بیاید حقوق را معین کند.

۳/۱/۴ - قرار داشتن «توصیف، در زیر مجموعه بینش به دلیل «معرفتی» بودن آن

(ج): برای تناظر آن با فرهنگ دینی بهتر است «ارزش، توصیف، دستور» را بیاوریم، لکن یادمان نرود که توصیف امری بینشی و توصیف معرفت است و امری انگیزشی نیست. با دستور، انگیزش اجتماعی درست می شود.

(س): با بینش هم می شود.

(ج): خیر دستور معنایش تصمیم گیری و «باید و نباید» هست و توصیف معنایش «این هست و آن نیست» می باشد. عبارت دیگر توصیف موضعگیری می آورد و نه اینکه خودش موضعگیری است.

(س): یعنی شایسته ها را انجام بنده ولی در اولی اینگونه نیست.

(ج): حالا ما یک احتمال دومی را طرح می کنیم و دوباره در آن نظر می دهیم. ما می توانیم بنویسیم «ارزش، توصیف، تکلیف» و تقسیمات دینی را اینگونه بیاوریم، ولی هرگز معنی موضعگیری اجتماعی را نمی دهد.

(س): همان تکلیف حقوق را هم معلوم می کند.

(ج): می شود دستور را آورد و حقوق را برداشت. نهایت اینکه حقوق آنست که موضعگیری می کند، مثلاً قاضی شخصی را زندان می کند. یعنی کلیات تبدیل به مصداق عینی می شود. بنابراین ما عمل جامعه را ما کار داریم، عمل جامعه روی فرد عمل می کند، یعنی وقتی می خواهید کل را متقوم به فرد کنید کجا پله آخر آن است؟ یعنی ما اگر بودیم «فقه» بدون تطبیق...

(س): تطبیق اجتماعی

(ج): تطبیق گاهی فردی است و گاهی ...

(س): تطبیق اجتماعی آن دنبال خود فقه نمی آید ولو الان نیامده است و وقتی می آید قانون در کشور می شود.

(ج): گاه خود قانون موجب نزاع می شود. مثلاً در یک نزاع این می گوید: تحت این قانون قرار می گیرد و او می گوید: تحت این قانون در می آید و حاکم حسب مایراه القاضی می گوید: تحت این قانون است، و رفع خصومت می کند که به این کار موضعگیری اجتماعی می گویند.

(س): بر مبنای حقوق اینکار می شود.

(ج): بر مبنای حقوق درست است و لکن خودش موضوع نزاع شده است به اینکه تطبیق چه چیزی هست؟ مثل نسخه ای که دکتر می دهد، دکتر در مورد بدن من و دوا

(ج): خیر شایسته‌ها را انجام بده یک حرف دومی است. او تنها می‌گوید: شایسته، سزاوار و ناسزاوار اینست و پشت سر این مطلوبیت و منفوریت و در قدم بعد موضعگیری می‌آید. بنابراین موضعگیری (انگیزش و موضعگیری اجتماعی) سه سطح دارد که رقیق‌ترین سطح آن سطحی است که شایسته و ناشایسته (نفرت و عدم آن) اعلام می‌شود، سطح بعدی سطحی است که تنها «باید و نباید» اعلام نمی‌شود و بلکه اجبار به التزام صورت می‌گیرد و این منشاء انگیزش و انگینختن می‌شود. و در جامعه افراد را انگیزه می‌دهد. بنابراین در قدم اول موضعگیری جامعه به اینست که مطلوبیتها و منفوریتها را اعلام می‌کند و آنها را تبدیل به ضوابط و روابط اجتماعی می‌کند و در قدم بعد افراد را موظف به عمل به آنها می‌کند.

(س): پس تقسیمات فرهنگی بینش مشخص شد.
 ۳/۲ - احتمال قرار گرفتن «ارزش، توصیف، تکلیف»، به‌عنوان زیر مجموعه «ارزش، دستور، حقوق»
 (ج): یک وقتی ما می‌خواهیم همین جدول جامعه را در بحث فرهنگ ببریم که اینکار ممکن است یک غنائی به بحث شما بدهد، یعنی می‌توانید مشخص کنید که چه توصیف یا تکلیفی ارزش دارد و همچنین می‌توانید کلاً احکام دینی را - بمعنای خاص اصطلاحی آن و نه به معنای فلسفی و جامعه‌شناسی آن - زیربخش اینها قرار دهیم. ولی احتمال دیگری هم می‌توان مطرح کرد به اینکه «ارزش، توصیف، تکلیف» به عنوان زیرمجموعه «ارزش، دستور، حقوق» قرار گیرند.

«وَأَخِرُّدَعُوِينَا أَنْ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۴

۲۶/۱۱/۱۸

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- شکلهای متفاوت استفاده از مفاهیم ۲- تقسیمات فرهنگ با استفاده از جدول اوصاف جامعه

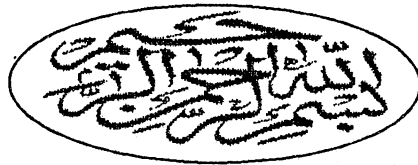
فهرست

- ۱- مقدمه: طرح سنوال.....
- ۱- شکلهای متفاوت استفاده از مفاهیم.....
- ۱/۱- مطلق فرض کردن مفاهیم.....
- ۱/۲- نسبی دانستن مفاهیم.....
- ۱/۲/۱- وجود مراتب در مفاهیم نسبی بدون مشخص بودن نسبت مفاهیم با یکدیگر.....
- ۱/۳- متقوم دانستن مفاهیم.....
- ۱/۳/۱- منسوب بودن مفاهیم به یکدیگر یک مرتبه از تقوم مفاهیم.....
- ۱/۳/۲- حضور هر مفهوم در سایر مفاهیم مرتبه دوم از تقوم مفاهیم.....
- ۱/۴- مفاهیم جدول باید بیانگر موضوع فعل و محصول باشند.....
- ۱/۵- ضرورت یافتن وصف جامع مفاهیم در پیدا کردن واژههای جدول.....
- ۲- بیان اصلاحات انجام گرفته در بخش «بینش» از جدول طبقه‌بندی اوصاف جامعه.....
- ۲/۱- بینش، پایگاه تکامل همفکری اجتماعی.....
- ۲/۲- «گمانه، گزینش، پردازش» اوصاف «فعل» در بخش بینش.....
- ۲/۳- برآیند رابطه «چرایی، چیستی، چگونگی» اوصاف «موضوع فعل» در بخش بینش.....
- ۲/۴- تعریف هستی، فیزیک، ریاضی اوصاف «محصول» در بخش بینش.....

- ۳- ترتیب قرارگیری اوصاف «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» (سیاسی)، «گمانه، گزینش پردازش» (فرهنگی)، «تجزیه، تحلیل، ترکیب» (اقتصادی)، در اصطلاحات سه‌قیدی؛ تعیین‌کننده سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی بودن فعالیت..... ۵
- ۴- قرارگیری تقسیمات فعل فرهنگی در ستون شاخصه جدول تعریف..... ۶
- ۵- مشخص شدن رابطه فرهنگ بینش با فرهنگ گرایش و فرهنگ دانش در تقسیمات ۹گانه فرهنگ‌بینش..... ۷
- ۶- قرار گرفتن اوصاف کارایی (که از عینیت می‌آید) به لحاظ قرارگیری اوصاف ساختار (که از فلسفه نظام ولایت می‌آید)..... ۷
- ۶/۱- اوصاف طرف ساختار، اوصاف موضوعات عینی..... ۸
- ۶/۲- اوصاف طرف ساختار «صورت مسئله» و اوصاف طرف کارایی پاسخ مسئله..... ۸
- پاورقی: تذکراتی در شیوه ادامه مباحث..... ۹
- ۷- مروری بر مباحث گذشته..... ۱۰
- ۸- بیان دو احتمال در شیوه بدست آمدن تقسیمات ۲۷گانه عناوین فرهنگی..... ۱۱
- ۸/۱- احتمال اول: ضرب «ارزش، دستور، حقوق» در «هستی، فیزیک، ریاضی» در «مقدورات انسانی، مقدورات ابزاری، مقدورات طبیعی»..... ۱۱
- ۸/۲- احتمال دوم: ضرب «گرایش، بینش، دانش» در خودش..... ۱۲
- ۹- تأکید بر ضرورت دسترسی روشمند به عناوین و موضوعات فرهنگی..... ۱۲

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۰۲
 تاریخ جلسه: ۷۶/۱۱/۱۸
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۱/۱۰
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: برادر علیرضا پیروزمند
 ویراستار: برادر مصطفی جمالی



جلسه ۴

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۶/۱۱/۱۸

« ۷۲ دقیقه »

۱- شکل‌های متفاوت استفاده از مفاهیم

۲- تقسیمات فرهنگ با استفاده از جدول اوصاف جامعه

مقدمه: طرح سؤال

برادر پیروزمند: در جلسات قبل فرهنگ بینش و گرایش را معنا کردید و «ارزش، دستور، حقوق» را بعنوان تقسیمات اصلی فرهنگ گرایش و «گمانه، گزینش، پردازش» را به عنوان تقسیمات اصلی فرهنگ بینش مطرح فرمودید که نسبت به هر دو توضیح بیشتری لازم است. در قسمت فرهنگ گرایش، این سؤال مطرح است که در صورتی که بخواهیم فرهنگ گرایش را مترادف با فرهنگ دینی بگیریم آیا بهتر است تقسیمات اصلی را «ارزش، دستور، حقوق» بگیریم یا اینکه «توصیف، تکلیف، ارزش» را بعنوان تقسیمات اصلی مطرح کنیم. نظر شما این بود که چون ما فرهنگ گرایش را، فرهنگ موضعگیری می‌دانیم باید تقسیمات به موضعگیری ختم شود. بنابراین اگر ما «ارزش، توصیف، تکلیف» را بعنوان تقسیمات بدانیم این لزوماً به موضعگیری ختم نشده است ولی اگر «ارزش، دستور، حقوق» بگیریم به موضعگیری ختم شده است. اما

وقتی که بنده دقت کردم بنظرم آمد که اگر منظور ما از حقوق، قوانین حقوقی باشد باز هم چیزی شبیه دستور می‌گردد چون بر اساس قوانین و قواعد، حقوق هرکسی معلوم می‌گردد. نظر شما این بود که اگر چه قانون، مشخص است ولی اختلاف پیش می‌آید و چه کسی باید اختلاف را حل کند، باز هم آن چیزی نیست که در این تقسیم‌بندی ما می‌آید که بگوییم قاضی کیست؟ بلکه می‌گوییم حق هرکسی چیست؟ نه اینکه بخواهیم قاضی را مشخص کنیم. به این ترتیب، شاید بتوان گفت که حقوق را فقه و قوانین احکام تکلیفی مشخص می‌کند که اگر به این صورت باشد شاید بتوان تقسیمات آن را «ارزش، توصیف، تکلیف» شمرد. از آنطرف برای اینکه مقایسه‌ای تر صحبت شده باشد در تقسیم‌بندی که قبلاً در پیشنهاد اصلاحی کرده بودیم فرهنگ دینی را ابتدائاً به پژوهش، آموزش، تبلیغ تقسیم کرده بودیم و بعد هم اولویتهای پژوهش، آموزش و تبلیغ را مشخص کرده بودیم. این تقسیمی که الان، در اینجا

همین کار را با آن باید بکنیم؛ در اقتصاد هم همینطور باید باشد و در طبقات پایین تر هم جهانی، کلان و... هم همینطور است. برای این فراگیر بودن یک ویژگیهای خاصی هم می توانیم بگوئیم. در سطح دوم هم که باید درون آن قرار بگیرد مثل دایره های متداخل؛ باز هم باید بتوانیم ارزش را با ویژگیهای خاصی بکار بگیریم. در سطح سوم هم باید بتوانیم اینکار را کنیم که برای جدول تعریف این سه سطح کافیست. بنابراین باید زمانی که کلمه ارزش را می نویسیم یک علامت مجموعه جلوی آن بزنیم و سه سطح برای آن با سه ویژگی خاص ذکر کنیم. آنوقت آنکه بیشترین سطح را می گیرد و سه شاخصه هم دارد را موصوف دوم فرض کنیم و موصوف اول را سطح دوم، و وصف را سطح یک بگیریم. این یک قاعده کلی در مفاهیم می باشد.

۱/۲/۱ - وجود مراتب در مفاهیم نسبی بدون مشخص بودن نسبت مفاهیم با یکدیگر

بنابراین مفهوم یا مطلق است یا نسبی که مطلق آن ارتكازی و نسبی آن در جدول می آید، ولی نسبی هم کافی نیست. نسبی یعنی دارای مراتب؛ ولیکن صحبتي از ارتباطش با سایر مفاهیم نیست و ارتباط سطوح خودش به هم دیده می شود.

۱/۳ - متقوم دانستن مفاهیم

۱/۳/۱ - منسوب بودن مفاهیم به یکدیگر یک مرتبه از تقوم مفاهیم

نوع دیگر استفاده مفهوم اینست که در آن باید یک مفهوم، متقوم باشد؛ که در تقوم هم دو مرتبه وجود دارد؛ یک مرتبه، مفاهیم بهم دیگر منسوب هستند.

آوردیم بعنوان اولویتهای پژوهش، آموزش و تبلیغ در آن دسته بندی قرار می گرفت حال آیا الان با این تغییری که واقع می شود بهتر است که دسته بندی قبل را عوض کنیم یا اینکه پژوهش، آموزش، تبلیغ را جای دیگری قرار دهیم یا اینکه اصلاً آنرا حذف کنیم.

۱ - شکلهای متفاوت استفاده از مفاهیم

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا مطالبی کلی را می گوئیم که جزء ضروریات کار شماست و سپس جزئی ترش می کنم و بعد وارد سؤال شما می شوم. قسمت اول صحبت من در رابطه با کیفیت بودن مفاهیم در جدول می باشد. یعنی ما الان برای رفع گیر مدل مند کردن مفاهیم هستیم.

۱/۱ - مطلق فرض کردن مفاهیم

مفاهیم به چند شکل می توانند مورد استفاده قرار بگیرند: یک شکل آن اینست که مفاهیم مطلق فرض شوند که هر کدام از مفاهیم جدول که باشد فرقی نمی کند چه برای فرهنگ و چه برای سیاست و چه برای اقتصاد باشد و یا چه کلمه ارزش و چه کلمه دستور و هر کدام از کلمات که باشد. این نوع مفهوم مطلق را به اقتضای ارتكاز پذیرفته شده می گیریم.

۱/۲ - نسبی دانستن مفاهیم

دوم اینکه آن مفهوم را مطلق نگیریم بلکه ذومراتب فرض کنیم یعنی مثلاً بشود ارزش را ارزش ارزش ارزش گفت، یعنی اینکه سه بار آن را تکرار کرد و البته خیلی بیشتر هم می شود تکرار کرد. در اینصورت باید حتماً مفهوم ارزش، بمعنای طبقات عام و خاص فرض شود؛ یعنی یک بار ارزش معنایی فراگیر و دارای ویژگیهای فراگیری باشد. اگر در فرهنگ هم یک واژه ای را بگیریم

۱/۳/۲ - حضور هر مفهوم در سایر مفاهیم مرتبه دوم از

تقوم مفاهیم

مرتبه دیگر تقوم حضور هر مفهوم در مفهوم دیگر که به معنای وابستگی ذاتی مفاهیم بهم می‌باشد. در اینصورت از نقطه مختصات همه مفاهیم، سایر مفاهیم را می‌شود دید. به تعبیر دیگر منظم کردن ارتباط مفهوم که اعم از ارتباط با سایر مفاهیمی که در درون مجموعه تعریفی هستند و ارتباط با مفاهیمی که بیرون از مجموعه تعریفی و مجموعه‌های بیرون‌زا هستند که، به این کار، در نظام تعریف، معنی کردن مفاهیم می‌گوییم که این به صورت یک اصل می‌باشد.

۱/۴ - مفاهیم جدول باید بیانگر موضوع فعل و

محصول باشند

بعد از این اصل، سراغ این می‌آئیم که قبل از انتخاب کلمه‌ها، برای ضرب کردن درهم، صرفنظر از اینکه اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی باشد، باید بتوانیم اوصافی را که بی‌موضوعند و اوصاف موضوعاتی را که فعل در آن مؤثر است و اوصاف محصول را شناسایی کنیم. پس سه چیز شد؛ فعل، موضوعات فعل (که متصرف فیه فعل است) و محصول یا اگر اولی را زمانی بگیریم و دومی را مکانی، سومی کارایی است که محصول می‌باشد. حالا ما به یک کلماتی برخورد می‌کنیم که مربوط به قواعد دستوری ما است که برای کار کردن با مدل می‌باشد. مثلاً ما می‌گوییم: «محتوا، سازمان، برنامه» و بعد اینها «تأمین، تجزیه، ترکیب» و یا در چیزهای دیگر ضرب می‌کنیم. حال سؤال اینست که چگونه این واژه‌ها را پیدا کنیم و چگونه آنها را برای تنظیم کردن کارهایی که داریم ضرب کنیم؟

۱/۵ - ضرورت یافتن وصف جامع مفاهیم در پیدا کردن

واژه‌های جدول

آیا هر واژه‌ای را می‌توانیم استخدام کنیم؟ باید حتماً کل موضوع کارمان بنحو یک پل باشد، یعنی غیر از موضوعی که در درون این کل قرار دارد سازمانی (فعالیتی) داریم و موضوع این سازمان برای فرهنگ کار می‌کند و برنامه‌ای هم دارد و در یک زمانی هم باید یکسری کارها انجام بگیرد. باید بتوانیم این سه تا را یکی کنیم و نباید اول تفکیک کنیم، بلکه باید بگوییم که یک محصولی داریم و محصول بدون تغییرات پیدا نمی‌شود، تغییرات هم زمان و هم مکان دارد، یعنی یک نظامی هست و یک فعلهایی را در یک زمانی انجام می‌دهند و یک محصولی بدست می‌آید که ما باید ابتدا جامع آنها را پیدا کنیم و سپس سه موضوعی را بدست آوریم که این جامع بتواند هر سه اینها را با یک خط‌کش تقسیم کند. فرض کنیم که ما سه جدول تعریف توانسته‌ایم درست کنیم، یک جدول تعریف از افعالی که باید انجام بگیرد و یک جدول تعریف از سازمانی که متکفل آن افعال است و یک جدول تعریف از زمان و یک جدول تعریف از محتوایی که باید انجام بگیرد. وضعیت مطلوب چیست؟ مطلوب اینست که شما دست روی شانزده بگذارید و بگویید این منصب شماره شانزده و بعد بلافاصله دست روی زمان بگذارید و بگویید زمان شماره شانزده، و بعد بلافاصله دست روی جدول محتوا بگذارید و بگویید مرحله شانزدهم تئوری سه تای آنها با هم بخواند، حال این کار چه حسنی دارد؟ آیا فقط یک شعر منظم است؟ من اگر این مقدار بودجه و زمان برای این صرف کرده‌ام آیا در راندمانم تغییر حاصل می‌شود؟ یعنی اگر بخواهید خوب برنامه‌ریزی انجام بگیرد باید آن چیزی

۲/۲ - «گمانه، گزینش، پردازش» اوصاف «فعل» در

بخش بینش

در سطح یک، موضوع فعل را موضوعاً تقسیم کردیم، یعنی تقسیمات فعل فرهنگی و فعل فکر، «گمانه زدن، گزینش، پردازش» است.

۲/۳ - برآیند رابطه «چرایی، چیستی، چگونگی» اوصاف

«موضوع فعل» در بخش بینش

این را نظام پرورشی جامعه گرفتیم و نه نظام ارزشی، و گفتیم: گسترده شدن یک ارزش، بوسیله تفاهم و همفکری می باشد. «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» برابر فعل موضوعاً می باشد و موضوعات فعل برآیند شناخت رابطه بین چرایی، چیستی، چگونگی موضوعات فعل است و حاصلی که می دهد هماهنگی تعریف از هستی، فیزیک و ریاضی می باشد.

۲/۴ - تعریف هستی، فیزیک، ریاضی اوصاف «محصول»

در بخش بینش

بنابراین شاخصه هایی که ارائه دادیم صریحاً در جامعه خودمان می آئیم و می گوئیم آیا نظام فکری جامعه خودمان در مرتبه تکامل همفکری اجتماعی است؟ می گوئیم: نه می گویند چرا؟ می گوئیم: تعریف از هستی را آقای جوادی آملی در جامعه بعهدہ دارند که آنهم خط فلسفه حوزه است و نه تعریف از هستی، تعریف از فیزیک را علماء دانشگاه ما بعهدہ دارند و هماهنگی بین ایندو نمی باشد و اگر نگوئیم متضاد و متناقضند حداقل رابطه آنها با هم قطع هستند. کسی ممکن است که ادعا کند که خیلی متضاد هستند و آنها تعریف از فیزیک را اگر که خداپرست هم باشند ربطش را به عرفان آقای آملی برقرار نمی کنند. تعریف آقای آملی از «چرایی، چیستی،

را که در موازنه می گوئید برای همه جایش صادق باشد. این را الان صرفاً برای این متذکر می شویم که بگوئیم عنوان کلی که برای این سه تا جدول نظام تعریف می گیرید باید کلی ترین جدولی باشد که هم کار را و هم زمان کار را و هم موضوع متصرف فیه را شامل شود. این یک نوع تقسیم است که من در همینجا ختمش می کنم و در خود مطلب می آیم.

۲ - بیان اصلاحات انجام گرفته در بخش «بینش» از

جدول طبقه بندی اوصاف جامعه

یک اصلاحات مختصری در جدول جامعه باید انجام بگیرد. به عبارت دیگر در جدول جامعه، بخش بینش آن مهمترین بخش برای شما می باشد که هرگونه تغییر در آن بلافاصله در اختیار شما قرار بگیرد.

۲/۱ - بینش، پایگاه تکامل همفکری اجتماعی

بینش اجتماعی برابر پایگاه تکامل همفکری

اجتماعی که:

۱ - برابر با نظامهای پرورشی جامعه «گمانه،

گزینش، پردازش»

۲ - برآیند شناخت رابطه بین: «چرایی، چیستی،

چگونگی» × «وحدت و کثرت، مکان و زمان، اختیارات و

آگاهی»

۳ - مبدأ هماهنگی تعریف از «هستی، فیزیک،

ریاضی» بوده و بنیان نظام فکری و تکامل ادبی جامعه

می باشد.

تفاوت مهمی که در اینجا انجام گرفته چیست؟

چگونگی» هستی تعریفی خاص است و بگونه‌ای دیگری با عالم برخورد می‌کند و آنها به گونه‌ای دیگر برخورد می‌کنند. ریاضی هم که نسبت‌های موجود بین فیزیک را باید تمام کند و به علوم تحویل می‌دهد با فیزیک می‌خواند ولی با هستی‌شناسی موجود نمی‌خواند.

بنابراین ما یک محصول داریم که آن تعریف از هستی، فیزیک ریاضی در یک جامعه است که اگر اینها با هم هماهنگ باشند دانشگاه و حوزه‌اش با یکدیگر هماهنگ هستند.

۳- ترتیب قرارگیری اوصاف «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» (سیاسی)، «گمانه، گزینش پردازش» (فرهنگی)، «تجزیه، تحلیل، ترکیب» (اقتصادی)، در اصطلاحات سه‌قیدی؛ تعیین‌کننده سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی بودن فعالیت

آیا حالا می‌توانیم بگوییم که فرهنگ دینی شما منحصر به «چرایی، چیستی، چگونگی است»؟ می‌گویید: خیر، کلاً فرهنگ باید در سیاست و اقتصاد ضرب شود. این جواب سؤال شماست که نه تا خانه بشود. اگر جهت‌گیری موصوف بود نه خانه تحویل داده شده سیاسی است. اگر در نحوه نوشتن و وصف و موصوف آوردن، تجزیه، تحلیل، ترکیب اصل بود، اقتصاد را تعریف می‌کنیم. پس فعل‌های سیاست و اقتصاد را هم می‌گوییم. برای سیاست، «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» و برای اقتصاد «تجزیه، تحلیل، ترکیب» می‌باشد. بنابراین اگر من اینگونه، یک خانه‌اش را خواندم و گفتم جهت‌گیری پردازش تجزیه یا جهت‌گیری گمانه تجزیه یا جهت‌گیری گزینش تجزیه، معنایش اینست که کار گمانه‌زنی، گزینش و پردازش من در عمل تجزیه، که اولین عمل اقتصادی است، جهت

دار است. می‌گویند: آیا تجزیه آب در آزمایشگاه بوده؟ می‌گوییم: خیر یک وقتی تجزیه طبیعی هم می‌شود؛ به اینصورت که از زمین، چیزهایی را جدا و استخراج می‌کنند. می‌گویند: اینکه تحلیل بود؟ می‌گوییم نه تحلیل آنوقتی است که در ماتریس می‌برند و ترکیب هم زمانی است که در جدول تعریف می‌برند و مغیرها را کنترل می‌کنند. حالا اگر گمانه، آخر کار آمد یعنی مثلاً گفتیم جهت‌گیری تجزیه گمانه یا جهت‌گیری ترکیب گمانه یا جهت‌گیری تحلیل گمانه، معنایش اینست که فرهنگ زیربناست. در اینجا افعال سه‌گانه در هم ضرب و نقطه تحویل ما می‌شوند و نه اینکه موضوعات فرهنگی ضرب در هم ضرب شوند تا اینکه بگوییم: فرهنگ دینی، فرهنگ علمی، فرهنگ اجرایی. بنابراین باید موضوعات اینها و محصولاتشان هم باید بتوانند در هم ضرب شوند. بنابراین ارزش، دستور، حقوق باید در موضوعات فلسفی، موضوعات علمی ضرب شوند و محصولاتشان هم باید در هم ضرب شوند. در این صورت، نه خانه برای موضوعات فرهنگی است که در آن، هم موضوعات علمی و هم موضوعات فلسفه و نظری و هم موضوعات ارزشی وجود دارد.

(س): که حاصل ضرب موضوعات فرهنگی در سیاسی و اقتصادی می‌شود؟

(ج): فرهنگی را آخر می‌گذارید. طبیعتاً این کار (بالا گذاشتن سیاسی) بنابر مبنای خودتان بهتر است مگر اینکه سیاست را بخواهید تعریف کنید.

(س): یعنی مثلاً بگوییم: تجزیه جهت‌گیری گمانه یا

جهت‌گیری تجزیه گمانه؟

(ج): تجزیه جهت‌گیری گمانه باشد. نسبت به

انحراف آن می‌باشد. مرکزی که باید روی امور دینی کار کند همین جا (یعنی قم) است. بنظر من در اینجا کار تعمیری انجام می‌گیرد که تطبیق به یک موضوع جدید کنند ولی بعدها که گمانه، گزینش، پردازش را در هستی، فیزیک، ریاضی طبقه‌بندی کردید می‌بینید آن مقدار که ریشه هست موضوع گمانه نیست.

علاوه بر این، در سطر اول گفتید که منطبق برابری با نظامهای پرورشی جامعه است، یعنی منطق را نظام پرورشی و بالاترین سطح از فکر گرفتید، یعنی باید در خود نظامهای پرورشی جامعه، موضوع گمانه، گزینش، پردازش، در اولین سطح انجام بگیرد و بعد از آن باید به سراغ وحدت و کثرت، مکان و زمان و اختیار و آگاهی و بعد از آن به سراغ هستی، فیزیک و ریاضی بیاید. یعنی اینکه باید برای این برآیند بگیرید زمانیکه می‌خواهید برآیند بگیرید و بگویند این برآیند این پایینی است معنایش اینست که در ابتدا موضوع اینها برای توسعه منطق باشد. البته خودشان برای پایینی نتیجه است که مرتبه ثانی هستند. اگر بالایی برآیند پایینی است باید پایینی، اول در این موضوع کار کند. حالا می‌گوییم گمانه بسیار محدود زده می‌شود و تنها تکرار حرف گذشته است، یعنی فکر حوزه تکاملی نیست. در مقابل فکر علمی تکاملی هست. البته طبیعی است که وقتی جهت را به آن اضافه می‌کنیم، جهت برآیند ولایت، تولی، تصرف می‌شود و نتیجه آن ارزش، دستور حقوق بجای هستی، فیزیک، ریاضی در آنجا، (در جدول گرایش) «ارزش، دستور، حقوق» و قوانین اجتماعی و روابط انسانی است که حاصل دستگاه (الهی) است. آن جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده‌ای که ولایت آن، تولی به طاغوت دارد علم آن بصورت روان وجود دارد. کلمه

موضوعات خاص فرهنگی که موضوعاً هم سه تا شد در اینجا شاخصه‌ها را بدست می‌آورید که فعل را هم موضوعاً در جدول تعریف می‌برید. شما در این ستون شاخصه موضوع را می‌نویسید که فعل می‌باشد و غیر از عناوین آنست.

۴- قرارگیری تقسیمات فعل فرهنگی در ستون شاخصه جدول تعریف

یعنی موضوعات متصرف‌فیه فعل نیست زیرا می‌خواهید وزن گمانه‌ها و گزینش‌ها و پردازش‌ها را در درون آن موضوعات نسبت به این عناوین (که باید از عینیت به طرف این سه‌خانه طرف کارآیی بیاید) ملاحظه کنید.

چقدر به فرهنگ دینی یا به فرهنگ علمی یا به فرهنگ هنری بها بدهیم؟ اینها از عینیت می‌آید. گمانه‌اش برای ما چقدر می‌ارزد؟ آیا الان این گمانه کار می‌کند یا نه؟ اگر نظر ما را سؤال کنند، می‌گوییم: گمانه‌های مذهبی بسیار بسیار ضعیف است. می‌گویید: چرا؟ می‌گوییم: درست است که در گمانه‌های علمی ما مصرف‌کننده خارج و وارداتی هستیم ولی در جایی مرتباً دارند گمانه‌زنی علمی می‌کنند و هرروز قدرت گمانه‌زنی‌شان را در علم بهینه می‌کنند و درست است که ما برای این کشورها کار نمی‌کنیم ولی به نظر من در کشور ما هم به اینصورت است که ولو در پیاده کردن خردش هیچ‌کاری نکنند؛ ولی بهرحال دستگاههایی وجود دارد که علم را بنابر تحلیل الحادی‌اش در دستگاه ما، مرتباً بهینه می‌کنند. همچنین معنا ندارد که در بخش الهی آن در ارتباط با وحی انتظار داشته باشیم که مرتباً گمانه، گزینش، پردازش داشته باشند و اگر هم کاری روی این موارد انجام بدهند برای کنترل کردن آن و یا برای

ما دسترسی به این فرهنگ بینش و فرهنگ دانش و فرهنگ گرایش پیدا می‌کنیم.

(س): یعنی آیا ما باید فرهنگ گرایش را بجای سه، به سه تقسیم کنیم؟

(ج): بله، به عبارت دیگر فرهنگ گرایش، جای «ارزش، دستور، حقوق» که سه چیز بوده، سه تا می‌شود که باید سه تای آن موضوعات ارزشی و سه تای آن موضوعات بینشی و سه تای آن موضوعات دانشی باشد.

(س): سه تا، چه چیزی را مشخص می‌کند؟

(ج): با سه قید ترتیب را مشخص می‌کند. بعبارت دیگر، دین را هم در حقوق، هم در معارف و هم در علو معین می‌کند؛ کما اینکه علوم را، هم در جهت‌گرایی آن و هم در جهت بینشی آن و هم در جهت دانشی آن معین می‌کند.

۶- قرار گرفتن اوصاف کارایی (که از عینیت می‌آید) به لحاظ قرارگیری اوصاف ساختار (که از فلسفه نظام ولایت می‌آید)

(س): یعنی در واقع گویا تقسیماتی را برای فرهنگ دینی و اجرایی داشتیم که...

(ج): که از پایین جدول می‌آید. موضوعاتی را که می‌خواهد در جدول شما بیاید یک تعاریفی برای آن دارید که باید حتماً از طرف کارایی بیاید که موضوعات عینی می‌باشد که صحیح است در اینجا دینی، علمی، اجرایی بگویند. یک توزین و وزن دادن است که از طرف ساختار جدول باید بیاید و آنها را به این وصل می‌کنید. بعبارت دیگر عناوینی را که به آنها می‌گویید عنوانهایی هستند که ما آنها را با خصوصیات تعریفی خودمان، غیر ارتکازی می‌آوریم. می‌گویند: خصوصیات تعریفی شما چیست؟

مجاهده را که بکار بردیم باید در نظر داشته باشیم که آن را عام گرفتیم، یعنی کفار هم تلاش می‌کنند و در آیه قرآن هم می‌فرماید که آنها، هم تلاش می‌کنند و هم زخم می‌خورند و هم کشته می‌دهند، در نهایت شما امید به آخرت دارید اما آنها این امید را هم ندارند. برای توسعه ابتهاج مادی مبارزه و برای تکامل علوم، تلاش و مجاهده می‌کنند و بیکار نیستند. این اختراعات از شهوترانی آنها هم بر نمی‌آید ولو اینکه این تلاشها را برای شهوترانی بکنند ولی بهر حال در حال تلاش هستند.

در قسمت در گرایش هم بجای «ارزش، دستور، حقوق» مرقوم بفرمایید «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» و مراحل رابطه موجود بین «ولایت، تولی، تصرف» «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» مبدأ هماهنگی تعریف است؛ «ارزش، دستور، حقوق» بنیان نظام، اخلاق و تکامل وجدان اجتماعی می‌باشد. همدلی را در بالای سطر در تکامل همفکری اجتماعی ملی نویسد و همبستگی تمایلات، خط بخورد و همدلی تکاملی اجتماعی می‌نویسد.

۵- مشخص شدن رابطه فرهنگ بینش با فرهنگ گرایش و فرهنگ دانش در تقسیمات ۹ گانه فرهنگ بینش

به نظر من به یک نسبتی به سؤال شما پاسخ داده شد. یعنی معلوم شد که در سه تا باید جواب را پیدا بکنیم و نه در سه تا.

(س): جواب چه چیزی را؟

(ج): جواب اینکه فرهنگ بینش وقتی که می‌خواهد فرهنگ گرایش و دانش را نشان بدهد در سه عنوان «ارزش، دستور، حقوق» نمی‌تواند سه فرهنگ را پیدا کند و باید در هم سه تا سه تا ضرب گردد تا وقتی که ضرب شد

می‌گوییم: اولاً: عنوان، نسبی است یعنی اینکه مراتب دارد، ثانیاً: بهم مربوط هستند و ثالثاً: در هم حضور دارند، می‌گویند: اینکه هر چیزی در هر چیزی حضور داشته باشد چه فایده‌ای دارد؟ می‌گوییم: سهم تأثیر هر کدام به نسبت حضورشان مشخص می‌شود.

(س): این مراتبی را که در اول گفتید و گفتید که هر کدام از آنها را احتیاج داریم...

(ج): باید از طرف ساختار جدول بیاورید، اگر از اینطرف جدول بیاورید جا دادن اینطرفها (طرف کارایی) که موضوعات عینی شماست به لحاظ اینطرفی‌ها می‌شود و تقسیماتی هم که می‌خورد باز هم به لحاظ این طرفی‌ها می‌شود. به عبارت دیگر از ۲۷ تایی اینطرف (ساختار) سه تا از گرایش و سه تا از بینش و سه تا از دانش می‌باشد که در هم ضرب و بیست و هفت تار شده‌اند.

۶/۱- اوصاف طرف ساختار، اوصاف موضوعات عینی

درست است که در ابتدا، اینها موضوعات عینی را نتیجه نمی‌دهند ولی اوصاف آن موضوعات می‌باشند، به دیگر سخن بناست که یکبار به وصف و یکبار به مضاف و مضاف‌الیه تعریف شوند. وقتی که به مضاف و مضاف‌الیه آنها را تعریف می‌کنید باید ارتکازی باشند و عموم هم بفهمند، وقتی که صورت مسئله می‌نویسید باید بصورت وصف و موصوف باشند و لزومی هم ندارد که عموم بفهمند و عیبی هم ندارد که برای عموم چاپ نکنید الاً برای کسی که بخواهید بگویید ما برای چه این مقدار به اینها وزن دادیم.

(س): این درست است. در ابتدا توافقی نسبت به روشن بحث نکنیم تا من سؤال خودم را بگویم. در این رفت و برگشتی که بین اوصاف، ساختار و کارایی

می‌خواهد انجام بگیرد یک شیوه اینست که...

۶/۲- اوصاف طرف ساختار «صورت مسئله» و اوصاف طرف کارایی پاسخ مسئله

(ج): نکته کوچکی را بگویم که ما اینطرف را (طرف ساختار) برای صورت مسئله و صورت سؤال نوشتن لازم داریم، اما آیا جواب ما باید عین همین عبارات باشد؟ نباید باشد بلکه باید مضاف و مضاف‌الیه و ارتکازات عمومی باشد.

بنابراین سرفصلهایی که ما در نوشته آخر کار می‌آوریم سرفصلهای اینطرف است.

یعنی یک، سه، نه و بیست و هفت همه سرفصلهای طرف کارایی و موافق با ارتکازات و به صورت مضاف و مضاف‌الیه می‌باشند.

(س): بحثهای ساختاری که برای این است که آنها را بدست آوریم.

(ج): هم آنها را بتوانیم بدست آوریم و هم در جدول، از اول که تجزیه می‌کنیم برای کار بهتر است. به عبارت دیگر بهتر است برای کار سه مرحله قائل شویم، «مرحله تأمین، مرحله تجزیه و مرحله ترکیب» یا اگر بخواهیم عناوین اقتصادی را برای آن بکار ببریم چون عملاً اقتصاد فرهنگی است بگویم: یک مرحله آن مرحله تجزیه و یک مرحله آن مرحله تحلیل و یک مرحله آن مرحله ترکیب است. می‌گوییم «تجزیه‌اش»، برای آنجایی است که سه تا شاخصه معین می‌کنیم و قسمت می‌کنیم. «تحلیل» در آنجاست که در ماتریس می‌بریم که یک نسبتهای اجمالی با هم دارند بدون اینکه توزین بشوند. «ترکیب» آن هم وقتی است که در جدول ترکیب برود.

پاورقی: تذکراتی در شیوه ادامه مباحث

شما بگوئید یک مرحله از اینطرف و یک مرحله از آنطرف انجام می‌دهم و دو مرتبه یک مرحله از اینطرف و یک مرحله از آنطرف انجام می‌دهم. یعنی مرتباً یک نگاه بصورت مسئله و یک نگاه به پاسخ مسئله‌ها داشته باشیم. در تطبیق اجرایی در خود سؤال نیامدم ولیکن اصول کلی ای را بیان کردم که بیشتر به درد می‌خورد.

(س): بنابراین شیوه سؤال به اینصورت است که ما بصورت رفت و برگشت سؤال کنیم، یعنی مثلاً وقتی می‌گوئید فرهنگ بینش، ما می‌گوئیم اگر قرار است مترادف فرهنگ بینش، فرهنگ دینی قرار بگیرد. آیا می‌شود یا خیر؟

(ج): بله، بعنوان مثال، شما می‌گوئید فرهنگ دینی در بخش معارفی که داریم روی کدامیک از خانه‌ها قرار می‌گیرد یا اخلاق در کجا قرار می‌گیرد؟ یک چیزی را هم بصورت کلی بگوئیم که سعی کنید جلساتی را که در خدمت شما هستیم، حداکثر بهره را داشته باشید. یعنی عیبی ندارد که مصداق را سؤال کنید ولی مقید نباشید که بیست و هفت تای خانه‌ها را بنده پرکنم. یعنی اینکه اگر قرار شدن من بیست و هفت خانه اجرایی را (و نه کلیدی) پرکنم، آنوقت طبیعتاً وقت کم می‌آید. بنابراین بهتر است در سئوالات تعیین اولویت کنید و بیشتر سئوالهای کلیدی را پبرسید.

(س): جواب سؤال کلیدی از طرف شما و کاری که ما می‌خواهیم تحویل بدهیم به مقدار زیادی تفاوت دارند و کلیدی یک وقت نسبت به محصولی است که ما می‌خواهیم ارائه بدهیم و یک وقت کلیدی قبل از اینکه برای تشخیص مصلحت و امثال آن ببریم مطرح می‌شود.

(ج): ما که بیست و هفت هفته در شش ماه نداریم. اصلاً فرض می‌گیریم که تعداد هفته خیلی کمتر است. بعنوان نمونه می‌گوئید یکی از اینها را برای ما تناظر کنید و بقیه را خودمان انجام می‌دهیم.

(س): ما هم زمان‌بندی کردیم که در این زمان‌بندی باید تقسیمات بیست و هفت‌گانه عناوین فرهنگی دو هفته در بیاید که منظور از این عناوین عنوانها بیست و هفت‌گانه ارتكازی فرهنگی می‌باشد و لذا ما از پایین سؤال می‌کنیم و اگر چه شما از بالا برای ما توضیح بدهید، حداقل شیوه ما فعلاً این است.

(ج): ما کار به مسائل کلی نداریم ولو از پایین (کارآیی) سؤال کنید. از کارآیی که می‌آید منظورتان اینست که شما خودتان متکفل بخش منطقی هستید.

(س): یعنی ما اگر در فضای بحث دیگری بودیم روی آنها می‌ایستادیم.

(ج): گاهی می‌گوئید اول سه سؤال اصلی را برابر سه تا و گاهی اوقات می‌گوئید ما در خود بیست و هفت تا می‌آیم و سه تا از این بیست و هفت تا را برابر این سه تا قرار می‌دهیم.

(س): سیری که در بحث مورد نظر ما می‌باشد این است که از بالا به پایین حرکت کنیم، یعنی اینکه اول از شما سؤال کردیم این سه تا چیست؟

(ج): اگر اینگونه باشد خوب است. یعنی از اول با موضوعات عینی شروع می‌کنید و از درشت‌ترین آنها سؤال می‌کنید. چندانکه که جلو رفتیم شما خودتان شروع به تفسیر کردن می‌کنید؛ ولی اگر وارونه حرکت کنید به این صورت که این بیست و هفت تا بعد از سه تا و بعد سه تا؛ شما چهل جلسه لازم دارید.

۷- مروری بر مباحث گذشته

(س): ما از شما پرسیدیم که تقسیمات اصلی فرهنگ چیست؟ بصورت منطقی آن و شما گفتید که ما یک موضوعات فرهنگی داریم و یک افعال فرهنگی؛ عنوانهای اصلی افعال فرهنگی «گمانه، گزینش، پردازش» است و موضوعات فرهنگی، «فرهنگ گرایش، فرهنگ بینش و فرهنگ دانش» است.

(ج): اگر ضرب هم بشود همین را تحویل می دهد. وقتی که گفتیم سه تای «چرایی، چیستی، چگونگی» را یا محصول آنها را ضرب کنید، معنای این ضرب خودبخود این می شود، که شما جدول داریم. حال این ضربی که باید انجام دهیم اگر از ضرب خصوصیات افعال موضوعاً باشد یک چیزی را نتیجه می گیریم و اگر ضرب موضوعات باشد، یک چیزی را نتیجه می گیریم، اگر ضرب محصولات باشد، یک چیزی نتیجه می گیریم و هر سه تای آنها را هم برای کنترل لازم داریم ولیکن الآن در سطح اول، کدامیک از آنها را لازم داریم؟

(س): ما ظاهراً موضوعات را لازم داریم یعنی چون می خواهیم موضوعات فرهنگی را طبقه بندی کنیم.

(ج): موضوعش یا گرایش یا بینش یا دانشی است. اگر بصورت خیلی کلی و یک کلمه ای بخواهیم بگوییم.

(س): بعد از آنطرف، متناظرش «دینی، علمی، اجرایی» گفتیم و بعد داخل آن آمدیم و گفتیم: فرهنگ هر یک از اینها را برای ما معنا کنید و تقسیم اصلی هر کدام ولو انتزاعی باشد را بگویید که بحث جلسه قبل بود. فرهنگ گرایش را «ارزش، دستور، حقوق» و فرهنگ بینش را هم «گمانه، گزینش، پردازش» گفتید.

(ج): اصلاح کنم که «گمانه، گزینش، پردازش» هم ردیف «ارزش، دستور، حقوق» نیستند، بلکه برابر با «فیزیک، ریاضی، هستی» هستند؛ به عبارت دیگر کل دستگاه ارزشی شما در کلمه هستی هست، یعنی دیگر هستی شناسی بصورت هستی ارزش می باشد و عین هستی استکان در دستگاه ما و عین هستی یک مقوله فلسفی که هیچکدام از اینها را مستقل از حضرت حق نمی دانیم؛ کما اینکه چیستی آنها را جدا نمی دانیم؛ کما اینکه چرایی آنها را جدا نمی کنیم. کل «چرایی، چیستی، چگونگی» به اضافه وحدت و کثرت، زمان و مکان و اختیار و آگاهی روی هم اگر کارش تمام نشده باشد نمی توانیم هستی، فیزیک و ریاضی را معنا کنیم و هرگز هم هستی بمعنای هستی مجرد از همه خصوصیات نداریم.

(س): اگر بخواهیم تقسیمات موضوعی فرهنگ بینش را انجام دهیم اگر هم لازم باشد قبلی ها را هم اصلاح می کنیم و می گوئیم که در فرهنگ گرایش «جهتگیری» اصلی موضوعاتش چیست؟

(ج): موضوعاً فعل گرایشی، حتماً یا جهت گیری یا موضعگیری و یا مجاهده است.

(س): ما فعلاً به فعل آن کاری نداریم.

(ج): بله، در حاشیه این مطلب در گوشه ذهنتان باشد و توجه داشته باشید که «جهت گیری» وجه الطلب است، «موضعگیری»، مشخص شدن این وجه الطلب در یک خصوصیتی و «مجاهده» تلاشی است که در مقابل کسی است که یک گرایش دیگری دارد و عیبی ندارد که این گرایش دیگر، بیرون از خودتان باشد و یا حتی هوای نفس خودتان باشد که خلاف جهت گیری و جهت داری است. موضوعاتی که در درون این است زمانی که جهت

دستور، حقوق» را می‌نویسیم.

(ج): بله، در پایین هم «هستی، فیزیک، ریاضی» بنویسید و در قسمت دانش هم «مقدورات انسانی، ابزاری، طبیعی» را بنویسید.

(س): در اینجا یک اختلافی پیدا شد؛ یعنی ما دنبال این بودیم که طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی را دنبال کنیم. (ج): اینها باید در هم ضرب شوند، بیست و هفت تایی شما تحویل داده می‌شود که موصوف دوم آن عناوین موضوعات همه‌اش فرهنگی است و موصوف اول آن سیاسی است و وصف آن اقتصادی است.

(س): یعنی ما در اینجا دانش را اقتصادی می‌گیریم. بنابراین مثلاً مقدورات انسانی ارزش هستی می‌گیریم. (ج): مقدورات انسانی ارزش هستی صحیح است یعنی اینکه باید در حوزه بیاید.

(س): اگر اینگونه بخواهیم ضرب کنیم نه تا اصطلاح پیدا می‌کنیم و بیست و هفت تا نمی‌شود؟ (ج): نه، شما اگر این سه تا را در هم ضرب کنید سه ضربدر سه، نه و نه ضربدر سه، بیست و هفت می‌شود. (س): این بیست و هفت تا تقسیمات موضوعات هستند یا محصولات؟

(ج): این تقسیماتی را که شما انجام دادید بصورت صفت و موصوف آوردید، یعنی عناوین موضوعات خودمان را از دید خودمان در جدول جامعه، شناسایی کردیم و لذا تا به حال در وصف قرار داریم و نه در مضاف و مضاف‌الیه، یعنی عنوان کلی داریم. حالا اگر در جدول ماتریس بیاییم باید یک جدول از پایین (از طرف کارایی) بیاید و یک جدول هم از اینطرف (از طرف ساختار) بیاید حال وقتی آن را درشت کنیم می‌بینیم که چه سئوالانی برابر

می‌گیرید حتماً به یک ولی ای تویی پیدا کرده‌اید و همراه او یک تصرفاتی هم می‌کنید که این تصرفات می‌تواند نسبت به امور تاریخی و یا نسبت به امور تکوینی و یا نسبت به امور اختیار و آگاهی باشد که حتماً شما در این تصرفات حضور دارید.

۸ - بیان دو احتمال در شیوه بدست آمدن تقسیمات

۲۷ گانه عناوین فرهنگی

۸/۱ - احتمال اول: با ضرب «ارزش، دستور، حقوق» در «هستی، فیزیک، ریاضی» در «مقدورات انسانی، مقدورات ابزاری، مقدورات طبیعی»

(س): یعنی شما موضوعات را نه تایی می‌گیرید و نه سه تایی؟

(ج): محصولات را سه تایی می‌گیریم. ما به یک نظام ارزشی معتقدیم و گرایش پیدا کردیم، کما اینکه در بینش، تعریف می‌کنیم و به یک امور دستوری پایبند و ملتزمیم و حق و ناحق را بر اساس آن دستورها بله رسمیت می‌شناسیم. اگر ما ضرب کنیم و «گرایش، بینش، دانش» بنویسیم طرف کارائی را باید «دینی، علمی، اجرایی» بنویسیم. بعد در این نه تا می‌آئیم و می‌گوییم اینها (گرایش، بینش، دانش) در هم ضرب شده‌اند سه خصوصیت را ذکر می‌کنیم و اینجا می‌نویسیم (سه خصوصیت در محصولش). اینجا خود کلمه «گرایش، بینش، دانش» را از طرف ساختار آوردیم.

(س): در جدول تعریف، در طرف موضوعات اصلی اش «گرایش، بینش، دانش» نداشتیم و در طرف مقابلش زیر عنوان توسعه «دینی، علمی، اجرایی» گذاشتیم. حالا می‌خواهیم در موضوعات فرعی، به تعبیر شما محصولات مربوط به گرایش را بنویسیم که «ارزش،

جامعه متناظر آن را پیدا کنیم.

(ج): من بنظر می آید خود گرایش را ۲ معنا بکنید، مثلاً: گرایش گرایش یا گرایش بینش و یا گرایش دانش به چه معنا می باشد؟ یا مثلاً: در بینش دانش هم همینگونه عمل کنید. الان با این تسلطی که دارید در این حد می توانید کار کنید و خیلی راحت می توانید ۹ خانه ای که دارید، با این اوصاف پر کنید و در ۲۷ تای آن هم ۳ تا گرایش ها را بالا بیاورید. عبارت دیگر متناظر با اوصاف، «توسعه، ساختار، کارآئی» اینها را تناظر دهید و معنا کنید.

۹ - تأکید بر ضرورت دسترسی روشمند به عناوین و

موضوعات فرهنگی

(س): خلاصه ما دنبال اینکه جدول تعریف معادله آن الان در بیاید نیستیم ولی شما اینگونه که مطرح می کنید، همه آن بیرون می آید.

(ج): خیر برایتان راحت تر است.

(س): راحت تر است، ولی زمان بر هم می شود.

(ج): خیر، زمان زیاد نمی برد. من بنظرم می آید که وقتی زمان بر می شود که به بن بست برسند. با اینکار سرعت هماهنگی شدیداً بالا می رود و بنظر من می آید که اگر شما زمانی را وقت بگذارید، تا خط کش بدست آید بهتر از اینست که بدون خط کش دائماً دقت کنید که خط صاف است یا صاف نیست.

(س): بهرحال خیلی ما را در این شکل از بحث نیاندازید. اجازه دهید ما از پائین از شما سؤال کنیم، یعنی می گوئیم: این فرهنگ علمی و دینی که گفته اید سه تای بعد آن را هم بگوئید.

(ج): اولاً من این جدول را قبلاً درست نکرده ام تا اینگونه به شما بگویم و ثانیاً: اگر من خودم به تنهایی

چند چیزهایی تراز می گیرد مثلاً: نه تای اولی ما چه چیزهایی هستند که باید آنها را در فرهنگ دینی جواب دهیم.

۸/۲ - احتمال دوم: ضرب گرایش، بینش، دانش»

درخودش

شیوه دیگر این است که ۳ تا مفهوم انتخاب می کنیم و تا آخر در خودش ضرب می کنیم، سه مفهوم مثل گرایش، بینش، دانش.

(س): یعنی حفظش می کنیم.

(ج): بله، بعد ترجمه می کنید. یعنی می شود

«گرایش، گرایش گرایش» جای «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» شما آنوقت باید بگوئید که، گرایش اولی به چه معنا و همینطور دومی و سومی به چه معنا می باشد.

(س): این کاملاً دقیقتر است البته مشکل تر هم

می باشد.

(ج): بنظر من کار را مشکل نمی کند، و این علت هم دارد زیرا شما هر جا که نتوانید تعاریفتان را به ۳ برگردانید نمی توانید هماهنگ بکنید.

(س): پس یک پله باید عقب برگردیم. در این ظرف زمانی که واقعاً خدا باید کمک کند تا بحث جمع و جور شود.

(ج): ان شاء الله با یاری خدای متعال بحث را تمام می کنیم. بحث باید روال داشته باشد و این خیلی فرق دارد با بحثی که روال نداشته باشد و بخواهید دائماً شما با سئوالات برخورد و دائماً بهینه کنید. من بنظرم می آید شما، «گرایش، بینش، دانش» را در یکدیگر ضرب کنید که ۹ تا می شود و آنها را ترجمه کنید و آنها را آنجا بنویسید.

(س): ترجمه منطقی، یعنی در اوصاف جدول

بخوایم این کار را انجام دهم و بحث منطقی آن را تمام کنم خیلی زمان بر می‌شود و وقت شما هم خیلی گرفته می‌شود.

(س): ما چیزی را که می‌خواهیم موضوعات این طرفی (طرف کارآئی) است.

(ج): اینکه من جواب را مانند لغت‌نامه در آورده باشم و شما با رجوع پیدا کنید، اینگونه نیست من هم باید در این سیر کار، این جدول را پر کنم و در این کار شما هم باید کمک کنید و کار اینگونه نباشد که بگوئید: ما کار کمی را می‌کنیم و شما تنها کارفرمائی کنید.

(س): تا کار کمی چه باشد. ما واقعاً در این برنامه‌ای که تنظیم کرده‌ایم باید جدول ۲۷ و صف را تا آخر دو هفته تحویل دهیم. خود حضرت‌تعالی هم برآورد اولیه تان همین بود که در ۵ جلسه در بیاید. لذا طبیعتاً می‌گوئیم فرهنگ دینی، علمی، اجرائی آن مشخص شد و سه تائی بعدی آن باید در جلسه بعد به جمع‌بندی برسد. حالا اگر بخوایم ۴ جلسه در گزایش گرایش بمانیم و بعد هم در جدول جامعه یک پله بالا بیائیم تا عید در همین بحث‌ها هستیم و در عین حال درست کردن آن طرف هم (طرف کارآئی) زمان بر می‌باشد.

(ج): شما جدول تعریف را تمام کنید، بعد از آن دیگر کارهای اجرائی می‌ماند.

(س): محورهای انتزاعی‌مان همان «تجزیه، ترکیب، تأمین» می‌باشد.

(ج): آن یک محوری است که انجام می‌دهیم و کاری ندارد.

(س): خیر، یک وقت تجزیه‌ای بحث می‌کنیم مثل همان بحثی که داشتیم.

(ج): شما یک محور از کارهایتان را برای کار کردن روی موضوعات عینی، (که همان سطح تجزیه است) قرار دهید.

(س): خیر، منظور ما همین بحثهایی است که خدمتتان داریم که خودش گردآوری ندارد ولی مرحله تجزیه و ترکیب دارد.

(ج): کار شما سه قسمت است تجزیه، تأمین و ترکیب که در سه ماه اگر جدول تعریفتان درست بشود ابزارهای کار کردن آن طرفتان درست می‌شود. یعنی شما از آن طرف مرتباً خرد می‌کنید، فرضاً اگر ۳ نفر دارند خرد می‌کنند تا آخر این کار را انجام می‌دهند. وقتی کار در مرحله اول تمام شد در مرحله دوم، فعالیت آنها روی آن انجام می‌گیرد.

(س): ما روی برآوردی که کرده‌ایم روی بقیه فعالیتها حساب کرده‌ایم، یعنی ما می‌گوئیم اگر دو هفته بنا است این ۲۷ تا بدست بیاید، فکر این را کرده‌ایم که بعد از این دو هفته، در طبقه‌بندی انتزاعی که از عینیت در آورده‌ایم از این جدول ۲۷ تائی استفاده شود، یعنی در بهینه و در تنظیم منابع از آن استفاده می‌شود. حالا اگر در زمان بندی خودش در نیاید، کار مشکل می‌شود.

(ج): ان شاء الله در می‌آید. ولی اگر شما تنها از موضوعات خرد سئوالات کنید خیلی زمان می‌برد و در هماهنگی هم مشکل پیش می‌آید.

(س): این اجازه را به ما بدهید که ما از پائین سؤال کنیم مثلاً: سؤال کنیم که تقسیمات فرهنگی دینی چی می‌شود؟ طبیعتاً شما یا کسی که بخواهد از بالا حرکت کند باید از گرایش بینش یا دانش و یا از توسعه، ساختار، کارآئی شروع کند و همینطور چند مرحله را بگذرانند تا

اوصاف توسعه، ساختار، کارائی اینگونه است که اوصاف توسعه، «گرایش» اوصاف ساختار، «بینش» و اوصاف کارائی، «دانش» است، آنها را در این ۳ تا ضرب کنید و قاعده هم خدمتتان می‌دهم و بعد می‌گویم: موصوف باید دوم باشد یا می‌گویم: مفاهیم مطلق نیستند و خلاصه اینکه قواعد را می‌گویم و حتی غیر جنابعالی هم هرکس نوار را گوش کند می‌تواند جدول ماتریس آن را درست کند. عبارت دیگر بخش کمی کار را گروه انجام بدهد و بخش مشاوره‌ای را بنده انجام می‌دهم. البته طبیعی است که کار کمی هر جا به بن بست خورد بنده خدمتتان هستم.

بتواند جواب این سؤال را در این مرحله بدهد. ولی من عرض اینست که ما از این موضع با حضرتعالی برخورد می‌کنیم در عین حالیکه آن طرفش را نیز در نظر داریم، یعنی ما کاری نداریم که جواب سؤال را در اینجا از کجا می‌آوریم.

(ج): البته زمان تولید آن در زمان شما محاسبه می‌شود، یعنی شما باید فکر یک خط تولید غیر از خط تجزیه هم باشید، من به شما می‌گویم: مثلاً: گرایش، بینش، دانش را در هم ضرب کنید، که ۹ تا می‌شود و بعد ۳ تای آن را معنا کنید که «ارزش، دستور، حقوق»، می‌شود و یا مثلاً:

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۵/۱۱/۲۵

جلسه ۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

شیوه بدست آمدن مفاهیم انتزاعی، ارتباطی،
تقومی و تطبیق آن به فرهنگ دینی، علمی، اجرایی

فهرست

- ۱- بازگرداندن تقسیمات اصلی در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی.....
 - ۱- به سه وصف «هدف، موضوع، فعل».....
 - ۱/۱- «اولویتها، روشها، سازماندهی» تقسیمات «فعل فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی.....
 - ۱/۲- «پژوهش، آموزش، محصول» تقسیمات «موضوع فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی.....
 - ۱/۳- «فرهنگ دینی، فرهنگ علمی، فرهنگ اجرایی» تقسیمات «هدف فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی.....
- ۲- بیان شیوه به دست آوردن مفاهیم «انتزاعی، ارتباطی و تقومی».....
 - ۲/۱- بدست آوردن مفاهیم انتزاعی با روش سلب و ایجاب.....
 - ۲/۱/۱- بدست آوردن تقسیم فرهنگ دینی، علمی، اجرایی، با روش سلب و ایجاب.....
 - ۲/۱/۲- «مبادی فعل، موضوع فعل خود فعل» ملاک تقسیمات انتزاعی فرهنگ.....
 - ۲/۲- بدست آوردن مفاهیم ارتباطی با اضافه نمودن تقسیمات انتزاعی به یکدیگر.....
 - ۲/۲/۱- تفاوت مفاهیم انتزاعی و ارتباطی.....
 - ۲/۲/۲- امکان اضافه نمودن «نظری» به «توصیف، تکلیف، ارزش» به عنوان تقسیمات انتزاعی «وحی».....
 - ۲/۳- بدست آوردن مفاهیم تقومی با در تغییر ملاحظه نمودن مفهوم.....
 - ۲/۳/۱- وصفی شدن عنوان، علامت لحاظ تغییر در عنوان.....
 - ۲/۳/۲- نقض و کمال یافتن اوصاف با تغییر موضوع.....
 - ۲/۳/۳- مراتب وصف بیانگر مراتب موضوع (عنوان).....

- ۲/۳/۴ - ضرورت ملاحظه تقدم و تأخر و اختلاف سهم تأثیر عوامل مغیر در مرحله تقویم مفاهیم..... ۵
- ۳ - تطبیق مفاهیم انتزاعی و ارتباطی با عناوین پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی..... ۵
- ۳/۱ - بدست آوردن تقسیم دینی، علمی، اجرایی با تقسیم سلب و ایجاب در مرحله اول..... ۵
- ۳/۲ - اضافه نمودن «دینی، علمی، اجرایی» به خودش در مرحله دوم..... ۶
- ۳/۲/۱ - معنا شدن هر یک از «دینی، علمی، اجرایی» در سه مرتبه در این مرحله..... ۶
- ۳/۲/۲ - «فتوا، منطق فتوا و مواد فتوا» سه مرتبه «فعالیت» عقلی دینی..... ۶
- ۳/۲/۳ - «اعتقادات، دستور، ارزش» سه مرتبه «موضوعات» دینی..... ۷
- ۳/۳ - ملاحظه نمودن تغییرات فعل، موضوع و هوف در فرهنگ دینی، علمی، اجرایی در مرحله سوم..... ۸
- ۳/۳/۱ - امکان کنترل تغییرات از طریق وصف و موصوف در این مرحله..... ۸
- ادامه بند ۳/۲..... ۸
- ۳/۲/۴ - تعریف «دینی دینی» به اعتقادات، دستورات، اخلاقیات..... ۸
- ۳/۲/۵ - تعریف «دینی علمی» به «روشن استنباط»..... ۹
- ۳/۲/۶ - تعریف «دینی اجرایی» به «فتوا»..... ۹
- ۴ - خلاصه بحث..... ۹
- ۴/۱ - ضرورت تغییر مفهوم در سطوح مختلف..... ۹
- ۴/۲ - ضرورت بیان سه سطح زمانی، مکانی و کالایی برای هر مفهوم در صورت وارد کردن تغییر در مفهوم..... ۱۰
- ۴/۳ - مرور مجدد بر سه سطح انتزاعی، ارتباطی و تقویمی در مفاهیم..... ۱۰

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۰۵
تاریخ جلسه: ۷۶/۱۱/۲۵
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۱/۱۷
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: برادر علیرضا پیرومند
ویراستار: حجة الاسلام مهدی میرزایی



شیوه بدست آمدن مفاهیم انتزاعی، ارتباطی، تقویمی و تطبیق آن به فرهنگ دینی، علمی، اجرایی

(ج): پس اگر جامع بین موضوع کار، روش کار و سازماندهی را بخواهید تعریف کنید باید تقسیمی که در مرحله آخر به موضوع فعالیت، روش فعالیت و سازمان فعالیت کردید صحیح باشد، یعنی فعالیت بتواند وصف هر سه قرار گیرد.

۱/۲ - «پژوهش، آموزش، محصول» تقسیمات «موضوع فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی

مثلاً در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی که گفتید پژوهش، آموزش، برنامه‌ریزی (که محصول آن است) چه چیزی مد نظرتان بوده است؟

(س): در اینجا نیز فعالیت مد نظر بوده است.

(ج): آیا می‌توانیم بگوئیم پژوهش، آموزش و موضوعات، فعالیت به نحو عام هستند؟

(س): منظورتان از فعالیت، نوع فعالیت است یا موضوع فعالیت؟

(ج): یعنی پژوهش نوعی فعالیت و آموزش نوعی فعالیت است بعد باید صحیح باشد که بگوئیم عنوانش سه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی فرهنگ دینی، فرهنگ علمی، فرهنگ اجرایی را در آموزش، پژوهش و محصول ضرب نمودیم که محصول در فرهنگ دینی تبلیغ و در فرهنگ علمی، کارشناسی و در فرهنگ اجرایی هم برنامه‌ریزی شد، در مرحله بعد آنها را ضرب در «نظام اولویت‌بندی، روش‌ها و سازماندهی اجرایی» کردیم.

۱ - بازگرداندن تقسیمات اصلی در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی به سه وصف «هدف، موضوع، فعل»

۱/۱ - «اولویتها، روشها، سازماندهی» تقسیمات «فعل فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام عناوین فرهنگی

حال باید بینیم عبارتی را که می‌توان بجای نظام «اولویت‌بندی، روشها و ابزارها» بنویسیم چیست؟ یعنی این سه بیانگر چه خصوصیتی هستند؟

برادر پیروزمند: مثلاً می‌توانیم بجای آن عبارت، موضوع کار، روش کار و سازماندهی کار را بنویسیم.

نوع است و منظور از انواع هم به یک معنا موضوعات باشند.

۱/۳ - «فرهنگ دینی، فرهنگ علمی، فرهنگ اجرایی»
تقسیمات «هدف فرهنگی» در پیشنهاد اولیه نظام
عناوین فرهنگی

اگر به سطح اول که «فرهنگ دینی، فرهنگ علمی، فرهنگ اجرایی» است (در عین حالی که مقسم هستند) وارونه نگاه کنیم، یعنی از فعل نگاه کنیم، آنگاه اینجا نتیجه و نتایج هم هست. لذا بنظر می آید صحیح باشد که به هدف، موضوع و فعالیت تقسیم بکنیم، که این هدف، موضوع، و فعالیت بر حسب مرتبه ای که در تقسیم هست برعکس می شوند. یعنی یک شکل تقسیم این است که فعالیت، موضوع فعالیت و هدف فعالیت بگوئیم و یک شکل تقسیم درست برعکس تقسیم اولی است به این معنا که بگوئیم فعل را نسبت به یک موضوعاتی انجام می دهیم و یک نتایجی دارد.

(س): آنطرفش را چگونه فرمودید؟

(ج): تقسیم اول «هدف، موضوع، فعالیت» تقسیم دوم «فعالیت، موضوع، هدف» می باشد.

(س): یعنی اگر از اجرایی نگاه کنیم نگاه از پائین است ولی اگر از طرف تنظیم و طراحی نگاه کنیم نگاه از بالا است.

(ج): بنابراین اینگونه می نویسیم که موصوف دوم یا فعل یا هدف است. اگر موصوف دوم فعل بود، مادر حال بیان تقسیمات فعل هستیم و اگر موصوف دوم هدف بود تقسیمات هدف را بیان می کنیم. یعنی چه کارهای باید انجام بدهیم. تا به هدف برسیم؟

۲ - بیان شیوه به دست آوردن مفاهیم «انتزاعی، ارتباطی و تقویمی»

(س): یعنی وقتی بصورت «هدف، موضوع، فعالیت» می گوئیم.

(ج): خیر وقتی «فعالیت، موضوع، هدف» می گوئیم موصوف دوم هدف است. حالا اگر این اوصاف را در هم ضرب کنیم هر دو شکل تقسیم اوصاف را خواهیم داشت.

اگر ما این اوصاف را در سه سطح تعریف کنیم، «هدف»، «هدف هدف»، «هدف هدف هدف» «فعل»، «فعل فعل»، «فعل فعل فعل»، «موضوع»، «موضوع موضوع» «موضوع موضوع موضوع» بگوئیم باید این تقسیم صحیح باشد.

بنابر مباحث گذشته گفتیم: مفاهیم انتزاعی دست چپ جدول و توصیفی آن دست راست جدول می آید و همچنین گفتیم: ضرورت دارد که حتماً مفاهیم، توصیفی معنا شوند. و سطوح داشته باشند و سطوح آن با سایر موضوعات مربوط و متقوم بشود.

۲/۱ - بدست آوردن مفاهیم انتزاعی با روش سلب و ایجاب

قاعده ای که در مباحث داشتیم این بود که باید تقسیمات مفهوم را بتوانیم به صورت انتزاعی انجام دهیم. یعنی اگر مثلاً هدف «مقسم» است باید بتوانیم بگوئیم بر چند دسته تقسیم می شود، که در اینجا روش سلب و ایجاب روش تقسیم مقسم بود.

۲/۱/۱ - بدست آوردن تقسیم فرهنگ دینی، علمی،

اجرایی، با روش سلب و ایجاب

موضوع و فعل را هم همچنین باید بتوانیم تقسیم انتزاعی بکنیم، یعنی مثلاً اگر مفهوم فرهنگ را مقسم قرار دهیم تقسیم آن با روش سلب و ایجاب اینگونه است که فرهنگ یا مبداش بشری است یا بشری نیست اگر بشری شد هرگونه دانشی که مربوط به بشری است جلویش «بشری» نوشته می‌شود و اگر بشری نبود جلویش «وحی»

نوشته می‌شود وحی یعنی آنچه که بشر بوسیله تلاش خود نمی‌تواند به آن دست پیدا کند. آنگاه باید بشری را مجدداً تقسیم کرد که در بزرگترین تقسیم‌بندی است یا نظری نیست که اگر نظری شد بخش معقولات و اگر نظری نبود بخش تجربی و حسی می‌شود و بخش نظری باز تقسیم بردار است که این تقسیمات را می‌توان بر اساس سلب و ایجاب انجام داد. بهمین صورت نیز می‌توان وحی را تقسیم کرد.

۲/۱/۲ - «مبادی فعل، موضوع فعل خود فعل» ملاک

تقسیمات انتزاعی فرهنگ

پس اولاً تقسیم بر حسب «مبداء و یا مبادی» شد، که گفته شد فرهنگ یا بشری است یا بشری نیست. و ثانیاً: بعد از تقسیم به مبداء، بر حسب «موضوع» تقسیم شد یعنی هر یک از اقسام بر اساس موضوع فعالیت (فعالیتی که برای آگاهی است) تقسیم شدند و ثالثاً: بر حسب «خود فعل» تقسیم صورت گرفت.

در مرحله بعد باید بر اساس سلب و ایجاب خود مبداء و مبادی را هم تقسیم کرد یعنی یا مبداء است یا مبداء نیست. اگر مبداء هست که جلویش نوشته می‌شود و اگر مبداء نبود باید برای مشخص شدن غیر مبداء جامع بین

فعل و موضوع را ذکر کرد.

۲/۲ - بدست آوردن مفاهیم ارتباطی با اضافه نمودن

تقسیمات انتزاعی به یکدیگر

بنابراین انتزاع، سطوح دارد، همان‌گونه که مفاهیم ارتباطی سطوح دارد. با این تفاوت که در انتزاع فرض استقلال می‌شود ولی در ارتباط فرض وابستگی می‌شود. لذا باید بتوان مفاهیم انتزاعی را بگونه‌ای ارتباطی ملاحظه نمود.

۲/۲/۱ - تفاوت مفاهیم انتزاعی و ارتباطی

در انتزاع قسیم هر شی از قسم دیگر استقلال دارد ولی اقسام نسبت به مقسم وابسته هستند، اما در ارتباط، اقسام در عین حالی که به مقسم وابسته هستند به خودشان هم وابسته هستند.

۲/۲/۲ - امکان اضافه نمودن «نظری» به «توصیف، تکلیف،

ارزش» به عنوان تقسیمات انتزاعی «وحی»

در صورتی که یک قسم از مقسم به قسم دیگر آن اضافه شود، مثل کتاب من، کتاب زید، کتاب عمر، اگر در اینجا یک قسم مربوط به قسم دیگر فرض شود با اینکه دو قسم از هم جدا هستند ولی با اضافه، بیکدیگر مربوط می‌شوند. مثل اینکه بگوئید: «نظری وحی» که معنای این اضافه اینست که نظر یا درباره وحی (یعنی نظری به وحی اضافه شده) که نظری درباره وحی یا در حال تحلیل موضوع وحی است که در اینصورت بخش معارف، یا عرفان می‌شود یا در حال تحلیل بخش دستورات وحی است که استنباط حکم می‌شود. به عبارت دیگر اگر اقسام آن بلحاظ موضوع باشد یا معارف یا اخلاق یا دستور است که درباره آنها نظری گفته می‌شود و همچنین می‌توان آنها را بلحاظ آثار ملاحظه نمود و درباره آنها تجربی گفت.

(س): منظورتان از آنها چه بخشی است؟

(ج): منظور از آنها بخش مربوط به وحی است که بخش مربوط به وحی بر اساس تقسیم به سلب و ایجاب یک اقسامی پیدا کرد که مثلاً «وصف، تکلیف و ارزش» شد. حالا آیا می‌توان نظری و تجربی را هم بصورت مضاف و مضاف الیه به این اقسام نسبت داد یا خیر؟ یعنی گفته شود نظری توصیفی که نظری اضافه به توصیف شود. در صورتی که بتوان «نظری توصیف، نظری تکلیف و نظری ارزش» را ذکر کرد، معنایش این است که از نظر معقول، عقل و تحلیل در استنباط آنها بکار گرفته می‌شود و تحلیل معنایش تحلیل آثار است، چون نمی‌توان تحلیل علت کرد بلکه می‌توان بخش تجربی را در آثار ذکر نمود.

۲/۳ - بدست آوردن مفاهیم تقویمی با در تغییر

ملاحظه نمودن مفهوم

بنابراین هرگاه بتوان یک بار بوسیله سلب و ایجاب موضوعی را دسته‌بندی نمود در مرحله بعد می‌توان بوسیله اضافه کردن، آنها را مربوط بهم ملاحظه کرد اما اضافه ربطی را که می‌بیند ربط به هویت اصلی موضوع نمی‌بیند. بلکه ربط را اضافی می‌بیند. در حالی که باید بتوان ربط را به هویت اصلی ملاحظه کرد و ربط به هویت اصلی در صورتی حاصل می‌شود که دو مفهوم مستقل از هم دید نشوند، بلکه دو مفهوم در حال تغییر ملاحظه شوند.

۲/۳/۱ - وصفی شدن عنوان، علامت لحاظ تغییر در عنوان

اگر دو مفهوم در حال تغییر ملاحظه شوند، می‌توان وصفش کرد، مثلاً می‌گوئید: «انسانیت انسان»، دارای مراحل است. یعنی اگر انسان را بصورت مطلق و بمعنای شخص یا نوع بگیرید، دیگر نمی‌شود انسان را اضافه کرد،

ولی اگر انسان را صفتی ملاحظه کردید یعنی «انسانیت انسان» شد، دیگر می‌تواند به انسان اضافه و «انسان انسان» داشته باشید پس تقسیم به وصف سطوح را نتیجه می‌دهد.

۲/۳/۲ - نقض و کمال یافتن اوصاف با تغییر موضوع

(س): آیا استخراج وصف بمعنای در تغییر

ملاحظه کردن است؟

(ج): در تغییر ملاحظه کردن هر چیزی است. در تغییر چرا اجازه داده می‌شود که آنرا بصورت وصف و موصوفی ملاحظه کرد، چون در تغییر فرض اینست که موضوع مورد مطالعه ثابت نیست و یک سری خصوصیتی دارد که باید نقص و کمال پیدا کند.

۲/۳/۳ - مراتب وصف بیانگر مراتب موضوع (عنوان)

وقتی که خصوصیت نقص و کمال پیدا می‌کند اجازه می‌دهد عنوان در حال تغییر را در سطوحی مختلف بکار گرفت. یعنی عنوان موضوع از انتزاعی بودن خارج شده است و همین که بتوان موضوع را در سه سطح ملاحظه نمود، می‌توان معنای وصفی آن موضوع را ذکر کرد. ذکر موضوع بصورت وصف امکان تغییر وصف و اوصاف را فراهم می‌آورد و لذا عنوان، دارای مراتب وصف می‌شود. (س): یعنی تغییر را جز با تغییرات اوصاف نمی‌توان بیان کرد.

(ج): تغییر، بلافاصله عنوان را وصفی می‌کند و

اجازه می‌دهد که سطوح مختلف برایش فرض شود، همان‌گونه که یک «فعل» برای رسیدن به نتیجه قابلیت دارد که برای سطوح مختلف ملاحظه شود. مثلاً «گرایش» سه مرتبه برایش قابل فرض است که مراتب متوالی آن، «جهت‌گیری» «موضع‌گیری» متناسب با جهت (شناخت یک موضع و موضع گرفتن)، «مجاهده» نسبت به آن

برای تبدیل کردن «مضاف و مضاف‌الیه» به «صفت و موصوف»، وقتی عناوین انتزاعی آورده می‌شود باید بتوان مقسم و اقسامشان را ذکر نمود. حال اگر همین تقسیم بکار گرفته شود باید دید سومین قسمتی که پشت سر توالی و تأثیر است، چیست؟

(س): آیا همان توسعه، ساختار، کارائی می‌شود

یعنی توالی ظاهراً بحث توسعه و تأثیر هم کارائی است؟

(ج): بله، نسبت بین توالی و تأثیر هم باید ساختار

را تحویل بدهد. به عبارت دیگر آیا از توالی ساختار بر

می‌آید یا توسعه؟ یک فعل داریم مثلاً «جهت‌گیری،

موضوع‌گیری، مجاهده» یا «گمانه‌گزینش، پردازش» یا

«تجزیه، تحلیل، ترکیب» که باید ببینیم آیا این تقسیمات

ساختاری هستند یا توسعه‌ای؟ جای تامل دارد.

پس تقسیماتی را که داریم تقسیمات توالی در تقدم

و تأخر و در مجموعه مؤثر بودن آنهاست.

(س): مهم همین رفت و برگشتی است که بین

عناوین انتزاعی و وصف و موصوف باید شکل بگیرد؟

۳- تطبیق مفاهیم انتزاعی و ارتباطی با عناوین پیشنهاد

اولیه نظام عناوین فرهنگی

۳/۱- بدست آوردن تقسیم دینی، علمی، اجرایی با تقسیم

سلب و ایجاب در مرحله اول

در قسمت اول باید دید آیا فرهنگ «دینی، علمی،

اجرایی» را ابتدائاً صحیح است که در هم ضرب کرد یا باید

به سراغ تقسیم «گرایش، بینش و دانش» برویم؟

پس اول باید دید «دینی، علمی، اجرایی» تا چند

اندازه‌ای با هم قابل ضرب هستند؟ در تقسیم‌بندی انتزاعی

براحتی می‌توان گفت: تولید مبادی علم، آگاهی و فرهنگ

یا «بشری» است و یا «بشری» نیست و آنچه بشری نیست

موضوع‌گیری می‌باشد. این سه کار حتماً در گرایش انجام می‌گیرد و گرایش بدون این سه «جهت‌گیری، موضوع‌گیری و مجاهده» انجام نمی‌گیرد. حال این سه کار حتی برای ارضاء نفس خود انسان یا نظام هوای جامع (که نظام کفر می‌شود) حضور دارند، همانگونه که «گمانه، گزینش و پردازش» در هر سطح از اطلاع بشری حضور دارند.

۲/۳/۴- ضرورت ملاحظه تقدم و تأخر و اختلاف سهم

تأثیر عوامل متغیر در مرحله تقویم مفاهیم

بنابراین برای هر موضوع حداقل سه مرتبه قابل

فرض است و این تقسیمات کار را برای کسی که بخواهند

مراحل تغییر را متناظر با آنها تشخیص بدهد و اوصافش را

سطح‌بندی کند آسان می‌کند.

(س): آیا انتزاع، اضافه، تغییر را می‌فرمائید؟

(ج): در «انتزاع، اضافه و تغییر» وقتی که بخواهد

تغییر را طرح بکند باید برای پیدایش تغییر از نظر موضوع

سه سطح را فرض کند. یعنی اگر سه سطح، بعنوان سه

عامل متغیر در موضوعی که در حال تغییر است، ملاحظه

شود باید توالی اینها از نظر «تقدم و تأخر» و تأثیر اینها، از

نظر «اصلی، فرعی، تبعی» بودن مشاهده بشود. مثلاً

جهت‌گیری همیشه، هم تقدم رتبی دارد و هم به عنوان

عامل اصلی در تغییرات یک مجاهده قابل ملاحظه است.

در هرگونه شدتی که نسبت به یک موضوع در یک مجاهده

باشد «جهت‌گیری» اصل «موضوع‌گیری» فرع و «مجاهده»

تابع می‌باشد.

(س): توالی و تأثیر و سومی آن چه می‌شود؟

(ج): یک تقسیم بر اساس توالی و بوجود آمدن و

یک تقسیم هم بر اساس تأثیر آن است. تأثیر آن موقعی

است که مجموعه‌اشان با همدیگر ملاحظه شود. در تقسیم

«دینی» و آنچه بشری است «علمی» می شود. بعد آنچه که علمی است (یعنی بشری است) یا «نظری» است یا نظری نیست آنچه نظری نیست «حسی» می باشد.

بنابراین فرهنگ در بخش انتزاعی تا اینجا تقسیم بردار است.

۳/۲ - اضافه نمودن «دینی، علمی، اجرایی» به خودش در

مرحله دوم

۳/۲/۱ - معنا شدن هر یک از «دینی، علمی، اجرایی» در سه

مرتبه در این مرحله

حال اگر اوصاف را به هم اضافه کنیم برای هر یک از «دینی، علمی، اجرایی» سه سطح تعریف می شود که در این سطح بندی هم «تقدم و تأخر» و هم سهم تأثیر مشخص می شود. لذا هم در سطح «جهت گیری، موضع گیری، مجاهده» و هم در سطح «گمانه، گزینش، پردازش»، و هم در سطح «تجزیه، تحلیل، ترکیب» قابل ضراست. یعنی آن سه سطحی که در انتزاع گفته شد، باید در تعریف آنها کمک کند.

۳/۲/۲ - «فتوا، منطق فتوا و مواد فتوا» سه مرتبه

«فعالیت» عقلی دینی

باید دینی چند رقم موجود باشد که بتوان به همدیگر اضافه نمود. یک «موادی» وجود دارد که موضوعاً دینی و یک «استنباطاتی» هم موجود است مانند: محصولات کار فرهنگستان که دینی می باشند.

پس در تقسیم دینی باید سطوح مختلفش معین شود. البته سطوح دینی بر حسب موضوعاتشان تقدم و تأخر دارند چون گفته می شود مثلاً یک سطح توصیف و یک سطح احکام می باشد.

(س): آیا معارف یا توصیف دینی را استقرائاً باید بدست بیاوریم؟

(ج): خیر نباید استقرائی باشد. مثلاً از ابتدا گفته می شود دین یک موضوعاتی و یک فعالیتی و یک اهدافی دارد. موضوعات دین، معارف و اصول اعتقادات می باشد که بر اساس آن موضوعات، افعال و دستوراتی برای رسیدن به ارزشها و اهدافی صادر می شود. دین را نه بصورت استقرائی بلکه بصورت معقولی، مبتنی بر دستگاه متعلقی خودتان باید بصورت یک تقسیماتی ارائه دهید. بله یک وقت در حال ملاحظه «مواد، روش و محصول» در دین هستند که در اینصورت کتاب و روایات «مواد» و عقل روش و واسطه استنباط قرار می گیرد. البته عقل هم برای این کار یک بحث نقلی که ارتکازات زبان باشد و یک بحث نظری دارد. یعنی سه چیز داریم: ارتکازات «عرفیه، عقلانی، عقلیه» که خود عقل با دقتی که می کند می تواند این دسته بندی را انجام دهد. یعنی عقل است که عرف را به برسمیت می شناسد و حجیتش را در بخشی نسبت به سطحی می پذیرد. و عقل است که روش عقلاء را می پذیرد و قابل ملاحظه در استنباط می کند و عقل است که معقولات خودش را ملاحظه می کند و یک بخش آنهم، محصولات است. پس یک جا دین بر اساس «مواد، روش و محصول» ملاحظه می شود.

(س): آیا برای بیان تقسیمات عقل از دین استفاده

می شود؟

(ج): بله، در تقسیمات فعالیتی که خود عقل در دسترسی به دین دارد اینگونه است، یعنی عقل در این هنگام وسیله قرار گرفته و بعنوان وصف در می آید و «محصولی دینی» مثل کتاب و رساله می شود که با یک

یا مثل کار، روش و منطق مناسکند یعنی روش عملی برای رسیدن به کمالاتش هستند که «دستور» می‌شود. پس دستور همیشه نسبت به اعتقادات که «اصل» هستند فرع است و دستورات «موضوعاً» فعالیت‌های گرایشی هستند.

«موضوع» که در اینجا بکار گرفته می‌شود، دینی است و نه مثل قبلی عقلی باشد که در تقسیمات قبل ذکر شد مثل کتاب رساله که، روشش موضوعاً «عقلی» بود اینجا موضوعاً دینی است یا وقتی کسی نماز می‌خواند یک فعالیت و حرکاتی دارد که موضوعاً دینی است. یعنی این حرکات موضوعاً «حرکاتی دینی»، «مناسکی دینی» و «روشی دینی»، برای یک «مقاصد دینی» هستند، یعنی این اعمال محصولش پیدایش یک ملکات در عینیت است. پس دین می‌تواند بر حسب موضوع هم تقسیم بخورد. بعبارت دیگرگاهی تقسیمات دینی مربوط فعالیت‌های نظری «نظر» و گاهی مربوط به موادی می‌باشد که فعالیت‌های روی آنها انجام می‌شود و گاهی هم موضوعات خود دین تقسیم می‌شود.

(س): تقسیمات موضوع چیست؟

(ج): «وصف، توصیف، اصول اعتقادات» یعنی چون عالم مخلوق است، چون عالم، عالم دنیاست لذا باید فعالیت‌های دینی بکند یعنی انجام فعالیت‌های دینی از قبیل نماز، روزه، حج و امثال ذلک باشد، پیدایش ملکات و کمالات را نتیجه می‌دهد و کمالات هم اخلاقیات هستند. اخلاق را می‌توان مثل بحثی که در فعالیت بود، «فعالیت، موضوع، هدف» داشتیم و آنها را برعکس کردیم ذکر کرد و برای بهینه شدن آن می‌توان گفت: «چه فعالیت‌های» و «چه اعتقاداتی»، باید رواج پیدا کند و یا بالعکس مشاهده نموده

«عقل دینی» (یعنی عقل متعبدی که در خدمت دین است) روی «موادی دینی» کار انجام داده، تا آن محصول را بدست آورده است. بنابراین دینی را هم می‌توان برای «محصول» بکار گرفت مثل رساله و هم می‌توان برای «معقول» (عقلی که متعبد است و با یای نسبت به دین نسبت یافته است) و هم می‌توان درباره «مواد» بکار گرفت. حالا باید موضوعاتش را مورد دقت قرار داد.

(س): آنچه که در مرحله قبل بیان شد چه بود؟

(ج): در آنجا فعالیت بیان شد یعنی دینی منسوب به دین است. که «فتوی دادن، منطق فتوای دادن، مواد فتوی دادن» همه جزو دین است.

۳/۲/۳ - «اعتقادات، دستور، ارزش» سه مرتبه «موضوعات» دینی

حال موضوع فتوی را/مورد دقت قرار می‌دهیم. در بین موضوعات دینی «دینی دینی دینی»، یعنی آنچه که از دین بدست می‌آید، پایگاه دینی بودن بقیه موضوعات و نسبت به آنها «اصلی» می‌باشد چون به آن اصول اعتقادات و توصیف گفته می‌شود.

«دینی» مرتبه دوم، متناظر با آنچه قبلاً روش گفته می‌شد اینجا دستور می‌شود بدلیل اینکه «محصول» دارد و محصولش هم «ارزش» است. بنابراین اگر «محصول»، «روش یا مناسک»، «مواد یا اصول یا ریشه» را بپذیریم، دینی موضوعاً یک تقسیم‌بندی دیگری پیدا می‌کند.

(س): موضوعاتش را مجدداً ذکر کنید.

(ج): به عبارت دیگر موضوعات دین یا موضوعاتی هستند که «اصلی» هستند یعنی اگر آنها پذیرفته نشوند، پذیرفتن بقیه معنا ندارد که اصل در «گرایش» «توصیف، معارف و اصول اعتقادات» می‌شود.

و گفت باید این اعتقادات باشد تا این فعالیتها انجام بگیرد و این هدفها بوجود بیایند. یعنی وضع موجود مطالعه شود بعد گفته شود این اخلاق ثمره این افعال است که این افعال هم ثمره این نوع گرایشها می باشد.

(س): یعنی متصرف فیه همیشه اعتقادات است که بعد این اعتقادات یک دستور و اخلاق را به دنبال دارد.

(ج): بله صحیح است. حال باید بتوان علمی و اجرائی را هم به همین صورت تقسیم کرد.

۳/۳ - ملاحظه نمودن تغییرات فعل، موضوع و هدف در فرهنگ دینی، علمی، اجرایی در مرحله سوم

(س): شیوه و مبنای تقسیم در فعالیت و موضوعات چه چیزی است؟ آیا انتزاعی است و بر اساس سلب و ایجاب نیست؟

(ج): تقسیمیم که در اینجا انجام می شود هم می تواند سلب و ایجابی و هم می تواند بر اساس وصفی انجام بگیرد و مهم همین است که چگونه ملاحظه شود.

(س): آیا هر دو تقسیم یک محصول پیدا می کنند؟ (ج): خیرا وقتی که تقسیم بصورت سلب و ایجابی

انجام می گیرد مرتباً هر قسمت از قسمت دیگر جدا می شود و ابدأ ربط اقسام به یکدیگر ملاحظه نمی شود اما وقتی اول اضافه و سپس بصورت صفت و موصوفی در

حال تغییر ملاحظه می شود، ربط اقسام به یکدیگر مشخص می شود. مثلاً: در دینی هم می توان «دینی، دینی» و هم می توان دینی علمی را معنا کرد.

(س): بنابراین روال کلی بحث این شد که ابتدا تقسیمات انتزاعی دینی، علمی، اجرائی می کنیم. را بیان می کنیم و سپس آنها را به یکدیگر اضافه و در آخر بصورت وصف و موصوف در تغییر ملاحظه می کنیم.

(ج): این روال کلی بحث است، یعنی از بالا بالا که نگاه شود. پس در ابتدا با انتزاع کردن و روش سلب و ایجاب تقسیمات کلی بیان می شود و بعد آنها به همدیگر اضافه می شوند. در اول کار، اضافه کردن آنها بدون مشکل و بصورت ساده انجام می گیرد و معنای چندان زیادی هم ندارد. سپس «فعل، موضوع، هدف» ملاحظه می شوند.

۳/۳/۱ - امکان کنترل تغییرات از طریق وصف و موصوف

در این مرحله

وقتی توانستید این مراحل را طی کنید دیگر باید براحتی قدرت معنا کردن بصورت وصف و موصوفی، را داشته باشید.

(س): یعنی در قالب منطق خودمان بیاوریم.

(ج): بله! وقتی در قالب منطق خودتان آوردید، باید بتوانید براحتی بصورت متناظر تقسیمات انتزاعی را با تقسیمات اوصاف ملاحظه کنید که اوصاف را برای این می خواهید که سهم تأثیر را در کل برای کنترل ملاحظه کنید و انتزاعی را برای این می خواهید که بتوانید شاخصه، امور انتزاعی (موضوعات مستقل) را در عینیت بدهید. در مرحله بعد باید بتوانید تصرف کنید و سایر تصرفات را در اوصاف ملاحظه نمایید.

(س): یعنی ابزار کنترل منطق و وسیله تصرف شاخصه است.

ادامه بند ۳/۲:

۳/۲/۴ - تعریف «دینی دینی» به اعتقادات،

دستورات، اخلاقیات

(ج): اما معنا کردن آنچه که نوشته شد یعنی، «دینی دینی، دینی علمی، دینی اجرائی»...

(س): آیا این تقسیم مرحله اضافه است؟

تعبد در روش است، یعنی روش استنباط که روش تعبد می‌شود.

۳/۲/۶ - تعریف «دینی اجرایی» به «فتوا»

«دینی اجرایی» فتوی می‌شود و نظری نیست. البته اگر سه تائی بود مثلاً «دینی اجرایی اجرایی» تطبیق به عینیت می‌شد، ولی در اینجا دینی تا مرحله فتوی آمد که همان مرحله اجراء است.

(س): پس اجراء تنها در معارف حسی نیست.

۴ - خلاصه بحث

۴/۱ - ضرورت تغییر مفهوم در سطوح مختلف

«دینی، علمی، اجرایی» را باید در سه سطح معنا کرد. مشکلی که جناب آقای ساجدی و همکارانشان دانستند در اضافه شدن مثل «فرهنگ، فرهنگ، فرهنگ»، یا «سیاسی سیاسی سیاسی» داشتند این بود که مفهوم را مطلق می‌گرفتند و آن را به وسیله ادات مقید می‌کردند و نه بوسیله مفهوم، به اینکه سطوح مختلفی برای مفهوم معنا کنند و مفاهیم را توسط مفاهیم تقیید و توسعه دهند. یعنی هم مفهوم بوسیله خودش قابلیت تغییر و توسعه دارد (وقتی اضافه و سه سطح می‌شود) و هم با اضافه قید تغییر و توسعه پیدا می‌کند.

(س): آیا ایندو یکی نمی‌شود؟ یعنی بالا و پائین

شدن خودش با تغییر و اضافات بیان می‌شود؟

(ج): مانعی ندارد وقتی کسی بخواهد موضوعی را به مفهوم ارتکازی برگرداند و از وصف خارجش کند بگوید من اینطرفش را ملاحظه می‌کنم، ولی حتماً باید به طرف دیگر هم توجه داشته باشد. اگر مقید باشد که همیشه بصورت انتزاعی اضافه کند و برای خود مفهوم سطوح قائل نباشد تغییراتش را نمی‌تواند ملاحظه کند زیرا

(ج): بله مرحله اضافه است. «علمی دینی، علمی

علمی، علمی اجرایی» «اجرایی دینی، اجرایی علمی، اجرایی اجرایی»

مضاف مضاف‌الیه	دینی	علمی	اجرایی
دینی	دینی	علمی	اجرایی
علمی	علمی	علمی	اجرایی
اجرایی	اجرایی	علمی	اجرایی

اما معنای «دینی دینی»، باید دید معنایش چه می‌شود؟ قبلاً گفته شد که چه چیزهای موضوعاً دینی و در چند سطح هستند یعنی اصول اعتقادات فروع اعتقادات و ثمره‌اش که اخلاق است) موضوعات دینی هستند. در اینجا دینی موضوعاً ملاحظه شده و اضافه به دینی شده است یعنی موضوعاً در دسته بندیها وارد شده است و این غیر از وقتی که عقل هم در تصرف آمده است مثلاً در فتوی عقل واسطه واقع شده است. اما در اینجا دین را باید موضوعاً اضافه نمود. مثلاً دینی اول را اصول اعتقادات و دینی دوم را دستورات گرفت.

۳/۲/۵ - تعریف «دینی علمی» به «روش استنباط»

ولی زمانیکه «دینی علمی» یا «دینی اجرایی» گفته شد دیگر موضوعاً با هم فرق پیدا می‌کنند یعنی باید یکی قسم آن مبدائش بشری نباشد که «دینی» است و یک قسم آن مبدائش بشری باشد. بشری هم یک قسم آن نظری که «علمی» و یک قسمش تجربی که «اجرایی» است. «دینی علمی» که تعقل را به دینی توصیف می‌کنید معنایش

تغییراتش تنها در صورت وصف و موصوفی قابل
لحاظ است.

(س): دین و علم را در سه سطح معنا بفرمائید.

(ج): دین موضوعاً یا اینکه دین بوسیله فعالیتها؟

(س): یعنی مثلاً آیا «موضوعات دینی، فعالیتهای

دینی، اهداف دینی» سه سطح مفهومی هستند؟

(ج): خیر این سه سطح را اول مورد توجه قرار

بدهید بعد بگوئید که دین موضوعاتش و فعالیتهايش باید

سه سطح داشته باشد.

(س): آیا فرق نمی‌کند با اینکه گفته شود خود دین

سه مرتبه دارد و سه تا معنا پیدا می‌کند؟

(ج): بله فرق پیدا می‌کند.

۴/۲ - ضرورت بیان سه سطح زمانی، مکانی و کارایی

برای هر مفهوم در صورت وارد کردن تغییر در مفهوم

(س): یعنی آیا برای خود دین و علم باید مراتب

قائل شویم؟

(ج): یعنی هر مفهومی را که بخواهید در وصف

ببرید باید در حال تغییر ببیند. در حال تغییر دیدن به

معنای این است که باید سه سطح برایش ملاحظه کرد.

یعنی هم باید مکانی و هم زمانی و هم نسبت بینشان

ملاحظه شود. لذا اینگونه نیست که دین اطلاق به هر

چیزی که ما انزال الله است بشود بدون اینکه هیچ‌گونه

دسته‌بندی درباره آن ممکن باشد. باید بعضی از سطوح

نسبت به بعضی دیگر حاکم و محکوم ملاحظه شود. یعنی

باید هر مفهومی بصورت «اصلی، فرعی و تبعی»

ملاحظه شود.

۴/۳ - مرور مجدد بر سه سطح انتزاعی، ارتباطی و

تقومی در مفاهیم

(س): یعنی یک وقت کسی می‌گوید: خود مفهوم

اینکه دینی است چیست؟ و کار هم به این ندارد که دینی

چیست و اصلاً داخلش نمی‌رود که دینی چیست، ممکن

است دینی چیست «موضوعات دینی» یا «اهداف دینی» یا

«فعالیت دینی» باشد هر چه که می‌خواهد باشد. اگر قبل از

این تقسیمات پرسیده شود که شما به چه چیزی دینی

می‌گوئید؟ یعنی یک وقت خود مفهوم اینکه دینی چیست

را برایش مراتب قائل می‌شویم....

(ج): اطلاعاتی دینی است که مبداء آن مبدأ

بشری نباشد.

(س): خود این معنا مطلق نیست. یعنی این معنای

که الان برای دینی کردند حالا من آنرا سه تا می‌کنم. اینکه

دین سه تا معنا دارد غیر از اینست که بگوئیم: دین (که

بشری نیست) یک موضوعاتی و یک فعالیتهايش و یک

اهدافی درونش است و موضوعاتش هم باز سه قسم دارد.

(ج): فعالیتهايش همه سه قسم دارد، اهدافش هم

سه قسم دارد.

(س): این گونه تقسیم کردن به همان تقسیم‌بندی

انتزاعی بیشتر نزدیک است تا تقسیم‌بندی که منجر به

مراتب در مفهوم می‌شود.

(ج): احسنت، این سطح از کار بصورت انتزاع

است. در جلسه قبل گفته شد هر مفهومی باید اولاً نسبی

شود و بعد از نسبی شدن، باید موضوعات سطوح

نسبی‌اش به هم مربوط باشند. بنابراین اولاً: نسبی بودن

مفهوم بدین معناست که خودش بلحاظ موضوع (نه بلحاظ

«فعل و موضوع و هدف») باید دارای سه سطح باشد.

حقیقت برای مفهوم کلی مصداق فرض می‌شوند) تقسیم با همدیگر و از هم جدا هستند در مرحله بعد باید به همدیگر اضافه شوند. برای اینکه اضافه معنا پیدا کند، باید مفهوم را وصفی ملاحظه کنید (یعنی در حال تغییر) یعنی محکی مفهوم را برایش رشد و کمال در واجد بودن آن وصف قائل بشوید. سپس سهم تأثیر بعضی را بر بعضی دیگر بیشتر بدانید. یعنی هم تأثیر اصلی تأثیر فرعی و هم تأثیر تبعی قائل شوید، تا بتوانید مفهوم متقوم بسازید.

ثانیاً: هر مفهومی باید با سائر مفاهیم (که سه دسته شدند) نسبت پیدا کند و منسوب شود.

ثالثاً: باید هر مفهومی متقوم با سایر مفاهیم ملاحظه شود. متقوم یعنی حضور مفهوم دیگر در این مفهوم لحاظ شود.

اما حالا اول کنار می‌گوئیم: هر مفهومی را که بخواهید نسبی بکنید باید برای آن یک تقسیماتی با سلب و ایجاب قائل شوید. اقسام سلب و ایجاب شده (که در

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۶

۲۹/۱۱/۷۶

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

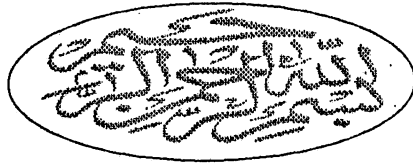
بیان نکاتی پیرامون مفاهیم انتزاعی، نسبی، اضافی، تقومی

فهرست

- مقدمه:..... ۱
- ۱- خلاصه‌ای از جلسات گذشته..... ۱
- ۲- طرح سئوالات..... ۱
- اصل بحث..... ۴
- ۱- تفاوت اوصاف عینی انتزاعی و اوصاف منطقی در جدول تعریف..... ۴
- ۱/۱- تقوم یافتن اوصاف انتزاعی به وسیله اوصاف منطقی..... ۴
- ۱/۲- اوصاف عینی جدول تعریف (سطح تصرفی و محوری آثار) دسته‌بندی دارند اما وصف و موصوف نبوده و به یکدیگر تقوم ندارند..... ۴
- ۲- جدول تعریف فرهنگ، وسیله گمانه زنی پیرامون موضوعات فرهنگی..... ۴
- ۲/۱- وجود نداشتن وسیله گمانه زنی پیرامون مواد در منطق صوری..... ۵
- ۳- پر شدن غالب منزلت‌های جدول تعریف از اوصاف منطقی به غیر از سطح کلان و توسعه در طرف آثار..... ۵
- ۳/۱- دسته‌بندی شدن موضوعات فرهنگی (و تقوم نیافتن آنها) در سطح کلان و توسعه در طرف آثار..... ۵
- ۳/۲- عدم قابلیت اضافه موضوعات عینی مگر در صورتی که به عنوان وصف ملاحظه شوند..... ۵
- ۴- ضرورت نسبی معنا کردن وصف (مثل دینی، علمی، اجرایی)..... ۶
- ۴/۱- عدم قابلیت تراحم بین موضوعات دینی که در یک سطح نیستند..... ۶
- ۵- امکان دسته‌بندی کلان بین موضوعات با آمارگیری..... ۷

- ۵/۱- عدم امکان سرپرستی رشد و پیدایش شرایط جدید با آمارگیری کمی..... ۷
- ۵/۲- امکان علت‌یابی و آسیب‌شناسی انفعال، در صورت کنترل تغییر موضوعات به وسیله اوصاف..... ۷
- ۶- ضرورت تنظیم جدول تعریف بوسیله اوصاف به دو صورت..... ۸
- ۷- معناشدن اوصاف (مثل دینی) در چند سطح و اضافه‌شدن آن بر این اساس (لغة‌نامه، دائرالمعارف، اصطلاحی)..... ۸
- ۷/۱- اضافه کردن موضوعات به دین بر اساس معنای انجام شده برای دین (مثل مسجد دینی، حسینیه دینی و...)..... ۸
- ۷/۲- طبقه بندی ساده موضوعات دینی بر اساس مفهوم نسبی از دین..... ۸
- ۷/۳- هم عرض بودن موضوعات دینی با موضوعات علمی از جهت مخلوق بودن..... ۹
- ۷/۴- تقیید یا توسعه یافتن مفهوم دینی یا علمی یا اجرایی با اضافه نمودن آنها به هم..... ۹
- ۸- منسوب شدن طبقه بندی موضوعات به هم در صورت در تغییر ملاحظه نمودن وصف..... ۹
- ۹- مفاهیم انتزاعی، نسبی، اضافی، تقومی چهار مرتبه از ملاحظه مفهوم..... ۱۰
- ۹/۱- امکان تبدیل شدن موضوعات عینی جامعه به وصف، به لحاظ کارآمدی اجتماعی..... ۱۱
- ۹/۲- «اضافی» بودن تقسیم در صورت دسته‌بندی بر اساس وجه اشتراکها..... ۱۱
- ۱۰- جدول تعریف وسیله گمانه‌زنی برای تطبیق اوصاف..... ۱۲

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۰۶
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۶/۱۱/۲۹
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۳/۲۲
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بیان نکاتی پیرامون مفاهیم انتزاعی، نسبی، اضافی، تقومی

مقدمه:

۱- خلاصه‌ای از جلسات گذشته

حجة الاسلام پیروزمند: در طی جلسات گذشته عمده بحث ما پیرامون موضوعات فرهنگی بود و بیان شد که علاوه بر تقسیم موضوعات فرهنگ، «افعال فرهنگی» و «اهداف فرهنگی» هم دارای تقسیماتی است. اما به لحاظ آنچه‌ی که ما ابتدائاً می‌خواهیم تنظیم کنیم که همان نظام «موضوعات فرهنگی» است دنبال این بودیم که ابتدائاً به تقسیمات موضوعات فرهنگی دست پیدا بکنیم. در این رابطه ابتداءً حضرتعالی فرهنگ را به سه بخش «فرهنگ گرایش»، «فرهنگ بینش» و «فرهنگ دانش» را تقسیم فرمودید و در طی یکی دو جلسه به تبیین این تقسیمات و تشریح تقسیمات درونی آن پرداختند. یک مدتی بحث ما پیرامون این تقسیمات ادامه پیدا کرد تا اینکه حضرتعالی احتمال جدیدی را مطرح کردید و در واقع «فرهنگ بینش»، «فرهنگ دانش» و «فرهنگ گرایش» را به یک معنا کنار گذاشتیم و گفتیم خود آنچه‌ی که در جدول بعنوان

بینش اجتماعی مطرح بوده زیرمجموعه تقسیمات فرهنگ است و بعد گفته شد که یک سطحش تقسیمات فعل فرهنگی یک سطحش موضوع فرهنگی و یک سطحش هدف می‌باشد و آنچه‌ی را که در تقسیمات فرهنگ، بعنوان موضوع فرهنگی عنوان فرمودید «چرایی، چیستی و چگونگی» است. این مرحله دوم بحث بود.

در مرحله سوم که جلسه گذشته پیرامون آن صحبت شد مناسب دیدید که ما فعلاً بطور موقت آن تقسیم فرهنگ «گرایش، بینش و دانش» را کنار بگذاریم، یعنی از بالا حرکت نکنیم و بیابیم از پائین احتمالات را گمانه بزیم و بصورت منطقی مطرح کنیم و بعد دوباره به بحث فرهنگ «گرایش و بینش» برگردیم و یک ارتباطی را بین آنها برقرار بکنیم. در این رابطه ابتداءً قاعده‌ای را عنوان فرمودید که این قاعده از یک طرف در مفاهیم منطقی، و از طرف دیگر در مفاهیم عینی جاری است و آن قاعده این بود که؛ مفاهیم ما به سه دسته تقسیم می‌شوند و ما به هر سه دسته احتیاج داریم، ۱- مفاهیم انتزاعی ۲- مفاهیم ارتباطی

مثلاً دینی دینی چگونه معنا می‌شوند، دو یا سه مفهوم را هم بعنوان نمونه معنا فرمودید اما وارد مرحله تقوّم نشدید.

این خلاصه آنچیزی بود که تا بحال فرمودید. حالا در دنباله مباحث گذشته (که بر محور تقسیمات موضوعات فرهنگی بوده است) سؤالات دیگری را مطرح می‌کنیم که طبیعتاً در کاملتر شدن بحث کمک می‌کند.

سؤالات امروز چند سؤال روشی است و از آنجا که ما از سؤالات روشی به یک معنی پرهیز داریم (به لحاظ اینکه می‌ترسیم بحثمان بحث روشها و امثال اینها بشود) و از طرف دیگر حساسیت حضرتعالی نسبت به بحثهای روشی را درک می‌کنیم و بجا هم می‌دانیم چرا که هماهنگی حرفها بدون روش، معنا ندارد و لذا قائلید که باید بر اساس روش عمل بکنیم تا بعد بتوانیم روش خودمان را بکار بگیریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بنده معتقدم که در خلال چنین مباحثی باید بحث روش را به دو شرط عنوان کرد ۱- بحث بصورت ساده بیان شود ۲- بحث روش بعنوان موضوع بحث قرار نگیرد.

(س): آیا منظور شما کاربردی نشدن بحث روش هست؟

(ج): بحث روش به دو صورت ممکن است مطرح شود؛ یک بحث، بحث تحلیل و اثبات روش است و این روش را انتخاب کردیم و این تعریف که در آنجا، چه نسبتی با فلسفه دارد. یک بحث هم تحلیل مراحل روش است به اینکه بگوئیم روشی را که در عمل بکار بگیریم چه مراحل دارد و در هر مرحله چکار باید بکنیم. در اینجا قسمت دوم تعریف مد نظر ماست.

(س): اما سؤالاتی را که می‌خواستیم مطرح کنیم. اولین سؤال ما این است که: اولاً در اینکه چرا مفاهیم را به

۳- مفاهیم تقوّمی و در جلسه قبل بصورت روشنتری پیزامون این سه دسته از مفاهیم توضیح دادید و در اکثر موارد چگونگی بدست آمدن و تبدیل شدن هریک از این مفاهیم را بیان فرمودید.

در رابطه با مفاهیم انتزاعی فرمودید ما برای تقسیم یک مفهوم به روش سلب و ایجاب عمل می‌کنیم و مفاهیم زیرمجموعه‌اش را بدست می‌آوریم که طبیعتاً مفاهیم مستقل از هم است و نسبتی بهم‌دیگر ندارد و فقط با مقسمشان ارتباط دارند بعد اینها را به همدیگر اضافه می‌کنیم مثلاً اگر به سه قسمت «دینی، علمی، اجرایی» تقسیم شد اینها را به هم اضافه می‌کنیم و می‌گوئیم «دینی، دینی، علمی، دینی اجرایی». این مرحله اضافه است و در این مرحله امکان دارد که ما مفاهیمان را در مراتب مختلف معنی کنیم یعنی ممکن است برای یک مفهوم مثلاً دینی در چند مرتبه معانی مختلفی بیان کنیم تا مفاهیم نسبی بدست آید.

۲- طرح سئوالات

مرحله سوم این است که مفاهیم باید به همدیگر تقوّم پیدا کنند یعنی در همدیگر حضور پیدا بکنند، و نسبت تأثیر و تقدم و تأخرشان نسبت به همدیگر مشخص شود که طبیعتاً در این مرحله، مفاهیم باید در یک نظامی واقع شوند تا کمیّت پیدا کنند و این معنی بتواند شکل بگیرد. بعد این قاعده را تا حدودی نسبت به مسئله «دینی، علمی، اجرایی» تطبیق دادید و سعی کردید که خود فرهنگ «دینی، علمی و اجرایی» را ابتدائاً در تقسیم انتزاعی و سلب و ایجاب وارد کنید تا در واقع محصول یک سلب و ایجابی شود و بعد هم اضافه فرمودید که اگر بخواهیم فرهنگ دینی، علمی و اجرایی را به همدیگر اضافه کنیم

سه دسته تقسیم کردید و گفتید که ما از مفاهیم انتزاعی شروع و به مفاهیم تقوومی ختم می‌کنیم. علت سه دسته بودن مفاهیم برای ما روشن است، چرا که حجیتش را در بحث مفاهیم منطقی و اوصافمان تمام کردیم. اما سؤال ما در این مورد است که وقتی که ما می‌خواهیم ما به ازاء عینی اوصاف را پیدا کنیم آیا در اینجا هم (در قسمت کارایی) وقتی که می‌خواهیم اوصاف عینی و به تعبیری شاخصه‌های عینی را پیدا کنیم لازم است که خود آن اوصاف عینی هم به همدیگر اضافه شوند؟ یک وقت است که ما می‌گوئیم ما در دستگاه خودمان قدرت تحلیل فرهنگ دینی را داریم و می‌توانیم میزان تأثیر و حضور «فرهنگ علمی» و «فرهنگ اجرائی» را در «فرهنگ دینی» تعیین کنیم. در این مطلب شکی نیست و این حتماً باید باشد منتهی سؤال اینست که آیا قدرت تحلیل این مطلب (یعنی اضافه و تقوومی که بین مفاهیم عینی وجود دارد) باید بوسیله دستگاه منطقی که داریم صورت بگیرد. یا اینکه نه، خود موضوعات عینی باید به همدیگر شوند؟ البته به نظر بنده این قاعده در موضوعات عینی نباید جاری شود، مثلاً اگر این میکرفون در یک نظام فلسفی جایی داشته باشد دیگر معنی ندارد که بگوئیم حالا میکرفون را به قندان اضافه کنیم و مثلاً بگوئیم میکرفون قندی، و لذا فکر می‌کنم که این مطلب در اوصاف موضوعات عینی لازم نباشد.

سؤال دوم اینکه وقتی که ما مثلاً مفهوم دینی را به علمی اضافه می‌کنیم و می‌گوئیم دینی علمی، دینی اجرائی، این اضافه کردن کاری ندارد منتهی مشکل ما پیدا کردن مابه‌ازاء مشخص و مرتکز این مفاهیم می‌باشد. مخصوصاً که برای پیدا کردن اصطلاحات ارتکازی این

اصطلاحات قاعده‌ای نداریم و فقط با گمانه‌ مشخص یک مابه‌ازاء برای هر یک از اصطلاحات بدست می‌آوریم مثلاً: می‌گوئیم: دینی علمی، منطقی استناد است. از طرف دیگر جنابعالی این امر را واگذار به خود ما می‌کنید و فقط یک نمونه را ذکر می‌فرمائید.

سؤال سوم اینست که با توجه به اینکه بحثمان راجع به نظام کیفی موضوعات فرهنگی می‌باشد آیا این سه مرحله‌ای را گفتیم «انتزاع، اضافه، تقووم» لازم می‌باشد یا مثلاً بگوئیم اگر تا مرحله اضافه ببریم کافی است و مرحله تقوومش برای وقتی است که بخواهیم در جدول تعریف ببریم؟

سؤال چهارم که سؤالی فرعی می‌باشد اینست که در جلسه قبل نسبت به روش در مفاهیم انتزاعی و اضافی مطالبی را فرمودید ولی مفاهیم تقوومی خوب توضیح داده نشد. حال اگر لازم بدانید (زیرا این سؤال فرع بر سؤال قبلی است به اینکه برای شکل‌دهی نظام موضوعات فرهنگی لازم است که تقووم هم بحث شود) وارد این قسمت هم بشویم و روش را در این قسمت هم بفرمائید. منتهی تطبیق به مثال اگر می‌خواهید بفرمائید نسبت به فرهنگ اجرائی این نمونه را پیاده کنید چون ذهنمان نسبت به این اصطلاح نامأنوس می‌باشد.

سؤال پنجم که سؤالی تبعی می‌باشد در مورد تقسیم «فعالیت، موضوع، هدف» است. این تقسیم از ابتدا تا به حال تکرار شده است یعنی چه برای تقسیم فرهنگ و چه در تقسیمات داخلی سه فرهنگ، این تقسیم مطرح می‌باشد و حال اینکه هنوز برای ما جایگاه این تقسیم در بحث روشن نشده است.

سؤال ششم که باز سؤالی تبعی است درباره فرمایشاتی

به همدیگر متقوم هستند، البته به شرط آنکه در مقابل جدول اوصاف (که در سمت راست جدول است) قرار نگیرند. بنابراین مفاهیم موضوعات عینی با قرارگرفتن در مقابل اوصاف طرف ساختار، توزین می شوند و بوسیله جدول توزین، وزن مخصوص آنها معین می شود و به ما این امکان را می دهد که بر حسب جایگاه مفاهیم در جدول، و سهم تأثیر تصرفاتی که در کل انجام می دهند، از آنها تعریف ارائه بدهیم، لذا اهمیت جایگاه هر مفهوم از اینجا مشخص می شود.

۲ - جدول تعریف فرهنگ، وسیله گمانه زنی پیرامون موضوعات فرهنگی

جایگاه مفاهیم در دو سطح از جدول مهم است یکی خانه شصت و چهار نسبت به خانه بعد از خودش که خانه سی و دو است، و دیگری خانه سی و دو نسبت به خانه پائینتر از او که خانه شانزده است. در اینجا «جایگاه» به مفهوم عام آن مدنظر است و هیچ یک از موضوعات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی هیچ یک از موضوعات جامعه هم نیست. وقتی شما با صفت و موصوف، اوصاف فرهنگی جامعه را ذکر می کنید «جایگاه» شما با مقید شدن به فرهنگ، مفهوم جدیدی پیدا می کند. به عبارت دیگر جایگاهتان توصیف فرهنگی می شود. با بدست آوردن جدول گمانه زنی کار برای شما آسانتر می شود زیرا جدول گمانه زنی کار را برای شما توصیف می کند. هرچند در جدول گمانه زنی از جهتی تطرق گمانه بسیار محدودتر است ولی به همان درجه هم مشخصتر و روشن تر است. عبارت دیگر شما نسبت به مواد کارتان، جدول راهنمای گمانه زنی دارید.

می باشد که حضرتعالی اشاره داشتید که ما مفاهیم دینی، علمی و اجرائی را قبل از اینکه اضافه اش بکنیم باید هر کدام از آنها را در سه سطح معنا بکنیم، ولی عملاً وقتی خواستیم معنی بکنیم خود اینها را مستقل از اضافه سه سطح معنی نکردیم و بلکه آمدم اضافه اش کردیم و گفتیم دینی دینی یک سطح، دینی علمی یک سطح و دینی اجرائی یک سطح از معنای دینی می باشد. اگر این دومی مورد نظر باشد که خوب عملاً در بحث انجام گرفته ولی اگر اولی مورد نظر است آن هم مشخص نیست.

اصل بحث

۱ - تفاوت اوصاف عینی انتزاعی و اوصاف منطقی در

جدول تعریف

۱/۱ - تقوم یافتن اوصاف انتزاعی به وسیله

اوصاف منطقی

(ج): در جلسه امروز اجماً سه دسته از سؤالات مطرح شده را پاسخ می گوئیم و سعی می کنیم که به تفصیل پیرامون هر یک از آنها صحبت کنیم. در قسمت اول سؤالات پرسیدید که آیا «تقوم»، لازمه کدامیک از اوصاف عینی انتزاعی و یا اوصاف منطقی است؟ در جواب باید عرض کنیم که اوصاف انتزاعی بوسیله اوصاف منطقی متقوم می شوند.

۱/۲ - اوصاف عینی جدول تعریف (سطح تصرفی و

محوری آثار) دسته بندی دارند اما وصف و موصوف نبوده و به یکدیگر تقوم ندارند

بعبارت دیگر باید دقت کنیم که مفاهیم موضوعات عینی (که در سمت چپ جدول نوشته می شوند) دسته بندی دارند، ولی نه بصورت وصف و موصوف و نه

منطق صوری

۲/۱ - وجود نداشتن وسیله گمانه زنی پیرامون مواد در

اصولاً منطق دو بخش دارد: ۱- منطق مواد ۲- منطق صورت. منطق صورت شبیه یک جدول خالی گمانه زنی است و مفاهیم در هر جای آن که قرار بگیرند احکام خاص آن جایگاه را پیدا می‌کنند. هیچ وقت مواد را نمی‌توان در منطقه صورت وارد کرد زیرا در غیر این صورت منطق شما منطق مواد می‌شود. در آنجا که با منطق صوری کار می‌کنید تمام مراتب گزینش تخمینی است، یعنی در آنجا بحث را بر اساس اصالت ماهیت یا اصالت وجود پیش می‌برید و لذا بهیچ عنوان با ماده سروکار ندارید.

ولی در اینجا (روش تعریف بر مبنای ولایت) شما جدول راهنمای گزینش ماده، با قید خصوصیت دارید، خصوصیتش از چند جهت مهم است.

۱- در اینجا «خصوصیت» به «آثار» تعریف می‌شود.

۲- خصوصیت را به علت و هر دو موصوفش تعریف می‌کنید، یعنی معنای تعریف «خصوصیت» به «آثار» همان جدول عنوان است و به دو تا خانه‌ایی که این طرف دارید وصف می‌کنید، یعنی وصف به علت می‌کنید و در بخش شاخصه‌ها سمت چپ جدول چیزی را از جدول موضوعات می‌گوئید که علت است و علتها را هم در دو طرف موضوعات «خُرد» و «تبعی» تقسیم می‌کنید. حال شما یک جدول از وصف و موصوف دارید که فقط چیزی که از آن خالی است نسبت توسعه و کلانش است.

۳- پر شدن غالب منزلتهای جدول تعریف از اوصاف

منطقی به غیر از سطح کلان و توسعه در طرف آثار

۳/۱ - دسته‌بندی شدن موضوعات فرهنگی (و تقوم

نیافتن آنها) در سطح کلان و توسعه در طرف آثار

در توسعه و کلان موضوعات علمی را دسته‌بندی می‌کنید لذا بیش از کلمه اضافه ندارد. یعنی دسته دسته می‌کنید و مقدراتی (نیروی انسانی و ابزار و وسائل فکری) به کار پژوهشی فرهنگ، اختصاص پیدا کرده است. مثلاً کتاب و آنچه متفرع بر کتاب است جزو ابزارهای ذهنی تلقی می‌شوند و یا اطلاعاتی که در اختیار دارید از جدول گرفته که منطق کار شماست تا ساختار فکری و وسائل مانند کامپیوتر، محیط آموزشی و... همه و همه مربوط به بخش پژوهش می‌شود. بخش آموزش و بخش بکارگیری هم این مقدرات را دارد. اگر گفتیم فرهنگ مثلاً توزیع مصرف دارد می‌بینید که اینها را در دسته‌بندیهای کلان دارد و بعد هر کدام از آنها را درون خودش خُرد می‌کنیم.

۳/۲ - عدم قابلیت اضافه موضوعات عینی مگر در

صورتی که به عنوان وصف ملاحظه شوند

فرق بین دسته‌بندی وصف و موصوف همان است که فرمودید. هیچ وقت لیوان قندان نمی‌گوئیم زیرا لیوان یک ظرف و قندان هم یک ظرف دیگری است. بله می‌توانید بگوئید که امکانات بخش آموزشی و بعد بگوئید: لیوان بخش آموزشی و عیبی ندارد که اضافه بشود، مثل لیوان بخش آموزشی که معنا دارد. البته اگر صفت و موصوف بشود باید سهم تأثیر آن در آموزش ملاحظه شود.

خودش نداشته و لذا معنا ندارد بگوئیم که مثلاً شعر حافظ با فلان مسئله ریاضی ارتباط دارد و یا با حروف ابجد کلمات اشعارش را حساب کنیم و بگوئیم با فلان شعر خواسته، فلان معادله ریاضی را حل کند. اما اگر کلام معصوم (علیه السلام) باشد آنطرفش محال است، یعنی محال است که معصوم (علیه السلام) التفات به لوازم کلام نداشته باشد ولو این لازمه را عقلای آخرزمان درک کرده باشند زیرا محاسبات در نظر مبارک معصوم (علیه السلام) می باشد.

بنابراین ما می توانیم برای دینی سطوح مختلف قائل بشویم و به اصطلاح آقایان اصولین بگوئیم حاکم و محکوم دارد. به عبارت دیگر در منطق تغییرات در موضوع و منزلت و سطح، حاکم است و حتماً استدلال را تحت تأثیر قرار می دهد. تغییرات در ریاضیات حتی تغییرات جزئی آن حتماً محاسبه های جدیدی را بوجود می آورد. شما اگر یک دستگاه ریاضی بسازید محال است که در زیر مجموعه اش هیچ اتفاقی نیافتد و حتماً چیزهایی را که قبلاً بدون این دستگاه نمی توانستید محاسبه کنید حالا می توانید آنرا محاسبه کنید.

در یک سطح پائینتر اگر محاسبات جدیدی آمد مسائل متناسب با آن و بن بست های علمی متناسبش حل می شود. اگر ما بگوئیم «منطق، مسائل، حل نیازمندیها» طبیعی است که اینها سه سطح هستند. در مسائل اجرایی هم همینگونه است. اگر شما مدل برای اجراء نداشته باشید هماهنگی واقع نمی شود و اگر مدل داشته باشید، قدرت ارزیابی ناهماهنگی از هماهنگی را پیدا می کنید. اگر قدرت هماهنگی پیدا کردید بعد می توانید بگوئید کجاها را کم و یا کجاها را زیاد کنیم، یعنی ملاحظه کلان امکان پذیر می شود.

۴ - ضرورت نسبی معنا کردن وصف (مثل دینی، علمی، اجرایی)

اگر سهم تأثیر ملاحظه شود باید حتماً موصوفش موضوعاً چیزی شود که نام موضوعات عینی نباشد و بلکه نام یک وصف شد که با آن وصف بشود سه کار انجام داد. یکی نسبی کردن یعنی جنس و فصل درونی موضوع را دارد ولی جنس و فصل موضوع بیرونی را ندارد. بلکه در تمثیل همینطور که می فرمائید ما برای اینکه کار سهل بشود می توانیم برای سه قسم دینی دینی، دینی علمی، دینی اجرایی ذکر کنیم ولی باید برای دین بنفسه مستقل از مسائل دیگر سه سطح موضوعات بینیم.

۴/۱ - عدم قابلیت تراحم بین موضوعات دینی که در یک

سطح نیستند

البته بین سطح موضوعات تراحم هیچگاه ایجاد نمی شود. مثلاً گاه می گوئیم: «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» ولی گاه نمازی اصلاً رکن ندارد مثلاً قصد قربت ندارد در اینصورت قصد قربت نسبت به فاتحه الكتاب حتماً محوری و اصلی است و بین اینها موضوعاً تراحم ایجاد نمی شود. یا گفته می شود «لا صلاة الا بطهون» که این صلاة مقدم بر فاتحه الكتاب است و قصد قربت هم بر طهارت مقدم است. اگر قصد قربت نباشد اگرچه طهارت و فاتحه الكتاب باشد نماز نیست.

بنابراین موضوعات در سطح مختلف دینی هیچگاه تراحم با یکدیگر ندارند. اگر روش استنباط برای دین نباشد بدون تعارف این دین ابداً بدر جامعه نمی خورد. اما اگر صحبت از کلام غیر معصوم باشد دیگر اصول بدر نمی خورد. مثلاً دیگر معنا ندارد که لوازم بعیده آن کلام را دقت کرد. مثلاً معنا ندارد شعر حافظ را با روش استنباط تحلیل کرد زیرا خود حافظ هم التفات به لوازم بعیده کلام

قهرمان شدن رشد بیشتری دارد؟ آیا برخورد با مسئله تعلیم قرآن و مسائل دیگر برخوردی سازمانی است؟ کارآمدی آن چه چیزی و یا چگونه است؟ آیا مانند ورزش، در قرآن تیم برنده و بازنده معرفی کردید؟ شاید بگویید: بله معین کرده‌ایم به اینکه چه کسانی حفظ کرده‌اند و برنده هستند و چه کسانی بازنده هستند. ولی باز سؤال ما اینست که آیا گفته‌اید که تاثیر قرآن در زندگی چیست؟ زندگی این برنده‌ها چه تاثیری از قرآن می‌گیرد؟

بنابراین گزارش‌گیری آماری به دسته‌بندیهای کمی می‌تواند برسد و دسته‌بندیهای کمی را هم اگر در موضوعات مختلف جمع بکنند می‌توانند کلان را از آن بسازند (ولی نه کلانی که نسبت بین کلان‌ها و اوصاف را بیان بکند و سهم تأثیر در کل را تحویل بدهد) ولی با اینحال نمی‌توانند سرپرستی جریان رشد را بصورتی کیفی و نه بصورت کمی داشته باشند.

۵/۱ - عدم امکان سرپرستی رشد و پیدایش شرایط جدید با آمارگیری کمی

کارهای خرد را می‌شود با گزارش‌گیریها و بهینه‌های خرد انجام داد ولی حتماً سهم تأثیرش در تغییر شرایط و سهم تأثیر شرایط جدید در موضوع را نمی‌توان با آن ارزیابی کرد و بالطبع برنامه‌ای ارائه داد.

۵/۲ - امکان علت‌یابی و آسیب‌شناسی انفعال، در صورت کنترل تغییر موضوعات به وسیله اوصاف

بنابراین گزارش‌گیری آماری، برنامه‌ریزی، از اول یک برنامه‌ریزی منفعل است. حال آیا وقتی اوصاف را ملاحظه می‌کنیم و نسبت بین آنها را می‌گیریم و کنترل بهینه می‌کنیم

۵ - امکان دسته‌بندی کلان بین موضوعات با آمارگیری گاه ممکن است یک گزارش‌گیریهای آماری، روی موضوعات جدید دینی و مذهبی برای کشور انجام بگیرد و احیاناً هم تخمین‌های خوبی هم زده بشود و نمونه‌هایی ذکر کنید مثلاً بگویند: پنج هزار تا کلاس قرآن در کشور دایر شده‌است و در هر کلاسی این اندازه دانشجو داشته‌است و هر دانشجوئی هم مثلاً این اندازه از روخوانی قرآن را توانستند فرا بگیرد و یا چه اندازه توانسته‌اند حفظ بکنند و یا با تجوید بخوانند و چه اندازه توانستند معنایش را هم یاد بگیرند. اینها همه در آمار می‌آید و در یک فایل قرار می‌گیرد و در یک فایل دیگر هم مثلاً حضور جوانها در تفریحات سالم قرار بگیرد و در یک فایل دیگر هم فرضاً حضور تفریحاتی که بنا به تعریف ما سالم می‌آید. در گزارش می‌آورند که مثلاً چه اندازه از جوانها سرکوجه‌ها به دخترها متعلق می‌گویند و چه اندازه رفتار ناشایست در جامعه دارند. یا می‌گویند این تعداد آدم را زندان و این تعداد را تعزیر کردیم.

بنابراین ما یک رفتار شایسته خوبی بنام قرآن خواندن و حفظ کردن و یک رفتار بدن بنام منکرات و یک رفتار میانه‌ای بنام ورزش داریم و همه اینها گزارش‌گیری شده است ولی سؤال اساسی اینست که اینها چه نسبتی به هم دارند؟ ما چگونه می‌توانیم شیب درست کنیم و این طرف را قوی کنیم و آنطرف را ضعیف کنیم؟ انگیزه‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟ تبلیغات اینها چه نسبتی به هم دارند؟

مسابقه‌ای قرآن و ورزش و یا سمینارهای ورزش و قرآن چه نسبتی به هم دارند؟ چرا علاقه مردم به ورزش و

دین یعنی چه؟ ابتدا برای خودمان معنایش می‌کنیم، البته باز خود این تبیین را ممکن کسی برای آن چند مرحله قائل باشد مثلاً بگوید ابتدا باید به (این سیر اگرچه نسبت به کلمه دینی مطرح نیست ولی ممکن است به کلماتی برسیم که برای تبیین آنها این مراحل لازم باشد) لغت‌نامه نگاه کنیم و بعد به دائرالمعارف غیرمبسوط رجوع کنیم و در آخر معنای اهل اصطلاح را از آن کلمه پیدا کنیم.

۷/۱ - اضافه کردن موضوعات به دین بر اساس معنای انجام شده برای دین (مثل مسجد دینی، حسینیه دینی و...)

پس از این مرحله و پیدا کردن مفهوم آن، بررسی می‌کنیم که با نسبت دادن آن کلمه با موضوعات مختلف چه معانی مختلفی پیدا می‌کند. مثلاً بررسی می‌کنیم که آیا این امور هم عرض می‌توانند منسوب به دین باشند مثل مسجد دینی، حسینیه دینی، حرم دینی و اعمال دینی؟

از این بالاتر یک دسته از نیات که عمل روح باشد دینی می‌باشد و یک دسته از افکار هم دینی هستند، بنابراین همینگونه می‌توانیم موضوعات را بشماریم و جلو برویم و با یای نسبت آنها را به دین منسوب و معنا کنیم.

۷/۲ - طبقه بندی ساده موضوعات دینی بر اساس مفهوم نسبی از دین

پس از این مرحله دینی را در سه سطح تعریف می‌کنیم. همه اینکه سه سطح گفتید معنایش اینست که یک طبقه بندی موضوعی بسیار ساده‌ای را بکار گرفته‌اید. اینکه می‌گویند این دسته حکومت بر آن دسته دارد، یعنی از نظر دینی معنا می‌کنید و می‌گویند در اموری که دینی است مثلاً

منفعل نمی‌شویم؟ به نظر ما در اینصورت هم منفعل می‌شویم ولی می‌توانیم آسیب‌شناسی بکنیم و بگوئیم علت انفعال چه بوده و چگونه باید حوادث را تغییر بدهیم که منفعل نشویم و بلکه محدث حادثه باشیم، یعنی می‌توانیم قدرت مطالعه علت و اثر را داشته باشیم و با بصیرت اداره بکنیم.

۶ - ضرورت تنظیم جدول تعریف بوسیله اوصاف به دو صورت

بنابراین ابتدائاً ما مجبور هستیم جدول را به دو صورت از اوصاف پرکنیم. یعنی اوصاف را در نظام تعریف ببریم و یک طرف جدول را بلحاظ آثار و طرف دیگر را بلحاظ علل بنویسیم تا نظام تخمین زنی ما تکمیل بشود و سپس جدول تعریف دوم را آغاز کنیم. در جدول تعریف دوم یک طرف را بلحاظ آثار و به صورت موصوفی و طرف دیگر را بلحاظ موضوعات پر می‌کنیم. یعنی ما در مرتبه اول موضوعات را به علت و اثر تعریف کردیم و حالاً که به علت و اثر تمام شد، گمانه زنی ما خیلی ساده‌تر انجام می‌گیرد.

۷ - معنا شدن اوصاف (مثل دینی) در چند سطح و اضافه شدن آن بر این اساس (لغة نامه، دائرالمعارف، اصطلاحی)

برای بدست آوردن اوصاف نسبی ابتدا در خود کلمه دینی مثلاً بدون هیچ‌گونه نسبی‌کردنی دقت می‌کنیم به اینکه دینی یعنی چه؟ چه چیزی را صحیح است که با یای نسبت، نسبت به دین بدهیم؟ ممکن فرضاً معنای دین را هم ندانیم و لذا باید قبل از یای نسبت بررسی کنیم که اصلاً

یعنی یک موضوعی به عنوان سنجش داریم که آنهم یک حقیقتی در عالم است و از مخلوقات خدا دین و حس هم می‌باشد. حالا آیا کدام مخلوق درجه‌اش بالاتر است و مافوق است این بحث سر جای خودش محفوظ است ولی الان صحبت اینست که این سه (دین، عقل، حس) سه موضوع جداگانه هستند.

۷/۴ - تقیید یا توسعه یافتن مفهوم دینی یا علمی یا اجرایی با اضافه نمودن آنها به هم

حالا آیا می‌توانیم اینها را با یای نسبت بیاریم و وصفی ببینیم و وصفهایشان را به هم ارتباط دهیم. در ابتدا وصفهایشان را در سه سطح، نسبی می‌بینیم و طبقه‌بندی اجمالی در هریک مستقلاً انجام می‌دهیم و بعد اینها را بهم مربوط می‌کنیم، و طبقه‌بندی‌شان با موضوعات دیگری که ابتدائاً موضوعات خاص آنها نیستند و قسیم آنها هستند، تقیید و توسعه پیدا می‌کند. این تقیید یا توسعه یعنی چه؟ یعنی سهم تأثیر دین و علم را در یک کل دیگری می‌بینیم. سهم تأثیر بدین معناست که اگر در یک کل ملاحظه شوند همدیگر را تقیید یا توسعه می‌دهند. البته باید دقت داشت که در اینجا هنوز سهم تأثیرها را بصورت کامل نمی‌بینیم.

۸ - منسوب شدن طبقه بندی موضوعات به هم در صورت در تغییر ملاحظه نمودن وصف

وقتی می‌توان موضوعات مختلف را طبقه‌بندی‌هایشان را منسوب به هم ساخت و داخل جدول ماتریسی برد که وصف را در تغییر ملاحظه کنیم.

در اینصورت است که می‌توانیم نسبت بین دینی علمی و علمی دینی را ملاحظه کنیم و بیان کنیم که چگونه تغییر

در نماز نیت اصل است. به این طبقه‌بندی ساده تعریف نسبی می‌گوئیم.

۷/۳ - هم عرض بودن موضوعات دینی با موضوعات علمی از جهت مخلوق بودن

سپس یک دسته‌بندی دیگری می‌گوئید به اینکه این موضوع با قسیم‌های خودش دینی می‌باشد. مثلاً اگر گفتیم دینی مبدائش باید وحی باشد ولی علمی مبدائش سنجش بشری است. درست است که همه اینها می‌توانند یک جامع مشترک داشته باشند ولی اطلاعات دینی منشأش نقل و اطلاعات علمی منشأش یا حس و یا محاسبه است. لذا شما ابتدائاً با یای نسبت هرگونه اطلاعی را دینی نمی‌توانید بدانید و دین طبیعتاً چیز دیگری غیر از اطلاع است. اطلاع دینی یعنی اطلاعاتی که منسوب به دین است و با یای نسبت به دین منسوب می‌شود. خود احکام دین که بنفسه اطلاع نیست و بلکه دستور مناسکی است. بله شما به این دستور نمی‌رسید الا اینکه از طریق اطلاع باشد و اطلاعاتی هم که مثلاً سنجشی است ولی فرمان خدا که کاری به اطلاعات بشری ندارد، یعنی حقانیت حقایق دینی به اطلاع بر نمی‌گردد و نمی‌شود گفت منطقیان که عوض شد دین هم عوض می‌شود. بله می‌شود گفت ادراکات دینی عوض می‌شوند و توسعه و تکامل پیدا می‌کنند.

(س): این مطلب را برای توضیح چه چیزی می‌فرمائید؟

(ج): که دین همعرض علم و سنجش است و نه اینکه بخشی از سنجش می‌باشد.

(س): تولی به مافوق دارد یا هم عرض است؟

(ج): ابتدا همعرض هم و به عنوان قسیم می‌بینیم.

می‌کنند. یعنی تنها در اینصورت است که در جدول موازنه می‌رویم و می‌توانیم تقوم را ملاحظه کنیم.

۹- مفاهیم انتزاعی، نسبی، اضافی، تقومی چهار مرتبه از ملاحظه مفهوم

پس با انتزاع چهار مرحله می‌شود. هرچند از تقسیمات انتزاع تنها در نسبی ملاحظه کردن بهره می‌بریم. گاه درون خود موضوع جنس و فصل می‌آوریم و خود موضوع را بلحاظ خودش طبقه‌بندی می‌کنیم که اینرا نسبی شدن مفهوم می‌گوئیم.

گاه طبقه‌بندی نسبی دو موضوع را در ارتباط با هم می‌بینیم، یعنی منسوب به هم می‌بینیم که به این اضافی می‌گویند. خاصیت این اضافه اینست که دیگر وصف و موصوف انتزاعی در اینجا نداریم و بلکه وصف و موصوف ارتباطی داریم. چه فرقی بین وصف و موصوف انتزاعی و وصف و موصوف ارتباطی است؟ در وصف و موصوف انتزاعی وصف را می‌شود به موصوف نسبت داد بدون اینکه تحلیل کنیم. مثلاً می‌شود گفت روغن چرب است و یا سیب شیرین است، بدون اینکه تحلیلی نسبت به چربی و شیرینی داشته باشیم. ولی گاه تحلیلی هم ارائه می‌دهیم مثلاً رابطه سیب و شیرینی آن را تحلیل می‌کنیم و می‌گوئیم: اگر این تناسبش تغییر پیدا کند، این تغییرات در آن پیدا می‌شود. یعنی در اینجا برای وصف زیاده و نقصان فرض می‌کنیم و می‌خواهیم تغییرات وصف را بشناسیم. به عبارت دیگر در اینجا موضوع یک کل فرض می‌شود که از چند موضوع تشکیل شده که با تغییر نسبتها، کل تغییر می‌کند.

بنابراین صحیح است که بگوئیم موضوعات و نسبتها روی هم تغییرات وصف و موصوف را تعریف می‌کنند. در اینجا موصوف، کل و وصف، موضوعات و نسبتهایشان می‌باشد و با تعریف به وصف و موصوف تعریفی تحلیلی صورت می‌گیرد. یعنی وصف و موصوف را دیگر در تغییر (و نه مجرد از تغییر) مشاهده می‌کنیم و لذا دیگر می‌گوئیم: مثلاً سیب شیرین دارای صد مصداق است، سیبی که کم شیرین است و سیبی که زیاد شیرین است و همه اینها مصادیق این وصف و موصوفند.

(س): پس نسبت به آن سه تایی که قبلاً گفته بودید (انتزاعی، ارتباطی، تقومی) چه چیزی اضافه شد؟

(ج): ما یک چیزی را آخر بحث اضافه کرده بودیم که شما هم همان آخر سئوالی را نسبت به آن طرح کردید.

ما گفته بودیم نسبی و منسوب به هم هستند، که این غیر از انتزاعی هست. انتزاعی علی حده است و مربوط به سمت چپ جدول می‌باشد و هرگز بصورت متقوم دیده نمی‌شود الاً بوسیله جدول راهنمای اوصاف، که با راهنمایی جدول اوصاف دسته‌بندیهای کلان پیدا می‌کنند. یعنی دیگر می‌توانیم بگوئیم: یک موضوع را داخل این دسته ببریم یا داخل آن دسته، این مطلب را جدول اوصاف به شما می‌گوید به اینکه دسته‌بندیهای کلان چگونه باشد. به عبارت دیگر جدول راهنما جدول گزینش و گمانه است. نظام تعریف شما عام و برای همه چیز است و بعد یک نظام تعریف خاص موضوعات فرهنگی دارید که منزلت‌هایتان را هم با وصف فرهنگی و هم به اثر و هم به علت پر می‌کنید. بنابراین شما اگر گمانه‌هایتان را در دسته‌بندی‌های کلاتان

مثلاً روی قلب، کبد، کلیه اثر دارد و مناطق رئیسه بدن را نشان می‌دهد که کجاها اثر دارد. اگر کسی گفت نظر الهی به عالم بودن به اینگونه خاص سلسله غددها را تحریک می‌کند و نظر مادی به عالم کردن به گونه دیگری این سلسله غددها را تحریک می‌کند، در اینصورت چه بسا گفتن بسم الله وقت غذا یا با دست خوردن و دستها را لیسیدن یا آب در قندخوردن و ته مانده مؤمن را پاک دانستن و واگیر ندانستن آن در وحدت اجتماعی تاثیر بهتری از مستقل کردن ابزار غذا داشته باشد.

اگر اساساً اینگونه حالانی در جامعه حاکم شود و مومنین نسبت به همدیگر خوش برخورد باشند، اعتماد اجتماعی بالا می‌رود و بیماری‌ها کمتر می‌شود و برعکسش اگر تفرد و خودمحوری و خودگرایی حاکم شد بیماریهای اجتماعی زیادتر می‌شود و وقتی خودمحوری و خودگرایی بیشتر شد آسیب‌پذیری جامعه بیشتر می‌شود. موضوعات عینی جامعه بلحاظ کارآمدی اجتماعی و نه بلحاظ تاثیر خود انسان قابلیت پیدا می‌کنند که تبدیل به وصف شوند و وقتی اینگونه شد دیگر می‌گوئید: قدر اجتماعی آن و دیگر قندان نیست، شما در اینصورت روی یک چیز دیگری بحث می‌کنید که آن صفت باشد.

۹/۲ - «اضافی» بودن تقسیم در صورت دسته‌بندی بر

اساس وجه اشتراکها

پس هرگاه در دسته‌بندیهای کلان که اضافی است مابه‌الاشتراکها را گرفتیم و بوسیله مابه‌الاشتراکها دسته‌های بزرگتر درست کردیم این تقسیم اضافی می‌باشد. در اینکه چه دسته‌ای در چه دسته‌ای واقع بشود

از این طرف ببینید می‌توانید متناظرش را بیاورید و این جدول راهنمای شماست. هرگز موضوعات عینی بصورت وصف و موصوف نمی‌آیند مگر به وصف تغییر مشاهده بشوند و از عینیت حذف شده و به اینطرف بیایند.

۹/۱ - امکان تبدیل شدن موضوعات عینی جامعه به وصف، به لحاظ کارآمدی اجتماعی

عینی ندارد که موضوع ما فرهنگ نباشد و مثلاً فرهنگ پارچ‌سازی یا قندان‌سازی باشد. وقتی موضوع آنها را یک موضوع کوچکی کردیم حتماً باید برای پارچ‌بودن پارچ یک صفت تکاملی تحویل بدهید. صفت تکاملش را نه بنام ظرف و برای یک مصرف بلکه کارآمدی آن را در تکامل ملاحظه کنید. تکامل کارآمدی بدین معنا که برای گذشته، حال و آینده بتوانیم تغییر فرض کنیم. مثلاً در قدیم سر سفره یک کاسه بزرگ بود که همه از آن آب می‌خوردند و غذا هم در یک سینی بزرگ می‌آوردند و دیگر بشقاب در کار نبود. در آخر غذا هم هرکس دستهای خودش را می‌لیسید و بعد هم می‌رفتند دستشان را می‌شستند. اما در این زمان دیگر همچنین آدابی رسم نیست. بنابراین در قبل یک فرهنگی بود و حالا هم فرهنگی دیگری حاکم است. ما در اینجا به کمال و نقص ایندو فعلاً کاری نداریم و آنچه قابل دقت است این می‌باشد که کارآمدی، تغییراتی در طول زمان کرده است. آنچه که لازم است نوشیدن است ولی شرب با این وسیله یا آن وسیله بستگی به کارآمدی دستگاه شرب دارد. مثلاً برای بررسی اعصاب عکسهای مختلفش را چاپ می‌کنند و نشان می‌دهند که مثلاً چشم و گوش، به بیش از ۱۶ و ۱۷ نقطه خاص عصبی اثرهایی دارد

(ج): عرض شد که شیوه تطبیق بوسیله جدول اوصاف صورت می‌گیرد. جدول گمانه خود جدول تعریف است، یعنی شما یک جدول نسبت به اوصاف درست می‌کنید و پس از اینکه اوصاف تمام شد می‌توانید گمانه‌زنی عینی نسبت به آن بکنید. بنابراین برای اینکه کار خیلی سریع بشود بجای اینکه از جدول جامعه بیائیم - که مطلوب این بود که از آن راه بیائیم - خود «علمی، دینی، اجرائی» را بصورت وصفی ملاحظه می‌کنیم و البته نسبت به جدول جامعه هم باید نظری داشته باشیم.

انشاءالله در جلسه آینده پیرامون تقسیم موضوع، فعل، هدف صحبت می‌کنیم.

به وسیله اوصاف انجام می‌گیرد. مثلاً مشترک را ظرفیت یا مقاومت می‌گیریم. این دستورالعمل از کجا می‌آید؟ از نظام اوصاف می‌آید ولی صرف مابه‌الاشتراک را تغییردادن معنای وصفی ملاحظه کردن نیست. دسته‌های کلان شما اگر در برابر دسته‌های کلان اوصاف قرار گرفت (و عمل گزارش‌گیری تبدیل به سهم تأثیر و گزارش‌گیری کمی در مابه‌الاشتراک تبدیل به سهم این دسته در کل بشود) تبدیل به وصف می‌شود.

۱۰ - جدول تعریف وسیله گمانه‌زنی برای

تطبیق اوصاف

(س): سؤال دوم باقی ماند که شیوه تطبیق اوصاف

چگونه است؟

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۷

۷۶/۱۲/۰۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱ - شیوه دستیابی به تقسیمات فرهنگ

۲ - بیان حصر عقلی در تقسیم فرهنگ به «دینی، علمی، اجرایی»

فهرست

مقدمه: طرح سئوال

۱.....

۱ - بررسی شیوه دستیابی به تقسیمات فرهنگ

۲.....

۱/۱ - ضرورت معنا شدن هر یک از «دینی، علمی، اجرایی» در سه سطح و ضرب آنها در یکدیگر برای تقسیمات آنها.....

۱/۲ - ضرورت استفاده از ضرب اوصاف جدول جامعه برای یافتن تقسیمات «دینی، علمی، اجرایی».....

۱/۳ - ضرب سه وصف «دینی، علمی، اجرایی» واسطه بین اوصاف جدول جامعه و اوصاف عینی.....

۱/۴ - وصفی بودن و انتزاعی نبودن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه.....

۱/۵ - پیشنهاد ملاک قرار دادن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه (به علت وصفی بودن آن).....

۱/۵/۱ - بالا رفتن دقت منطقی طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه با ملاحظه ارتباط آن

با جدول اوصاف جامعه.....

۱/۵/۲ - امکان شرح طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه با توجه به موضوعات عینی و مرتکز فرهنگی.....

۱/۵/۳ - ضرورت استفاده از جدول جامعه برای رفع بن بست احتمالی در طبقه بندی موضوعات فرهنگی

در پیشنهاد اصلاحیه.....

۱/۵/۴ - ضرورت بررسی منطقی بودن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه، در دور اول مذاکره.....

۱/۵/۵ - حفظ روش گذشته با وجود ملاک قرار دادن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه.....

۲ - علت جامعیت تقسیم فرهنگ به «دینی، علمی، اجرایی».....

۲/۱ - احتمال تقسیم فرهنگ به «منطق، فلسفه، هنر».....

- ۲/۲ - احتمال تقسیم فرهنگ (علم) بر اساس مبدأ پیدایش آن به «دینی، علمی، اجرایی» ۶
- ۲/۲/۱ - دینی - علمی که مبدأ آن بشری نیست ۶
- ۲/۲/۲ - علمی - علمی که مبدأ آن قدرت سنجش بشر است ۶
- ۳ - توصیف علت پیدایش جامعه به عنوان مقدمه تعریف فرهنگ ۶
- ۳/۱ - ضرورت توصیف علت پیدایش جامعه قبل از تعریف فرهنگ ۷
- ۳/۲ - تعریف ساده جامعه به محیط زندگی عده‌ای از افراد با یکدیگر ۷
- ۳/۳ - احتمالات در علت پیدایش جامعه ۷
- ۳/۳/۱ - احتمال ۱: اشتیاق فطری انسان به زندگی جمعی ۷
- ۳/۳/۲ - نقد احتمال ۱: امکان نداشتن لحاظ تکامل برای جامعه بنابراین احتمال ۷
- ۳/۳/۳ - احتمال ۲: دفع شرور ۷
- ۳/۳/۴ - نقد احتمال ۲: عجین شدن نزاع با جامعه بنابراین احتمال ۷
- ۳/۳/۵ - احتمال ۳: طلب یا گرایش انسانها نسبت به یکدیگر ۷
- ۳/۴ - ضرورت حضور فرهنگ در پیدایش و استمرار جامعه بنابر تمامی احتمالات ۸
- ۳/۵ - عدم قابلیت تعریف فرهنگ مجرد از جامعه ۸
- ۳/۵/۱ - ضرورت لحاظ نظام روابط در تعریف فرهنگ حتی در صورت تعریف فرهنگ به علم در مقابل جهل ۸
- ۳/۵/۲ - خارج شدن فرهنگ از موضوع سیاستگذاری در صورت فردی معنا شدن آن ۹
- ۴ - بیان حصر عقلی در تقسیم «دینی، علمی، اجرایی» ۹
- ۴/۱ - بشری بودن یا نبودن اولین منشاء تقسیم ۹
- ۴/۲ - محسوس بودن یا نبودن موضوع اطلاعات بشری دومین منشاء تقسیم ۹
- ۴/۲/۱ - تعریف «علمی» به امر نظری مبتلا به، در اجرا و «اجرایی» به خود اجرا ۹
- ۴/۲/۲ - «علمی» در بردارنده تحلیل نظری است که برای ملاحظه جریان تکامل در «اجرایی» لازم است ۱۰
- ۴/۳ - حضور توأم سه قسم «دینی، علمی، اجرایی» در جامعه مانع مبنای دو قرار گرفتن تقسیم ۱۰

۰۹۰۰۵۰۰۷

کد بایگانی کامپیوتری:

۷۶/۱۲/۰۶

تاریخ جلسه:

۷۷/۰۲/۱۹

تاریخ انتشار:

حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

حجة الاسلام پیروزمند

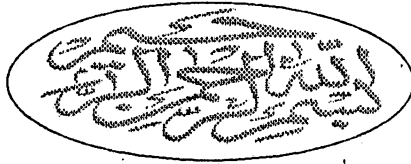
حجة الاسلام جمالی

نام جزوه:

استاد:

عنوان گذار:

ویراستار:



۱- شیوه دستیابی به تقسیمات فرهنگ

۲- بیان حصر عقلی در تقسیم فرهنگ به «دینی، علمی، اجرایی»

مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: همچنانکه گذشت بحث در مورد دستیابی به «نظام موضوعات فرهنگی» است که بر اساس آن سیاستهای مطلوب را بیان می‌کنیم و بعد در نظام تعریف به آن سیاستها توازن می‌دهیم. البته بحث از این موضوع سر جای خودش ورود دارد بر وارد شدن بر جزئیات آن و اگر روال دیگری را حضرتعالی مناسب بدانید به همان شکل عمل خواهیم کرد. بنابراین بر اساس این روال سعی کردیم بحث را متمرکز کنیم روی اینکه نظام موضوعات فرهنگی چیست؟ چهار یا پنج احتمال تا بحال مطرح شده و جدول ماتریسش هم تنظیم شده که اختلاف قابل ملاحظه‌ای هم با همدیگر دارند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: جدول ماتریسی

چه چیزی درست شده است؟

(س): راجع به همین که نظام موضوعات فرهنگی چه

چیزی باشد چهار یا پنج احتمال تا بحال بیان شده است.

احتمال اول در جلسات ماه مبارک رمضان بیان شد که «هوش، حافظه، هنر» بود و دیگری «گرایش، بینش و دانش» بود. احتمال دیگر این بود که اوصاف فعل را در هر کدام از «بینش، گرایش و دانش» در یکدیگر ضرب کنیم. احتمال دیگر این بود که اوصاف محصولشان را در همدیگر ضرب کنیم، احتمال دیگر هم این بود که اوصاف موضوعاتشان را در یکدیگر ضرب بکنیم. احتمال دیگر هم که از پائین آمدیم این بود که خود «دینی، علمی، اجرایی» را در همدیگر ضرب کنیم.

آخرین بحثی که در خدمتتان بود همین تقسیم «دینی، علمی، اجرایی» بود. حضرتعالی قاعده‌ایی را بیان فرمودید که مفاهیم چهار دسته هستند. انتزاعی، نسبی، اضافی و تقویمی، سعی بر این داشتید که توضیح دهید که با هر کدام از این مفاهیم چگونه می‌توانیم به مفاهیم بعدی دست پیدا می‌کنیم و سعی کردید اینرا در «دینی، علمی، اجرایی» پیاده کنید.

این غالب بزینم خوب است که همیشه نگاهی به جدول جامعه هم داشته باشیم زیرا ما به هر حال «دینی، علمی، اجرائی» را می‌خواهیم در فصول مختلف معنی کنیم. لذا باید دقت کنیم که با چه لغتنامه‌ایی می‌خواهیم معنا کنیم.

(س): بنابراین پاسخ این سؤال روشن شد.

(ج): فرض می‌کنیم که «دینی، علمی، اجرائی» ارتکاز آقایان هست و حالا می‌خواهیم در غالب ارتکازات آنها ادعای خودمان را بیاوریم و با آنها مفاهمه برقرار کنیم.

۱- بررسی شیوه دستیابی به تقسیمات فرهنگ

۱/۱- ضرورت معنا شدن هر یک از «دینی، علمی، اجرائی» در سه سطح و ضرب آنها در یکدیگر برای تقسیمات آنها (س): صحبت بعدی اینست که ما در روشن شدن

تقسیمات «دینی، علمی، اجرائی» به چه سبکی باید عمل کنیم. آیا باید بیائیم ابتدا تقسیمات «گرایش، دانش، بینش» را ببینیم و بعد متناظر عینی آنها را در «دینی، علمی، اجرائی» پیدا کنیم یا اینکه خیر هرگاه که این سه وصف را پیدا کردیم دیگر کار به آنها نداریم؟

(ج): در ابتدا هر کدام از «دینی، علمی، اجرائی» را باید در سه سطح معنا کنیم و سپس در یکدیگر ضرب کنیم. وقتی در هم ضرب شدند موضوعات خاص پیدا می‌کنند و موضوعاتشان خصوصیات اجتماعی دارند.

۱/۲- ضرورت استفاده از ضرب اوصاف جدول جامعه برای یافتن تقسیمات «دینی، علمی، اجرائی»

(س): سؤال همین است که آیا برای اینکه تقسیمات اینها را پیدا کنیم باید خود «دینی، علمی، اجرائی» را در همدیگر ضرب کنیم؟

(ج): بله به واقع در هم ضرب می‌کنیم ولی آنها مفسر و مبین احتیاج دارند و الا نمی‌توانیم منظورمان را تبیین کنیم.

(ج): یعنی آن بحث به اصطلاح بحث روشی بود.

(س): حالا می‌خواهیم ببینیم از همان بحث روشی عملاً چه استفاده‌ایی می‌خواهیم بکنیم یا کرده‌ایم.

بعد بر اساس این روش خود «دینی، علمی، اجرائی» را در همدیگر ضرب و معنی فرمودید.

(ج): که اگر بتوانیم گرایش یا هر مفهوم دیگر را تعریف کنیم باز به همین شکل خواهد بود.

(س): حالا بحثمان در مورد همین نظام موضوعات فرهنگی است.

(ج): البته با این محدودیت که در چارچوب طرحی که قبلاً ارائه دادیم؛ هرچه صحبت کنیم بهتر است و الاً حتماً «گرایش، بینش، دانش» بهتر است.

(س): پس محور بحث را «گرایش، بینش، دانش» قرار می‌دهیم.

(ج): این یک سختی و محدودیت عینی دارد که آن صحبت قبلی را باید بمقدار زیادی حاشیه بزینم.

(س): ما از حاشیه زدن صحبت قبلی خوف نداریم؛ اما از یک چیز دیگر خوف داریم و آن اینکه چیزی ببریم که قابل فهم نباشد و وحشت کنند چون نامأنوس است.

(ج): احسنت، هیچ فرقی نیست بین اینکه محدودیت عینی مربوط به یک ورقه‌ایی باشد که قبلاً برده باشیم یا محدودیت عینی مربوط به افکار آنها باشد. بنابراین یک مطلوبیت شناسائی و یک محدودیت عینی و مذاکره‌ای داریم که ما حتماً نسبت مطلوبمان را باید با محدودیت عینی بسنجیم تا مطلب قابل پیاده شدن باشد. به ذهن

می‌آید که تناسب تقسیم «دینی، علمی، اجرائی» به عینیت فهم آقایان بیشتر از تناسب اوصاف مطلوب جامعه می‌باشد، هر چند برای اینکه بتوانیم حرف خودمان را در

هرکس توانست «سرعت، دقت، تأثیر» را در دنیا تعریف بکند خواهد توانست کلاسه‌بندی فرهنگی را نیز تعریف بکند. یعنی در علمی مثلاً می‌گوید چه کسی و با چه اطلاعاتی دکتر است. همچنین می‌تواند «سرعت، دقت، و انضباط» را در ابزار معنی کند و بگوید: علم این قدرت تصرف را می‌خواهد و بعد می‌گوید این خصوصیات استاندارد هم دارد. طبیعی است که اگر بنده یک تعریف دیگری داشته باشم این تعریف قدرت جریان در عینیت را ندارد زیرا ابزارش رانداخته‌ایم. هر وقت تعریف ما توانست معادله عینش را درست کند پیروز خواهد شد.

۱/۳ - ضرب سه وصف «دینی، علمی، اجرایی» واسطه

بین اوصاف جدول جامعه و اوصاف عینی

(س): ضرب «دینی، علمی، اجرایی» در خودشان چه فائده‌ای دارد؟

(ج): نقش رابطه را دارد. شما وقتی می‌گوئید دینی یا علمی در چند سطح داریم. سطوح مختلف را معنا می‌کنید مثلاً یک سطح علمی، علوم پایه است. سپس نظام موضوعات را در مقابل اینها قرار می‌دهید. مثلاً در تعریف فرهنگ علمی می‌گوئید: «پژوهش علمی» «آموزش علمی» و یا «کارشناسی» چگونه باشد؟ البته آیا شما می‌خواهید به این موضوعات طرح پیشنهادی موضوعات دیگری اضافه کنید یا اینکه می‌خواهید همین گونه باشد؟

(س): بله تقسیمات تا ۲۷ تا پیش می‌رود و بعد سه شاخصه برای هر کدام ذکر می‌شود. البته اگر بنا شد ۲۷ وصف پیشنهاد قبلی عوض بشود عوض می‌کنیم.

(ج): خیر فرض می‌گیریم که اینها محفوظ باشند و عوض نشوند.

(س): بعنوان مثال آیا مثلاً ضرب گرایش بینش را مفسر ضرب «دینی، علمی، اجرایی» می‌دانیم؟

(ج): بله و حتی ضرب «گرایش، بینش، دانش» در چیزهای دیگری که در جدول هست. فرضاً توسعه، کلان، خرد در جهانی، بین‌المللی، ملی و آن چیزهایی که مربوط به جامعه است. بعنوان مثال شما بیست و هفت تا یا هشتاد و یکی موضوع دارید. که اینها مربوط به «دینی، علمی، اجرایی» هستند. و اینها به یک سقف خاص می‌رسند و با تعاریفی که خودتان دارید برای آنها معادل پیدا می‌کنید ولی از یک سقفی که گذشت می‌شود همان چیزهایی که در جامعه وجود دارد. مثلاً وقتی می‌گوئیم: ایرانی، باید بررسی کنیم که مربوط به چه تقسیماتی می‌شود سه تقسیم برایش پیدا می‌کنیم و بعد اینها با بخشهای دیگر ترکیب می‌شوند و آنگاه باید دید معادل آنها چه چیزهایی می‌شود.

(س): آیا باید تقسیمات را از ضرب «دینی، علمی، اجرایی» در هم بدست آورد؟

(ج): یکبار باید آنها را ضرب کرد و بار دیگر برای جامعه متناظر قرار داد و باید مرتب معنا کنیم. بعبارت دیگر ما دینی را که می‌خواهیم بگوئیم ابتدا دینی دینی دینی را معنا می‌کنیم مثلاً به دین خالص و ناب که هیچ پسوندی ندارد سپس معادلش را در موضوعات جامعه بدست می‌آوریم و برای تفسیرش چکار می‌کنید.

(س): سپس می‌گویند: همین برابر است با گرایش

گرایش گرایش

(ج): اینرا بعنوان مثال گفتم.

(س): ولی از این طریق می‌خواهید پیدا کنید.

(ج): مثلاً در «گرایش توسعه جهانی» خواهیم گفت

(س): تقسیمات این طرح تا حد ۲۷ آمده و ۸۱ نشده است.

(ج): در مرتبه بعد شاخصه و سیاست می خواهید. مثلاً پژوهشهای علمی به پژوهشهای علوم پایه، پژوهشهای علوم انسانی و پژوهشهای علوم تجربی تقسیم می شود و سپس سیاست هر یک بیان می شود. برای انجام این کار ابتدا باید حتماً علمی علمی، علمی کاربردی معنا شود.

(س): آیا اگر ما این تقسیم علمی علمی علمی را نداشته باشیم و تنها تقسیمات اوصاف جامعه را داشته باشیم نمی توانیم عمل کنیم؟

(ج): عنوان ارتكازی نمی توانید ارائه دهید، عنوانی که آنها متوجه بشوند. کار ما یک محتوا و یک زبانی دارد، زبانش را باید از این طرف پیدا بکنیم.

(س): علمی علمی علمی را هم عرف نمی فهمد.

(ج): خیر علمی علمی علمی که اینجا نوشته نمی شود، بلکه توسط آنها متناظرش را در جامعه بدست می آوریم، مثلاً علمی علمی علمی را علوم پایه فرض می کنیم.

(س): پس ما فعلاً مبنا را در روش همین می گذاریم که ما از ضرب اوصاف جدول جامعه به ضرب سه وصف دینی، علمی، اجرایی و از آنجا به عناوین عینی رهنمون شویم.

۱/۴ - وصفی بودن و انتزاعی نبودن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه

(ج): اگر بگوئیم در دسته بندیهای انتزاعی موضوعات در بخش فرهنگی شاید بهتر باشد.

(س): انتزاعی نیست زیرا در پیشنهاد اولیه طبقه بندی کیفی صورت گرفته و لذا نباید به آن انتزاعی گفت. بله توازن در آن نیست ولیکن طبقه بندی کیفی دارد.

(ج): احسنت طبقه بندی کیفی که هست آیا موضوعات بعنوان خصلت مشترک انتخاب شده اند یا بعنوان صفت؟

(س): بعنوان صفت انتخاب شده اند و برای هر کدام هم به نظر خودمان وزنی داده ایم. مثلاً فرهنگ دینی را که بالا نوشتیم بی حساب نبوده است. به همین دلیل طبقه بندی داریم و می تواند زیربنای توازنی قرار گیرد که بعداً بیان می کنیم، یعنی یک توازن نهفته ای در آن هست، ولیکن بعداً در نظام تعریف که می آید کمی می شود و بروز پیدا می کند. به عبارت دیگر برای تنظیم نظام موضوعات اشتراک گیری نکرده ایم، بلکه به موضوعات وزن داده ایم مثلاً گفته ایم: پژوهش، آموزش، کارشناسی. یعنی اینگونه نبوده که مقیداتی بیاوریم که در همه اش پژوهش مثلاً تکرار بشود بلکه آمدم گفتیم اولویتها و سازماندهی و ابزار پژوهش چیست؟

۱/۵ - پیشنهاد ملاک قرار دادن طبقه بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه (به علت وصفی بودن آن)

(ج): اگر فرض این باشد که الان می فرمائید معنایش اینست که یک جا شما جدول درست کردید (ولو در جدول حوزه) و مثل آن جدول را در اینجا پیاده کرده اید. البته باید دقت کنید که اگر یکجا به وصف دیدید باید حتماً یک جایی هم اضافه بکنید و به عینیت ببینید. یعنی دو چیز بیشتر نیست یا به وصف و یا به اضافه مشاهده شده است. اگر به وصف مشاهده شده باشد ما ابتدا همینها را اصل قرار می دهیم و نمی آئیم جدول جامعه را اصل قرار بدهیم. اگر بنا شد اینها را اصل قرار دهیم اینها را نسبت به اوصاف جامعه اوصاف درجه دوم می دانیم و برای فهم اینها اوصاف جامعه را می آوریم.

و بینیم چه موضوعات در کشور و یا در عرف بین‌الملل فرهنگی است.

۱/۵/۳ - ضرورت استفاده از جدول جامعه برای رفع بن بست احتمالی در طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه

(س): پس می‌فرمائید که ما تقسیمات طرح را اصل قرار بدهیم و سراغ شاخصه عینی، اوصاف عینی و موضوعات عینی آن برویم و دیگر کار به قبلس نداشته باشیم.

(ج): کار به قبلس نداشته باشیم مگر به بن بست برسیم. به عبارت دیگر به دو شیوه می‌توان عمل کرد، یک شیوه اینست که ما از ابتدا سراغ مدل جامعه نرویم و بلکه ابتدا مدلی آزمایشی درست کنیم، مثلاً همین اوصاف «دینی، علمی، اجرائی» را در خودش ضرب می‌کنیم، البته منوط به اینکه قائل باشیم هست که اینها وصف هستند و نه اینکه انتزاع از عینیت شده‌اند. یعنی اینها خودشان یک طبقه‌بندی کیفی دارند؛ هر چند اوصاف درجه دوم باشند. سپس در مرحله بعد اینها را به عینیت تطبیق دهیم و همواره آنها را بهینه کنیم.

البته اگر در حین کار به بن بست رسیدیم به جدول جامعه رجوع کنیم.

۱/۵/۴ - ضرورت بررسی منطقی بودن طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه، در دور اول مذاکره

(س): بنابراین محور کار، طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه می‌باشد. البته نسبت به همین هم می‌توان به دو گونه عمل کرد. یکی بیائیم نسبت به این طرح، طرح توجیهی درست کنیم، یعنی برای آن یک

اگر گفتید اینها از موضوعات عینی گرفته شده‌اند و مثلاً طرحی را که مجمع درست کرده بعنوان ارتکازات عینی است و ما همانها را اینجا آورده‌ایم می‌گوئیم: باید در یک جایی به وصف تبدیل شوند.

۱/۵/۱ - بالا رفتن دقت منطقی طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه با ملاحظه ارتباط آن با جدول اوصاف جامعه

یا به هر حال بصورت انتزاعی و یا بصورت وصفی می‌باشند. اگر بعنوان وصف آمده باشند اوصاف درجه یک نمی‌باشند و بلکه اوصاف درجه دو و اوصاف جامعه می‌باشند.

(س): یعنی ما باید روی اوصاف درجه یک بررسی داشته باشیم.

(ج): بله، معنای دقت منطقی کافی همین است که بتوانیم ربط این درجه دوم را به اوصاف درجه یک ملاحظه کنیم.

به عبارت دیگر معنایش اینست که در عین حال که خودش می‌تواند یک طرف جدول بعنوان جدول اوصاف قرار بگیرد و لکن شارح می‌خواهد و شارحش باید موضوعات آن علوم باشد.

۱/۵/۲ - امکان شرح طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه با توجه به موضوعات عینی و مرتکز فرهنگی

بنابراین نتیجه این شد که ما این پیشنهاد اولیه را نسبت به طبقه‌بندی موضوعات عینی اصل قرار می‌دهیم. هر چند برای توصیف خود این به موضوعات مدل جامعه می‌پردازیم. موضوعات عینی جامعه غیر از جدول جامعه است. موضوعات عینی جامعه یعنی اینکه برویم برگردیم

اوصاف دینی، اوصاف توسعه و اوصاف علمی، اوصاف ساختار و اوصاف اجرائی اوصاف کارآئی می‌باشند.

۲/۱ - احتمال تقسیم فرهنگ به «منطق، فلسفه، هنر»

البته احتمال دیگری در اینجا مطرح است، تقسیم فرهنگ به «منطق، فلسفه، هنر» می‌باشد.

۲/۲ - احتمال تقسیم فرهنگ (علم) بر اساس مبدأ پیدایش

آن به «دینی، علمی، اجرایی»

۲/۲/۱ - دینی = علمی که مبدأ آن بشری نیست

البته به این نکته توجه فرمائید که گاه فرهنگ را به علم و آگاهی تعریف می‌کنیم که در این صورت می‌توان فرهنگ را مبتنی بر پیدایش آن به «دینی، علمی، اجرایی» تقسیم کرد. فرهنگ دینی، علمی است که مبدأ آن بشری نیست که وحی می‌باشد.

۲/۲/۲ - علمی = علمی که مبدأ آن قدرت سنجش بشر است

یک دسته از علمها ادراکش بوسیله سنجش بشری است یعنی منشأش بشری می‌باشد. البته می‌توان فرهنگ را از زاویه کارآمدیش هم تقسیم کرد.

۳ - توصیف علت پیدایش جامعه به عنوان مقدمه

تعریف فرهنگ

برای بررسی تقسیمات فرهنگ، باید ابتدا فرهنگ را به عنوان وصف جامعه ملاحظه کرد و قبل از اینهم باید خود علت پیدایش جامعه را بررسی کرد. به عبارت دیگر ابتدا باید به جنبه سلبی فرهنگ و سپس به داخل آن نظر کرد. اینکه می‌گوئیم فرهنگ نقص دارد، این نقص چه تأثیری در جامعه دارد؟

پشتوانه منطقی تدوین کنیم که اگر هم احیاناً در حین کار مشکل ایجاد شد سراغ جدول جامعه برویم. در مرحله بعد پس از مفاهیم آن با مخاطبان شاخصه‌های آنها را بیان کنیم.

البته به موازات اینکار ما هم موضوعات فرهنگی مرتکز را استخراج می‌کنیم و در آخر بررسی می‌کنیم که چگونه می‌توان با شاخصه‌های بدست آمده، جایگاه این موضوعات را در تقسیم‌بندی منطقی مختار مشخص کنیم.

(ج): خیلی خوب است، شما باید نسبت به جمع‌آوری تمامی موضوعات استقراء تام داشته باشید.

۱/۵/۵ - حفظ روش گذشته با وجود ملاحظات قرار دادن

طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی در پیشنهاد اصلاحیه

(س): ما اینکار را انجام می‌دهیم. بنابراین شیوه بحث ما اینست که در ابتدا سؤال می‌کنیم که چرا فرهنگ را به دینی، علمی، اجرایی تقسیم می‌کنیم؟ یعنی همین تقسیم‌بندی (طرح پیشنهادی) را فعلاً مبنا قرار می‌دهیم مگر در عمل بینیم قابل توجیه و دفاع نیست و بهینه‌اش می‌کنیم.

(ج): البته باید دقت کنید که اینگونه عمل کردن شما را

از موضوعات روشی بی‌نیاز نمی‌کند. یعنی تغییر عناوین غیر از این است که روش را تغییر بدهیم. بحث روشی در جای خودش باقی است. بعبارت دیگر اگر شما گفتید: «الف، ب، ج» اوصاف ما می‌باشند. من می‌گویم: با چه روشی این اوصاف را تعریف و تکثیر می‌کنید.

۲ - علت جامعیت تقسیم فرهنگ به «دینی، علمی، اجرایی»

بنابراین در مرحله اول باید حصر این تقسیم را اثبات کنیم. در اینجا باید یک بازگشتی به جدول تعریف و موضوعات روشی بشود و اوصاف توسعه، ساختار، کارآئی را در این طبقه‌بندی مشخص کنیم. مثلاً می‌گوئیم:

۳/۳/۲ - نقد احتمال ۱: امکان نداشتن لحاظ تکامل برای جامعه بنابراین احتمال

اشکال این تعریف اینست که معنای تکامل را نمی‌توانید در آن ذکر کنید. اگر گفتید ذاتاً اینطور می‌باشد. یعنی علت پیدایش آن نوع وجود آن می‌باشد و خودش هیچ فاعلیتی ندارد. اگر این تجمع بگونه‌ای فطری باشد که اصلاً چیزی از فعالیت و اراده شما در آن نیاید معنا ندارد که موضوع بحث قرار بگیرد.

۳/۳/۳ - احتمال ۲: دفع شرور

گاه گفته می‌شود که یک درجه و نسبت از آن در تصرف خود انسان است. حال که صحبت از انتخاب شد، علت تجمع یا دفع شرور و یا توسعه میل می‌باشد.

۳/۳/۴ - نقد احتمال ۲: عجین شدن نزاع با جامعه بنابراین احتمال

اگر دفع شرور علت تجمع باشد خود آدمها برای همدیگر شر می‌شوند. یعنی ما می‌خواهیم نسبت به شرایط از دست‌گرگ بیابان و سرما و... امنیت و آسایش پیدا کنیم در اینصورت در جامعه برای ایجاد امنیت هرکسی باید در جایی قرار گیرد یکی دم مرز خطر، یکی عقب و دیگری عقبتر و در اینجا است که اختلاف پیش می‌آید، چرا او از این درجه امنیت برخوردار باشد اما من نباشم؟ بنابراین ترس نمی‌تواند علت شکل‌گیری جامعه باشد.

۳/۳/۵ - احتمال ۳: طلب یا گرایش انسانها نسبت به یکدیگر

ولی اگر طلب نسبت به هم، یعنی میل یا گرایش به هم اصل باشد و علت جمع شدن آنها با هم قرار گیرد در اینصورت اصل پیدایش جامعه توجیه دارد.

۳/۱ - ضرورت توصیف علت پیدایش جامعه قبل از تعریف فرهنگ

بنابراین ابتدا باید بررسی شود که جامعه چه چیزی هست که به آن فرهنگ را اضافه می‌کنیم. یک عده آدمیزاد وقتی با هم زندگی می‌کنند در ساده‌ترین شکل خود جامعه‌ای را تشکیل داده‌اند. حال این جامعه اگر اصلاً فرهنگ نداشته باشند چطور می‌شود؟ زندگی کردن آدمها با یکدیگر علت دارد و نیاز به وسائل هم دارند. ممکن نیست که انسانها با هم زندگی کنند و این تجمع اصلاً علتی نداشته باشد. در بیان علت باید بتوانید علت فرهنگی هم ذکر کنید. اگر فرهنگ یکی از اوصاف جامعه هست باید در علت جامعه هم حضور داشته باشد.

۳/۲ - تعریف ساده جامعه به محیط زندگی عده‌ای از افراد با یکدیگر

جامعه در تعریف ساده به یک عده‌ای اطلاق می‌شود که با هم زندگی می‌کنند و البته این تجمع یک علت می‌خواهد و نمی‌توان گفت اینها بدون علت دور هم جمع شده‌اند.

۳/۳ - احتمالات در علت پیدایش جامعه

۳/۳/۱ - احتمال ۱: اشتیاق فطری انسان به زندگی جمعی
 علت آنرا چند چیز می‌توان بیان کرد ۱ - انسان ذاتاً و فطرتاً مأنوس خلق شده است و از تنهایی استیحاخ دارد. علت این استیحاخ هم ترس از مخاطرات یا حیوانات و امثال آن نمی‌باشد بلکه تنهایی را اصلاً نمی‌تواند پسندد و تنها در جمع ابتهاج دارد. مثل اینکه گفته می‌شود دستگاه گوارش فطرتاً کار می‌کند و آدم گرسنه می‌شود. البته بحث در اینکه چقدر میل پیدا می‌کند یا نمی‌کند صحبت دیگری می‌باشد و نمی‌تواند بگوید مطلق هیچ چیزی نمی‌خورد.

بودن ولو بر اساس یک موضوع سومی که آن موضوع نمی‌تواند نفرت از ترس باشد. همه یک چیز را می‌طلبند که آن چیز آرمان، هدف، محور، گرایش و خواست مشتوک می‌باشد. فرهنگ به تنهایی و مجرد از جامعه قابل تعریف نیست، یعنی شناختن فرهنگ بدون فرهنگ فرد یا فرهنگ جامعه و خلاصه بدون هیچ اضافه‌ای ممکن نیست. البته وقتی اضافه شد تقسیمات خودش را هم می‌توانیم موضوعاً ملاحظه بکنیم ولی اگر فرض نفی جامعه شود، یعنی جامعه مطلقاً وجود نداشته باشد در اینصورت نمی‌توان گفت: فرهنگ به تنهایی قابل ملاحظه است.

۳/۵/۱ - ضرورت لحاظ نظام روابط در تعریف فرهنگ

حتی در صورت تعریف فرهنگ به علم در مقابل جهل البته شاید کسی بگوید: فرهنگ یعنی اینکه یک فرد مثلاً درباره جهان و موجودات آن علم داشته باشد. لذا اگر فرض شود تنها یک نفر در جهان باشد که علم دارد می‌توان گفت: او فرهنگ دارد. بنابراین فرهنگ به معنای علم در مقابل جهل می‌باشد و نیاز به جامعه هم ندارد. ولی به نظر ما اینگونه نمی‌باشد زیرا خود این علم دارای موضوعی و معلومی می‌باشد و رابطه‌ای را با این علم در نظر گرفته‌ایم یعنی وقتی گفته می‌شود آگاه هست این آگاهی نسبت به رابطه‌ای می‌باشد، حتی اگر شما، شخصی را با حالات روحی خودش در نظر بگیرید و بگوئید شخص، نسبت به حالات خودش علم دارد در اینصورت هم باز علم به یک نظام از روابط حاصل می‌شود، یعنی جامعه را به روابط درونی خودش معنا کرده‌اید و احاطه به آنها را فرهنگ می‌گوئید. بنابراین باز فرهنگ بدون لحاظ جامعه متحقق نمی‌شود.

۳/۴ - ضرورت حضور فرهنگ در پیدایش و استمرار جامعه بنابر تمامی احتمالات

وقتی اصل پیدایش جامعه طرح شد آنوقت فرهنگ جامعه موضوع بحث قرار می‌گیرد. باید فرهنگ جامعه در پیدایش جامعه هم حضور داشته باشد زیرا می‌خواهد تکامل پیدا کند و پیدایش آن دائم‌التزاید بشود. اگر فرهنگ برای جامعه معنا شده باشد برای اصل آن هم باید باشد. به عبارت دیگر فرهنگ چه به گرایش، چه به بینش، چه به دانش چه به هم محور بودن و هم حوزه بودن در طلب (طلب اینکه با هم باشیم). چه به زبان داشتن، چه به سنجش داشتن (هم زبانی را از هم سنجشی بگیریم)، و چه به نتایج سنجش آنها (موضوعات سنجشی و مقاصد سنجشی) تا برسد به مسئله پذیرش آنها، هرکدام از این سطوح را که شما بخواهید ملاحظه کنید، فرهنگ در پیدایش جامعه باید حضور داشته باشد.

پیدایش جامعه هم محور وحدت، هم محور ارتباط و هم محور عمل می‌خواهد. یعنی فرهنگ باید نسبت به محوری که آنها را در یک حوزه جمع می‌کند قابل ملاحظه باشد و اگر فرهنگ به معنای پذیرش عام باشد باید پذیرش در اصل وجود جامعه حاضر باشد زیرا تکامل را می‌خواهیم برای اصل وجود جامعه معنا کنیم و اگر به معنای سنجش پذیرفته شده هم باشد باز باید آنجا حاضر باشد.

۳/۵ - عدم قابلیت تعریف فرهنگ مجرد از جامعه

(س): در تعریف جامعه حرف قابل فهم چیست تا فرهنگ را بر اساس آن معنا کنیم؟

(ج): ما می‌خواهیم بگوئیم علت پیدایش جامعه حتماً طلبی نسبت به حق می‌باشد، یعنی خواستن با هم

می‌توان آنرا از حیث منشأ تقسیم کرد.

۴/۱- بشری بودن یا نبودن اولین منشأ تقسیم

منشأ پیدایش فرهنگ (بعد از اجتماعی فرض کردن آن در جامعه) یا بشری می‌باشد یا غیر بشری. اگر غیر بشری باشد هرچند در اصل آن بشر نمی‌تواند دخالتی کند ولی نسبت به اجتماعی شدن آن می‌تواند تصرفی داشته باشد. به عبارت دیگر ادراکات نسبت به آن حتماً بشری است.

۴/۲- محسوس بودن یا نبودن موضوع اطلاعات بشری

دومین منشأ تقسیم

۴/۲/۱- تعریف «علمی» به امر نظری مبتلا به، در اجرا و

«اجرایی» به خود اجرا

(س): اگر بخواهیم فقط قسمت بشری را تبدیل به علمی و اجرایی کنیم با این روال تقسیم خیلی تطابق نمی‌کند. مطلب دیگر اینکه اگر ما تقسیمات را به روشی سلب و ایجاب (که انتزاعی می‌باشد) تمام کنیم آیا این مقدار کافی می‌باشد؟

(ج): یعنی شما می‌گوئید: پذیرشهایی که در جامعه وجود دارد و توجیه منطقی آن درباره آن هست یا موضوعاتش مثلاً محسوس هست یا نیست که در صورت دوم نظری می‌باشد، یعنی مبتلا به برای اجرا می‌باشد و نه خود اجراء. به بخشی از آن که محسوس هست می‌گوئید: اجرایی البته اگر محسوس نباشد اما مبتلا به باشد برای کار اجرایی (یعنی کار حسی) و هماهنگ‌سازی آن و بالابردن و توسعه و تکامل آن ضرورت داشته باشد باز هم کار نظری می‌باشد.

علم به معنای دیسکت کامپیوتری یا نوار نمی‌باشد بلکه عالم با معلوم و نسبت به شرائط و خالق خودش ارتباط دارد، پس نمی‌توان گفت که هیچ نظامی موضوع فرهنگ نیست زیرا علم حتماً موضوع یا معلوم می‌خواهد. اگر بگوئید: علم یعنی حضور اراده ما می‌گوئیم: بالاخره همین هم در یک نظام تعریف می‌شود و مقابل آن (یعنی غیبت اراده) هم قابل تعریف نیست. پس همینکه نظام را تعریف می‌کنید ولو آن نظام نظام جامعی نباشد و دارای اشکال باشد، خود همین با یک فرهنگی معنا می‌شود. بنابراین فرهنگ بدون موضوع نمی‌باشد حتی وقتی که موضوع ساز باشد زیرا در یک نظام، شما موضوع‌سازی می‌کنید.

۳/۵/۲- خارج شدن فرهنگ از موضوع سیاست‌گذاری در

صورت فردی معنانشدن آن

به عبارت دیگر این بحث اگر بحث فرهنگی باشد ولی در نظام جامعه نباشد خروج موضوعی از سیاست‌گذاری دارد. یعنی اگر فرهنگ اطلاق شود به نظام تک‌تک انسانها که نظام جامعه نیست (یعنی فرهنگ تنها حضور در ایجاد ارتباط یا آگاهی بر ارتباط داشته باشد) در اینصورت سیاست‌گذاری نسبت به آن دیگر معنا ندارد.

۴- بیان حصر عقلی در تقسیم «دینی، علمی، اجرایی»

اما اگر سیاست‌گذاری برای فرهنگ جامعه باشد و جامعه قید ذات آن گرفته شود و موضوع بحث ما فرهنگ به معنای اخص باشد (چه این خصوصیت، خصوصیت ذات فرهنگ باشد یا نباشد) آنوقت اصل در فرهنگ اگر ما جهت را لحاظ کنیم جهت مشترک و محور مشترک است و اگر ساختار نظام را لحاظ کنیم، نظام مشترک است و اگر عمل کردن مد نظر قرار گیرد عمل مشترک می‌باشد و اگر پذیرش کل اینها منظور باشد پذیرش مشترکی هست که

۴/۲/۲ - «علمی» در بردارنده تحلیل نظری است که برای

ملاحظه جریان تکامل در «اجرایی» لازم است

(س): «علمی» را غیرحسی و نظری دانستن یک مقدار

فهم آن سخت می باشد.

(ج): علمی یک بخشهایی دارد که تئوری می باشد، که

این تئوریا را برای هماهنگ سازی تجارب (یعنی تحلیل

تجارب) لازم دارید. یعنی شما می خواهید دلیل تکامل آنها

را بدست بیاورید. اگر حسی بخواید در جریان تکامل

ملاحظه شود بدون تحلیل نظری ممکن نیست.

(س): آیا صرفاً تحلیل نظری علم می باشد:

(ج): تحلیل نظری را مرتباً بالا می برید تا به بخش

نظری محض می رسید. بنابراین که علوم یا نظری و یا

حسی هستند. در خود علوم نظری هم یک دسته از علوم

در موضوع پیدایش خود با علوم نظری حسی تفاوت دارند

و موضوع آنها دقت در اطلاعاتی است که از ناحیه وحی

می آید. بعبارت دیگر مبدا پیدایش علوم نظری گاه حسی

است، یعنی موضوعات مورد توجه اش حسی می باشد

و گاه نظر نسبت به نظر می باشد یعنی مبدأ آن، مبادی

بشری نمی باشد.

۴/۳ - حضور توأم سه قسم «دینی، علمی، اجرایی» در

جامعه مانع مبنای دو قرار گرفتن تقسیم

(س): مشکل دیگر این است که تقسیم ما به دو (یعنی

سلب و ایجاب) می شود.

(ج): خیر در تقسیم سلب و ایجاب وقتی تقسیم

کردید، ملاحظه می کنید که آنها را چطور می شود در کنار

هم در جامعه قرار بدهیم. ما هرچند با مبنای دو تقسیم

کردیم ولی حضورشان در جامعه با هم می باشد. یعنی من

با تحلیل وضعیت عمومی بشر و شناخت شناسی بشر و

موضوع عمل. آنرا هم ملاحظه کردم، ولی تمام اینها در

بشر با هم وجود دارند. بشر آنگونه که می طلبد می سنجد

و آنگونه که می سنجد عمل می کند، پس تقسیم دوتائی

نیست، بلکه موضوع بحث ما نسبت بین «می طلبد» و

«می سنجد» و «انجام می دهد» می باشد. به عبارت ما فقط

حصر را با سلب و ایجاب انجام دادیم و اما ملاحظه نسبت

با روش دیگری صورت می گیرد.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۸

۷۶/۱۲/۰۹

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

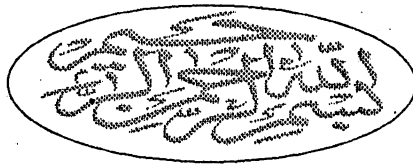
بررسی جامعیت تقسیم دینی، علمی، اجرایی
با تعیین جایگاه بعض عناوین عینی فرهنگی

فهرست

- * مقدمه ۱
- ۱- طرح سؤال ۱
- ۲- بیان نمونه‌هایی از عناوین فرهنگی از تکازی ۲
- * اصل بحث ۲
- ۱- بیان مراحل تنظیم نظام عناوین فرهنگی ۲
- ۱/۱- دینی، علمی، اجرایی، بیانگر اوصاف اصلی فرهنگی (اوصاف ساختاری) ۱
- ۱/۲- تعریف هر یک از دینی، علمی، اجرایی در سه سطح مرحله اول تنظیم نظام عناوین فرهنگی اضافه نمودن ۳
- ۱/۳- اضافه نمودن دینی، علمی، اجرایی به یکدیگر مرحله دوم تنظیم نظام عناوین فرهنگی ۳
- ۱/۴- معنا نمودن اضافه‌های انجام شده مرحله سوم تنظیم نظام عناوین فرهنگی ۳
- ۱/۵- قرار دادن موضوعات مرتکز فرهنگی (اوصاف کارایی) متناظر با اضافه‌های انجام شده مرحله چهارم ۳
- تنظیم نظام عناوین فرهنگی ۳
- ۲- بررسی جامعیت تقسیم دینی، علمی، اجرایی با تعیین جایگاه
بعض عناوین عینی فرهنگی ۳
- ۲/۱- منکرات ۳
- ۲/۱/۱- دین عهددار تعرف منکر و معروف ۳
- ۲/۱/۲- تفاوت نظام ارزشی جامعه ما با جوامعی که ادیان دیگری برگزیدند ۳
- ۲/۱/۳- جای داشتن عنوان «منکرات و فحشاء» در زیرمجموعه فرهنگ دینی ۴

- ۴..... ۲/۱/۳/۱- بیان سه مرحله برای ارتکاب فحشاء در جامعه
- ۴..... ۲/۱/۴- مواد مخدر نمونه‌ای از منکر اجتماعی
- ۴..... ۲/۱/۴/۱- منکر نبودن استعمال مواد مخدر با فردی ملاحظه کردن پدیده
- ۵..... ۲/۱/۴/۲- وضوح منکر بودن استعمال مواد مخدر با اجتماعی ملاحظه کردن پدیده
- ۵..... ۲/۲- انضباط اجتماعی
- ۵..... ۲/۲/۱- قدرت تفکر پشتوانه انضباط اجتماعی
- ۶..... ۲/۲/۲- قدرت هماهنگ‌سازی شرط اولیه انضباط اجتماعی
- ۶..... ۲/۲/۳- سرعت و دقت، مکمل انضباط
- ۶..... ۲/۲/۳/۱- زیاد شدن تقسیمات موازی و متوالی با بالا رفتن سرعت، دقت، انضباط
- ۶..... ۲/۲/۳/۲- بیان سه سطح مدیریت، مباشرت، مشارکت در مدیریت
- ۷..... ۲/۲/۴- منطق و جریان عینی منطق (دانش) پایگاه تعریف نظم
- ۸..... ۲/۲/۵- قرار داشتن انضباط اجتماعی در زیرمجموعه فرهنگ علمی
- ۱۰..... ۲/۲/۶- قرار داشتن هر عنوان در زیرمجموعه‌ای که عهده‌دار تعریف اوست (قاعده)
- ۱۱..... ۲/۲/۷- راهنما بودن اضافه دینی علمی اجرایی برای یافتن زیرمجموعه‌های هر یک از دینی، علمی و اجرایی (قاعده)
- ۱۱..... ۲/۳- وجود دو جنبه دینی و اجرایی در مسئله «جمعیت»
- ۱۱..... ۲/۴- مطالعه
- ۱۱..... ۲/۴/۱- «مطالعه کارا» شاخصه است نه صرفاً مطالعه
- ۱۲..... ۲/۴/۲- قرار گرفتن مطالعه در زیرمجموعه فرهنگ دینی به علت ارزشی بودن آن
- ۱۲..... ۲/۴/۳- ناهماهنگی محتوای مطالعه شده با نیاز مطالعه کننده منشاء تضعیف مطالعه در جامعه
- ۱۲..... ۲/۴/۴- قرار گرفتن مطالعه در زیرمجموعه فرهنگ علمی به شرط مقید شدن آن به جهت الهی
- ۱۳..... ۲/۵- قرار داشتن «ورزش» در زیرمجموعه اجرا (علمی اجرایی)
- ۱۳..... ۲/۶- قرار داشتن «اوقات فراغت» در زیرمجموعه هر سه عنوان دینی، علمی، اجرایی
- ۱۳..... ۲/۷- قرار داشتن عنوان «گسترش نقد و انتقادپذیری» در زیرمجموعه فرهنگ علمی
- ۱۳..... ۲/۸- قرار داشتن عنوان «تأسیس مجتمع‌های فرهنگی و اجرایی» در زیرمجموعه فرهنگ (اجرایی فرهنگی)

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۵۰۰۸
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۶/۱۲/۰۹
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۲/۱۲
ویراستار:	حجة الاسلام میرزائی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی جامعیت تقسیم دینی، علمی، اجرایی با تعیین جایگاه بعضی عناوین عینی فرهنگی

* مقدمه

۱- طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمندز بحث جلسه قبل به اینجا رسید که ما پیشنهاد اصلاحیه‌ای را که قبلاً راجع به موضوعات فرهنگی ارائه داده بودیم - به لحاظ اینکه تقسیم آنها تقسیم وصفی بود و یک نحوه نظم منطقی در آن وجود داشت - خود همان تقسیم را برای تنظیم موضوعات فرهنگی مبنا قرار دهیم و در واقع سعی در اثبات جامعیت آن داشته باشیم و احیاناً اگر در عمل با ابهام و اشکال جدی مواجه شدیم سعی کنیم با توجه به جدول جامعه تخمین جدیدی را وارد کرده و آنرا بهینه کنیم. بنابراین اساس بحث جلسه قبل روی دو یا سه نکته متمرکز شد

نکته اول تعریف فرهنگ براساس مبنای پیدایش جامعه بود که گفته شد فرهنگ وصف اجتماعی است، بنابراین مبدأ پیدایش جامعه را اول باید مشخص کرد و آنگاه براساس آن در مورد فرهنگ صحبت نمود، که در مورد آن چند احتمال بررسی شد.

نکته دوم در مورد این بود که چگونه می‌شود حصر عقلی را در تقسیم «دینی، علمی، اجرایی» ثابت نمود؟ که در این رابطه هم مباحثی طرح شد.

حال سئوالاتی که از مباحث جلسه قبل است در دو دسته اصلی و فرعی طرح می‌کنم که سه سؤال آن اصلی است. البته اصلی بودن آن من باب نتیجه‌ایی است که می‌خواهیم از پاسخ به آن سؤال بگیریم.

سؤال اول این است که اگر ما موضوعات فرهنگی را به «دینی، علمی، اجرایی» تقسیم کنیم آیا این تقسیم همه موضوعات فرهنگی را در برمی‌گیرد یا خیر؟ ظاهراً بنظر می‌آید آن موضوعاتی که بعنوان فرهنگ عمومی تلقی می‌شود، در دایره تقسیمی که ما کردیم نمی‌گنجد چون ما مبدأ این تقسیم را بنا به توضیحی که جلسه قبل گفته شد، علم قرار دادیم، یعنی فرهنگ را به «علم» پذیرفته شده اجتماعی معنا کردیم و بعد گفته شد این علم یا مبدأش بشری است یا بشری نیست، یا محسوس است یا محسوس نیست که حاصل این تقسیم «دینی، علمی،

باشد یا زیاد باشد؟ نه اینکه از معقوله اقتصاد باشد و از این قبیل، موضوعات فرهنگی که برادران جزوه‌ای را تهیه نموده‌اند که از روی جزوه برای شما می‌خوانم.

مثلاً عنوانهایی که اینجا آمده، مثل ایجاد زمینه مطالعه در جامعه، مقابله با خرافات و مَهورات، مقابله با جمود، تحجّر و مقدس مآبی، ورزش و تربیت بدنی، اوقات فراغت و تفریح، گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری، تأسیس مجتمعه‌های فرهنگی، هنری، سینما، تأثیر، روزنامه‌ها، مجلات، آیا این عناوین در این تقسیم از فرهنگ جامی‌گیرند یا خیر؟

*اصل بحث

۱- بیان مراحل تنظیم نظام عناوین فرهنگی

۱/۱ - دینی، علمی، اجرائی؛ بیانگر اوصاف اصلی فرهنگی (اوصاف ساختاری)

(ج): حالا باید دید این موضوعاتی را که ما در جامعه بنام فرهنگ عمومی می‌شناسیم یا لااقل موضوعاتی هستند که بخشهای فرهنگی به آنها می‌پردازند آیا واقعاً داخل فرهنگ «دینی، علمی، اجرائی» هستند یا خیر؟ چنانچه قبلاً گفته شده گاه مفاهیم بنحو کلی بصورت وصف و موصوف می‌آیند، که در حقیقت جانب ملاحظه کردن رابطه آثار و نسبت آثار به هم هست و توصیف نسبت را در کل ملاحظه می‌کنیم.

وصف و موصوف در نظر ما بصورت کلی، اوصاف کل است که این اوصاف، اوصاف نسبت می‌شوند، که به نسبت اثرها، نسبت تأثیر اطلاق می‌شود. یعنی گرچه لازم باشد چندین بار جدول تعریف را سطر به سطر کرده و برای رسیدن به اوصاف درست کنیم، ولی در آخرین بار، سمت راست جدول باید عناوین وصفی دربیاید، که برای

اجرائی» شد. در صورتی که حداقل در ارتکازات رایج، فرهنگ فقط به اطلاعات گفته نمی‌شود مثلاً در موضوعات اجتماعی گفته می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر هست یا نیست؟ فساد در جامعه هست یا نیست؟ اخلاقیات مردم چگونه است؟ انضباط اجتماعی وجود دارد یا وجود ندارد؟ که این قبیل موضوعات همه موضوعات فرهنگی هستند.

۲- بیان نمونه‌هایی از عناوین فرهنگی ارتکازی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: استقراءً نمونه‌هایی را بگوئید تا در زمان تطبیق معلوم شود که آیا تطبیق می‌شود یا خیر؟ یعنی به چه چیزهایی مثلاً فرهنگ اطلاق نمی‌شود؟

(س): مثلاً فساد و فحشیا، وجود فساد در جامعه، یعنی کلاً آنچه که منکرات گفته می‌شود.

(ج): یعنی یا منکرات را به بخشهای مختلف تقسیم می‌کنید یا اینکه لااقل استقراءً موضوعات مختلفی و نمونه‌های مختلفی از آن را می‌گیرید.

(س): بله مثلاً: اعتیاد به، مواد مخدر از منکرات می‌باشد. یا مثلاً انضباط اجتماعی و اقتصادی در جامعه وجود دارد یا ندارد؟ یا مشکلات خانواده‌ها، مسائل تربیتی خانواده‌ها یعنی کلاً نهاد خانواده اعم از خانواده جوانان و زنان آیا در تقسیم فرهنگ می‌گنجد یا خیر؟

(ج): این مثالها که برای تطبیق ذکر شد خیلی مناسب است چون عمل تطبیقی را که آخر کار می‌خواهید بکنید حین کار انجام می‌شود تا معلوم شود آیا در جایی تطبیق به بن بست می‌رسد.

(س): یا مثلاً ازدواج - جمعیت که معقوله جمعیت از ازدواج جداست، یعنی بافت جمعیتی باید چگونه باشد کم

نام وصفها و یا نام نسبتها فعلاً «دینی، علمی، اجرائی» را شما در جلسه قبل طرح کردید و گفتید اینها وصفی هستند و در حقیقت انتزاعی صرف نیستند و ما هم فرض را بر این گذاشتیم که قبلاً یک کاری درباره فرهنگ انجام گرفته که بنا بر آن کار این اوصاف تنظیم شده است، یعنی وصفی تنظیم شده است و صرف نظر از اینکه بخواهیم فعلاً تطبیق جزئی‌اش را به جدول جامعه بدهیم اینها را پذیرفتیم که باید درباره اینها چند چیز را قایل باشیم.

۱/۲- تعریف هریک از دینی، علمی، اجرائی در سه سطح مرحله اول تنظیم نظام عناوین فرهنگی اضافه نمودن نسبی بودن این اوصاف به معنای این است که ما بتوانیم در یک مرتبه عناوین دینی، علمی و اجرائی را در سه سطح تعریف کنیم.

۱/۳- اضافه نمودن دینی، علمی، اجرائی به یکدیگر مرحله دوم تنظیم نظام عناوین فرهنگی مرحله دوم باید بتوانیم این اوصاف را منسوب به هم و درهم ضرب کنیم و مثلاً بگوئیم: «دینی، علمی، اجرائی» یا «دینی دینی اجرائی» یا «دینی دینی علمی» که با دوبار درهم ضرب کردن ۹ عنوان و با سه بار ضرب کردن ۲۷ عنوان بدست می‌آید.

۱/۴- معنا نمودن اضافه‌های انجام شده مرحله سوم تنظیم نظام عناوین فرهنگی

در مرحله سوم عناوین اضافی ترجمه می‌شوند که برای اینکار بهتر است ابتدا عناوین دوقیدی و سپس عناوین سه‌قیدی ترجمه شوند.

۱/۵- قرار دادن موضوعات مرتکز فرهنگی (اوصاف کارایی) متناظر با اضافه‌های انجام شده مرحله چهارم تنظیم نظام عناوین فرهنگی

در مرحله چهارم متناظر با اضافه انجام گرفته بین دینی، علمی، اجرائی باید موضوعات فرهنگی مبتلا به جامعه شناخت و در طرف چپ جدول تعریف طرف کارایی یا جایی که شاخصه‌ها قرار می‌گیرند) قرارداد.

۲- بررسی جامعیت تقسیم دینی، علمی، اجرائی با تعیین جایگاه بعض عناوین عینی فرهنگی
۲/۱- منکرات

۲/۱/۱- دین. عهده‌دار تعرف منکر و معروف

در مرحله بعد باید بررسی کنیم که موضوعات مطروحه در اول جلسه زیر مجموعه دینی، علمی، اجرائی قرار می‌گیرند یا خیر؟ ابتدا مسئله منکرات مثل فحشا و مواد مخدر و مفسد را بررسی می‌نمائیم آیا می‌توان گفت اینها در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند یا خیر؟ یعنی ما به چیزهایی منکر می‌گوئیم؟ اصطلاحاً منکر یعنی زشت که در برابر معروف به معنای زیبا، می‌باشد. زشت و زیبا در دین تعریف شده و از محصولات دین هستند، یعنی دین است که در محصولاتش چیزی را حق و زیبا و چیزی را ناحق و منکر تعریف می‌کند.

۲/۱/۲- تفاوت نظام ارزشی جامعه ما با جوامعی که ادیان دیگری برگزیدند

لذا در جوامع مختلف که گرایش دینی آنها مختلف است از اخلاق، گرایش، حساسیت، اعتقاد، عاطفه و پسند تعاریف دیگری ارائه می‌دهند و لزوماً آنچیزی را که شما منکر میدانید آنها منکر نمی‌دانند مثلاً اگر زنی جلوی ناظر محترم روسریش را بردارد و محرم او نباشند و یک نحو

زن نمی‌تواند اگر مرد احساس ضرورت کرد ولی خودش این ضرورت برایش احساس نشد مانع آمیزش شود، جاهای دیگر و موارد دیگر آنرا شما منکر می‌دانید.

۲/۱/۳- جای داشتن عنوان «منکرات و فحشاء» در زیرمجموعه فرهنگ دینی

پس فحشا و مصادیق آن کلاً در فرهنگ دینی قابل تعریف است، دین در محصولش که حقوق باشد یک دسته از حقها را ذکر می‌کند و تخلف از آنها را باطل و فحشاء می‌داند و البته مجازات اجتماعی شدن فحشاء و در مرتبه بالاتر اقامه فحشا بالاتر است.

۲/۱/۳/۱- بیان سه مرحله برای ارتکاب فحشاء در جامعه تخلف در مرحله اجرا (فرهنگ دینی اجرائی) سه ضریب می‌خورد. یعنی یا شخص خودش از حقوق تخلف می‌کند و یا علاوه بر تخلف اشاعه هم می‌دهد «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا ولهم عذاب الیم» و یا بالاتر از اشاعه می‌خواهد اقامه فحشا هم بکند.

۲/۱/۴- مواد مخدر نمونه‌ای از منکر اجتماعی

۲/۱/۴/۱- منکر نبودن استعمال مواد مخدر با فردی ملاحظه کردن پدیده

یک نمونه دیگر از منکرات اجتماعی موارد مخدر است. گاهی گفته می‌شود که مواد مخدر از امور مشتبّه است زیرا در چندین قسمتش تردید است. تردید اولی که در آن می‌کنند این است که آیا ضرورت دارد یا ندارد؟ و این تردید بخاطر اینکه خیلی از سیاستمداران امریکا، اروپا، فلان مواد را می‌کنند ولی در مقابلش به همان اندازه‌ایی که مواد مصرف می‌کنند برای جلوگیری از ضررش خودش را هم مصرف می‌کنند و امکانات وسیعی هم در این قضیه دارند. پس شبهه اول این شد که آیا با حفظ

رابطه خاص تعریف شده در دین را نداشته باشد شکی نیست که از نظر شما تخلف و منکر محسوب می‌شود در حالی که در اروپا چنین کاری قطعاً منکر محسوب نمی‌شود و بر عکس، آنچه‌ای که متعارف است اینست که اگر کسی یک روسری روی سرش بپندد در اولین برخورد می‌گویند: حتماً سردردی دارد که سرش را بسته است و اگر دیدند او مستمراً روی سرش را می‌بندد آنگاه برایشان یک چیز غیرارزشی و ضدارزشی می‌شود، یعنی نمی‌پسندند که زنان موی سرشان را بپوشانند.

یک مرتبه بالاتر فحشا این است که زنی در معرض عموم دست بدهد، ببوسد و امثال این ارتباطاتی که بیشتر از بی‌حجاب بودن از طرف دین نهی شده است آنوقت شما می‌گویند اینها کم‌کم در حال اشاعه بی‌بند و باری، یعنی بی‌انضباطی نسبت به قوانین شرع هستند. البته دین در خارج شریعت نازل حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) نیست بلکه اخلاقی را که آن جامعه بعنوان اخلاق خودش قبول کرده بالاتر از این مطالب می‌باشد.

در اروپا نسبت به روابط زن و مرد صرف تراضی طرفین اولین قدم مشروعیت است بگونه‌ای که اگر شوهری بدون میل زنش بازنش آمیزش کرد اینرا جزء آمار تجاوز بحساب می‌آورند و زن می‌تواند به دادگاه برود و از دست شوهرش شکایت کند که من تمایلی نداشتم ولی شوهرم با اصرار با من هم‌بستر شد و این کار را در دادگاه اروپا تجاوز قلمداد می‌کنند چرا که می‌گویند تراضی طرفین اصل است ولو قانوناً هم زن و شوهر بودید ولی با استناد به قانون دلیلی نداشته که رضایت او را در آمیزش دخالت ندهی، در حالی که در دین شما هرگز آمیزش زن با مرد جزء فحشاء شمرده نمی‌شود.

قدرت ما را از بین ببرد که مقدمه استیلای دیگران بشود شکی نیست که هر دوی اینها، چه مقدمه سبیه برای زوال قدرت باشد و چه مقدمه وابستگی به نظام غیر، باطل است و احتیاجی هم نیست برای اثبات حرمت وارد بحث خمر یا ضرر شد.

پس اگر باطل شد خودش را جزء فرهنگ می داند چرا که دین می گوید «لن يجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلاً» و وقتی دین می گوید قوه ای داشته باشید «واعدوا ما استطعتم من قوة ترهبون به عدو الله» نمی شود همه مردم تریاکی باشند ولی دین بگوید «ترهبون به عدو الله» چرا که اینها دیگر قدرت مقابله با کفر را نخواهند داشت لذا دین اینها را منکر می داند.

پس در بررسی عنوان منکرات مشخص شد هر چیزی را که بتوان اسم منکر یا معروف روی آن نهاده قطعاً با فرهنگ دینی رابطه دارد.

۲/۲- انضباط اجتماعی

۲/۲/۱- قدرت تفکر پشتوانه انضباط اجتماعی

در انضباط اجتماعی انضباط به قوه و فرهنگ تفکر بشر برمی گردد و قدرت تفکر هست که امکان تفاهم و هماهنگی نظری و عملی را می دهد یعنی به اصطلاح خودمان مسائل اگر روی هم دیده نشوند مؤید هم نیستند. به عبارت دیگر تشتت موضوعات و قرار نگرفتنشان در یک نظام و معین نشدن سهم تأثیر هر کدامشان در کل یک نظام، تلون در موضع گیری را نتیجه می دهد، یعنی گاهی شرایط را به نفع این موضوع بیش از اندازه می چرخاند و گاهی به نفع موضوع دیگر چنین می کند و در وزن موضوعات به اصطلاح افراط و تفریط در چربانیدن و خشکاندن و اضافه و نقصان غیر منطقی بوجود می آورد

به اصطلاح پادزهر هایش باز هم می شود. گفت این منکر است یا خیر؟

شبهه دوم این است که آیا می شود مواد مخدر اصولاً نازل منزله خمر تلقی بشود که خودش بنفسه و به ذاته زوال عقل را می آورد ولو اینکه موقتی باشد؟ یعنی آیا مواد مخدر شرعاً از مصادیق سُکر است یا نیست؟

پس سؤال اول این شد که آیا مواد مخدر از مصادیق ضرر است یا از مصادیق سُکر است؟ اگر از مصادیق سُکر شد چه ضرر داشته باشد و چه نداشته باشد از اول شخص حق ندارد که استعمال کند چرا که شخص جزء حقوقش این نیست که هر چرا خواست بخورد و هر چه را خواست بتواند مصرف کند. اما بر فرض اینکه از قبیل خمر نبود تا زوال و عقل را بیاورد آیا جزء مصادیق ضرر هست یا خیر؟ و بر فرض اینکه با ترکیب شدنش با یک دسته از امور ضررش به حداقل می رسد و لکن با ترکیب نشدن که نوعاً عموم کسانی که مواد مخدر مصرف می کنند قنارت بر رفع ضررش ندارند آیا باز هم جزء مصادیق ضرر است یا خیر؟ که باید در مورد این بحث بشود.

۲/۱/۴/۲- وضوح منکر بودن استعمال مواد مخدر با

اجتماعی ملاحظه کردن پدیده

اگر مواد مخدر را بخواهیم فردی ملاحظه کنیم مثل قسمت قبل می شود، اما اگر بصورت اجتماعی با مواد مخدر برخورد کردیم حکم آن تغییر می کند. یعنی اگر گفتیم مصرف مواد مخدر بمعنای از بین بردن قدرت فعالیت نظام اسلامی است اینجا با عنوان دیگری قطعاً حرام می شود و هیچکدام از عناوین بالا را نمی خواهد. به عبارت دیگر هر چیزی که وابستگی نظام اسلامی را به نظام دیگری بیاورد (یعنی به نسبت سبیل کفار را بیاورد) یا آنکه

که باید وحدت انسجام و همچنین کثرت و تأثیر بیشتر شود تا بتوان کلمه کمال را ذکر کرد. به عبارت دیگر اگر تنوع موضوعات بیشتر شوند، رابطه‌اشان هم طبیعتاً با یکدیگر بهتر خواهد شد چرا یک موضوع هم می‌تواند از طریق ده موضوع به کل ارتباط پیدا کند و هم از طریق صد موضوع و بالا رفتن تنوع، انسجام و وحدتشان هم شدیدتر خواهد شد. حال همان معنای فلسفی را در تناظر و ترتیب ذکر می‌کنیم. وقتی که تعداد موضوعات از نظر سطوح (سطوح هم عرض و نه سطوح طولی) افزایش بیابد یعنی موضوعات زیادتری پیدا شده است که در تنظیم جامعه مجبور هستیم به جای مثلاً سه بخش، نه بخش داشته باشیم یا مثلاً نه وزارتخانه یا فرضاً بیست و هفت وزارتخانه لازم است داشته باشیم. البته اینکه اینها را می‌توان در قالب سه شورا یا نه شور آورد بحث دیگری است لکن اگر یک سطح از تصمیم‌گیرهای کلان به وزرا داده شده آنوقت تعداد موضوعات کلان در اینجا زیاد خواهد بود.

بنابراین اگر هم عرض‌ها زیاد شد، بطور طبیعی تعداد سطوح منزلتها هم افزایش پیدا می‌کند.

۲/۲/۳/۲ - بیان سه سطح مدیریت، مباشرت، مشارکت در مدیریت

برای نشان دادن افزایش سطوح منزلتها می‌توان گفت: فرضاً در درون یک کشوری مثل ایران سه سطح مدیریت وجود دارد سطح اول آن سطح مباشرت است (مدیریت مباشرتی) مانند ادارات «کل» که در استانها برای آب و برق و غیره تشکیل شده تا به مردمی که در مقابل خودشان هستند خدماتی مانند: آب و برق و... ارائه دهند. لذا می‌گوئیم: این ادارات «سطوح مدیریت مباشرتی» در

چرا که منطق توازن ندارد و وقتی منطق توازن نداشته باشد تصمیم‌گیرهای فرد بوسیله خودش مرتباً می‌شکند و محال است که انضباط پیدا شود.

۲/۲/۲ - قدرت هماهنگ‌سازی شرط اولیه انضباط اجتماعی

انضباط با عدم هماهنگی سازگار نیست بلکه انضباط زمینه اولیه‌اش «هماهنگ سازی» است، یعنی بر هر چیز چقدر بیاورند، تا «نظم» نسبت به امور مختلف قابل تصویر باشد و اگر قابل تصویر شد پایه نظم ریخته می‌شود.

۲/۲/۳ - سرعت و دقت، مکمل انضباط

۲/۲/۳/۱ - زیاد شدن تقسیمات موازی و متوالی با بالا رفتن سرعت، دقت، انضباط

سرعت و دقت نظم را نتیجه می‌دهد. بفرض در زمانی که ساعت ساخته نشده بود زمان را روزی حساب می‌کردند و یا فرقی مقداری از روز را می‌گفتند اما در حال حاضر زمان به مقداری از ساعت، مقداری از دقیقه، مقداری از ثانیه تبدیل می‌شود و این معنا در جریان تکامل تسهیم اوقات بدست آمده است. به عبارت دیگر وقتی به موضوعات سهم سهم داده شد، این سهم سهم کردن گاهی بوسیله یک ظرفی کشیده می‌شود که خیلی دقیق نیست مثلاً اگر یک ترکیبی را درست کنیم بعد بخواهیم کیل برداریم کیلهایی که برمی‌داریم خیلی ضریب دقت نخواهد داشت. پس هر چه کیل دقیقتر باشد اندازه‌ها، میزانش دقیقتر می‌شود. موضوعات هم هر چه تناظر و ترکیبشان بیشتر باشد، تنظیم در آن دقیقتر می‌شود. برای فهمیدن معنای تناظر یک مقدار موضوع را مورد دقت قرار می‌دهیم.

در بحثهای فلسفی خودمان سر جای خودش گفته شد

شهرستان داریم، بگوئیم سطوح ترتیبی شان با قبل هیچ فرقی نکرده است. ما مجبوریم هستیم که سطوح ترتیبی آنجا را عوض کنیم. یعنی سطوح را «جهانی - بین المللی، ملی» قرار بدهیم بعد کلیه مفروضات را که داشتیم در «جهانی، بین المللی، ملی» ضرب کرده، مثلاً اگر ترتیب در شهرستان ۳ بود در آنجا با ۹ مقایسه نمائیم.

برای تنظیم مدیریتها از آنجایی که (بحمدالله) فرهنگ ما، فرهنگ مجموعه است و نسبت بین امور را ملاحظه می کند و تناظر و ترتیب را هم درست می کند، لذا انضباط اجتماعی ما برابر با قدرتی است که ما در تغییر دادن تعریف های جهانی نحوه ارتباط انضباط ما با تعریف های جهانی اینگونه است که اگر در تصمیم گیری کمیسیون کشاورزی سازمان ملل نوسان باشد و ما کشاورزی را در داخل کشور بر آن اساس قرار نداده باشیم در تخصیص بودجه حتماً دچار مشکل می شویم، لذا ما می آئیم در تنظیم کلان کشور، نظم دیروزی را کلاً عوض می کنیم و در مراحل پایین تر هماهنگ نمی شویم، بعد میگوئیم ما به نسبتی که در تعریف ها و روابط بین المللی حضور داشته باشیم به همان نسبت قدرت استقامت بر استراتژی اقتصاد خودمان داریم و به نسبتی که قدرت داریم و فرهنگ نظام هم ایجاد می کند و این قدرت را دارا هست، نظم اجتماعی را ایجاد می کنیم.

۲/۲/۴ - منطق و جریان عینی منطق (دانش) پایگاه

تعریف نظم

پس پایگاه تعریف نظم از «منطق» آغاز و تا به «دانش» رسید. دانشی که قدرت ایجاد تعریف جهانی را در سرعت، دقت و انضباط می کند. پس دیگر فوراً نمی توان گفت علت بی نظمی یک مردم در این است که

استانها هستند که خود آنها نیز قابلیت تقسیم به «مدیریت، مباشرت، مشارکت» را دارند و لکن میگوئیم اینها در سطح مباشرتی هستند.

سطح دوّم سطحی است که در مرکز کشور می باشد و مدیران کل را شامل می شود و دیگر سطح مباشرت نیست بلکه آنجا مدیریت استانها هستند.

سطح سوّم سطحی است که نسبتهای کلان را در دست دارد و کاری به استانها ندارد، این سطح سطح وزیر و معاونین وزیر هستند که وزیر با کمک معاونین نسبتهای کلان را نسبت به مدیریتهای کل، در تهران فراهم می کند. بنابراین سه سطح «مدیریت، مشارکت، مباشرت» و در تعریف کلی برای مدیریت نظام تنظیم کردیم. اما حالا اگر بخواهیم همین تنظیم را به سازمان ملل و کمیسیونهای آن تا اینکه برسد به یک مباشرتی عینی در یک شهرستان، سرایت بدهیم چگونه می شود؟ مثلاً اگر عنوان تنظیم ما، کشاورزی بود میگوئیم در سازمان ملل یک کمیسیونی در رابطه با کشاورزی است که تصمیمات این کمیسیون، حتماً بر روی مباشرتی که مثلاً در داخل شیراز هست، اثر دارند. این کمیسیون در مورد نرخ گندم نرخ کود و... در مقیاس جهانی تصمیم گیری می کند یعنی شرایط قیمت را برای ما معین می کنند.

یعنی فرضاً اینکه کشور ما چه اندازه سوبسیت باید برای گندم بدهد و باید چند کیلو باشد، در این کمیسیون مشخص می شود. اگر این کمیسیون اندکی تغییر بین هزینه و راندمان قرار بدهد در کار ما نقش اساسی دارد. یعنی کشور ما مجبور می شود مقدار نفتی را که برای گندم تخصیص داده بود، تغییر بدهد اما اینگونه نیست که سطوح مدیریتی که آنجا است با سه سطح متناظری که در

و ثانیاً: مجرای اجرائی عینی برای اینها مهیا نیست، یعنی «سرعت، دقت، انضباطی» که در تعاریف غرب است این امکان را به آنها می دهد که استقرار نسبی خودشان را حفظ کنند و این استقرار نسبی برای ما شرایط حاکم در عینیت می شود و مجبور هستیم مرتباً آن را اصلاح کنیم. یعنی ما بر روی پایگاههای سیاسی، استقامت می ورزیم ولی اموراتصادی را مجبوریم به نفع آن پایه ای که مستقر قرار داده ایم، در محدودیت شرایط ایجاد شده، تغییر بدهیم.

۲/۲/۵- قرارداشتن انضباط اجتماعی در زیرمجموعه فرهنگ علمی

پس انضباط اجتماعی جزء «فرهنگ علمی» شد که سطح بالای علمی، منطق و سطوح پایین آن دانشگاه و سطوح پایین تر از دومی اجراء می شود و ریشه عدم نظم در اجراء و جامعه به خاطر این است که اولاً: قدرت تفکر محاسبه نسبت بین امور در جامعه حضور جدی ندارد (یعنی حضور آن حضور تبعی است) و تبعی بودن حضور بمعنای این است که نظم فرهنگی در اینجا خریدار ندارد و قطعاً به بن بست می رسد و ثانیاً: منطق تنظیم الهی و اسلامی وجود ندارد. پس این دوگانگی بین فرهنگ گرایش و فرهنگ بینش و دانش، طبیعی است که عدم انضباط اجتماعی را بهمراه می آورد.

معنای اینکه افراد جامعه میگویند: «نمی شود» «مجبور شدم» و پشت سرهم استثناء می زنند، این است که «نظم» شرایط جریان اجتماعی را ندارد. لذا افراد باید با استثناء مقابل شرایط اجتماعی و مقابل یک حرکت، حرکت کنند تا بتوانند منظم باشند ولی باز هم نظم شان بهم می خورد و نمی توانند یک «نظم» استراتژیک داشته باشند.

اخلاق عمومی دارای نظم نیست بلکه میگوئیم. هم منطق شان نمی تواند نسبت بین امور را ملاحظه کند و هم قدرت جریان عینی منطق شان (یعنی قدرت «تجزیه تحلیل ترکیب» و قدرت دانش اجرائی آنها) ایجاب نظم نمی کند. دانش اجرائی در یک سطح نباید دانش برنامه ریزی و در یک سطح قدرت تعریف «تجزیه، تحلیل، ترکیب»، «دقت، سرعت، و انضباط» را در «نیروی انسانی، ابزار و منابع» داشته باشد.

انضباط اجتماعی قطعاً داخل در بینش یا علم شده و ضرب در دانش می شود و طبیعی است که گرایش و عقیده، شدت لازم را در بستر لازم می تواند پیدا بکند و اگر بستر لازم نباشد عقیده نمی تواند بیاید. لذا وقتی مجرا باشد مثلاً ۵ میلیون نفر در نماز عید فطر مقام معظم رهبری شرکت می کنند در حالیکه بشدت هوا سرد و سوز دارد اما از بچه های کوچک که هنوز محاسن در نیاورده تا پیر مرد و پیرزن و تازن و مرد در مدت ۴۵ دقیقه نماز با ۹ قنوت خوانده می شود ولی در آن سرما همه دستهایشان رو به آسمان است و کسی هم پائین نمی اندازد تا گرم کند و این جز نظم چیز دیگری نیست.

اما این نظم در راهنمایی و رانندگی، در اخلاق اجتماعی وجود ندارد چون مجرای جریان ندارد و دلیل آن این است که دستگاه منطقی ای که ملاحظه نسبت بین امور را می کند عمومی نشده و نه فقط عمومی نشده است بلکه اولاً: چهره های سرشناس مردم مانند علما و کارشناسان چه در زمینه فرهنگ دینی یا فرهنگ علمی و یا فرهنگ اجرائی هم نسبت به موضوعات مختلف دچار تلون می شوند زیرا در این طبقه هم منطق ملاحظه نسبت بین امور، عمومی نشده است.

البته ممکن است افرادی در جامعه باشند که خیلی محکم باشند و یک نظم‌های خردی را باب کنند و شرایط در آنها کم اثر کند که آنها را حتماً باید در جامعه از رده عمومی خارج کرد. مثلاً اگر آماری گرفته شود افرادی که بصورت «خرد» منظم هستند ممکن است ۱۰۰ افراد جامعه باشند که دارای یک قدرت روحی، ظرفیت و شدت روحی باشند و کارهایشان مانند یک ساعت منظم باشد، یعنی نسبت به انفعال از شرایط بی‌اعتنا باشند که این بی‌اعتنائی به شرایط هم سقف دارد یعنی این افراد نسبت به امور «خرد» اجتماعی می‌توانند برخورد منظم داشته باشند، اما نسبت به امور «کلان» حتماً نظم‌شان شکسته می‌شود و نسبت به امور توسعه اصلاً نمی‌توانند مقاومت کنند و معنا ندارد که مقاومت کنند، یعنی در حقیقت مقاومت شان منطقی نیست.^۱ پس حتماً نظم در کلان و توسعه ولو برای افراد منظم شکسته می‌شود و اما عمومی شدن آن قطعاً نمی‌شود و ممکن است در سیستم‌های مدیریتی استثنائاً افرادی در امور خرد منظم باشند ولی اصلاً نمی‌شود با این مدیریتهای بستر فرهنگ نظم عمومی برای جامعه درست کرد. البته ممکن است یک دسته از جامعه را جدا کرده و به دور آن حصار کشید و سازمان خاصی را هم برای آن تعریف کرد و اسم آن را هم گذاشت «سازمان نظامی»، یعنی در کار جنگ یک دسته‌بندی کلاسیک خاصی برای موضوعات مختلف و مراتب و مدارج مختلف دسته‌بندی شده لازم است و یک حرکاتی در آن باید پرورش پیدا کند اما مجبور هستید این سازمان را از امور اجتماعی خارج کنید تا تأثیر جامعه بر آن به حداقل برسد و بعد هم یک نظام خاص پرورشی برای آن تهیه می‌کنید. آنوقت یک سرباز در

دستگاه ارتش وارد می‌شود و خیلی هم منظم می‌شود ولی این فرد تا زمانی که در آن سازمان نظامی هست منظم است ولی وقتی از آن سازمان نظامی بیرون می‌آید و وارد جامعه‌ای می‌شود نامنظم می‌شود زیرا در جامعه نسبت بین امور شناخته‌نشده و تنظیم نشده است.

در آن سازمان یک فیلترهایی درست شده بود که برای بسیاری از ارتباطات اجتماعی این سرباز که قطع شده است جایگزین معین کرده بود، یعنی معیشت آنها (وضعیت اقتصادی) افکارشان و کارهایی که وظیفه‌شان هست تا انجام بدهند مشخص شده بود. مثلاً از دو سال قبل مشخص شده است که هر سربازی چند تا مانور دارد، چه موقعی برای این مانورها باید آماده باشد. در کجا این این مانورها را انجام بدهد، در این مدتی که مانورها را انجام می‌دهد خانواده‌اش در کدام خانه سازمانی باشند، خوراک آن چگونه تامین شود مثلاً اگر بناست بن به آنها بدهند و فروشگاه‌هایی باید برای آنها تأمین بکنند در هر سطحی چه چیزی هست؟ و انگیزه‌اشان چگونه تحریک می‌شود؟ افکارشان چگونه باید سازگار شود؟ نظام و درجه‌ای که دارند چگونه است؟ همه اینها تعریف شده است. هر چند که تقلیدی است ولی بستر عملی آن فراهم است و هر چند منطبق ملاحظه نسبت بین امور برایش تمام نشده باشد ولی یک بستر اجتماعی خاص برایش درست شده است و برای او روشن می‌کنند که این جا، محیط مثلاً ارتش است. تحقیر

۱ - خدمت یکی از بزرگان در شرایطی که در حمله سال ۵۴ به مدرسه فیضیه پیدا شده بود من زنگ زد تا وقتی بگیرم و نزد ایشان بروم، بعد ایشان به دخترچه تقویم خود نگاه کردند و برای ۱۲ روز دیگر بمن وقت ملاقات دادند: من در یک کلام گفتم که آیا نظم هدف است یا وسیله؟ بلافاصله فرمودند: امروز ساعت ۵ تشریف بیاورید.

و تحلیل اش بر روی این قسمت دور می زند، تویخ و بازداشت روی این قسمت می چرخد و...

ولی جامعه از این ارتش و نظامی زمانی خیلی منظم تر و دقیقتر می شود «فرهنگ نظم» یعنی منطقتش ابزارهایش (آنچه که تعیین شرایط برای جامعه می کند) بر بنیان ملاحظه نسبت بین امور و امکان اینکه شرایط حاکم نشود، که به نسبت حاکمیت بر شرایط است، تأمین شده باشد.

۲/۲/۶- قرار داشتن هر عنوان در زیر مجموعه جایی که عهده دار تعریف اوست (قاعده)

اگر کسی بخواهد بداند فساد بودن جایش کنجاست؟ بین اوصاف فرهنگ باید ببیند فساد در کجا تعریف می شود. همین طور انضباط و ازدواج، و جمعیت باید ببیند کجا تعریف می شوند.

(ج): تربیتی کجا تعریف می شود؟ که مثلاً مسائل تربیتی که ترکیبی از همان نظم و انضباط و تعریف دینی است.

(س): منظور از تعریف دینی تربیت چیست؟

(ج): از باب وقتی گفته می شود مثال دین در علم یعنی حضور دین در علم چگونه انجام می گیرد؟ میگوئیم دین نظم خاص را برای شرایط اجتماعی و شرایط پرورشی تولید می کند. که در داخل نیز مجبور است واحدهای کوچکترش را تعریف بکند.

(س): چرا این را فقط دینی ندارد؟

(ج): دلیل آن این است که مثلاً یک خانواده است که هم پدر و هم مادر در آن کارمند هستند و شرایطشان به گونه ای است که هر دو دبیر هستند لذا باید بعد از نماز صبح، صبحانه بخورند (ولو ساده) و صبحانه بچه هایشان را هم بدهند نیز صبحانه بدهند و بچه های مدرسه ای به مدرسه بروند و آنهایی هم که مدرسه ای نیستند به

مهدکودک ببرند.

رأس ساعت ۷/۵ باید همه اینها محل کار یا مدرسه باشند، اینکه باید رأس ساعت ۷/۵ سر کار باشند مربوط به دین نیست بلکه، فرهنگ نظم ایجاد کرده است ولو با محدودیت شرایط همراه باشند.

این که بچه، از کوچکی عادت می کند که بعد از نماز صبح این کارها را انجام بدهد، باعث می شود یک سیکل و دسته بندی برای کارهایش درست شود و کارش بخاطر شرایط دارای یک نظام می شود. حالا اگر نحوه آموزش و بافت آن عوض شد. یعنی دیگر ساعت ۷/۵ نیست بلکه یک زمان دیگری است (که شاغل بودن هر دو از جهت سیاسی فرهنگی و اقتصادی قابل تعریف است).

(س): این را برای تربیت می گوئید یا برای انضباط؟

(ج): در خانه انضباط جزء تربیت هست و اصل در شرایط، شرایط بیرونی است.

اما در یک خانواده دیگری که هر دو شاغل نیستند تأمین زندگی را فقط مرد به عهده دارد در این خانه بچه ای که مهدکودک نمی رود صبح بعد از نماز بیدار نمی ماند یا مشغول بازی می شود. دیگر آن نظم بیرون آوردن و برگرداندن به خانه را ندارد. در آن خانواده ای که هر دو کارمند هستند حتماً تفریحات گروهی دارند، چون اخلاقشان، اخلاق دیگری می شود، یعنی به نسبت سازگاری با اخلاقیات مختلف اجتماعی را بیشتر یاد می گیرند. در زمان مسافرت هم بصورت تور می روند. اما آن خانواده ای که اخلاقیات تمرین سازگاری با خلقهای مختلف را نکرده است، بر روی یک چیزهایی حساس می شود که دیگران حساس نیستند دیگر اخلاق این خانواده با تور جمعی نمی سازد و بصورت خانوادگی باید تفریح بروند.

بدست آورد. هم چنین در مسائل تربیتی که دو نمونه از آن ذکر شد در یکی اصل در آن تقریباً دین بود و در دومی اصل در آن اجراء بود.

۲/۳- وجود دو جنبه دینی و اجرایی در مسئله «جمعیت» اما مسائل ازدواج و جمعیت: خوبی و بدی در کم یا زیاد بودن جمعیت داخل بخش دینی می‌شود. در صورتی که زیاد بودن جمعیت خوب باشد ولی ما نسبت به مقدورات خودمان محدودیت داشته باشیم، طرح این مسئله در بخش اجرایی می‌آید. مثال ساده آن این است افراد متدینی هستند که با وسایلی غیر از این وسایل غربی، خویشنداری از تولد فرزند می‌کنند چون این افراد، وقتی به وضعیت اقتصادی، فرصت و کارهایشان می‌کنند می‌بینند که یکسری محدودیتهایی دارند.

۲/۴- مطالعه

۲/۴/۱- «مطالعه کارا» شاخصه است نه صرف مطالعه

مسئله ایجاد زمینه مطالعه: یک مسئله بسیار مهمی است که باید روی آن دقت شود. ما زمینه مطالعه را برای چه چیزی می‌خواهیم ایجاد کنیم؟ تا لقب آن را فرهنگ خواندن بگذاریم و سؤال کنیم که مردم فرهنگ خواندن دارند یا ندارند؟ خیلی از مردم چیزهایی را خواندند امام معلوماتشان کارآمدی برای جامعه ندارد حتی فرهنگ کلاسیک دانشگاهی را هم خواندند ولی متناسب با آن دانش لازم کار پیدا نکردند. به یکی گفتم: مسئله خواندن را باید توسعه داد یا خیر؟ گفت: من در میان اطرفیان خودم، پنجاه لیسانسه می‌بینم که دنبال کار هستند. اینها اگر کاسب شده بودند، مثل بچه‌های فامیل دیگر که مثل فلانی کاسب شده است، زندگی آنها خیلی بهتر بود. او انواع شغل‌های واسطه‌ای را می‌شمرد که زندگی بهتری ایجاد می‌کنند. این تفکر و نگاه این توهم را ایجاد می‌کند که برای چه چیزی

۲/۲/۷- راهنما بودن اضافه دینی علمی اجرایی برای یافتن زیرمجموعه‌های هریک از دینی، علمی و اجرایی(قاعده)

(س): یک مطلب این است که توجه کنیم که موضوع کجا تعریف می‌شود مثلاً فساد در دین تعریف می‌شود اما مطلب دیگر این است که در عمل باید دید جامعه مثلاً چقدر با فساد زورپرو هست. یا در مسئله انضباط باید دید انضباط در خارج هست یا نیست. حالا سؤال این است که آیا آن امر خارجی را باید جزو اجزاء بیاوریم یا جزو همان جایی است که تعریف می‌شود.

(ج): نباشد این سه «دینی، علمی، اجرایی» در هم ضرب شوند و یک چیزهایی که سهم بیشتری از دین دارند جزو دینی و یک چیزهایی هم که سهم بیشتری از عینیت دارند جزو اجرائی بروند. بنابراین تمام موضوعات در هر سه مطرح می‌باشند ولی هر موضوع جزو بخشی است که سهم تأثیر بیشتر را در آن دارا می‌باشند. مثلاً علم اصول جزو «دینی دینی دینی» است و باید علماء نسبت به آن کار کنند مثلاً درباره این روایت بگوئید صحت صدور دارد یا ندارد و این کار عموم مردم نیست بلکه کار یک قشر خاصی است.

(س): آیا ممکن است یک موضوع را، مثل منکرات و یا فحشا را در دو یا سه سطح بیاوریم و بگوئیم: هم داخل در «دینی دینی دینی» و هم داخل در «دینی دینی اجرایی» می‌باشد؟

(ج): باید دقت کرد. یعنی وقتی می‌گوئیم: در «دینی، دینی، دینی» می‌آید حتماً مربوط به کار فقهاء می‌باشد و باید حکم آن را بدهند ولی در «دینی دینی اجرایی» صحبت از دیگر حقوق نیست بلکه سخن از وجودش در جامعه است. پس ربط فرهنگی عمومی را، با دین می‌توان

تشویقهای ذهنی شده‌اند. لذا در این جامعه مطالعه رشد نمی‌کند و بلکه ناهماهنگی بین نحوه جمع‌بندی آنها و فرهنگ جامعه و نظام گرایش که برای آنها پیدا شده وجود دارد. به عبارت دیگر وقتی دانشگاه و دانش تقریباً عمومی شد آنگاه یک آثاری را بروزمی دهد که مجبور به برخورد با آن می‌شویم. پس اگر نتوانستید زمینه‌های مطالعه صحیح را بوجود بیاورید در پایان مطالعه‌ها فروکش می‌کند. یعنی وقتی صورت سؤال درست شده مطالعه‌ها پاسخ‌گو به سئوالات نبود و مرتباً افزایش سئوالات را دنبال داشته و «تردید» را در جامعه زیاد می‌کند. پس مطالعه در زمینه مطلوب اجتماعی می‌تواند «شاخص» باشد.

۲/۴/۴- قرار گرفتن مطالعه در زیرمجموعه فرهنگ علمی

به شرط مقید شدن آن به جهت الهی

(س): شاخصه برای چه چیزی است؟

(ج): برای رشد فکری در زمینه مطلوب، یعنی اول مطلوبیت فکری او باید معلوم شود و...

(س): بعد معلوم شود که آیا در آن جهت است یا خیر؟ آنوقت شاخصه رشد فکری می‌شود. حالا سؤال این است که اگر رشد فکری شد آیا جزو زیرمجموعه «علمی» نمی‌آید؟

(ج): زیرمجموعه «علمی» می‌آید بشرطی اینکه مشروطش بکنیم.

(س): یعنی مشروط به این است که جهت و ارزش آن درست باشد.

(ج): اگر جهت آن درست نباشد نمی‌آید بلکه اگر درگیر با جهت جامعه شد، می‌آید.

(س): بهر حال با شاخصه وقتی برای آمارگیری سراغ جامعه می‌رویم ممکن است شاخصه، مثبت یا منفی

«بخوانند»؟ اگر گفته شد که برای اطلاع داشتن، «بخوانند»، این مسئله پیش می‌آید که اطلاع داشتن به موضع‌گیری ختم می‌شود و اگر موضع‌گیریهایی بهنجار با فرهنگ آن مکتب نباشد دچار انحرافات فکری می‌شود و طبیعتاً آنوقت بستر مطالعه تضعیف می‌شود. لذا مطالعه به شخصه و بدون اضافه شاخصه نیست، و بلکه در نظام ارزشی یک جامعه مطالعه «کارا» شاخصه است.

۲/۴/۲- قرار گرفتن مطالعه در زیرمجموعه فرهنگ دینی به علت ارزشی بودن آن

(س): اگر در نظام ارزشی آمد آیا دینی می‌شود؟

(ج): یعنی به آن ارزش داده می‌شود.

(س): آیا می‌توان گفت: مطالعه، قدرت سنجش جامعه

را بالا می‌برد؟

(ج): در یک نظام ارزشی قابل تعریف است، یعنی بد و خوب دارد. بعبارت دیگر دانشی که بچه کسی را به منافق تبدیل بکند، مطلوب پدر و مادر آن بچه نیست.

(س): یعنی خود مطالعه بنفسه کارش بالا بردن اطلاعات و قدرت سنجش است ولی جهت هم دارد و ممکن است جهت آن جهت الهی باشد و یا نباشد؟

(ج): به عبارت دیگر، می‌توان گفت هرگز مطالعه بریده از جهت را نویسنده و قصد خواننده وجود ندارد، یعنی حتماً یک چیزی قبل از نوشتن هست، که انگیزه نویسنده می‌باشد و یک چیز هم برای فعل عمل مطالعه‌کننده هست که انگیزه خواننده است و هر دوی اینها ارزشی هستند.

۲/۴/۳- ناهماهنگی محتوای مطالعه شده با نیاز مطالعه‌کننده منشاء تضعیف مطالعه در جامعه

ثابت شده است که در جامعه کسانی که مطالعاتشان زیاد است چیزهایی بدستشان داده شده که دچار

برای سلامتی دارد جزو اجراست و برای انضباط است، یعنی جزو «علمی اجرائی» است. «علمی اجرائی» بودن آن به این معنا نیست که هیچ رنگ از دین در آن نیست بلکه به نسبت اجرا در آن مشخصتر است.

۲/۶- قرار داشتن «اوقات فراغت» در زیرمجموعه هر سه عنوان دینی، علمی، اجرایی

اوقات فراقت را چگونه تنظیم کنیم تا بهترین نتیجه را برای جامعه داشته باشد؟ طبیعی است که این مسئله هم با دین و هم با علم و هم با اجراء ارتباط دارد.

۲/۷- قرار داشتن عنوان «گسترش نقد و انتقادپذیری» در زیرمجموعه فرهنگ علمی

گسترش نقد و انتقادپذیری حتماً مربوط به منطق تفاهم جامعه است. نقد و انتقادپذیری جزو فرهنگ علمی می شود.

۲/۸- قرار داشتن عنوان «تأسیس مجتمع‌های فرهنگی و اجرایی» در زیرمجموعه فرهنگ (اجرایی فرهنگی)

تأسیس مجتمع‌های فرهنگی جزو اجرایی فرهنگ است.

(س): پس کلیه مراکز فرهنگی مثل مسجد، حسینیه و... جزو اجراء می آیند.

(ج): بله همه اینها جزو اجراست، یعنی «اجراء دینی» «اجراء علمی»، «اجراء اجرائی».

(س): اگر صلاح بدانید ما خودمان ضربهای آن را انجام بدهیم و در جلسه آینده بحث را روی تعریف سطوح «دینی، علمی، اجرائی» ببریم و بعد موضوعات را با ضربهای انجام شده تطبیق بدهیم.

نشان بدهد و نسبت به همه شاخصه‌ها هم همین‌گونه است. (ج): نه ممکن است شما به همان شاخصه هم قید بزنید و بگوئید بر اساس گرایشها دو سنخ جمع‌آوری اطلاعات بکنید، یک بار از مجموعه کتابهای مذهبی که مطالعه می شود و یک بار از مجموعه کتابهای که ضد مذهب مطالعه می شود جمع‌آوری کنید. من باب مثال یک کتاب درباره فرهنگ مردم مثلاً کانادا نوشته شده است این کتاب اگر چه بصورت داستانی است اما چون عقاید بت پرستان را آنجا ذکر کرده است ما می‌گوئیم این کتاب ضلاله است و باید ردش کنیم زیرا در جامعه «تردید» ایجاد می‌کند. البته برای کسی که می‌تواند ردش بکند یا برای کسی که بتواند در جریان تکامل تاریخ جایگاهش را در دستگاه کفر مشخص کند مسلم است که حرام نیست.

به عبارت دیگر یعنی وقتی توان طبقه‌بندی اینرا داشتید که چه کسانی چه کتابهایی را در چه جهت‌هایی باید مطالعه کنند، این می‌تواند شاخصه باشد. و به آن مطالعه مطلوب اجتماعی گفته می‌شود. یعنی مطالعه‌ای که دارای بستر مشخصی است و جامعه هم هرگز با آن نزاع نمی‌کند و حتماً او را تشویق می‌کند. زیرا کارآمدیش برای جامعه - که بالا بردن ظرفیت فکری برای خدمت به همان جامعه است - معلوم است. و این مطالعه قطعاً مقابله با خرافات است و جزو چیزهایی است که زیرمجموعه مذهب است. زیرا مقابله با تحجر کار مذهب است.

۲/۵- قرار داشتن «ورزش» در زیرمجموعه اجراء (علمی اجرایی)

ورزش و تربیت بدنی متناسب با درصد و نسبتی که

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۱۰

۲۶/۱۲/۱۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی تعریف فرهنگ و علت تکامل آن

فهرست

- * مقدمه ۱
- ۱- خلاصه بحث گذشته ۱
- ۲- طرح سؤال ۱
- * اصل بحث ۲
- ۱- تعریف فرهنگ به پذیرش و ضرورت مقنن شدن آن ۲
- ۱/۱- فردی بودن پذیرش در صورت مقنن نشدن آن ۲
- ۱/۲- امکان مبدأ بودن هر یک از امور «روحی، عقلی یا حسی» برای پذیرش ۲
- ۱/۳- مقنن بودن زبان تفاهم در بعض حالات به طور طبیعی ۲
- ۱/۴- اجتماعی شدن پذیرش در صورت مقنن شدن (زبان دار شدن) آن ۲
- ۱/۵- ضرورت تناسب منطق تفاهم با توسعه اجتماعی ۳
- ۲- بررسی علت تکامل فرهنگ (رابطه پذیرش، تفاهم و منطق) ۳
- ۲/۱- بینش اجتماعی پایگاه تکامل پذیرش ۳
- ۲/۲- ضرورت مقنن شدن پذیرش در سه بخش «گرایش، بینش و دانش» ۳
- ۲/۳- ضرورت شناسایی علت پذیرش برای توصیف کمال و نقص در فرهنگ ۳
- ۲/۴- قدرت تفاهم علت تکامل پذیرش ۳
- ۲/۵- فعل روحی، نظری و عینی علل پیدایش تفاهم ۳

۲/۶- روش به (به معنای تناسبات روحی، نظری و عینی) علت پیدایش تفاهم..... ۴

۲/۷- ضرورت هماهنگ‌سازی موضوعات فرهنگی (دینی، علمی، اجرایی) متناسب با هماهنگی

۴- افعال فرهنگی (تناسبات روحی، ذهنی، عینی).....

۲/۸- ضرورت هماهنگ‌سازی روشها در موضوعات فرهنگی به منظور ایجاد تفاهم..... ۵

۲/۹- تفاهم محصول روش و پذیرش محصول تفاهم..... ۵

۳- تفاوت تعریف انتزاعی و تعریف تقومی از فرهنگ..... ۵

۳/۱- مستقل بودن عناوین در شیوه انتزاعی تعریف..... ۵

۳/۲- ملاحظه اختلاف سهم تأثیر عوامل در جریان تکامل، در شیوه تقومی (وصفی) تعریف..... ۵

۳/۳- تعریف فرهنگ به پذیرش، در تعریف انتزاعی فرهنگ..... ۵

۳/۴- جاری بودن فرهنگ در سیاست و اقتصاد در تعریف تقومی فرهنگ..... ۶

۳/۵- بریده نبودن تعریف فرهنگ از پایگاه فرهنگ در تعریف تقومی فرهنگ..... ۶

۳/۶- ملاحظه فرهنگ به صورت یک «فعل در حال جریان»، در تعریف تقومی فرهنگ..... ۶

۴- تناظر تقسیم به «فعل، موضوع و هدف» با تقسیم «توسعه، ساختار، کارایی» روشنگر

نقش این تقسیم در توصیف فرهنگ..... ۶

۴/۱- اصلی بودن «خصوصیات فعل» در تصرف نسبت به موضوعات..... ۷

۴/۲- ضرورت تناسب فعل با موضوع مورد تصویف..... ۷

۴/۳- مقدم شدن موضوع بر فعل و هدف در صورت ملاحظه برنامه..... ۷

۴/۴- بیان سه احتمال با سه گونه تقوم و تأخر فعل، موضوع و هدف..... ۷

۴/۵- مقدم شدن فعل بر موضوع در صورت ملاحظه «فعل موضوعاً»..... ۷

۴/۵/۱- تغییر هدف یا ارتقاء هدف، شاخصه بهینه فعل در فرض فوق..... ۷

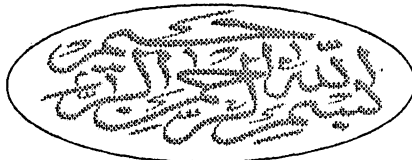
۴/۵/۲- تغییر موضوعات به تناسب تغییر افعال در فرض فوق..... ۸

۴/۵/۳- مورد توجه نبودن موضوع و هدف در صورت ملاحظه «فعل موضوعاً»..... ۸

۴/۶- ضرورت ملاحظه سه بعد «توسعه، ساختار، کارایی» برای مطالعه تکامل جامعه..... ۹

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۵۰۱۰
تاریخ جلسه: ۷۶/۱۲/۱۳
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۱/۲۹
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گزار: حجة الاسلام علیرضا پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام مصطفی جمالی



بررسی تعریف فرهنگ و علت تکامل آن

مقدمه

دقیقتارائه دهید. در جلسه پیش فرمودید فرهنگ به بینش معنا می شود و بینش در جدول پایگاه تکامل همفکری است. البته اینکه بینش را پایگاه تکامل همفکری بگیریم یا همفکری فرق می کند. آیا بینش را به همفکری معنا کنیم یا پایگاه تکامل همفکری؟

بعبارت دیگر آیا فرهنگ به بینش و همفکری تعریف می شود یا پایگاه تکامل همفکری است؟ ما به آن صورت که جمع بندی کردیم بر اساس همین بحث اخیری بود که فرهنگ را به پذیرش اجتماعی معنا می کنیم منتهی پذیرش اجتماعی زیربنائش تفاهم است.

یعنی بدون اینکه تفاهم واقع شود پذیرش تحقق پیدا نمی کند. بله پایگاه پذیرش می شود ولی منظور شما از پایگاه همفکری برایمان روشن نیست؟ چگونه معنا کنیم این یک نکته است.

سؤال دوم اینکه جنابعالی اوصاف فعل، موضوع و هدف را بیان کردید ولی هنوز برای ما این سؤال مطرح است که ما در تفکیک موضوعات چه نیازی به این تقسیم داریم؟

۱- خلاصه بحث گذشته

برادر پیروزمند: در بحث گذشته حضرت عالی فرهنگ را زیربخش بینش دانستید و سه دسته شاخصه برای فعل، موضوع و هدف در فرهنگ بیان فرمودید. در تقسیمات فعل «گرایش بینش، بینش بینش و دانش بینش» را مطرح کردید و ترجمه ای از این سه صورت نگرفت. در تقسیمات موضوع همین افعال را برعکس کردید و «بینش گرایش، بینش بینش و بینش دانش» را مطرح کردید و به جای این سه «فرهنگ دینی، علمی، اجرایی» قرار دادید. «حقانیت، صحت و کارآمدی» را بعنوان نتیجه فعل یا تأثیر فعل بیان فرمودید و سپس دو احتمال در ترکیب این اوصاف فعل، موضوع، هدف فرمودید.

۲- طرح سؤال

حال سئوالات ما، بیشتر تبیینی است زیرا بحث صبح فشرده بود و نیازمند توضیح بیشتری می باشد. سؤال اول پیرامون تعریف فرهنگ می باشد که اگر لازم بدانید تعریف

۱/۳ - مقنن بودن زبان تفاهم در بعض حالات
به طور طبیعی

فرضاً حالت اضطراب حالت خاصی است که بدون اینکه زبان خاصی برایش ذکر شود برای دیگران قابل فهم می باشد، یعنی این عکس العمل طبیعی است و بدون اینکه زبان دار هم بشود مردم آن را می فهمند. ولی در حقیقت از نظر طبیعی مقنن شده است، یعنی از نظر طبیعی این حالت طی یک روابط خاصی بوجود می آید که این درک باشد، پس فطریات و حالات هم زبان و قرائن حالیه برای بیان وضعیت فرد می باشند و نیازی ندارند به اینکه زبان خاصی (در حداقلش نه در حداکثرشان) وجود داشته باشد. اگر مقنن شود عمومیت پیدا می کند. البته ممکن است یک حالت برای شخصی خوشحالی و برای دیگران نباشد زیرا دو تا نظام حساسیت دارند. روز تولد وجود مبارک حضرت بقیة الله الأعظم مؤمن مبهج و خوشحال است و حال اینکه برای کافر اینگونه نیست. اطلاع این حال خوشحالی مقنن شده و بدون قانون نیست. پس مبدأ و مبادیش می تواند فرق داشته باشد. یا مثلاً: سرفه علامت است برای کسی که سینه اش درد می کند این علامت مقنن شده و لذا اجتماعی هم می باشد. البته ممکن است گفته شود این مقنن شدن توسط کسی ایجاد نشده و در این بخش ها ادراکمان تبعی است و نه تصرفی.

۱/۴ - اجتماعی شدن پذیرش در صورت مقنن شدن (زبان دار شدن) آن

ولی از آنجا که لقب تصرفی پیدا می کند می توانیم با قید اجتماعی آنرا منسوب به جامعه ذکر کنیم. حتماً باید مقنن زباندار باشد. تازه وقتی زبان دار می شود امکان این مطلب پیدا می شود که جهت گیری مقنن جهت گیری اجتماعی

سؤال سوّم اینکه «حقانیت، صحت، کارآمدی» را که بعنوان نتیجه فعل فرمودید نتیجه بودن یا کارآمدی بودنش مشخص نیست که چرا ما حقانیت را بعنوان نتیجه فعل می دانیم؟ مثلاً فرهنگ دینی را یک موضوع بگیریم که یک فعلی نسبت به آن انجام می گیرد که فعل به سه نوعش «گرایش بینش، بینش بینش و دانش بینش» قابل فرض است و نتیجه این حقانیت می شود، این مطلب برای ما روشن نیست. از صحبتتان اینگونه استفاده می شود که حقانیت معیار فرهنگ دینی و تمیز آن از فرهنگ علمی اجرایی می باشد. در صحت و کارآمدی هم نسبت به فرهنگ علمی و اجرایی همین مطلب قابل جریان است. یعنی در واقع به نظر می آید که حقانیت تعریف خود موضوع را می کند تا اینکه بخواهد ثمره باشد. اگر صلاح می دانید توضیحی در این رابطه هم بفرمائید /

* اصل بحث

۱ - تعریف فرهنگ به پذیرش و ضرورت مقنن شدن آن

۱/۱ - فردی بودن پذیرش در صورت مقنن نشدن آن

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: پذیرش گاهی فردی و گاهی اجتماعی می باشد. پذیرش وقتی می تواند اجتماعی شود که از مقنن شدن گذشته باشد. مقنن شدن به معنای زبان دار شدن است. هر علامتی مانند کلمه که از ساده ترین ابزارهای روابط مخاطب می باشد. تا زمانیکه مقنن نشده باشد پذیرش اجتماعی روی آن نیست.

۱/۲ - امکان مبدأ بودن هر یک از امور «روحی، عقلی یا

حسی» برای پذیرش

البته مبدأ پذیرش می تواند امور طبیعی یا امور عقلی و یا امور روحی باشد.

باطل به تفاهم می‌رسند.

اگر زباندار شدن در موضوع بینش آمد مردم در معنای «صحت» و در مفهوم صحت و بطلان، به پذیرش و تفاهم می‌رسند.

و اگر زباندار در موضع عمل آمد افعال هماهنگ می‌شوند و «کارآمدی» بالا می‌رود و کارآمدی اجتماعی می‌شود.

پس یک کارهای پذیرفته شده اجتماعی داریم که آن کارها مقدس است و در مقابل یک کارهایی منفور می‌باشند. همچنین یک افکاری داریم که جامعه صحتش را پذیرفته است. همچنین یک گرایشها، افعال روحی، موضوعگیرها و مجاهده‌هایی می‌باشد که جامعه آنرا محترم می‌داند. البته این پذیرفته شده می‌تواند شخصی با خصوصیات خاص و یا معارفی باشد. مثلاً: معرفت برای معرفت محترم نیست بلکه معرفت عقلانی از نقل محترم و پذیرفته شده می‌باشد.

۲/۳ - ضرورت شناسایی علت پذیرش برای توصیف کمال و نقص در فرهنگ

بنابراین فرهنگ پذیرش اجتماعی است، حال شاخصه‌ای که می‌توان توسط آن درجه کمال و نقص فرهنگ را بررسی کرد علت تکامل پذیرش می‌باشند.

۲/۴ - قدرت تفاهم علت تکامل پذیرش

(ج): علت پذیرش قدرت تفاهم است.

۲/۵ - فعل روحی، نظری و عینی علل پیدایش تفاهم

اما اینکه قدرت تفاهم چگونه پیدا می‌شود. باید بگوئیم: محال است که معنای تفاهم مجرد از آدم شکل بگیرد. تفاهمی که مقید به اجتماعی باشد باید خصوصیات گرایش، بینش و دانش را متقوماً در آن ببینیم و مجرد از اینها

بشود. موضع‌گیری یعنی ارزشهایی که برای فرد وجود دارد یعنی انتخاب اول یا جهت‌گیری که موضع‌گیری و تلاش متناسب با آن در نفی کسی که آن موضع و جهت را ندارد شکل می‌گیرد.

۱/۵ - ضرورت تناسب منطق تفاهم با توسعه اجتماعی
البته این زبان‌داری بمیزان سعه‌اش قدرت فراگیری موضوعات جامعه را دارد. اگر زبانی همتای توسعه اجتماعی نباشد قدرت تفاهم و همفکری آن و همچنین قدرت به پذیرش رساندن آن محدود است. بنابراین پذیرش وقتی اجتماعی می‌شود که زبان‌دار شود و زبان وقتی گسترده می‌شود که توسعه تفاهم پیدا کند.

۲ - بررسی علت تکامل فرهنگ (رابطه پذیرش، تفاهم و منطق)

۲/۱ - بینش اجتماعی پایگاه تکامل پذیرش

پایگاه تکامل پذیرش اجتماعی، بینش اجتماعی می‌باشد. بنابراین تعریف فرهنگ به بینش (که قبلاً گفته بودیم) تعریف به پایگاه می‌باشد

(س): پس پایگاه بینش را پذیرش می‌گیریم.

(ج): پذیرش اجتماعی به عنوان یک محصول آخر کار حاصل می‌شود.

(س): یعنی زبان‌دار می‌شود و بعد از زبان‌دار شدن توسعه تفاهم هم می‌آید یعنی توسعه تفاهم پذیرش می‌آورد.

۲/۲ - ضرورت مقنن شدن پذیرش در سه بخش «گرایش، بینش و دانش»

این زبان‌دار شدن باید در همه بخشها حتی بخش گرایشی باشد. اگر بخشی گرایشی زبان‌دار شد «حقانیت» در جامعه زبان‌دار شده است، یعنی مردم سر مسئله حق و

۲/۶ - روش به (به معنای تناسبیات روحی، نظری و عینی) علت پیدایش تفاهم

پس انسان یک رفتار روحی، یک رفتار نظری و یک رفتار حسی دارد که این سه رفتار باید با همدیگر لااقل هماهنگی نسبی داشته باشند تا اینکه بتواند تفاهم را ملاحظه کند و یک قدم قبل از تفاهم، هماهنگ سازی اینها بعهدہ بینش او است. بنابراین می توان به مجموعه تناسبیات روحی، تناسبیات نظری و تناسبیات حسی روش اطلاق کرد.

۲/۷ - ضرورت هماهنگ سازی موضوعات فرهنگی (دینی، علمی، اجرایی) متناسب با هماهنگی افعال فرهنگی (تناسبیات روحی، ذهنی، عینی)

لذا هماهنگی در اوصاف موضوع بینش و در اوصاف فعل بینشی ضرورت دارد. به عبارت دیگر باید بتوانیم فرهنگ دینی، علمی، اجرایی را در جامعه هماهنگ کنیم تا تفاهم اجتماعی حاصل بشود والا فرهنگ دینی به یک طرف و فرهنگ علمی یا نظری هم به طرف دیگری و فرهنگ اجرائی هم به طرف دیگری می کشد. مثلاً فقیه و کسی که مقید به تعبد باشد روش تعبدی را اصل قرار می دهد و او با فیلسوف یا ریاضی دان ن سازد، یعنی کار علمی آن و محصولاتش یک محصولاتی باشد که آنها را رد کند و هکذا محصولات کار نظری این طرف را رد کنند. یا مثلاً فیلسوف می گوید: فقیه قشری برخوردار می کند ولو فیلسوف عارف نظرش به پرورش باشد و کار فقیه دایر مدار بین دلیل و مدلول باشد و کاری به پرورش نداشته باشد و مجری هم کارش نسبت به حل مشکلات عینی باشد. عارف به فقیه می گوید: چرا متنسک به الفاظ می شوئی؟ عرفا تعبد به الفاظ و تنسک به آنها را کم ملاحظه می کنند و می گویند: نباید به این اندازه دقت کرد و

نیست. فعل گمانه زدن یک فعل فعلی هم دارد که با هم انجام می گیرند یعنی یک فعل جهت گیری دارد و در آن جهت، گمانه می زد و پس از اختیار جهت، گمانه می زند. به تعبیر دیگر حین گمانه زدن جهت گیریش حضور دارد و در آن واحد دو فعل انجام می دهد، یک فعل حاکم که استمرار دارد تا وقتی که این به تردید در جهت گیریش نرسیده و آن جهت را رها نکرده باشد. این تردید از امور نظری نیست بلکه از امور روحی است. لذا تا این حالت را دارد فکر می تواند او را به تردید برساند و بستر بن بست او یا بستر جریانش بشود. اگر بستر بن بست شد شخص کلافه می شود و قدرت حضور در سطح پائین اختیارش پیدا نمی کند مثل یک زندانی اگر بخواهد استمرار به جهتش بورزد و راه برای اعمال آن جهت نداشته باشد و راه گمانه زنی برایش سد شده باشد، او دچار بن بست شدید و حالت روانی می شود که نتیجه اش اضطراب است. اگر اولش متلون نشود ولی به اضطراب کشیده می شود. اگر استقامت کند نه تردید را و نه تلون را (که نتیجه تردید است) می پذیرد. بنابراین پایگاه تفاهم نمی تواند مستغنی از این سه فعل «روحی، نظری، حسی» باشد. دقت کنید که فعل حسی هم باید باشد. یعنی همانطور که نظر مجرای برای وضعیت روح بود عمل هم همینگونه است. اگر مسلمانی در جامعه آمریکا (جامعه کفر) برود بصورت انفعالی پاسخگویی نسبت به مسائل مستحدثه خود می باشد و نمی تواند توقف عملی را بپذیرد، همانطور که نمی توانست توقف نظری را بپذیرد. اگر بن بست عملی برایش محرز شد به اینکه مثلاً هیچ وجه راه اصلاح شدنی ندارد یا باید بتواند از مواجهه بودن با آن بپرهیزد و یا دوباره آن اضطراب می آید.

(ج): به این نکته خوب دقت کنید که ما دوگونه تعریف داریم، تعریف انتزاعی و تعریف تقومی. در تعریف انتزاعی همیشه موضوع را مستقل باید دید. لذا در تعریف انتزاعی از فرهنگ باید آن را موضوعی مستقل از سیاست و اقتصاد دانست.

۳/۲ - ملاحظه اختلاف سهم تأثیر عوامل در جریان تکامل، در شیوه تقومی (وصفی) تعریف

ولی وقتی می‌خواهید فرهنگ را اینطرف خط بیاورید و آن را بصورت صفت و موصوف ببینید باید حتماً بمعنای وصفی ملاحظه‌اش کنید که در اینصورت در جریان قابل ملاحظه هست و نه مستقل. یعنی شما می‌خواهید بعداً بگوئید: سیاست به نسبت در مفهوم فرهنگ حضور دارد، یعنی مفهوم فرهنگ مفهومی تقومی است. بنابراین در این نوع تعریف مفاهیم از ابتدا در سه سطح نسبی ملاحظه می‌شوند. یعنی آنها مربوط به هم ملاحظه می‌شوند و هر موضوعی بوسیله موضوع دیگر قید می‌خورد و موضوع دیگر سهم تأثیری در آن دارد. البته معنا ندارد که خود موضوع قید بخورد ولی اثر آن حتماً قید می‌خورد و یا نسبتشان به یکدیگر حتماً قید می‌خورد. در مرحله بعد در جریان تکامل هم متقوم به یکدیگر هستند. تکامل یکی در تکامل دیگری اثر دارد. مثلاً حضور لیوان در کامل شدن قندان تأثیر دارد. این مطالب برای وقتی هست که شما موضوع را صفت و موصوفی می‌بینید.

۳/۳ - تعریف فرهنگ به پذیرش، در تعریف انتزاعی فرهنگ

اگر اینگونه شد فرهنگ دینی، علمی، اجرائی به عنوان اوصاف نسبتها ملاحظه و در هم ضرب می‌شوند. بنابراین اگر می‌خواهید فرهنگ را در مضاف و مضاف‌الیه بگذارید

حال اینکه فقها می‌گویند: ملاک رسیدن به فهم است و همین را باید موضوع دقت قرار داد. مجریان هم می‌گویند: باید بن بست اجرائی را ملاحظه کرد و این به معنای جدا بودن این سه از همدیگر می‌باشد و حتماً در جامعه عدم تفاهم ایجاد می‌شود.

۲/۸ - ضرورت هماهنگ‌سازی روشها در موضوعات فرهنگی به منظور ایجاد تفاهم

بنابراین بین این سه موضوع باید هماهنگی باشد همانطور که در خود عملیات فهم هم باید سه روش آنها و سه تا منطق آنها با هم هماهنگ باشند. به عبارت دیگر باید گمانه‌زنی نسبت به جهت‌گیری و تعبد با گمانه‌زنی نسبت به صحت گمانه‌زنی نسبت به کارآمدی با هم هماهنگ باشد زیرا در عمل گمانه حتماً جهت‌گیری وجود دارد و نمی‌تواند جهت نباشد و کارآمدی هم حتماً حضور دارد. به عبارت دیگر «گمانه، گزینش، پردازش» اجتماعی بریده از جهت‌گیری نمی‌باشد و یا «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» هم نمی‌تواند بریده از گمانه‌زنی باشد. در فعل اجتماعی این سه نمی‌توانند جدای از یکدیگر باشند.

۲/۹ - تفاهم محصول روش و پذیرش محصول تفاهم

پس ما ابعاد را در مرحله روش سه چیز می‌دانیم. روشی که باید منتهی به تفاهم بشود و یا مناسباتی که باید محصولش تفاهم پذیرفته شده‌های اجتماعی باشد.

۳ - تفاوت تعریف انتزاعی و تعریف تقومی از فرهنگ

۳/۱ - مستقل بودن عناوین در شیوه انتزاعی تعریف

(س): پس جمع‌بندی فرمایشات شما این است که فرهنگ همان پذیرش است منتهی مبداء پذیرش تفاهم و مبداء تفاهم منطبقها می‌باشد.

۳/۶ - ملاحظه فرهنگ به صورت یک «فعل در حال جزیان»، در تعریف تقوومی فرهنگ

در اینگونه تعریف خصوصیات جریان تکامل فرهنگ و علت تکاملش همراهش هست و لذا باید هم سهم تأثیر «اصلی، فرعی، تبعی» در تکاملش و هم سهم تأثیرش نسبت به سایر چیزها ملاحظه شود. در اینجا صحیح است که بگوئیم: فرهنگ موضوعاً و فعل موضوعاً ملاحظه می شود. به عبارت دیگر شما در فاعلیت گفته بودید همه چیز فعل هست و فاعلیت هم دارد. لذا ممکن است بگوئید: یک دسته افعال فرهنگ از افعال دیگر شکل می گیرند مثلاً: یک مفهوم توسط مفهوم دیگر تولید می شود؛ حتی وقتی که در پذیرش هست می توانید بگوئید: فاعلیتش تصرفی هست یا تصرفی نیست و اگر تصرفی نیست باز در تبعی ها اصلی یا فرعی یا تبعی هست. باز در تبعی ها هم باز تبعی تبعی تبعی یا تبعی اصلی هست. بنابراین می توانید این مطالب را نسبت به فرهنگ بگوئید ولی آنچه که یقینی هست اینست که فرهنگ بعنوان خصوصیات خود فعلی که منشأ پیدایش فرهنگ می شود باید قابل ملاحظه باشد.

۴ - تناظر تقسیم به «فعل، موضوع و هدف» با تقسیم «توسعه، ساختار، کارایی» روشنگر نقش این تقسیم در توصیف فرهنگ

اما سؤال دوم که پیرامون معیار تقسیم «فعل، موضوع، هدف» بود. طبق فلسفه نظام ولایت می توانید بجای فعل اوصاف توسعه و بجای موضوع اوصاف ساختار و بجای هدف اوصاف کارآیی بگویند.

و به صورت مستقل و انتزاعی به آن نظر کنید زیرش بنویسید «پذیرش».

۳/۴ - جاری بودن فرهنگ در سیاست و اقتصاد در تعریف تقوومی فرهنگ

اگر می خواهید فرهنگ را اینطرف (طرف ساختار) بیاورید و نام و عنوان یک نسبت برای آن قرار دهید (که خود آن نسبت وصف کل می شود و یک وصف بریده از سایر اوصاف هم نیست بلکه نظام روابطی هست) پس باید فرهنگ بگونه ای معنا بشود که بتواند در کلیه عناوین و موضوعات مشاهده شود، منتهی در یک جاهائی پر رنگتر و غلیظتر و یک جاهائی رقیقتر دیده می شود.

ابعاد خود فرهنگ هم باید نسبت به هم صفت و موصوفی (نسبتی) و سهم تأثیری و در حال جریان و تغییر دیده شوند.

۳/۵ - بریده نبودن تعریف فرهنگ از پایگاه فرهنگ در تعریف تقوومی فرهنگ

در اینصورت تعریف فرهنگ هرگز از پایگاهش بریده نمی تواند باشد زیرا در اینجا دیگر نامی کنده شده از یک خصلت مشترک نیست بلکه در این جا نام صفتی مقوم با سایر اوصاف می باشد و فرق بین این دو بسیار زیاد هست. در جائی که بصورت وصفی می بینیم با تمام خصوصیات عینیتش ملاحظه می کنیم. یعنی با همه تعیناتش، آن هم تعیناتی که وابسته و مقوم به سایر موضوعات می باشد. اگر فرهنگ را اینگونه ملاحظه کنید، دیگر نمی تواند بریده از پایگاه و علتش باشد.

اینجا گذاشته‌اید و سپس شروع به تحلیل افعالی کردید که باید روی این موضوع انجام بگیرید تا این تغییر حاصل شود. اینگونه ملاحظه فعل، هرچند ممکن و لازم است و می‌توانید مجموعه افعال را تحت پوشش سیاست یا تحت عنوان استراتژی ببینید، یعنی در اینجا شما فاعل هستید و دارای افعال موضوعاتی هستید و می‌خواهید به یک جایی برسید ولی باید توجه داشته باشید که در اینجا فعل را مجرد از موضوع مطالعه می‌کنید و این فرق دارد با آنجائی که بخواهید خود فعل را تکامل بدهید.

۴/۴ - بیان سه احتمال با سه گونه تقویم و تأخر فعل، موضوع و هدف

(س): آیا تکامل فعل متناسب با تکامل اهداف می‌شود؟

(ج): ببینید ما سه احتمال در تقدم و تأخر سه وصف فعل، موضوع، هدف داریم.

احتمال اول: فعل، موضوع، هدف

احتمال دوم: موضوع، فعل، هدف

احتمال سوم: هدف، فعل، موضوع

۴/۵ - مقدم شدن فعل بر موضوع در صورت ملاحظه

«فعل موضوعاً»

۴/۵/۱ - تغییر هدف یا ارتقاء هدف، شاخصه بهینه فعل

در فرض فوق

در آنجائی که فعل موضوعاً ملاحظه و بهینه می‌شود می‌توانید بگوئید: مثلاً شاخصه‌اش این است که زودتر به هدفی که معین شده بود برسیم یا می‌توانید بگوئید: به هدف بالاتر و بهتری برسیم و یا تغییر در زمانش یا تغییر در سطح مرقوبیت آن (کمال هدف) مورد توجه‌تان باشد.

۴/۱ - اصلی بودن «خصوصیات فعل» در تصرف، نسبت به موضوعات

(س): فعل با توسعه چه ربطی دارد؟

(ج): وقتی می‌گوئید: خصوصیات خود فعل را می‌خواهم بینم خصوصیات فعل بنفسه نقش اصلی در تصرفات شما نسبت به موضوعات دارد.

۴/۲ - ضرورت تناسب فعل با موضوع مورد تصرف

اگر برای فعل کمال و نقص قائل بشوید برای تصرفات هم باید کمال و نقص قائل شوید. نمی‌شود فعل ناقص باشد ولی تصرفات کاملتر از آن فعل باشند. بنابراین اولاً: فعل با تصرفات تناسب دارد یعنی فعل نسبت به موضوع باید با موضوع خود فعل (یعنی تصرفاتش) تناسب داشته باشد. ثانیاً: فعل نسبت به موضوع حاکمیت دارد و اصلی هست و فعل و موضوع روی هم نسبت به اثر حتماً حاکمیت دارند. نمی‌شود بگوئید: اثر درجه‌اش مثلاً ده و خوب بود ولی فعل و موضوع روی هم دو پیوند زیر در اینصورت اندازه‌گیری شما درست نبوده است. اثر نسبت به فعل و موضوع تبعی می‌باشد.

۴/۳ - مقدم شدن موضوع بر فعل و هدف در صورت

ملاحظه برنامه

(س): فعل مگر در نسبت بین موضوع و هدف

معلوم نمی‌شود؟

(ج): عنایت بفرمائید ما تقسیمات را از چند جهت انجام می‌دهیم. بنابراین «فعل، موضوع و هدف» شد. حال به گونه دیگری بررسی می‌کنیم و می‌گوئیم: موضوعی داریم و فعل روی آن انجام می‌گیرد تا به هدفی برسیم. در این صورت شما فعل در برنامه (و نه فعل موضوعاً) را مورد تحلیل قرار داده‌اید، یعنی موضوعی را مستقل در

۴/۵/۲ - تغییر موضوعات به تناسب تغییر افعال در فرض فوق

حال آیا این شاخصه این فعل یا خود فعل می شود؟ آیا وقتی که فعل بهتر می شود و به هدف بالاتری می رسیم این اثر بهتر شدن هست یا این که خصوصیات خود فعل را برای بهینه سازی تقسیم می کنید؟ می گوئید: خیر، خواسته ام به طبقه بالاتری بروم و لذا گفته ام چه افعالی تناسب دارد که انسان به طبقه بالاتر برود. می گویم: وقتی می خواهید تناسبات فعل را تغییر بدهید آیا موضوعات کارها را عوض می کنید یا اینکه می توانید خود کار را موضوع دقت قرار بدهید و کار روی انواع موضوعات عوض کنید؟

(س): به تبع تغییر فعالیتها چه بسا موضوعات هم تغییر کنند.

(ج): می گوئید: می خواهم به جایی بالاتر بروم که برای این امر تناسباتش را ملاحظه کردم و نتیجه گرفتم که باید غیر از این موضوعات پنج عدد موضوع اضافه و یا دو عدد موضوع باید حذف شود. بنابراین در صورتی که هدف جدید شده موضوعات کار هم جدید می شوند حال آیا فعل ثابت هست یا فعل ثابت نیست؟ فعل از چه جهت ثابت نیست؟ گاهی می گوئید: فعل به لحاظ موضوع مختلف شد و گاهی می گوئید: موضوعاً فعل بهتر شد.

(س): هر دوی اینها ممکن هست اتفاق بیفتند.

(ج): پس می شود فعل به نفس قابل مطالعه باشد و این غیر از مطالعه موضوع در برنامه می باشد.

۴/۵/۳ - مورد توجه نبودن موضوع و هدف در صورت ملاحظه «فعل موضوعاً»

(س): جای این مطالعه کجا هست؟

(ج): بیان می شود. حالا اگر بخواهیم بهینه شدن فعل را موضوعاً ملاحظه کنیم تا اثرگذاری بهتری در موضوعات جدید حاصل شود دیگر بحثمان، بحث هدف و موضوع نیست بلکه بحثمان پیرامون خود فعل و اوصاف فعل موضوعاً می باشد.

فعل، فعل آموزش هست صرف نظر از اینکه چه موضوعاتی و چه کتابهایی درس داده می شود می خواهد جغرافی، یا فیزیک باشد. ما فعلاً درباره نفس آموزش صحبت می کنیم به اینکه چگونه می توان القاء بهتری انجام بگیرد؟ چگونه یادگیری و یاددهی بهتری انجام می گیرد؟ البته دقیقتر از این می توان ابعاد نفس فعل را ملاحظه کرد مثلاً اگر اینگونه بگوئیم: که حالت شخص گوینده مثل منطقتش و مثل رفتارش این اثرات را دارد، که در اینصورت سه بعد رفتاری یک انسان را ملاحظه می کنیم.

(س): یعنی خلاصه خود فعل را موضوع قرار دادیم.

(ج): بله فعل موضوعاً و نه اینکه موضوعات را در

برنامه ملاحظه کنیم.

(س): ما قبل از اینکه بررسی کنیم که تفاوت فعل

موضوعاً با فعل در برنامه چیست؟ باید ابتدا جایگاه اصلی

این تقسیم (فعل، موضوع، هدف) در کار ما مشخص شود.

(ج): اگر فعل، موضوع، هدف را در برنامه بکار ببرید

و بگوئید: افعالی که نسبت به موضوعات برنامه انجام

می گیرد، در بخش انتزاعی افعال را مطرح کرده اید، یعنی

یک مطلوبیتهای کمی را معین کردید و این موضوعاتش

می باشد و بعد هم می گوئید: یک افعالی متناسب با این

افعال انجام می‌گیرد.

۴/۶ - ضرورت ملاحظه سه بعد «توسعه، ساختار،

کارایی» برای مطالعه تکامل جامعه

ولی اگر بخواهید فعل را بعنوان وصف ملاحظه کنید

باید بگوئید: چیزی بنام جامعه دارد تغییر و تکامل پیدا

می‌کند که یک افعال و سطوحی دارد.

بعبارت دیگر اگر بنا شد جامعه در حال حرکت بررسی

شود، این شیء در حال حرکت سطوحی دارد که باید آن

سطوح را بشناسید. همچنین باید بررسی کنید که «ظرفیت،

جهت، عاملیت» آن چگونه افزایش پیدا می‌کند؟ «ظرفیت،

جهت، عاملیت» دقیقاً برابر با «فعل، موضوع،

هدف» می‌باشد.

اگر شما سطوح فعل را ملاحظه می‌کنید، یعنی

موضوعاتی که این متغیرهای اصلی فرعی، تبعی نسبت به

آنها در حال فعل و انفعال هستند در اینصورت پیرامون

ساختار بحث می‌کنید. اگر حرکت و پیدایش کثرت جدید

جامعه را با حفظ وحدت و انسجام آن در جهت تقرب

الی الله یا الی الدنیا ملاحظه کنید در اینصورت هدف مورد

دقت قرار گرفته است.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۶/۱۲/۱۶

جلسه ۱۱

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بیان ابعاد فرهنگ، تقسیمات ابعاد فرهنگ، رابطه ابعاد فرهنگ با موضوعات فرهنگی

فهرست

- مقدمه: ۱
- ۱ - خلاصه بحث گذشته ۱
- ۲ - طرح سئوالات ۱
- * اصل بحث ۲
- ۱ - تقدم موضوع بر فعل در ملاحظه برنامه و تقدم فعل بر موضوع در ملاحظه شی متغیر (فعل موضوعات) ۲
- ۱/۱ - ضرورت شناسی شی متغیر بی حد نفسه برای یافتن متغیرهای حرکت ۲
- ۱/۲ - امکان یافتن اصلی ترین فعل متناسب با تعیین اصلی ترین متغیر در موضوعات ۲
- ۱/۳ - یافتن متغیرهای حرکت بر اساس ملاحظه فعل بنفسه ۲
- ۲ - بیان ابعاد تکاملی جامعه (فعل، موضوع، هدف) ۲
- ۲/۱ - «جهت گیری، موضع گیری، مجاهده»، «شاخصه ظرفیت جامعه با گمان، گزینش، پردازش» شاخصه جهت جامعه با «تجزیه، تحلیل، ترکیب» اوصاف عاملیت در جامعه (اوصاف فعل در جامعه) ۲
- ۲/۲ - تغییر «انتشارات» حاصل تغییر ظرفیت جامعه، متغیر «ارتباطات» حاصل تغییر جهت جامعه و تغییر «اقتدار» حاصل متغیر عاملیت جامعه (تأثیر فعل بر موضوع در جامعه) ۳
- ۲/۳ - تغییر کارایی جامعه متناسب با تغییر نمودار اوصاف توسعه و ساختار ۳
- ۳ - بیان ابعاد فرهنگ و رابطه آن با موضوعات فرهنگی ۳
- ۳/۱ - جهت گیری، سنجش، خصوصیت موضوع بیانگر ابعاد فرهنگ ۳
- ۳/۱/۱ - مستمر بودن فعل جهت گیری در تمامی مراحل ۳

- ۳/۱/۲ - سنجش، فعل دوم پس از جهت‌گیری ۴
- ۳/۱/۳ - ملاحظه تناسب سنجش با موضوع خاص، فعل سوم پس از جهت‌گیری ۴
- ۳/۱/۳/۱ - قطع بودن ارتباط موضوعات با وحی در جهت‌گیری مادی ۴
- ۳/۱/۳/۲ - ضرورت ارتباط یافتن با وحی (از طریق علم اصول) در جهت‌گیری الهی ۴
- ۳/۱/۳/۳ - تبعیت حقانیت از کارآمدی مادی در جهت‌گیری مادی ۴
- ۳/۱/۳/۴ - حاکمیت ابتهاجات مادی بر رشد تکنولوژی و حاکمیت رشد تکنولوژی بر توسعه اخلاق، در جهت‌گیری مادی ۴
- ۳/۲ - رابطه ابعاد و فرهنگ انواع فرهنگ ۵
- ۳/۲/۱ - وجود هر یک از ابعاد فرهنگ در سه نوع فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرایی ۵
- ۳/۲/۲ - حضور خصوصیت دینی در فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرایی از طریق جهت‌گیری ۵
- ۳/۲/۳ - ضرورت بیان مناسبی برای تکامل و جهت‌گیری و سنجش و موضوع سنجش به وسیله روش ۵
- ۳/۲/۳/۱ - تکامل ابعاد ضرورت بخش بهینه ابعاد ۵
- ۳/۲/۴ - تبعیت تکامل موضوعات (انواع) فرهنگ از ابعاد فرهنگ ۶
- ۳/۲/۴/۱ - منزلت زمانی داشتن «ابعاد»، منزلت مکانی داشتن «انواع» و منزلت کارایی داشتن ۶

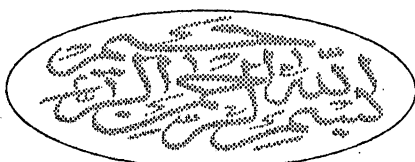
۴ - بیان تقسیمات «هدف» ابعاد فرهنگ بر اساس جدول اوصاف جامعه و

- بررسی ارتباط موضوعات فرهنگی بر اساس آن ۶
- ۴/۱ - تعریف دینی، دینی، دینی به مواردی که مواد، روش و محصول آن دینی است ۶
- ۴/۲ - حاکمیت توصیفها، اهداف و احکام بیان شده در دین بر معادلات ارائه شده توسط فرهنگ علمی ۶
- ۴/۳ - حاکمیت معادلات توصیفی، ارزش و تصرفی بیان شده در علم بر دستورالعملهای اجرایی ۷
- ۴/۴ - حضور فرهنگ دینی در سه سطح از طریق معنای عام ارزش، دستور، حقوق ۷
- ۴/۵ - تقسیمات بخش‌گرایی در جدول اوصاف جامعه بیانگر تقسیمات فرهنگ دینی ۸
- ۴/۵/۱ - رابطه هستی، فیزیک، ریاضی ۸
- ۴/۵/۱/۱ - ضرورت رابطه فیزیک و فلسفه ۸
- ۴/۵/۱/۲ - ضرورت رابطه ریاضیات با ریاضیات عالم ۸
- ۴/۵/۲ - هماهنگی هستی، فیزیک، ریاضی با هم مانع ناهنجاری فکری در جامعه ۹
- ۴/۶ - تقسیمات بخش بینش در جدول اوصاف جامعه، بیانگر تقسیمات فرهنگ علمی ۹

کد بایگانی کامپیوتری : ۰۹۰۰۵۰۱۱
تاریخ جلسه : ۷۶/۱۲/۱۶
تاریخ انتشار : ۷۷/۰۱/۲۴
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
برادر پیروزمند
برادر جمالی

نام جزوه :
استاد :
عنوان گذار :
ویراستار :



بیان ابعاد فرهنگ، تقسیمات ابعاد فرهنگ، رابطه ابعاد فرهنگ با موضوعات فرهنگی

مقدمه:

۲- طرح سئوالات

۱- خلاصه بحث گذشته

برادر پیروزمند: در جلسه هشتم، و نهم اوصافی را برای فعل، موضوع و هدف فرهنگی، بیان فرمودید و فرهنگ «دینی، علمی، اجرائی» را بعنوان اوصاف موضوع و «حقانیت، صحت و کارآمدی» را بعنوان اوصاف هدف بیان فرمودید و در این رابطه سئوالاتی مطرح بود. جلسه قبل علاوه بر تعریف فرهنگ بیان شد که ما اگر بخواهیم فرهنگ را غیر انتزاعی معنی کنیم باید آن را با علت پیدایش در ارتباط ببینیم و لذا پذیرش به تفاهم و تفاهم به ابزار تفاهم ارتباط پیدا کرد و این بحث تقریباً به جمع‌بندی رسید. بحث دوم این بود که «موضوع، فعل، هدف» در تقسیمات ما چه جایگاهی دارد که توضیح فرمودید که فعل متناظر با اوصاف توسعه، موضوع متناظر با ساختار و هدف متناظر با کارآئی می‌باشد منتهی در انتها به این بحث پرداخته شد که این سه وصف ممکن است به سه شکل مورد استفاده قرار بگیرند و تقدم و تأخرشان تغییر نکند.

بحث در این زمینه نیمه تمام ماند و این مطلب مشخص نشد که اگر بخواهیم تناظر «توسعه، ساختار، کارآئی» را حفظ بکنیم طبیعتاً باید فعل مقدم باشد اما اگر فعل را بعنوان امری بین موضوع و هدف ملاحظه کنیم باید مؤخر باشد. به هر حال این یک بحثی بود که نحوه استفاده از این سه وصف خلاصه در مجموعه کار ما مشخص نشد و اگر صلاح بدانید توضیح اضافه‌ای نسبت به این سه داشته باشید.

مطلب دیگر اینکه برای بدست آوردن نظام عناوین فرهنگی فرمودید یک مرحله اینست که بیایم برای سه وصف اصلیمان سه سطح تعریف نسبی ارائه دهیم. حال سؤال ما اینست که چون می‌خواهیم نظام عناوین و موضوعات فرهنگی را بدست بیاوریم آیا برای بدست آوردنش باید همان اوصاف موضوع فرهنگ «دینی، علمی، اجرائی» در خودش ضرب کنیم و بعد متناظرهایش را پیدا کنیم تا موضوعات فرهنگی بدست بیاید یا اینکه لازم است

برای تفوُّش با فعل و هدف این سه دسته اوصاف به همدیگر ضرب بشوند؟

* اصل بحث

۱ - تقدم موضوع بر فعل در ملاحظه برنامه و تقدم فعل بر موضوع در ملاحظه شی متغیر (فعل موضوعات)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مطلبی را در آخر جلسه قبل عرض کردیم که شاید دقت کافی به آن نشده باشد و آن اینست که وقتی که فعل، موضوع و هدف را در برنامه ذکر می‌کنید فرق دارد با وقتی که شیء متغیر را بنفسه ملاحظه می‌کنیم شاید سؤال شود که ما چه احتیاجی داریم که شیء را بنفسه ملاحظه کنیم. و حال اینکه ما می‌خواهیم کار برنامه‌ای داشته باشیم؟

۱/۱ - ضرورت شناسی شی متغیر فی حد نفسه برای یافتن متغیرهای حرکت

اگر ما شیء را متغیر را شناسیم متغیر اصلی، فرعی و تبعی آن شی را نخواهیم شناخت. منظور از شئیء، شیء منطقی و موضوعی است که در جریان تاریخ، تکامل پیدا می‌کند هر چند آن موضوع خودش شامل بر انسانها (که ما هم جزء آنها هستیم) باشد. ما وقتی که جامعه را نگاه می‌کنیم داخل جامعه و از اعضاء جامعه و مشغول شناسائی هستیم ولو برنامه‌ریز یا سیاست‌گذار باشیم. مثل وقتی که ما شناسائی را موضوع شناسائی قرار می‌دهیم در اینصورت هر چند خودمان دارای قدرت شناسائی هستیم ولی با همان قدرت مشغول تحلیل اصل شناسائی هستیم و می‌خواهیم آن را آسیب‌شناسی و بالطبع کنترل و بهینه کنیم. یعنی خودمان هم تحت همان موضوعی هستیم که داریم شناسائی می‌کنیم.

اما چرا باید این کار را انجام بدهیم؟ برای اینکه بتوانیم

متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی موضوع را معین کنیم.

۱/۲ - امکان یافتن اصلی‌ترین فعل متناسب با تعیین

اصلی‌ترین متغیر در موضوعات

فائده اینکار هم اینست که مبتنی بر این شناخت می‌توانیم محوری‌ترین کار را معین و تعریف کنیم. بنابراین فعل اصلی ما باید متناسب با متغیر اصلی در موضوع و فعل فرعی ما متناسب با متغیر فرعی در موضوع و فعل تبعی ما هم متناسب با متغیر تبعی در موضوع باشد.

۱/۳ - یافتن متغیرهای حرکت بر اساس ملاحظه فعل بنفسه

شیء و موضوع متغیر را که می‌خواهیم بشناسیم باید عواملش (که جامعه باشد) را بشناسیم و برای خود او بنفسه فعل ذکر کنیم. یعنی طبقات و سطوحی ذکر کنیم که آن فعل در آن طبقات و سطوح اثر می‌گذارد.

موضوع در حال تغییر و تکامل هست و متغیر اصلی آن بصورت اصلی و متغیر فرعی آن بصورت فرعی روی تغییر منزلتهای درونیش اثر می‌گذارد. پس باید سطوح موضوع با فعل خود موضوع تناسب داشته باشد.

۲ - بیان ابعاد تکاملی جامعه (فعل، موضوع، هدف)

۲/۱ - «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده»، «شاخصه ظرفیت جامعه با گمان، گزینش، پردازش» شاخصه جهت جامعه با «تجزیه، تحلیل، ترکیب» اوصاف عاملیت در جامعه (اوصاف فعل در جامعه)

موضوع در سه سطح فاعلیت زمانی دارد و لذا امکان دارد مثلاً اوصاف توسعه را برایش ذکر کنیم. حال جامعه را به عنوان یک موضوع بررسی می‌کنیم. همیشه ظرفیت و شدت جامعه بوسیله عمل «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» بالا می‌رود. بر اساس پیدا شدن شدت ظرفیت

(در این امر زمانی) ساختارهای زمانی (متغییر فرعی) هم عوض می‌شود یعنی گمانه‌زنیها، گزینشها و پردازشها عوض می‌شود و در آخر بر اساس تغییر ساختار زمانی، ساختارهای مکانی (متغییر تبعی)، یعنی تجزیه، تحلیل و تأثیرهایشان هم عوض می‌شود.

۲/۲ - تغییر «انتشارات» حاصل تغییر ظرفیت جامعه، متغیر «ارتباطات» حاصل تغییر جهت جامعه و تغییر «اقتدار» حاصل متغییر عاملیت جامعه (تأثیر فعل بر موضوع در جامعه)

حال که زمانِ زمانِ زمان و مکانِ زمانِ زمان و کارائی زمانِ زمان را گفتید، در مرحله بعد با تغییر اینها منزلتهای امور در موضوعات کلان تغییر می‌کند. به عبارت دیگر «انتظارات» متناظر با تغییر ظرفیت جامعه و «ارتباطات» متناظر با تغییر قدرت گمانه‌زنی و تفاهم (زبان جدید) جامعه و «اقتدار» جامعه متناظر با تغییر عاملیت جامعه تغییر می‌کنند. مثلاً: با «تجزیه، تحلیل، ترکیب» سلاح هسته‌ای تولید و بالطبع اقتدار جامعه بالا می‌رود.

در مرحله بعد با تغییر اینها اوصاف کلان جامعه هم عوض می‌شود یعنی نسبت‌هایی که در «تناظر»، «ترتیب» و «تنظیمهای» کلان جامعه هست تغییر می‌کنند. بنابراین برای خود جامعه هم فعل و موضوعاتی ذکر کردیم که با تغییر آنها ساختارهای اجتماعی و نظامات اجتماعی عوض می‌شود، یعنی چون مبنای «تناظر، ترتیب، تنظیم» و «مدیریت، مشارکت، مباشرت» عوض شد نظام اجتماعی هم تغییر می‌کنند. در آن زمان «اذا امرالمولی بعبده» بود و حالا پیدایش تصمیم روش خاص کارشناسی دیگری دارد. در این زمان پیدایش تخصیص، تصمیم‌گیری و اجرا عوض شده است. مثلاً نظام ولایت الهی در مقابل نظام استکباری

در همه موضوعات شکل می‌گیرد.

۲/۳ - تغییر کارایی جامعه متناسب با تغییر نمودار اوصاف توسعه و ساختار

بنابراین با تغییر اوصاف توسعه و ساختار جامعه کارآمدی جامعه هم عوض می‌شود در این حال متناسب با ظرفیت جامعه، تعریف جدیدی برای انسان و ابزار ارائه می‌شود. بنابراین ما در اینجا فعل، موضوع و هدف را در خود جامعه ملاحظه نمودیم و متناسب با این سنجش، فعل ما (که بهینه اثر باشد) در موضوع کارمان که جامعه هست عوض می‌شود.

همچنین موضوعات فعل و اهداف خودمان که موضوعات و اهداف برنامه هست متناسب با این سنجش و تغییر شکل می‌گیرند.

۳ - بیان ابعاد فرهنگ و رابطه آن با موضوعات فرهنگی مقدمه بحث تمام و حال پیرامون فرهنگی دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرائی مطلبی را عرض می‌کنیم. ما در فرهنگ تقسیم «ابعاد، انواع، ثمرات» را مطرح کردیم. این نکته را متذکر نمودیم که ما در این قسمت خود جامعه را موضوع کارمان قرار ندادیم بلکه موضوع ما فرهنگ می‌باشد.

۳/۱ - جهت‌گیری، سنجش، خصوصیت موضوع بیانگر ابعاد فرهنگ

در ابتدا باید ابعاد فرهنگ شناسائی شود. جهت‌گیری فرهنگی بعنوان یک فعل در فرهنگ وجود دارد، یعنی جهتی را بر اندیشیدن حاکم کردن.

۳/۱/۱ - مستمر بودن فعل جهت‌گیری در تمامی مراحل

البته این جهت‌گیری یک فعل استمراری است و فعلی نیست که تمام بشود، یعنی معنا ندارد که بگوئیم حالا ما

رفاه مادی می باشد، یعنی ابتهاجات مادی حلال مشکلات می باشند.

۳/۱/۳/۲ - ضرورت ارتباط یافتن با وحی (از طریق علم اصول) در جهت گیری الهی.

اگر جهت گیری الهی شد حتماً وحی موضوعیت پیدا می کند و لذا روش در اینجا روش استنباط و علم اصول می باشد.

۳/۱/۳/۳ - تبعیت حقانیت از کارآمدی مادی در جهت گیری مادی

در فرهنگ مادی حقانیت اصل نمی باشد بلکه حقانیت، تبعیت از صحت و صحت تبعیت از کارآمدی می کند. لذا در فرهنگ مادی بر خلاف فرهنگ الهی کارآمدی در ابتدا جای حقانیت می نشیند و کارآمدی هم به توسعه ابتهاجات اجتماعی و توسعه رفاه دائم التزاید توصیف می شود. البته رفاه دائم التزاید هم نمی تواند بصورت فردی شکل بگیرد، بلکه باید اجتماعی باشد که در سایه جامعه تعاون در دنیاپرستی شکل بگیرد.

۳/۱/۳/۴ - حاکمیت ابتهاجات مادی بر رشد تکنولوژی و حاکمیت رشد تکنولوژی بر توسعه اخلاق، در

جهت گیری مادی

ابتهاجات مادی با تکنولوژی بدست می آید و بر صحت و صحت بر اخلاق و حقانیت، حکومت می کند. لذا اخلاق به تبعیت از تکنولوژی نسبی می شود. بنابراین در این دستگاه دیگر نیازی به علم اصول برای اثبات حقانیت احساس نمی شود بلکه هماهنگی با کارآمدی ایجاد می شود.

لذا با این دیدگاه براحتی درباره ادیان و پیدایش سنن قضاوت می کنند و برای آنها موضوعات از جنبه های دیگر

جهت گیری کردیم و تمام شد و حالا مشغول سنجش بریده از جهت گیری می شویم. جهت گیری همیشه باید استمرار داشته باشد و کانه نسبت به این فعل یک قوه فعاله ایی داریم. بعبارت دیگر مادامی که مشغول عمل است، جهت گیری حضور دارد و لذا اگر جهت عوض شود معنی ندارد که سنجش در آن جهت واقع بشود؛ حتی اگر موضوع سنجش انتخاب جهت هم باشد آن سنجش نمی تواند بدون جهت گیری حاصل شود، یعنی لوازم جهت قبل در این سنجش حضور دارد. بنابراین اگر تردید در جهت باشد عمل سنجش واقع نمی شود.

۳/۱/۲ - سنجش، فعل دوم پس از جهت گیری

فعل دوم عمل سنجش و فعل سوم ملاحظه تناسب سنجش با موضوعی خاص (موضوعی که آن را می سنجد) می باشد. سنجش قبل از اجراء می باشد. بعبارت دیگر جهت گیری اصلی نظام ولایت می باشد و در مرحله بعد باید نسبت به این حل معضلات آگاهی و سنجش حاصل شود.

۳/۱/۳ - ملاحظه تناسب سنجش با موضوع خاص، فعل

سوم پس از جهت گیری

فعل سوم ملاحظه تناسب سنجش با موضوع خاص (موضوعی که می خواهد آن را بسنجد) می باشد. البته این سنجش همواره مواد و روشی دارد.

۳/۱/۳/۱ - قطع بودن ارتباط موضوعات با وحی در

جهت گیری مادی

در فرهنگ مادی است چون جهت گیری مادی هست طبیعتاً مواد سنجش از تعلیمات انبیاء اخذ نمی شود. در فرهنگ مادی اصل ابتهاجات مادی برای بالا رفتن

بی‌وضو باشد، بینش، آسیب‌پذیر از ابلیس و هوای نفس می‌شود. شاید کسی بگوید: در بررسی یک موضوع علمی، وضوء داشتن چه اثری دارد؟ در جواب باید بگوئیم: انسان با وضوء بهجت پیدا می‌کند از اینکه بتواند یک مطلب را ردّ یا اثبات بکند. اگر ابتهاج به این مطلب (ردّ و اثبات موضوعات علمی) بنفسه محرک انگیزه انسان شود، یقیناً او دچار عالم اوهام می‌شود و دیگر سنجش درستی انجام نمی‌دهد و تنها بُنیانهای شیطنت فرهنگی را پی‌ریزی می‌کند زیرا در اینصورت دیگر تقوای فرهنگی رعایت نمی‌شود و تعبد در مذاقه علمی اصل قرار نمی‌گیرد. او مذاقه‌اش برای اینست که تلذذ به عمل مذاقه و خود ارضاعی پیدا کند. سنجش او سنجشی نیست که بتواند در جهت الهی خدمت کند. بنابراین می‌توان حتی در سنجش و حرکت فرهنگی، تقوای فرهنگی را مطرح کرد. می‌توان برای آن مناسکی ذکر کرد مثلاً: با وضوء و بسم‌الله و استعاذه کار را شروع کرد. مواظب بودن بر این مطلب که کار را برای خدمت انجام داد. این مراقبت و محاسبه هم می‌تواند باطنی و روحی و هم متناسب با یک افعال خارجی‌ای باشد.

بنابراین اگر ما چنین چیزی را بگوئیم حتماً در حفظ جهتگیری، سنجش و گزینش موضوع نیازمند به مناسبات خاص یا روش هستیم. گزینش موضوع بدین معنا که جایگاه و اهمیت موضوع مشخص شود و به هر موضوعی در دستگاه الهی بیش از حد خودش بها ندهیم.

(س): روش را ابزار تعیین مناسک می‌دانید؟

۳/۲/۳/۱ - تکامل ابعاد ضرورت بخش بهینه ابعاد

(ج): هر سه بُعد با لحاظ خصوصیت خاصشان دارای تناسباتی هستند. فعل سه بعد دارد که این ابعاد قابل

مساوی هستند. برای آنها شریف بودن بی‌معنی خواهد بود چرا که پایگاهی برای شرافت ندارند.

۳/۲ - رابطه ابعاد و فرهنگ انواع فرهنگ

۳/۲/۱ - وجود هر یک از ابعاد فرهنگ در سه نوع فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرایی

بنابراین ابعاد فعل «جهتگیری، سنجش، ملاحظه تناسب سنجش با موضوع خاص» می‌باشد که این ابعاد در سه موضوع فرهنگ «دینی، علمی، اجرایی» قابل طرح می‌باشد.

۳/۲/۲ - حضور خصوصیت دینی در فرهنگ دینی،

فرهنگ علمی و فرهنگ اجرایی از طریق جهتگیری

بنابراین شما در موضوع شناخت، دینی (یعنی جهتگیری) را بعنوان ابعاد شناخت قرار دادید.

لذا هم در فرهنگ دینی و هم در فرهنگ علمی و هم در فرهنگ اجرایی، «دینی» حضور دارد.

(س): یعنی جهتگیری هست و دلیل در قالب جهتگیری هست.

(ج): بله در قالب جهتگیری هست. البته خصوصیات جهتگیری را بعداً عرض می‌کنم.

۳/۲/۳ - ضرورت بیان مناسکی برای تکامل و جهتگیری

و سنجش و موضوع سنجش به وسیله روش

حال اگر بخواهیم جهتگیری را نشان دهیم نیازمند روشی هستیم که این روش پایگاه مناسکی خواهد بود که جهتگیری را تبدیل به موضعگیری و مجاهده می‌کند. روش به معنای بیان مناسکی برای بهینه‌سازی استمرار بر جهت و یا به معنای بیان تناسباتی برای بهینه‌سازی عملیات سنجش در خود تفکر می‌باشد. مثلاً: اینکه شخص مقید به داشتن وضوء موضوع باشد و اعتقاد داشته باشد که اگر

تعریف بشود و شدت بیشتری پیدا بکند، حتماً مناسبات آن در فهم فرهنگ «دینی، علمی و اجرائی» اثر می‌گذارد. همین‌طور نفس سنجش آن و تعیین موضوع آن در این سه فرهنگ اثر می‌گذارند. ولی اگر در مقیاس تکامل ملاحظه شود سهم ابعاد ۴ و موضوعات ۲ و کارآمدی ۱ خواهد بود. کارآمدی نسبتی بین مکان و زمان می‌باشد و همچنین «حقانیت، صحت، کارآمدی» در بخش «توسعه، ساختار، کارآمدی» قابل جریان هستند.

۴- بیان تقسیمات «هدف» ابعاد فرهنگ بر اساس جدول اوصاف جامعه و بررسی ارتباط موضوعات فرهنگی بر اساس آن

۴/۱- تعریف دینی، دینی، دینی به مواردی که مواد، روش و محصول آن دینی است

اگر اینگونه شد واضح است که در فرهنگ دینی هم مواد و هم روش (مانند: اصول استنباط روش مقنن کردن تعبد) و هم محصولات آن مستقیماً از وحی اتخاذ می‌شود. ۴/۲- حاکمیت توصیفها، اهداف و احکام بیان شده در دین بر معادلات ارائه شده توسط فرهنگ علمی

در فرهنگ علمی جهت در آن هست و موادی هم که از فرهنگ دینی تحت عناوین «تعریف، توصیف و تکلیف» آمده است در پیش فرضها می‌پذیرد. همچنین ارزشها را در اهداف و احکام را در مدل تغییر می‌پذیرد. یعنی هر سه بخش را از دین می‌پذیرد و از آن متأثر می‌شود. یعنی هرچند علمی هست و هم کارش و هم موضوعش مطالعه در دین نیست و می‌خواهد موضوع خارجی را که لقب علمی پیدا کرده است، تغییر بدهد ولی با اینحال باید تبعیت از دین کند. مثلاً در این موضوع خارجی هدف تغییر آن را از نظام ارزشی دین کمک می‌گیرد. توصیف آن را از

تفکیک و تجزیه نیستند ولی قابل تحلیل و مطالعه هستند. چون قابل تحلیل هستند صحیح است که کمال بر آنها فرض کنیم و بگوئیم تغییر می‌کنند و اینطور نیستند که چون بعد هستند تغییرپذیر نباشند.

این ابعاد هرچند موضوعاً از عمل سنجش جدا نمی‌شوند ولی خودشان فی‌نفسه برای رشد و کمال قابل تحلیل هستند. اگر چنین شد حتماً مناسک و تناسبات دارند. از تناسبات، تکامل آنها را ملاحظه می‌کنیم، تکاملی که در جهت‌گیری سنجشی و در خودسنجش و در موضوع آنها می‌باشد، وقتی این سه تکامل پیدا کردند، حتماً روش بهینه برای این سه لازم است. فرض تکامل در ابعاد، فرض بهینه‌شدن را نتیجه می‌دهد. هم باید در جهت‌گیری هم در سنجش و هم در سنجش اجراء (تعیین موضوع و خصوصیات موضوع) روش بهینه داشته باشیم.

۳/۲/۴- تبعیت تکامل موضوعات (انواع) فرهنگ از ابعاد فرهنگ

۳/۲/۴/۱- منزلت زمانی داشتن «ابعاد»، منزلت مکانی داشتن «انواع» و منزلت کارایی داشتن

بنابراین در اینطرف معلوم شد که سنجش ما پایگاهی (پایگاه روش) برای بهینه شدن دارد. حال موضوعات سنجش «فرهنگ علمی، فرهنگ دینی و فرهنگ اجرائی» با ابعاد «دینی فرهنگ، علمی فرهنگ، و اجرائی فرهنگی» می‌باشد. آنجا خصوصیات روشی آمده بود و اینجا خصوصیات موضوعی آمده است.

(س): آنجایی که خصوصیات بعدی آمده بود چرا نامش را زمانی گذاشتید؟

(ج): چون مفروض یک است. جهت‌گیری هرچقدر ارتقاء پیدا بکند و اصلاح بشود روش تهذیب برای آن

نظام توصیف دینی اخذ می‌کند. در احکام تغییر و تبدیل آن از احکام کمک می‌گیرد. بعبارت دیگر هم ارزش دینی (اخلاق) و هم معرفت و هم احکام دینی در مدل‌سازی حضور دارند البته از روش خودش (فرهنگ علمی) طبقه‌بندی‌ها شیوه‌ها و روشهای خاصی برای کنترل عینیت اخذ می‌کند که اینها می‌توانند واسطه جریان توصیفها، ارزشها و تکلیفهای دینی بشوند. بنابراین در فرهنگ علمی معادلات جریان این سه تولید می‌شود.

۴/۳ - حاکمیت معادلات توصیفی، ارزش و تصرفی بیان

شده در غلم بر دستورالعملهای اجرایی

در مرحله بعد، این معادلاتی که در سه بخش عجین با فعل و عقل^۱ شده‌اند در مرحله بکارگیری و اجراء به عقل متعبد در مرحله اجرا واگذار می‌شوند. در مرحله قبل معادلات عامی در سه بخش تولید می‌شد و در این مرحله هم معادلات خاص معینی تولید و بهینه می‌شوند که این معادلات وضعیت عملکرد در عینیت را کنترل می‌کنند. لذا مجدداً هم از معادلات توصیفی و هم از معادلات ارزشی و هم از معادلات تکلیفی استفاده می‌شود. اگر اینگونه عمل شود این سه قسم (دینی، علمی، اجرائی) با هم مرتبط هستند و در یکدیگر سهم تأثیر دارند و لذا می‌توانیم بگوییم: که دینی در ۳ مرحله حضور دارد.

۴/۴ - حضور فرهنگ دینی در سه سطح از طریق معنای

عام ارزش، دستور، حقوق

البته باید توجه داشت که دیگر کلمه ارزش را بمعنای ارزش اخلاقی در نظر نمی‌گیریم بلکه بمعنای عام در نظر می‌گیریم. یعنی نظام ارزشی و قتیکه اخلاق بشود، طبیعتاً خاص است ولی قتیکه ارزشی باشد عام است. مثلاً یک استکان در نظام ارزشی بنام بخشی از اخلاق نیست، بلکه

هرجا حکمی باشد و بگونه‌ای حقانیت را به مطلب ربط بدهد آن حکم را حکم ارزشی می‌گوئیم، بنابراین در اینجا «ارزش، دستور و حقوق» بمعنای اصطلاحی خاص اخلاق یا دستور و یا حقوق نمی‌باشد. لذا ارزش در اینجا معنایی فراگیر و گسترده دارد و بر کلیه معارف صدق می‌کند کما اینکه می‌گویید: معارف باطل هیچ ارزشی ندارد. یا می‌گویید معارف اخبارین چگونه است؟ شرح الزیارة شیخ احمد انصاری، خیلی از اخبار را جمع‌آوری کرده است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید: این کتاب باطل است بمعنای اینکه هیچ ارزشی ندارد. بلکه روش برخورد کردن برای احراز معرفت ندارد، یعنی اصول استنباط را نیاورده و یا رکن رابعی را نیاورده که تشخصیه‌های او را عملاً بجای منطبق قرار بدهد و لذا این کار درست نیست و باطل است. معارف شیخیه، چیزی از حقانیت و چیزی از بطلان و نارسائی دارد ولی نمی‌توان با آن مانند دستگاهی برخورد کرد که همه‌اش باطل است و معارفش هیچ ارزشی ندارند. گرچه کتابهای شیخیه برای عموم افراد خوب نیست ولی اینطوری هم نیست که بگوئیم خرید و فروش آن (مگر برای نقض) حرام است. کسی که اهل بررسی و تحلیل باشد می‌تواند از بعضی قسمتهای آن استفاده نافع بکند ولی یک کتاب ضاله و باطل که تأسیس بر باطل شد، اصلاً استفاده نافع ندارد.

اگر اینگونه در نظر گرفته شود ارزش نسبت به معرفت معنا دارد و لذا ارزش نسبت به دستور و حقوق هم معنا خواهد پیدا کرد. بنابراین ارزش در اینجا به معنای نظامی

۱ - منظور از عقل در اینجا عقلی متعبد در مرحله استنباط نیست بلکه منظور عقل متعبد در مرتبه تصرف در عینیت یعنی معادله می‌باشد.

به تعبیر دیگر این جهان بینی نسبت به ولایت، تولی و تصرف را در سه سطح «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» بیان می کند. این یک سطح از تعریف که برای دینی شد.

۴/۵/۱ - رابطه هستی، فیزیک، ریاضی

اما بخش علمی که کارش سنجش بود. سنجش علمی محصولاتی بنام «هستی، فیزیک، ریاضی» دارد. باید به صورت عام نظر به این محصولات بخش علمی بشود.

۴/۵/۱/۱ - ضرورت رابطه فیزیک و فلسفه

اینگونه نیست که فیزیک برای یک بخش از اطلاعات بشر مانند رفتار مادی باشد و ربطی به اطلاعات فلسفی نداشته باشد. اگر نظر ما به هستی با نظر ما نسبت به رفتار مادی (تئوری فیزیکی) هماهنگ نباشد نظام فکری جامعه هماهنگ نیست. بعبارت ساده تر هرگاه نظریات فلسفی متکفل بعضی از بخشهای فکری باشد و سنگرهایی در جامعه داشته باشد که با شبهات نظری مبارزه کند ولی کار به میدان عمل نداشته باشد و اجازه بدهد که فیزیک ماده، پیش فرضهایی را از دستگاه فلسفی دیگری بگیرد، در اینصورت تعاریف او با تعاریف شما مخالف و یا حداقل مستغنی از ملاحظه تعاریف شما می شود. لذا طبیعی است که جاذبه عمومی فیزیک تناسب و ربطی به علاقه، محبت، ولایت و تولی نداشته باشد. شاید سؤال کنید چه مشکلی پیش می آید؟ می گویم: تناسباتی را که برای عالم ذکر می کند با ریاضیات عالم تناسب نخواهد داشت.

۴/۵/۱/۲ - ضرورت رابطه ریاضیات با ریاضیات عالم

در اول جلسه گفته شد که برنامه تصرف یا برنامه فعل شما باید با خصوصیت موضوع شما مناسبت داشته باشد. ریاضیات اگر بخواهد تصرف در عالم بکند باید با ریاضیات تناسبات عالم در کلانترین وضع (نه محاسبات

ارزشی است و برابر نظام توصیفی (که نظام معرفتی است) نظام دستوری (که نظام احکام است) قرار می گیرد

(س): حال از این چه استفاده ای می کنیم؟

(ج): فرهنگ دینی به نحو عام در سطح «ارزشی، دستوری و حقوقی» حضور دارد. حال که شایسته دینی، حقانیت دینی، باید دینی و حقوق در سه سطح حضور دارد، دیگر آن را بمعنای خاص آن - که اخلاق، احکام و حقوق جزئی بین متخصصین می باشد - بکار نمی بریم و این مجموعاً حقانیت را برای ما توصیف می کند و سه سطح از حقانیت هم را می گوید. حقانیت اگر الهی باشد، پایه اش حتماً به دین وصل است و اگر حقانیت مادی باشد پایه اش به دنیا بر می گردد، یعنی به کارآمدی تکنولوژی بازگشت می کند. بعبارت دیگر نظام ارزشی و انگیزشی کفار پایگاهی جز دنیا نمی تواند داشته باشد و نظام ارزشی و انگیزشی ما هم نمی تواند پایگاهی جز تناسبات به کمال مطلق داشته باشد. تناسب به کمال مطلق جز از طریق دین و تعبد خدای متعال توسط چیز دیگری محال است که محرز بشود.

۴/۵ - تقسیمات بخش گرایی در جدول اوصاف جامعه

بیانگر تقسیمات فرهنگ دینی

بنابراین فرهنگ دینی با توجه به سه سطحی که پیدا کرد (شایسته ها یا معروفها، بایسته ها و حقوق) مجموعاً حقانیت را نسبت به هر موضوع تمام می کند یعنی هر موضوع را نسبت به خصوصیات خاص خودش تکامل خاص خودش و تکامل خودش می سنجد. به تعبیر دیگر بطور مرتب «جهت گیری، موضع گیری، مجاهده» را برای بالا رفتن «ولایت، تولی و تصرف» مد نظر قرار می دهد. اینها در داخل آن هستند و حاصل آن نظام ارزشی هست.

نسبت به هم متلائم می‌شوند. ما باید در جامعه یک پایگاه قاعده‌مند و دارای نظام و متعاضد با هم داشته باشیم و نه اینکه متنافر و ناهنجار باشند. البته ممکن است که یک عده بگویند: متنافر نیستند ولی هیچ کس دعوی متعاضد بودن را نمی‌تواند بکند. یعنی حداقل گفته می‌شود که استقلال دارند، ولی به نظر این استقلال هرچند نسبت به هستی شناسی ممکن است اما (فیزیک و ریاضی) هیچگاه نمی‌توانند از یکدیگر استقلال داشته باشند. فیزیک اتمی و فیزیک کیهانی متناسب با ریاضیات موجود می‌باشند، مثلاً اگر ریاضیات، ریاضیات نسبیت و یا نیوتنی بشود که جاذبه را دخالت داده باشد حتماً عالم فیزیکی آن را تأیید می‌کند و آن را داخل علوم پایه قرار می‌دهد.

شما اگر به عالم فیزیک یا به عالم ریاضی بگویید: می‌خواهم فیزیک یا ریاضی را جزء علوم پایه بیاورم، از شما می‌پذیرد و از شأن خود می‌داند که در کلیه رشته‌ها پایه باشند و همدیگر را رد نمی‌کنند و همدیگر را متعاضد هم می‌دانند ولی اگر بخواهید فلسفه را جزو علوم پایه بیاورید می‌گویند: خیر فلسفه ناهماهنگ است. ممکن است کسی عناد کند و سخره کند و طنز بگوید و این مطلب را رد کند ولی کسی که با علوم روز سروکار داشته باشد براحتی می‌گوید مثلاً: پزشکی چه ربطی به فلسفه دارد؟ به میکانیک چه ربطی دارد؟ چنین شخصی هیچگاه نمی‌گوید که چرا فیزیک را بعنوان پایه پزشکی ذکر می‌کنید؟ اینکه فشار هوا کم و زیاد بشود و نیز جاذبه بر روی ارگانیزم بدن اثر می‌گذارد را براحتی می‌پذیرد و بدنبال آن محاسبات آن را هم قبول می‌کند ولی نسبت به فلسفه براحتی می‌گوید: چه ربطی دارد؟

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

خرد) تناسب داشته باشد. اگر ریاضیات فیزیک عالم، با ریاضیات فیزیک اتمی و کیهانی شما تناسب نداشته باشد نمی‌توانید تغییر عالم را کنترل کنید. مثلاً ریاضیاتی که بیان می‌کند اگر این فلز کیلومترها بالاتر از جو زمین برود چه تغییراتی پیدا می‌کند و یا خصوصیات جاذبه را در مورد آن می‌گوید؛ در اینصورت اگر خصوصیات محاسبات ریاضی با خصوصیات تغییر این فلز هیچ‌گونه نسبتی نداشته باشد (یعنی ریاضیات تغییر را نداشته باشد) دیگر امکان کنترل این فلز برای آن وجود ندارد.

۴/۵/۲ - هماهنگی هستی، فیزیک، ریاضی با هم مانع ناهنجاری فکری در جامعه

پس فیزیک هستی و ریاضی باید نسبت به هم تلائم داشته باشند و اگر تلائم داشته باشید جامعه دچار درگیری و ناهنجاری فکری نمی‌شود و نظام پیدا می‌کند. به عبارت دیگر حرفها با هم تضاد پیدا نمی‌کنند و عالم فیزیک مویذ مطالبی می‌شود که عالم نظری درباره هستی عالم و معرفت نسبت به هستی بیان می‌کند، همچنین عالم ریاضی هم تصرفاتی متناسب با آن انجام می‌دهد. به نظر ما زیربنای تشططهای اجتماعی، تشطط و عدم تلائم (هماهنگی) پایگاههای اصلی تفکر می‌باشد.

۴/۶ - تقسیمات بخش بینش در جدول اوصاف جامعه، بیانگر تقسیمات فرهنگ علمی

بنابراین «گمانه و گزینش، پردازش» کار سنجش می‌باشد که این سنجش در موضوعات «چرایی، چگونگی، چیستی» نسبت به «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «اختیار و آگاهی» انجام می‌گیرد. حاصل چنین سنجشی این خواهد بود که هستی، فیزیک و ریاضی

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۶/۱۲/۲۳

جلسه ۱۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

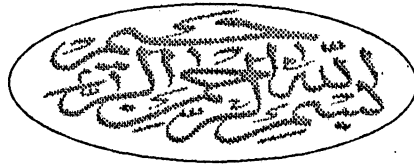
تعریف «استراتژی، سیاست، برنامه اجرایی» و
معیار تفکیک «موضوع، فعل، هدف» در این سه

فهرست

- مقدمه: ۱
- طرح سؤال ۱
- ۱- ضرورت تناسب فعل ما با فعل خود موضوع در سه سطح فعل (فعل موضوعاً، موضوع فعل، آثار فعل) ۱
- ۱/۱- موضوع، مستقل از فعل ما دارای «فعل، سطوح فعل و آثار فعل» است ۳
- ۱/۲- فعل ما وسیله کنترل و هدایت تغییرات موضوع ۳
- ۱/۳- ضرورت تناسب فعل ما با فعل خود موضوع ۳
- ۱/۴- «فعل موضوعاً، موضوع فعل و هدف فعل» بیانگر سه سطح فعل ما و فعل شی ۳
- ۱/۴/۱- تفاوت فعل موضوعاً و موضوع فعل ۴
- ۱/۵- تغییر فعل (موضوعاً) منشاء تغییر سطوح موضوع فعل و آثار فعل ۴
- ۲- بیان تعریف «استراتژی، سیاست و برنامه اجرایی» و معیار تفکیک «موضوع، فعل و هدف» در این سه ۵
- ۲/۱- استراتژی بیانگر تناسب فعل ما (موضوعاً) با متغیر اصلی موضوع ۵
- ۲/۱/۱- تبدیل شدن متغیر اصلی فعل ما یا متغیر اصلی موضوع به متغیر فرعی یا تبعی ۵
- ۲/۱/۲- استراتژی ابزار هماهنگسازی سیاستها در جهت رسیدن به هدف ۵
- ۲/۱/۳- استراتژی بیانگر بزرگترین فعلی که حکومت بر همه مراحل دارد ۵
- ۲/۱/۴- منفعل شدن از حوادث و ناهماهنگی در سیاستها حاصل نداشتن استراتژی ۵

- ۲/۱/۵ - تعریف موضوع، فعل و هدف استراتژیک. ۵
- ۲/۱/۵/۱ - استراتژیک بودن موضوعی که محور تنظیم امور در مراحل مختلف است. ۵
- ۲/۱/۵/۲ - استراتژیک بودن فعلی که کنترل موضوع استراتژیک را می‌نماید. ۵
- ۲/۱/۵/۳ - استراتژیک بودن هدفی که در همه مراحل حضور دارد. ۶
- ۲/۲ - سیاستها ابزار هماهنگسازی افعال بزرگی که در یک مرحله انجام می‌گیرد. ۶
- ۲/۲/۱ - مربوط بودن سیاست به یک مرحله (به خلاف استراتژی). ۶
- ۲/۲/۲ - متعدد بودن سیاست (به خلاف استراتژی). ۶
- ۲/۲/۳ - سیاست، کنترل‌کننده تغییرات متغیرهای موضوع و استراتژی کنترل‌کننده وحدت کل (نسبت بین درون و بیرون). ۶
- ۲/۲/۴ - تغییر سیاستها (نسبت بین موضوعات در درون) به تبع تکامل موضوع. ۶
- ۲/۲/۵ - سیاستها مجرای تحقق استراتژی. ۷
- ۲/۳ - برنامه اجرایی معین‌کننده میزان تخصیصها برای تحقق سیاستها و استراتژی. ۷
- ۲/۳/۱ - بیان «ترتیب، تنظیم، تدبیر» بر اساس سیاست. ۷
- ۲/۳/۱/۱ - اصلاح سه وصف «تناظر، ترتیب، تنظیم» در جدول اوصاف جامعه به «ترتیب، تنظیم، تدبیر». ۷
- ۲/۳/۱/۲ - معنای «ترتیب، تنظیم، تدبیر». ۷
- ۲/۳/۲ - سیاستها، قوانین حاکم بر برنامه در کلیه مراحل. ۷
- ۲/۴ - هدف در برنامه اجرایی، موضوع فعل برای «سیاست» و هدف در سیاستها موضوع فعل برای «استراتژی». ۸
- ۲/۴/۱ - کمی بودن اهداف علامت اجرایی بودن اهداف. ۸
- ۲/۴/۲ - امکان القاء سیاست خاص از طریق اعمال اهداف کمی خاص. ۸
- * جمع‌بندی. ۹
- ۳ - معیار «اساسی، اصولی، مصداقی» کردن موضوعات. ۹
- ۳/۱ - «استراتژی، سیاست، برنامه اجرایی» یکی از معیارهای «اساسی، اصولی یا مصداقی» بودن. ۹
- ۳/۲ - اصولی بودن اموری که برای کل اساسی است نه برای اجزاء. ۹
- ۳/۳ - لزوم تناسب مطالب اساسی و اصولی در کل با اساس و اصول در جزء. ۹
- ۳/۴ - امکان اساسی، اصولی یا مصداقی بودن موضوعات. ۱۰

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۱۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۶/۱۲/۲۳
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۴/۲۷
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



تعریف «استراتژی، سیاست، برنامه اجرایی» و معیار تفکیک «موضوع، فعل، هدف» در این سه

مقدمه:

طرح سؤال

ج - سیاستهای مصداقی: سیاستها و فعالیت‌های خاصی می‌باشند که نسبت به یک صنف خاصی انجام می‌گیرد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آنچه در مورد مصداقی گفتم، منظورم این بود که مصداقی یعنی نمونه‌ای از صنف خاص، مانند بحث از «مدرس»، مسئله «شاه و سلطنت» و «قاجار» که فقط نمونه‌ای ذکر می‌شود.

(س): در موقع کاربرد عملی اینها، چند ابهام وجود دارد که در این جلسه از محضر شما استفاده می‌کنیم. یکی اینکه آیا این اساسی، اصولی و مصداقی کردن، فقط در دسته‌بندی سیاستهاست یا اینکه در دسته‌بندی موضوعات هم می‌آید؟ ما یک دسته‌بندی انتزاعی بین موضوعات فرهنگی انجام دادیم که نمونه‌ای از فرمایشات امام (ره) استخراج شده بود و خدمت‌تان ارائه شده است. البته تنوع در فرمایشات مقام معظم رهبری بیشتر است و فرمایشات حضرت امام (ره)، دارای تنوع عناوین کمتر و کلی‌تر است. به هر حال بعد از دسته‌بندی انتزاعی در

۱ - ضرورت تناسب فعل ما با فعل خود موضوع در سه سطح فعل (فعل موضوعاً، موضوع فعل، آثار فعل)

حجة الاسلام پیروزمند: در مورد استخراج سیاستها از فرمایشات مقام معظم رهبری، از محضر مبارک شما استفاده کرده بودیم و معیاری را که بعنوان معیار اصلی در دسته‌بندی سیاستها فرمودید: اساسی، اصولی و مصداقی کردن فرمایشات این عزیزان بود.

تعریفی را که در مورد اساسی، اصولی و مصداقی بودن از محضر شما استفاده کرده بودیم و میتوان بکار هم گرفت این بود:

الف - سیاستهای اساسی: سیاستهایی می‌باشند که کلیه اقشار جامعه را در برمی‌گیرد مانند مبارزه با استکبار.

ب - سیاستهای اصولی: سیاستهایی می‌باشند که مربوط به صنف خاصی می‌شود

مانند: معلمان، کارگران و مانند اینها.

موضوعات، اگر بخواهیم خود این عناوین را طبقه‌بندی منطقی بکنیم، یک معیار آن، همان معیار نظام موضوعات فرهنگی است که بر اساس منطق خودمان بدست می‌آوریم که «دینی، علمی و اجرایی» و تقسیمات زیربخش آن می‌باشد. سؤال این است که آیا لازم است که ما خود این عناوین را اساسی، اصولی و مصداقی بکنیم و بگوییم در یک جا مثلاً موضوع مبارزه و استکبارستیزی موضوعی آن ممکن است قرار گرفته باشد یا در جایی دانشگاه یا دانشجو موضوع قرار گرفته باشد. به هر صورت آیا لازم است معیاری نسبت به موضوعات تکرار شود یا خیر؟

مطلب دیگر اینکه مادر مورد هر کدام از عناوین مثلاً دانشجو، مطالب زیادی ممکن است بدانیم که زیربخش آن وجود دارد. سیاسی بودن دانشجو، تأمین معاش دانشجو، درس دانشجو، متدین بودن دانشجو و چیزهای دیگری که در مورد آن گفته شده حال اگر خود این سیاستها و یا مواضع مختلفی که برای این دانشجو ذکر کرده‌اند را بخواهیم دسته‌بندی به آن بدهیم چه معیاری دارد؟ آیا باز هم اساسی، اصولی و مصداقی بکنیم؟

اگر بخواهیم اساسی، اصولی و مصداقی بکنیم، این مشکل وجود دارد که به آن تعریف قبلی این امکان پدید نمی‌آید. بلحاظ اینکه همه آنچه زیربخش دانشجو می‌آید طبیعتاً قید دانشجو را دارد و دانشجو طبق معیار اولیه‌ای که گفتیم اصولی است و طبیعتاً هر چه زیرمجموعه‌اش هست اصولی است بنابراین نمی‌توانیم در خودش اساسی، اصولی و مصداقی بکنیم، مگر اینکه برای اساسی اصولی و مصداقی در اینجا یک تعریف و یک معیار دیگری ارائه بدهیم. مثلاً اصلی، فرعی و تبعی بکنیم و بگوییم چه حرفی تابع چه حرفی و چه کاری تابع چه کاری است و بعد

به تناسب آن یک دسته‌بندی در آن داشته باشیم. به هر حال آنچه بیشتر با آن مواجه هستیم این است که «این عناوین متنوعی که هستند، مانند دانشجو، استاد و مانند اینها یا در دانشگاه و حوزه و غیرذالک و مطالبی که راجع به یک عنوان گفته شده است مثلاً راجع به امر بمعروف و نهی از منکر و مانند اینها چگونه اینها را دسته‌بندی و اصلی، فرعی و محوری‌ترین سیاست را در مورد آن استخراج کنیم؟ سؤال دیگر هر چند اجمال آن را فرمودید این است که، اگر این تلقی، درستی باشد که بگوییم سیاستها، همان فعالیتها هستند آیا می‌توان آنچه را که بعنوان فعالیت در فرمایشات بزرگان راجع به موضوعات مختلف هست به عنوان سیاست استخراج بکنیم و بعد آنها را دسته‌بندی بکنیم؟ سؤال دیگر اینکه اگر این تلقی درست باشد، آنوقت برای اینکه ما به این نتیجه برسیم آیا لازم هست که اول فعالیتها را از غیر فعالیتها (مثلاً اهداف) جدا کنیم و بعد خود اینها را دسته‌بندی کنیم یا اینکه خیر، همین که اساسی، اصولی و مصداقی بکنیم، بطور طبیعی، فقط فعالیتها در آخر کار باقی می‌مانند؟ البته بنابر قاعده نباید اینطوری باشد و اگر لازم باشد فعالیتها را جدا می‌کنیم ولی با این مشکل روبرو هستیم که یک چیزی را نمی‌شود صرفاً فعالیت و یا هدف دانست، چه بسا یک هدفی برای یک هدف بزرگتری فعالیت باشد. حال اگر فعالیتی برای مرحله دیگری هدف است آیا فقط آنچه را در سیاق عبارت آمده است ملاک قرار دهیم یا اینکه خودمان یک معیاری برای تفکیکشان ارائه دهیم؟

۱/۱ - موضوع، مستقل از فعل ما دارای «فعل، سطوح فعل و آثار فعل» است

باید چند مطلب را برای دسته‌بندی کردن توجه داشته باشیم. یکی اینکه: صرف نظر از بیانات مبارک امام و مقام معظم رهبری، توجه کنیم که سیاست، عمدتاً به چه چیزی تلقی می‌شود؟ بعد در بحث دسته‌بندی‌هایی که در فرمایشات امام و مقام معظم رهبری هست وارد می‌شویم. سیاست باید برای خودش و خود موضوع مطرح باشد، صرف نظر از اینکه ما بخواهیم یک فعلی را نسبت به آن انجام بدهیم که در جریان تکامل یک فعلی و یک موضوع فعل و یک آثاری دارد.

اگر نباشد که یک شیء دارای یک فعلی و یک سطوحی باشد و حرکت آن آثاری داشته باشد و آنوقت در این موضع که صحبت می‌کنیم، خودمان هم نسبت به جامعه، عضو هستیم. برای مطالعه چیزی که خودمان هم عضو آن هستیم طبیعتاً یک متغیر اصلی قایل هستیم که آن متغیر اصلی، هرگونه تغییری که در تندی و کندیش پیدا بشود، تغییرات موضوع از آن تبعیت می‌کند.

۱/۲ - فعل ما وسیله کنترل و هدایت تغییرات موضوع

حال اگر چنین چیزی را قایل باشیم (که حالا دیگر خارج از موضوع شدیم و می‌خواهیم کاری انجام بدهیم که تغییرات آن موضوع تحت کنترل واقع بشود) آن شیء فعلی دارد که حاصل آن فعل تغییراتی است که در سطوحش واقع می‌شود و در آثار آن به ظهور می‌رسد حال ما باید یک فعلی انجام بدهیم که تغییراتی که او خودش بدون تصرف ما می‌کند و بوسیله تصرف ما آن تغییرات کنترل و هدایت می‌شود.

۱/۳ - ضرورت تناسب فعل ما با فعل خود موضوع

در حقیقت، تغییراتی که بوسیله تصرفات ما واقع می‌شود، تغییرات نسبت به شیء متغیر است. این تغییراتی را که ما نسبت به شیء متغیر داریم، طبیعتاً باید تناسب فعل ما را به متغیر اصلی حفظ بکنیم، یعنی گویا خود موضوع یک نرخ شتابی دارد که ما باید نسبت به آنچه که این نرخ شتاب را بالا و پایین می‌کند، حساس باشیم.

پس فعل ما باید به متغیر اصلی شیء تناسب پیدا کند، یعنی فعل که تصرف ما باشد باید موضوعاً به فعل خود موضوع موضوعاً تناسب داشته باشد. اگر فعل تصرف ما - به نفعه - موضوعاً تناسب داشته باشد، به تغییراتی که شیء یا فعل خود شیء مستقل از ما می‌کند، باز هم صرف نظر از سطوح تغییر و صرف نظر از مراحل تغییر فعل من موضوعاً تناسب به متغیر اصلی موضوعاً دارد. این تناسب در هیچ مرحله‌ای قطع شدنی نیست، یعنی تغییراتی که در مراحل مختلف در سطوح پیدا می‌شود، منشأ تغییر فعل شیء، موضوعاً نمی‌شود که این منشأ تغییر فعل ما هم موضوعاً نباید بشود.

۱/۴ - «فعل موضوعاً، موضوع فعل و هدف فعل» بیانگر

سه سطح فعل ما و فعل شیء

بنابراین برای فعل خودمان سه سطح قایل شدیم: یک سطح آن، خصوصیات خود فعل را موضوعاً مورد توجه قرار می‌دهیم. یک سطح آن، خصوصیات موضوع متصرفیه فعل و یک سطح دیگر آن، هدف فعل را ملاحظه می‌کنیم.

برای شیء هم تغییراتی قایل شدیم که صحیح است بگوییم: این هم فعل موضوع موضوعاً هست و یک تغییراتی نسبت به سطوح خودش دارد و یک آثار و نتیجه‌ای که از آن بدست می‌آید.

(س): اولی چه بود؟

(ج): اول، فعل موضوعاً دارد، یعنی صرف نظر از سطوحش بعد آن پتانسیل تغییر در سطوح با یک تناسباتی آمده و منشأ پیدایش آثاری شده است.

۱/۴/۱ - تفاوت فعل موضوعاً و موضوع فعل

(س): در فعل خودمان موضوعاً یعنی خصوصیات خود فعل با خصوصیات متصرف فیه فعل چه تفاوتی دارد؟
(ج): مثلاً، خصوصیات فعل من مثل نوشتن و متصرف فیه آن کاغذ است. فعل نوشتن با فعل نجاری کردن و بریدن تخته فرق دارد. یا مثلاً در آموزش صرف نظر از اینکه محتوای آموزشی چه باشد و به چه کسی بخواهیم درس بدهیم، خود آموزش را میتوان مورد مطالعه قرار داد و خصوصیات فعل آموزش را موضوعاً بحث کرد. متصرف فیه که ذهن محصل هست موضوعاً خودش سطوحی دارد. این غیر از این است که سطوح حرکت ذهنی دانشجو چگونه هست، کما اینکه کاغذ خودش یک تغییراتی دارد مرکب تغییراتی دارد و ترکیب دو تا هم تغییراتی را دارند، صرف نظر از اینکه بخواهیم با آنها چیزی بنویسیم.

در جامعه هم اینگونه می باشد. جامعه دارای یک پتانسیل است که قابلیت نقص و کمال دارد، یعنی در حال یک حرکتی است صرف نظر از اینکه بگوییم در چه سطوحی است. مثلاً سطوح تناسب‌های بزرگ و کلان و تأثیراتی را که روی هم میگذارند یا تأثیرات فردی را که وجود دارد یا تأثیراتی هست. آن فعلی را که موضوعاً برای شما هست (یعنی خصوصیات ویژه فعل، صرف نظر از مفعول فعل) میتوان برایش نقص و کمال ملاحظه کرد. آموزش به نفسه (صرف نظر از محتوای آموزشی) قابل

مطالعه و قابل بهینه شدن است و همین طور صرف نظر از محصل خاصی که سن آن، سن کودکی باشد و فراگیری آن زود باشد و یا سن کهولت باشد و فراگیری آن دیر باشد.

(س): پس خصوصیات متصرف فیه فعل یعنی موضوع فعل.

۱/۵ - تغییر فعل (موضوعاً) منشاء تغییر سطوح

موضوع فعل و آثار فعل

ما یکبار فعل شخص متصرف یعنی فعل و فاعل را به لحاظ خودش مورد مطالعه قرار می دهیم یک بار فعل موضوع را مستقل از سطوحش مورد مطالعه قرار می دهیم زیرا شیء شیء مرکب است و حتماً سطوح و تغییراتی دارد که در آن تغییرات متغییر اصلی دارد، یعنی صرف نظر از سطوحش و آثارش، میگوید: موضوعاً.

تناسب بین این دو از اول شروع تا آخر هدف، قطع شدنی نیست. ممکن است محتوای آموزشی عوض بشود مثلاً برای دوره ابتدائی یک چیز و در متوسطه یک چیزهای دیگر و در دانشگاه چیزهای دیگری باشد ولی خصوصیت آموزش اگر بنا بشود که تغییر نکند و کمال پیدا نکند باید در همه این سه مرحله کمال پیدا نکند. مثلاً میگوید: آموزش خوب است که سمعی و بصری باشد، به دوره ابتدائی که می رسد دو تا شش تا مداد را در دست می گیرد، بعد می شمارد و عملاً جمع $6+6=12$ را به دانش آموز یاد می دهد. در دوره دانشگاه، نمودار می کشد و آنچه را در معادله گفته بود به ترسیم می آورد. این کار متناسب با سطح آموزشی است که در دانشگاه پیاده می شود. این فرمول بدون نمودار، بحث کردن از توزیع اختیارات بدون «چارت»، بدون امکان مقایسه، آموزش غیر سمعی و بصری است. لذا همان کاری را که در رابطه با سمعی و بصری دوره ابتدائی انجام می داد متناسب آنرا در دانشگاه نیز انجام میدهد.

۲- بیان تعریف «استراتژی، سیاست و برنامه اجرایی» و معیار تفکیک «موضوع، فعل و هدف» در این سه

۲/۱- استراتژی بیانگر تناسب فعل ما (موضوعاً) با متغیر اصلی موضوع

بنابراین استراتژی بیانگر تناسب فعل ما (موضوعاً) با متغیر اصلی موضوع می‌باشد.

۲/۱/۱- تبدیل شدن متغیر اصلی فعل ما یا متغیر اصلی موضوع به متغیر فرعی یا تبعی

حال چند خصوصیت برای استراتژی ذکر می‌کنیم. از نظر فلسفی شناختیم که متغیر اصلی فعل ما باید با متغیر اصلی موضوع تناسب داشته باشد و هرگز در مراحل تغییر، متغیر اصلی موضوع نمی‌تواند متغیر تبعی و فرعی بشود زیرا در آنجا متغیر اصلی است. همچنین متغیر اصلی فعل ما هرگز متغیر تبعی و فرعی نمی‌شود و تا آخر استمرار دارد.

۲/۱/۲- استراتژی ابزار هماهنگ‌سازی سیاستها در جهت رسیدن به هدف

استراتژی ابزار هماهنگ‌سازی سیاستها در جهت رسیدن به هدف است.

۲/۱/۳- استراتژی بیانگر بزرگترین فعلی که حکومت بر همه مراحل دارد

بعبارت دیگر استراتژی بزرگترین فعل منتج است که در همه مراحل حضور دارد و حکومت بر مراحل دارد.

۲/۱/۴- منفعل شدن از حوادث و ناهماهنگی در سیاستها حاصل نداشتن استراتژی

(س): اگر استراتژی را شناسیم نمی‌توانیم سیاستها را در مراحل مختلف زمانی به مقصد هماهنگ بکنیم و اگر نتوانیم به مقصد هماهنگ بکنیم، حوادث مراحل ما را در

خود غرق می‌کند، یعنی به یک چیزی بیشتر بها می‌دهیم و به چیز دیگر کمتر بها می‌دهیم و کنترل نهائی از دست ما خارج می‌شود. هرگاه موضوعی تنظیم کارها قرار گرفت به اینکه کارها با آن سنجیده شوند صحیح است که به آن موضوع موضوع استراتژیک بگوئیم.

به بیان ساده‌تر: کلمه استراتژی در اصطلاحات جنگ به ارتفاعاتی اطلاق می‌شود که دست یافتن به آن ارتفاعات برتری در جنگ را به همراه دارد، یعنی سرنوشت جنگ بوسیله دست یافتن به ارتفاعات (حاکم بر نحوه درگیری) معین می‌شود، لذا صحیح است که بگوئیم: کلیه فعالیتها در جنگ، برای دست یافتن به برتری می‌باشد.

۲/۱/۵- تعریف موضوع، فعل و هدف استراتژیک

۲/۱/۵/۱- استراتژیک بودن موضوعی که محور تنظیم امور در مراحل مختلف است

بنابراین هر موضوعی که محور تنظیم امور قرار گرفت، موضوع استراتژیک شما می‌شود. حال اگر بنا شد در یک برنامه طولانی، در یک مرحله به یک هدفی نائل بیائیم آن موضوعی که همیشه محور هماهنگ‌سازی قرار می‌گیرد، موضوع استراتژیک می‌باشد.

(س): یعنی ما یک موضوع استراتژیک و یک فعلی که نسبت به آن هست (فعل استراتژیک) و یک هدف استراتژیک داریم.

(ج): موضوع استراتژیک شما همیشه باید کنترل‌کننده متغیر اصلی باشد.

۲/۱/۵/۲- استراتژیک بودن فعلی که کنترل موضوع استراتژیک را می‌نماید

فعل شما باید تصرفاتی باشد که این موضوع را کنترل کند.

باید پنج سیاست برای متغیرها در مرحلهٔ مثلاً اول در نظر گرفته شود. مثلاً اگر گفتیم متغیرها ۳ تا هستند یا ۹ تا هستند یا ۲۷ تا هستند در اینصورت نسبت به دسته‌بندی‌های وصفی حق سیاست‌گذاری داریم. در سیاست‌گذاری همان نسبتها را می‌آورید.

۲/۲/۳ - سیاست، کنترل‌کننده تغییرات متغیرهای موضوع و استراتژی کنترل‌کننده وحدت کل (نسبت بین درون و بیرون)

(س): آیا استراتژی اصلی‌ترین عامل در نظام متغیرهاست؟
 (ج): استراتژی باید منتهی حاکم بر تنظیم سیاستها باشد. عبارت دیگر وحدت کل و تغییراتی که نسبت به هدف می‌شود تحت استراتژی می‌باشد، یعنی از متغیرهای داخلی شما خارج می‌کنید. اینجا برای تفهیم به متغیر اصلی لقب دادیم ولی می‌گوییم تحت شرایط چه چیزی فعالیت موضوع را تکامل می‌دهد. آنچه که هویت کل را به کمال می‌رساند، آن از قبیل متغیرهای داخلی جزئی نیست بلکه نسبتی است که بین این شیء و خارج آن وجود دارد و تا این شیء هست جریان پیدا می‌کند. در حقیقت، منتهی شیء مورد تصرف شماست. بنابراین بعنوان متغیر اصلی درونی نباید ذکر بشود، هرچند در تفهیم به متغیر اصلی تعبیر کردیم. متغیر اصلی در همهٔ مراحل هست، در حالیکه نسبتهای متغیر درونی مرتباً تغییر می‌کند.

۲/۲/۴ - تغییر سیاستها (نسبت بین موضوعات در درون) به تبع تکامل موضوع

این منتهی مرتباً تکامل پیدا می‌کند و تکامل آن زیرروشدن داخل را نتیجه می‌دهد. اگر فعل به یک چیزی تناسب داشته باشد، به آن متغیر اصلی می‌گوئیم و در

۲/۱/۵/۳ - استراتژیک بودن هدفی که در همه مراحل حضور دارد

هدف استراتژیک شما باید اهداف مرحله‌ای نباشد و بلکه هدف تکاملی شما باشد که در همهٔ مراحل حضور دارد.

۲/۲ - سیاستها ابزار هماهنگ‌سازی افعال بزرگی که در یک مرحله انجام می‌گیرد

هرسه تا با خصلت اصلی می‌آیند یعنی متغیر اصلی بودن موضوع، تناسب داشتن به متغیر اصلی فعل شما و تناسب رسیدن به تکاملی که در نظر شما تغییر اصلی است. پس هم فعل استراتژیک و هم موضوع استراتژیک هم هدف استراتژیک داریم. بعد از اینکه متوجه شدیم یک ابزار هماهنگ‌سازی کارهای بزرگی که در یک مرحله انجام می‌گیرد لازم داریم، یک چیز دیگری نیز لازم داریم و آن کارهای بزرگی است که در طی یک مرحله انجام می‌گیرد که به آن سیاست و خط مشی اصولی می‌گوئیم.

۲/۲/۱ - مربوط بودن سیاست به یک مرحله (به خلاف استراتژی)

سیاست که فعل بزرگ ماست فعل استراتژیک نیست و بلکه تنها در مرحله جا دارد. یعنی فعل بزرگی (که یک مرحله رابطه آنرا کامل می‌پوشاند) که نسبت به یک موضوع بزرگی در یک مرحله باهدف یک مرحله می‌باشد.

۲/۲/۲ - متعدد بودن سیاست (به خلاف استراتژی)

آیا میتوانیم لقب چندتایی برای سیاست بیاوریم و مثلاً بگوئیم: سیاستها؟ بله، اگر استراتژی را بعنوان یک منتهی در نظر بگیریم، سیاستها، تناسبهای مرحله‌ای هستند که تابع یک استراتژی در یک مرحله قرار می‌گیرند.

حال اگر متغیر یک موضوع را پنج چیز درست کردیم،

حقیقت وضعیت منتجه در ارتباط با بیرون می باشد. حال در درونش می تواند متعدد باشد و یکی حتماً نیست و حتماً نسبتهایش در هر مرحله عوض می شود، در نسبتهای ثابت معنی ندارد که تکاملی پیدا بشود هر مرحله از تغییر نسبتها حتماً سیاستهای مرحله ای لازم دارد که این تغییر تحت آن حاکمی صورت می گیرد که لقب استراتژی به آن دادیم.

اینکه چرا اینگونه بیان می کنیم در پاورقی شرح میدهم و می گویم ما خصلت ذاتی و جوهری شی را به درون و بیرون تعریف می کنیم و نمی گویم حرکت جوهری درونی برای تکامل، بلکه میگویم: نسبت تغییرات بیرونی (شرایط) و درونی منتجه را معین می کند، بنابراین نمی توانیم حرکت جوهری این را به درون خود این (یعنی به ذاتش) برگردانیم و بلکه باید به نسبتش به بیرون ذکر کنیم. آنچه که هم حافظ هویت رسیدن آن تا مقصد می شود، همان نسبت درون به بیرون (منتجه) می باشد و لذا این را لقب استراتژی داده اند.

۲/۲/۵ - سیاستها مجرای تحقق استراتژی

حال این منتجه و یا این اصل حاکم که به آن گفتیم استراتژی (که تا رسیدن به هدف هست و فعل من هم باید تناسب با آن داشته باشد تا بتوانیم تغییرات را ایجاد بکنیم). بدون سیاستها (یعنی بدون اموری که باید بر تنظیم نسبتها حاکم باشد و کارهایی بزرگ که تنظیم نسبتها را در هر مرحله درست بکند) نمی تواند تحقق یابد. پس تحققاً استراتژی منوط به سیاستها می شود.

۲/۳ - برنامه اجرایی معین کننده میزان تخصیصها برای تحقق سیاستها و استراتژی

(س): سیاستها بر چه چیزی محقق می شوند و مقوم

به چه چیزی هستند؟

(ج): سیاستهای در مرحله، تنظیم نسبت بین اوصاف را بیان می کنند که طبیعتاً باید افعال متناسب با موضوعات، (حفظ توالی و ترتیب) معین بشوند. سیاستها، حافظ نسبتها هستند و تحت نسبتهاست که معلوم می شود که میزان بها دادن به هر چیزی چه مقدار باید باشد، یعنی تخصیصها مشخص می شوند، پس از اینکه مقدرات به موضوعات خاص تخصیص یافت و افعال خاص و تغییرات و یا اهداف خاص معین شد امکان برنامه ریزی فراهم می آید.

۲/۳/۱ - بیان «ترتیب، تنظیم، تدبیر» بر اساس سیاست

بعد از مشخص شدن سیاستها یا خط و مشی ها حاکم «ترتیب، تنظیم، تدبیر» انجام می گیرد.

۲/۳/۱/۱ - اصلاح سه وصف «تناظر، ترتیب، تنظیم» در

جدول اوصاف جامعه به «ترتیب، تنظیم، تدبیر»

البته اینجا اصلاحی نسبت به جدول جامعه انجام دادیم. در جدول جامعه گفتیم: تناظر، ترتیب، تنظیم که به جای تنظیم، تدبیر و بجای تناظر ترتیب می گذاریم. تناظر بیشتر در ریاضیات بکار برده می شود و در برنامه ریزی کمتر بکار گرفته می شود و بجای آن تدبیر و چاره جوئی بیشتر استفاده می شود.

۲/۳/۱/۲ - معنای «ترتیب، تنظیم، تدبیر»

بنابراین در این مرحله ترتیب و طبقه بندی موضوعات مشخص و نظام و نسبت شان به یکدیگر معین و چاره جوئی برای دست یافتن به تغییر مطلوب طراحی و سپس برنامه ریزی می شود و متناسب با آن می توان فعلی را انجام داد.

۲/۳/۲ - سیاستها، قوانین حاکم بر برنامه در کلیه مراحل

برنامه اجرایی تحت سیاستهاست، یعنی کار سازمان برنامه هست. اینکه موضوعات متناسب شناخته بشوند بر

برای این تعداد متخصص چه چیزهایی لازم است؟ این مقدار مدرسه و دانشگاه لازم است.

از نیازمندیها اهداف اجرایی مشخص می شود و بدنبال آن سیاست درست می کنیم. از اول نمی گوئیم که اصل حاکم بر فرهنگ اقتصاد هست چون شرایط اجتماعی ایجاب نمی کند یا نمی گوئیم اصل حاکم بر فرهنگ رفاه هست، بلکه از جایی دیگری تعریف جامعه مطلوب مان را شروع می کنیم و می گوئیم: سیاستهای فرهنگ ما چه چیزی هست و چه محتوایی را باید داشته باشد. حالا اگر برعکس بگوئید: انسان برای کار فرهنگی یک جهتگیری دارد و اگر جهتگیریش تقرب به خدای متعال باشد کرامت نفس، آزادی و ایثار ایجاد می شود. اینگونه گفتن لازمه اش این است که آنچه هایی را که شما گفتید در درجه اول قرار بگیرد و مثلاً مبارزه با استکبار اگر بخواهد در سیاستها بیاید، یعنی اگر استراتژی مان مبارزه با استکبار باشد و بخواهد در سیاستها بیاید و قطعاً در برنامه هم طبقه بندی کارهای دانشگاهی هم محتوایش و هم نظامش و هم محصولش فرق پیدا می کند. در اقتصاد هم که می رسید می گوئید: نباید وابستگی اقتصادی به دنیا داشته باشیم تا بتوانیم روحیه ایثار را پرورش دهیم. علت حرکت را تعلق به خداوند متعال می دانید و می گوئید: حب فی الله و بعد می گوئید این حب هرچه شدیدتر بشود شدت عمل بیشتر می شود. البته باید این مطلب را تعریف اجتماعی و سازمانی بکنید و نه در شکل فردی بیان کنید و بالطبع فرهنگ و اقتصاد متناسبش هم به تبعیت از آن پی ریزی می شود. بنابراین در تعریف سیاستها، استراتژی باید اصل باشد و خود سیاست را موضوعاً فهمیدیم که جایش کجا هست. استراتژی محوری ترین منشأ کمال و در فرهنگ باید

عهده الگوئی است که ارزیابی عینیت می کند و بر اساس آن موضوعات را طبقه می کنید. البته باید توجه داشت که حاکم بر تنظیم سئوالات از عینیت و منظم کردن و موضوعات سیاستهای مرحله ای می باشند. سیاستها عملاً قوانین حاکم بر برنامه در کلیه مراحل هستند و نسبت به استراتژیها، واسطه و پایین هستند.

۲/۴ - هدف در برنامه اجرایی، موضوع فعل برای «سیاست» و هدف در سیاستها موضوع فعل برای «استراتژی»

اگر اینگونه شد، آنوقت یک چیزی در عین حال که هدف در برنامه اجرایی می باشد برای سیاست می تواند موضوع فعل قرار بگیرد، و هدف سیاست مرحله ای، طبیعتاً موضوع فعل بسیار بزرگ استراتژیک است.

۲/۴/۱ - کمی بودن اهداف علامت اجرایی بودن اهداف

پس تغییرات در سه سطح طرح و در هر سطح موضوع، هدف و فعل متناسب با خودش را دارد. اگر در برنامه اهداف کمی ذکر کردند بلافاصله می فهمیم که اهداف برنامه اجرایی است. مثلاً گفته می شود که رشد جمعیت چقدر است؟ برای این تأمین نیازمندی های این جمعیت بشود چه چیزهایی لازم دارد است؟

۲/۴/۲ - امکان القاء سیاست خاص از طریق اعمال اهداف

کمی خاص

بنابراین وقتی که میگویند، چه نیازمندیهایی لازم هست؟ میگویند نیازمندیهایی که لازم است، پروتئین، نشاسته، بهداشت و... است، بعد اینها چه چیزهایی را لازم دارد؟ مثلاً این مقدار زمین زیرکشت و این مقدار صنعت می خواهد. برای رسیدن به اینها چه چیزهایی لازم است؟ این تعداد متخصص لازم است. بعد سؤال می شود که

۳/۲ - اصولی بودن اموری که برای کل اساسی نه است
برای اجزاء

بنابراین ابتدا باید مدل منطقی‌مان را تمام بکنیم تا شاخصه‌هایمان دقیق بشود. شاخصه‌ها را برای طبقه‌بندی فرمایشات امام می‌خواهیم. بعبارت دیگر طبقه‌بندی آنها با شاخصه طبقه‌بندی صورت می‌گیرد که طبقه‌بندی مواد با شاخصه‌ها محتوا را تحویل می‌دهد. اگر کار اینگونه انجام گرفت مثلاً در دانشجو که رسیدیم آن قانونی را که جزو امور اساسی برای کل گفته بودیم نقش آنها را در صنف بررسی می‌کنیم. می‌گوئیم موضعگیری علیه استکبار اگر بخواهد در دانشگاه بیاید چه چیزی می‌شود. به عبارت دیگر به تناسب اساسی در دانشجو می‌توانیم اصولی نسبت به کل (که برای یک دسته هست) ذکر کنیم. یعنی اگر نسبی فرضش کنیم با اساسی نسبت با دانشجو هماهنگ می‌شود. به تعبیر دیگر هم طبقه‌بندی موضوعی و هم صنفی می‌تواند بشود.

۳/۳ - لزوم تناسب مطالب اساسی و اصولی در کل با
اساس و اصول در جزء

اساسیش ممکن است بیاید ولی اصولیش دیگر لازم نیست بیاید.

(ج): اصولیش هم می‌تواند بیاید:

(س): چیزهایی که برای جامعه اصولی هستند لازم

۱ - در دستگاه سرمایه‌داری امکانات به فقرا نمی‌رسد. آنها هرچند در ابتدا می‌گویند: سرانه اینقدر برای همه لازم هست فرضاً یک میلیارد تن از این دو میلیارد تن از آن لازم داریم و بعد هم ابزار و تخصص تولید، توزیع و مصرف آن را شکل می‌دهند ولی در توزیع که می‌رسند سهم فقرا کمترین سهم می‌شود مثلاً اگرچه در ابتدا محاسبه کرده‌اند که به هر نفر ۱۰۱ متر زمین می‌رسد ولی در آخر کار به یکی هیچ زمینی نمی‌رسد و به یکی دیگر ۱۰۱/۱۰۱ متر زمین تعلق می‌گیرد.

حاکم باشد. البته این حکومت تنها در فرهنگ دانشگاهی و آموزشی در مراحل مختلف تا آموزش عالی مورد توجه نمی‌باشد و بلکه در فرهنگ عمومی هم همین هست. همچنین در فرهنگ آموزشی و در فرهنگ پژوهشی و در فرهنگ دینیتان هم همینگونه است. بله اگر از پائین‌تر حرکت کنید مجبورید در فرهنگ دینیتان هم به دستورات، هم به اخلاق و ارزش و هم به معرفت حاشیه بزنید. یعنی شما از آن پائین که می‌آید هرچند نمی‌گوئید: استراتژی دائم‌التزاید می‌باشد ولی همین مطلب را در قالب اینکه این مقدار نیاز مثلاً نیاز به روغن یا گوشت یا گندم و یا مصالح برای خانه لازم است بیان می‌کنید.^(۱)

* جمع‌بندی

خلاصه اینکه سه‌گونه سیاست استراتژی، سیاست‌های مرحله‌ای، سیاست‌های اجرایی، سه‌گونه موضوع و سه‌گونه هدف معنا کردیم.

(س): پیدا کردن این موارد در فرمایشات امام (علیه السلام) و

مقام معظم رهبری چگونه صورت می‌گیرد؟

(ج): بهتر است ابتدا ما مدل موضوعات فرهنگی را متناسب با سه وصف دینی، علمی، اجرایی بدست بیاوریم تا بتوانیم پس از آن، سیاست‌های مرحله‌ای و اجرایی متناسب هریک را بیان کنیم.

۳ - معیار اساسی، اصولی، مصداقی کردن موضوعات

۳/۱ - «استراتژی، سیاست، برنامه اجرایی» یکی از

معیارهای اساسی، اصولی یا مصداقی بودن

حال با توجه به تعریفی که برای استراتژی، سیاست و برنامه اجرایی کردیم کاملاً می‌توانیم بگوئیم که اگر جایی گفتیم نمونه یا اصل و یا اساس به چه معنا می‌باشد برای خودمان تعاریف تمام هست.

نیست برای دانشجویها و آنها اصولی باشند.

(ج): یک چیزهایی دیگری که تناسب با آنها دارد باید اصولی باشند. مثلاً وقتی می‌گوئید اخلاق دانشجو تناسبش با اخلاق جامعه انقلابی بریده نمی‌باشد.

(س): بله تناسب دارند ولی نمی‌توانیم ما یک ساختار موضوعات برای جامعه ترسیم کنیم و بعد بگوئیم عین همان ساختار موضوعات را باید در دانشگاه به قید این موضوع بیاوریم.

(ج): حالا سؤال این است که اگر گفتید که سهم تأثیر آنها در اجزایشان و سهم تأثیر جزء هم در آنها وجود دارد...

(س): سهم تأثیرش به این نیست که عین آن مدل در این هم پیاده بشود و بگوئیم همه موضوعاتی که در جامعه هست مثلاً راجع به دانشجو، یا فرهنگی و کارگر هم می‌باشد. بله تناسب باید داشته باشند ولی ساختار موضوعاتشان با یکدیگر فرق دارند

(ج): باید متناظر باشند، یعنی تناظرش را باید نسبت به بیرون به نیست حفظ کنیم.

۳/۴- امکان اساس، اصولی یا مصداقی بودن موضوعات

(س): به هر حال چیزی که الان موضوع صحبت ما هست دو تا فرض هست یکی اینکه ما کلاً کار روی فرمایشات امام و مقام معظم رهبری اینگونه عمل کنیم که... (ج): باید ابتدا شاخصه‌ها را شکل دهیم. البته آن کار تا تمام شدن مدل نباید تعطیل بشود.

(س): بله سؤال ما هم همین است که قبل از بدست آمدن مدل باید چگونه عمل کنیم. ما ابتدا موضوعات را بدست آوردیم و در مرحله بعد آنها را طبقه‌بندی انتزاعی کردیم. در مرحله بعد آیا می‌توانیم یک نظم اساسی، اصولی، مصداقی به این موضوعات بدهیم؟

(ج): اساسی نسبت به عموم اقشار و اصولی نسبت به قشر خاص مطرح است که طبیعتاً آنچه نسبت به قشر خاص گفته شده اینطوری نیست که نسبتی با آنچه که نسبت به کل گفته شده، نداشته باشد. بنابراین امکان دارد که قبل از بدست آمدن مدل، موضوعات را تحت عناوین اصولی، اساسی، مصداقی بیاورید.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۱/۱۵

جلسه ۱۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی احتمالات پیرامون اوصاف فعل فرهنگی و رابطه آن با پذیرش و سنجش اجتماعی

فهرست

۱. مقدمه: طرح سئوال.....
۲. * اصل بحث.....
- ۱- ضرورت توجه به اوصاف فعل و هدف علاوه بر اوصاف موضوع برای
تنظیم نظام عناوین فرهنگی.....
- ۱/۱- مقایسه روش انتزاعی و غیر انتزاعی در تقسیم.....
- ۱/۲- ضرورت توجه به روند حرکت و هدف برای طبقه‌بندی موضوع.....
- ۱/۳- وجود متناظر موضوعاتی که در روند مطرح هستند، در ساختار مکانی.....
- ۲- بررسی احتمالات مربوط به اوصاف فعل فرهنگی.....
- ۲/۱- بیان احتمالات پنج‌گانه مطرح شده در جلسات گذشته.....
- ۲/۲- بررسی کارآمدی احتمال ۱ (گمانه، گزینش، پردازش).....
- ۲/۲/۱- «گمانه، گزینش، پردازش» بیانگر «سنجش موضوعاً».....
- ۲/۲/۲- «گمانه، گزینش، پردازش» وسیله تحلیل «پژوهش».....
- ۲/۳- بررسی کارآمدی احتمال ۲ (گرایش، بینش، دانش) و ارتباط آن با احتمال ۱.....
- ۲/۳/۱- محکوم بودن «گرایش، بینش، دانش» نسبت به «گمانه، گزینش، پردازش» در صورتی که
بیانگر موضوعات گمانه باشد.....
- ۲.....

۲/۳/۲ - حاکمیت «گرایش، بینش، دانش» بر «گمانه، گزینش، پردازش» در تحلیل نقش «گمانه گزینش، پردازش» ۵

۲/۳/۳ - حاکمیت «انگیزه، اندیشه، انجام» بر «گمانه گزینش، پردازش» در تحلیل تأثیر گرایش و دانش بر بینش ۵

۳- تفاوت «فعل موضوعاً، فعل و صفاً و فعل موصوفاً» ۶

۳/۱ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در ارزیابی فرهنگ جامعه ۶

۳/۲ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در تقسیمات فرهنگی ۷

۳/۲/۱ - «گمانه، گزینش، پردازش» بیانگر اوصاف فعل موضوعاً ۷

۳/۳ - «انگیزه، اندیشه، انجام» اوصاف فعل موصوفاً ۷

۳/۴ - «گرایش، بینش، دانش» اوصاف فعل و صفاً ۷

۳/۵ - «گرایش، بینش، دانش» اوصاف موضوع فعل ۷

۳/۶ - اوصاف فعل موصوفاً حاکم بر فعل فرهنگی فرد و جامعه ۸

۳/۷ - «گرایش، بینش، دانش»، اوصاف فعل فرهنگی ۸

۳/۸ - «گرایش، بینش، دانش» می‌تواند وصف فعل و وصف موضوع قرار گیرد ۸

۳/۹ - «انگیزه، اندیشه، انجام» اوصاف فعل فرهنگی موصوفاً ۸

۳/۱۰ - «گمانه، گزینش، پردازش» اوصاف فعل فرهنگی موضوعاً ۹

۳/۱۱ - «گرایش، بینش، دانش» (یا دینی، علمی، اجرایی) وصف موضوعات فعل فرهنگی ۹

۳/۱۲ - قابل حذف نبودن «گمانه، گزینش، پردازش» به عنوان اوصاف فعل موضوعاً از اوصاف فعل فرهنگی ۹

۴- رابطه پذیرش اجتماعی، سنجش اجتماعی و فعل فرهنگی اجتماعی ۱۰

۴/۱ - ضرورت مطالعه روند تکامل سنجش اجتماعی به وسیله اوصاف فعل فرهنگی (پذیرش اجتماعی معلول و

مقدمه تکامل سنجش اجتماعی) ۱۰

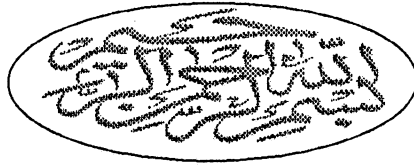
۴/۲ - «موضوعگیری، سنجش و گرایش» سه مجرای ایجاد پذیرش ۱۰

۴/۲/۱ - تعقل تنها راه شکل‌گیری فرهنگ نیست ۱۱

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۱۳
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۱/۱۵
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۴/۲۷
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام جمالی

- ۴/۲/۲ - تفاوت شکل‌گیری گمانه اجتماعی با گمانه فردی ۱۲
- ۴/۲/۳ - تأثیر، نیازهای اجتماعی، هنر و فلسفه در شکل‌گیری گمانه اجتماعی ۱۲
- ۴/۳ - تأثیر آداب و رسوم اجتماعی در شکل‌گیری پذیرش اجتماعی ۱۳
- ۴/۴ - رابطه پذیرش اجتماعی سنجش اجتماعی ۱۳
- ۴/۴/۱ - فلی بودن هر شکل از پذیرش بر یک فهم اجمالی ۱۳
- ۴/۴/۲ - منکی نبودن پذیرش بر صحت امر پذیرفته شده در برخی موارد ۱۳
- ۴/۴/۳ - منکی بودن پذیرش بر غلبه عینی در برخی موارد ۱۴
- ۴/۴/۴ - مطلوب بودن شکل‌گیری پذیرش از مجرای سنجش ۱۴
- ۴/۴/۵ - تأثیر هنر در قبل و بعد از پذیرش اجتماعی ۱۴
- ۵ - امکان بیان تأثیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد در فرهنگ با سه دسته اوصاف ۱۴
- ۵/۱ - ضرورت ارتباط دادن اوصاف بیانگر تأثیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد در فرهنگ با اوصاف موضوع، فعل و هدف ۱۶
- ۶ - اصلی بودن تأثیر سنجش در بررسی فعل فرهنگی موضوعاً و اصلی بودن تأثیر گرایش در بررسی فعل فرهنگی موصوفاً ۱۶
- ۶/۱ - «انگیزه، اندیشه، انجام» وصف فعل فرهنگی ۱۷
- ۶/۲ - «گمانه، گزینش، پردازش» خود فعل فرهنگی ۱۷
- ۶/۳ - ضرورت توجه به تأثیر گرایش و دانش در فرهنگ ۱۷
- * جمع‌بندی احتمالات ۱۷
- ۷ - ضرورت تناظر تقسیمات مکانی و تقسیمات زمانی ۱۸
- ۸ - ارزیابی احتمالات بر اساس محصول در ادامه مباحث ۱۸



بررسی احتمالات پیرامون اوصاف فعل فرهنگی و رابطه آن با پذیرش و سنجش اجتماعی

مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: سئوالاتی تنظیم شده بود که پس از طرح آنها از محضر جنابعالی استفاده می‌کنیم. هدفی را که در این سلسله بحثها دنبال می‌کردیم این است که ما ابتدا موضوعات و عناوین فرهنگی را مشخص و سپس سیاستهای پیشنهادی نسبت به هرکدام از این عناوین را مطرح کنیم. در مرحله سوم آن طبقه‌بندی کیفی نظام عناوین را، کمی و در مدل می‌آوریم و در واقع نظام توازن ارائه می‌دهیم. بنابراین در مرحله اول بحث ما متمرکز روی بررسی نظام موضوعات و عناوین فرهنگی می‌باشد. در نظام موضوعات عملاً موقعی که گفتگو می‌شد، اوصاف موضوعات همراه با اوصاف افعال و اهداف فرهنگی بیان می‌شد که سؤال اول پیرامون همین مطلب است که آیا اگر ما بخواهیم در مرحله اول به نظام موضوعات فرهنگی دست پیدا کنیم لازم است علاوه بر اوصاف موضوع به اوصاف فعل و اوصاف هدف هم آشنائی داشته باشیم و تقسیمات آنها هم بیان کنیم یا لازم نیست؟

سؤال دوم این است که باز طبق آخرین پیشنهادی که حضرتعالی داشتید، این بود که برای اینکه ما به نظام موضوعات برسیم این چند مرحله کار را انجام بدهیم اول اینکه خود دینی، علمی و اجرائی را در سه سطح تعریف نسبی کنیم و بعد خود فرهنگ دینی، علمی و اجرائی را به یکدیگر اضافه کنیم و ضرب کنیم و با توجه به آن تعاریف نسبی که انجام دادیم این عناوین اضافی را (مثلاً دینی دینی، دینی علمی، دینی اجرائی) معنا کنیم و در آخر به موضوعات عینی تطبیق دهیم. این اول کار می‌باشد. حال اگر بخواهیم همان روال را دنبال کنیم و بر اساس این پیشنهاد بحث را دنبال کنیم طبیعتاً باز باید در ابتدا به تعریف هرکدام از دینی، علمی و اجرائی پردازیم. ضمن اینکه در دوره قبلی حضرتعالی بحث را در این مورد بردید که ابعاد فرهنگ (ابعادی که همان افعال باشد) و افعال فرهنگ چیست؟ و به تشریح این بحث پرداختید طبیعتاً اگر ارتباطی هم اگر بین این دو بحث بوده باشد بیان خواهید فرمود. پس مشخصاً سؤال دوم این است که در ابتدا

و هدف هم داشت و حتماً هم از این سیر می‌گذرد. پیدایش، تغییرات و تکامل یک مفهوم بدین گونه است که وحدت و کثرت آن مشخص شود. هر تلائم نظری و عینی در کثرات ایجاد شد به معنای این است که معادله شکل گرفته است.

۱/۲ - ضرورت توجه به روند حرکت و هدف برای طبقه‌بندی موضوع

بنابراین پیدا کردن معادله موضوع از یک جهت خاصاً بدون نظر به حرکت و هدفش امکان ندارد. هرچند الان موضوع کار ما به اصطلاح سیاست‌گذاری و یا تعیین اهداف هم نباشد. بنابراین در مفاهیم یک همچنین خصلتی به صورت کلی و روشی می‌باشد. لذا ضرورت دارد که به نحو اجمال سیر تا هدف را داشته باشیم تا بعد قدرت طبقه‌بندی موضوع را پیدا بکنیم والا اگر موضوع را از نظر تئوریک محض، بودن توجه به اوصاف فعل و هدف تمام بکنیم بعد مجبور هستیم تغییرات بسیار مهمی را در آن بدهیم.

اما طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی چگونه می‌باشد. ما در ابتدا فرهنگ را به «دینی، علمی، اجرائی» تقسیم کردیم و حال می‌خواهیم اینها را طبقه‌بندی بکنیم. در طبقه‌بندی کردن باید توجه کنیم که فرهنگ دینی، فرهنگ اجرائی و فرهنگ علمی چه خصوصیتی را دارد و هر کدام از اینها موضوع و هدفشان چیست؟

۱/۳ - وجود متناظر موضوعاتی که در روند مطرح هستند، در ساختار مکانی

این مطلب را بصورت خیلی کلی خارج از موضوع عرض می‌کنیم که هر موضوع و فعل و هدفی که مورد توجه ما قرار می‌گیرد و یک روند برای آن ترسیم می‌کنیم و در

تعریف نسبی دینی علمی و اجرائی طبق آن پیشنهاد انجام بگیرد.

سؤال سوم طبیعتاً متفرع بر سؤال اولی است، یعنی اگر ما در سؤال اول به این نتیجه برسیم که علاوه بر اوصاف موضوع، اوصاف باید تقسیمات فعل و هدف را هم هم بیان کنیم. لذا سؤال سوم این است که نهایتاً ما می‌خواهیم روی کدام احتمال بیشتر بایستیم؟ (با توجه به احتمالات متعددی که از ابتدای بحثی که خدمت شما بودیم در خصوص اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف مطرح شده است). ما فهرست این احتمالات را در برگ ضمیمه آورده‌ایم.

* اصل بحث

۱ - ضرورت توجه به اوصاف فعل و هدف علاوه بر اوصاف موضوع برای تنظیم نظام عناوین فرهنگی

۱/۱ - مقایسه روش انتزاعی و غیر انتزاعی در تقسیم

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک بحث روشی

است به اینکه وقتی ما می‌خواهیم پژوهش کنیم و به یک مطلبی برسیم چه نحو پژوهشی را باید انجام بدهیم؟ طبیعتاً دو شکل و دو روش لااقل ابتدائاً به ذهن می‌رسد. در یک روش کلی‌ترین عنوان را ملاحظه و بعد به تقسیمای کلی آن می‌پردازیم و احياناً اینکار از طریق جنس و فصل کردن صورت می‌گیرد بدینگونه که یک طرفش آن امر کلی و یکطرف دیگرش یک نحوه استقراء نظری هست که چه اقسامی در دسته‌بندی پیدا می‌کنند. یک روش دیگر روش مختار ما می‌باشد. در نظر ما مکان و منزلت بدون زمان (تقریباً در جای خودش محقق شده) محال است. بنابراین شیء بدون تغییرات نمی‌تواند باشد و لذا باید توجه به فعل

فرهنگ دینی، سنجش مربوط به فرهنگ علمی و خصوصیت موضوع هم مربوط به فرهنگ دانش می باشد. (ج): آنوقت احتمال چهارم گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش چیست؟

(س): شما در یک جلسه ای اینگونه به مطلب وارد و خارج شدید که ما سه فرهنگ را «گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش» بگیریم و در بدست آوردن اوصاف فعل اینها را برعکس بکنیم (که در احتمال بعدی آمده است) که می شود «بینش گرایش، بینش بینش، بینش دانش» که موضوع بدست بیاید. آنوقت دینی علمی و اجرائی را در واقع متناظر با بینش گرایش، بینش بینش، بینش دانش که در مقابل این اوصاف است قرار بدهیم.

۲/۲ - بررسی کارآمدی احتمال ۱ (گمانه، گزینش، پردازش)

۲/۲/۳ - «گمانه، گزینش، پردازش» بیانگر «سنجش موضوعاً» (ج): حالا حداقل این احتمالات را مورد دقت قرار

می دهیم. «گمانه، گزینش، پردازش» در سنجش موضوعاً هست و از آن حذف نمی شود. یعنی هرکجا سنجش موضوعاً باشد این خصوصیات را دارد.

(س): یعنی اگر ما بخواهیم سنجش را موضوعاً مورد توجه قرار بدهیم...

(ج): در ذات خودش این مطلب هست، یعنی سنجش درباره هرچیز حتی درباره خود گرایش این مراحل را دارد. (س): که معلوم نیست لزوماً ما الان در صدد این باشیم.

۲/۲/۲ - «گمانه، گزینش، پردازش» وسیله تحلیل «پژوهش» ولی اگر نباشد که بدانیم که این...

(س): می خواهیم کار خودمان را تحلیل کنیم.

(ج): نه، بخواهیم کار دین را بگوئیم. یعنی پژوهش دینی که انجام می گیرد چه کاری در آن انجام می گیرد؟ یا

این روند نقاط مبدا و هدف مشخص می کنیم، عین همان در عرضش هم نهفته است. یعنی اینگونه نیست که این موضوعاتی که هم عرض هم هستند از موضوعات در روند بیگانه و بریده باشند. سطوح مختلفی که هست منزلتاً متناظر با آنها موضوعاتی را دارند، یعنی هرچند موضوعاتشان در اینجا موضوعات مکانی (به اصطلاح) هست ولی متناظر با موضوعات زمانی می باشند. به تعبیر دیگر اگر روند را با محور افقی و موضوعات طبقه بندی شده را با محور عمودی نشان دهیم یک تناظری بین اینها وجود دارد و اینگونه نیست که هیچگونه نسبتی بین اینها نباشد. حالا با چنین فرضی به دسته بندی هایی در فرهنگ دینی، علمی و اجرائی می پردازیم و خصوصیات را که برای فرهنگ دینی گفته شد مورد دقت قرار می دهیم. تا اینجای مطلب روشن است به نظر شما کدام سؤال پاسخ داده شد.

(س): سؤال اول را پاسخ فرمودید.

۲ - بررسی احتمالات مربوط به اوصاف فعل فرهنگی

(ج): سؤال دوم چه چیزهایی را طرح می کند؟

(س): تقسیمات «دینی، علمی، اجرائی» را چگونه می خواهیم انجام بدهیم؟ آیا لازم است اول بیائیم تعریف نسبی برای دینی، علمی و اجرائی انجام بدهیم و بعد به آن اضافه کنیم و اوصاف اضافه شده را با توجه به آن ترجمه و تعریف کنیم یا اینکه راه دیگری وجود دارد؟

۲/۱ - بیان احتمالات پنج گانه مطرح شده در جلسات گذشته در مورد اوصاف فعل پنج احتمال مطرح شد. مثل

«گمانه، گزینش، پردازش» یا «گرایش، بینش، دانش» یا «جهت گیری سنجش خصوصیت موضوع» و بحث جلسه آخر احتمال اخیر را مطرح کردید که جهت گیری مربوط به

(س): طبیعی‌اش این است که بگوئیم اوصاف فعل چیست؟ ما پنج‌گونه اوصاف فعل نمی‌خواهیم هرچند در تحلیل بگوئیم موضوعات این افعال چیزهای مختلفی می‌تواند باشد.

(ج): باید بررسی کنیم. اینجا اول فعل موضوعاً بوده‌است. حال باید ببینیم چه خصیلتی از فعل دارد، یعنی‌گرایش، بینش، دانش که می‌گوئیم چه خصیلتی در قبال آن خصیلت هست؟ یعنی آیا خصیلت موضوعات تحلیل‌مان هست؟ (س): گرایش، بینش و دانش به این معنا در واقع حاکم بر موضوع فعل و هدف می‌باشد.

(ج): یعنی حاکم بر گمانه‌زنی، گزینش پردازش هم هست؟ (س): بله، یعنی آنجایی که سنجش موضوعاً موضوع نباشد. گاه خود سنجش موضوعاً موضوع بررسی هست و لذا می‌گوئیم گمانه و گزینش دارد. اما موضوع گمانه چیست و اصلاً گمانه راجع به چیست؟ می‌گوئیم: یا گمانه راجع به گرایش یا بینش می‌باشد. اگر از این ورودی به این بحث نگاه کنیم زیرمجموعه می‌شود.

(ج): نظر شما خوب است

(س): طرح ورودی بحث ما الان این نیست.

(ج): هرگاه فعل فرهنگی موضوعاً این سه تا را داشته باشد، محکومش اینها میشود، یعنی موضوعات موضوع (گمانه) یا گرایشی یا بینشی و یا دانشی است. در عین حال خود آن فعل که موضوعاً موضوع بررسی قرار گرفت محکوم یک گرایش، بینش و دانشی نمی‌باشد. یعنی می‌توان حاکم و محکوم درست کرد. «گرایش، بینش و دانش» موضوعات «گمانه، گزینش و پردازش» می‌شود.

پژوهشی که در دانش انجام می‌گیرد در عمل پژوهش آن چه کارهایی انجام می‌گیرد؟ البته اینکه کجا کارآمدیش هست، حتماً جزو موضوعاتی در طبقه‌بندی هست که در اینصورت بعنوان افعال مطرح نیست و بلکه جزو موضوعاتی هست که در آنجا باید ترکیب بشود. مثلاً در طبقه‌بندی موضوعی تحقیق دینی، تحقیق علمی و تحقیق اجرایی هریک جایگاهی دارند.

۲/۳ - بررسی کارآمدی احتمال ۲ (گرایش، بینش، دانش) و ارتباط آن با احتمال ۱

در احتمال دوم (گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش) باید بررسی کرد که آیا حضور گرایش در گمانه، گزینش و پردازش چگونه هست؟ آیا می‌توانیم گمانه‌ای را داشته باشیم که مثلاً گرایش تبدی یا گرایش نسبت به دنیا داشته باشد؟

۲/۳/۱ - محکوم بودن «گرایش، بینش، دانش» نسبت به «گمانه، گزینش، پردازش» در صورتی که بیانگر موضوعات گمانه باشد

(س): حالا چرا شما میخواهید ارتباط دو تا را بیان بکنید؟ (ج): می‌خواهیم ببینیم که آیا این احتمالات قابلیت جمع شدن دارند یا باید بعضی را حذف کنیم؟

(س): ممکن است ما بتوانیم اینها را ارتباط بدهیم ولی باید ببینیم ما دنبال چه هستیم؟

(ج): ما دنبال این هستیم که یک طبقه‌بندی موضوعی بدست بیاوریم که هم موضوعات، هم افعال و هم اهداف را پوشانند که بعد بتوانیم توسط آن سطرمان را درست و بعد متناسب با آن سطر، ستون را ترسیم کنیم، یعنی خصوصیات روندی را که به ما نشان می‌دهد بدست آوریم.

(س): در صورتیکه محور بحث ما همان بررسی سنجش موضوعاً باشد.

(ج): یک موضوعاتی باشد و لکن در واقعیت وقوعی که پیدا می‌کند آن وقوع نسبت به گرایش، بینش و دانش محکوم است. حالا این حاکم و محکوم بودن را خوب ملاحظه بفرمائید.

بنابراین در یک مرتبه حتماً (مرتبه سابقه‌اش) گرایش، بینش و دانش است و در یک مرتبه موضوعاتش هست. در اینجا این دو تا را چگونه فرق می‌گذارید؟

۲/۳/۲ - حاکمیت «گرایش، بینش، دانش» بر «گمانه، گزینش، پردازش» در تحلیل نقش «گمانه گزینش، پردازش»

ما باید یک پله عقب‌تر برویم. ما می‌گوئیم بحث ما در فعل فرهنگی است و لذا آمدیم اول راجع به فرهنگ بحث کردیم و گفتیم فرهنگ مثلاً پذیرفته شده‌های اجتماعی است، پذیرفته‌هایی که به تفاهم رسیده‌اند. حالا می‌خواهیم بگوئیم که اوصاف فعل فرهنگی (یعنی اوصاف توسعه و اوصاف فعل) در بوجود آمدن پذیرفته شده‌ها چه نقشی دارند. یعنی ارکان ایجاد پذیرش اجتماعی چیست؟ (ج): اگر گفتید پذیرش اجتماعی تابع گرایش و بینش نیست و بلکه تابع دانش است در اینصورت مراحل تکامل جامعه را بیان می‌کنید.

(س): چه چیزهایی را مراحل می‌گویند؟

(ج): گاه می‌گوئید مرحله الف از تکامل بینشها و دانشها اینگونه می‌باشد و حالا گمانه، گزینش و پردازشهایی که در مرحله الف زده می‌شود اینگونه می‌باشد. اما زمانی که به مرحله «ب» می‌رسید و فرهنگ تکامل پیدا می‌کند می‌گوئید گرایشها، بینشها و دانشها یک درجه تکامل پیدا کرده است و بالطبع گمانه‌ها هم اینگونه می‌باشند.

۲/۳/۳ - حاکمیت «انگیزه، اندیشه، انجام» بر «گمانه، گزینش، پردازش» در تحلیل تأثیر «گرایش و دانش بر بینش»

سپس برای ارزیابی فرهنگ جامعه یک راه اینست که از ابتدا گرایش، بینش و دانش را بررسی کنیم و ببینیم که در درون خود اینها گمانه گزینش و پردازش چگونه انجام می‌گیرد. اما گاهی اینگونه فرهنگ را ارزیابی نمی‌کنیم و می‌گوئیم: گرایش گرایش و دانش از اوصاف جامعه و فرهنگی نیست و تنها بینش فرهنگی است. در اینصورت اگر ما بخواهیم فرهنگ جامعه را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم ارتباط خود این موضوع را می‌توانیم با بیرونش هم ملاحظه کنیم و این یک حرف دیگری است. ولی وقتیکه خودش را می‌خواهیم بررسی کنیم باید داخل بینش و موضوعات زیرمجموعه آن را نگاه کنیم. بر این اساس وقتی می‌خواهید موضوعات فرهنگی را بدست بیاورید دیگر باید در اوصاف دو قیدی دنبالش بگردید، یعنی بگوئید که گرایش بینش، بینش بینش و دانش بینش چیست؟ یعنی فرهنگ را متناظر با بینش گرفتیم و گفتیم که اگر می‌خواهید فرهنگ جامعه را مطالعه کنید باید بینش جامعه را مطالعه کنید و حالا که می‌خواهید بینش جامعه را مطالعه کنید در درون خودش می‌آید و اوصاف فعل، موضوع و هدف آن را بررسی می‌کنید. اوصاف فعلش دیگر خود گرایش، بینش و دانش نیست بلکه اوصاف فعلش گرایش بینش، بینش بینش، بینش دانش هست. این یک احتمال است. در احتمال اول «گرایش، بینش، دانش» مقومات و ابعاد خود فرهنگ بودند. بر اساس این احتمال باید بگوئیم مثلاً گرایش متناظر با توسعه، بینش متناظر با ساختار و دانش متناظر با کارایی می‌شود. آن وقت طبیعتاً

(ج): می‌توانیم از یک لفظ دیگری این مطلب را بفهمانیم.

(س): مثل همان که گفتید که باز ترجمه بهتر می‌توان

پیدا کرد «گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش»

(ج): بله، مثل چنین چیزی را پیدا کنیم یا «انگیزه،

اندیشه، انجام» فقط یک چیزی را بیاورید که برساند که ما

التفات به این مطلب داریم که بعداً موضوعاً هم یک

موضوعاتی داریم که وصف فعل (نه وصف فعل موضوعاً)

قرار می‌گیرند.

۳- تفاوت «فعل موضوعاً، فعل و صفاً و فعل موصوفاً»

گاهی وصف فعل را موضوعاً می‌گوئیم، یعنی فعل

سنجش جز با این سه تا کار واقع نمیشود. یعنی این فعل با

فعلی که برای گرایش انجام می‌گیرد باید با فعلی که برای

دانش انجام می‌گیرد فرق داشته باشد. یک وقت می‌گوئیم

خیر، این فعل درست است که در این سه مرحله هست

ولی موصوف به یک وصف دیگری هم می‌باشد که دیگر

وصف موضوعی فعل نیست بلکه وصف یک کل است که

در اینجا به نحو اشاعه حضور دارد. بنابراین هم «فعل

موضوعاً» و هم «فعل و صفاً» و هم «فعل موصوفاً» داریم.

یعنی فعل هم دارای وصف است و هم خودش تجزیه و

موضوعاً ملاحظه می‌شود و هم موضوعاتی دارد. فعل را با

این سه خصوصیت مورد توجه قرار می‌دهیم.

۳/۱- کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در ارزیابی

فرهنگ جامعه

فعل موضوعاً موصوف به چه وصفی هست؟ فعل

موضوعاً موضوعات فعل و فعل ما فرهنگی است و باید

فعل موصوفاً آن ملاحظه بشود. چه زمانی ضرورت دارد ما

فعل را موصوفاً مورد دقت قرار بدهیم؟ حتماً وقتی

میخواهیم فرهنگ یک جامعه را ارزیابی بکنیم. طبقه‌بندی

اوصاف فعل (که اوصاف توسعه هست) باید اوصاف

زیرمجموعه گرایش باشد، یعنی حالا باید بیائیم برای

گرایش سه وصف بعنوان اوصاف فعل فرهنگی ذکر کنیم.

بنابراین مهم نقطه شروع بحث است.

(ج): پذیرش بدون گرایش محال است و وقتی پذیرش

محال بود...

(س): چنانچه فرهنگ بدون سیاست تحقق پیدا نمی‌کند.

(ج): نه خودسیاست بعنوان یک موضوعی در قبال

فرهنگ مطرح نیست بلکه سیاست در نفس پذیرش

فرهنگی منظور است. عبارت دیگر آدم با یک انگیزه و با

یک گرایشی به طرف سنجش و گمانه می‌آید، یعنی خارج

از انگیزه محال است که فعلش واقع بشود.

(س): درست است و ما باید همین تفاوت را لحاظ کنیم.

(ج): ما اگر لقب گرایش را مثلاً لقب قلب خاص‌تری

بکنیم و بگوئیم انگیزه گمانه، اندیشه گمانه (گمانه‌زنی،

ظرفیت انگیزه‌اش) و انجام گمانه، (یا ظرفیت انجام گمانه)

این نوع عنوان آوردن اگرچه ممکن و شاید لازم باشد ولی

حتماً باید بدانیم معنوش از اقسامی است که در آن سطح

کلی به آن می‌گوئیم «گرایش، بینش، دانش» و ممکن است

در درون فرهنگی که می‌آید برای طبقه‌بندی موضوعاتش

لازم باشد.

(س): یعنی اضافه کنیم و نفس گرایش را بیاوریم.

(ج): به لفظ گرایش بیاوریم و لکن باید مفهومی را

بیاوریم که...

(س): تأثیر گرایش را در بینش بیان بکند. شما دنبال

این هستید. بنابراین لازم نیست که خود گرایش را بعنوان

یک بخش از فرهنگ مطرح کنیم.

که انجام میگیرد باید فعل موصوفاً مورد دقت قرار بگیرد.

(س): الان ما دنبال این هستیم.

۳/۲ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در تقسیمات

فرهنگی

(ج): فعل موضوعاً هم باید مورد توجه قرار بگیرد.

(س): حالا موضوع بحث ما ابتدائاً این نیست.

(ج): حالا فعل اگر بخواهد موضوعاً مورد توجه قرار

بگیرد ابتدائاً مورد توجه نیست ولی حتماً در تقسیمات

فرهنگی حضور دارد و اصل در تقسیمات است.

(س): یعنی در تقسیمات جا پیدا می کند.

(ج): اصل تقسیمات را بدون توجه به تقسیمات

خصوصیات فعل موضوعاً نمی توانید انجام دهید. بعبارت

دیگر گاه می گردید ما مرکزی داریم که در آنجا کار

گمانه زنی، گزینش و پردازش انجام می گیرد که این مراکز،

پژوهشگاه ها می باشد. در کارهای فرهنگی نمی توانید

کارهای پژوهشی را حذف کنید کما اینکه برای آموزش هم

باید یک چیزی پیدا کنید. اگر گفتیم پژوهش، آموزش و

تبلیغ هست باید معلوم بشود که در عمل آموزشی چه

کاری موضوعاً انجام نمی گیرد تا آنجا هم بتوانید طبقه بندی

بکنید. هم چنین در قسمت موضوعات فعل هم اینها باید

مورد توجه قرار بگیرند که مثلاً میگوئیم فرضاً گرایش،

بینش، دانش که موضوعات فعل است.

۳/۲/۱ - «گمانه، گزینش، پردازش» بیانگر اوصاف فعل

موضوعاً

(س): آیا موضوعات فعل در تقسیمات اوصاف

موضوع نمی آیند و با اوصاف موضوع فرق می کنند؟

(ج): در اینجا که گفتیم فعل موضوعاً می شود گمانه،

گزینش، پردازش.

۳/۳ - «انگیزه، اندیشه، انجام» اوصاف فعل موصوفاً

در آنجایی که گفتیم فعل موصوفاً «گرایش، بینش،

دانش» کلی می آید. کلی معنایش این است که شما «انگیزه،

اندیشه و انجام» آنرا می خواهید ارزیابی بکنید.

۳/۴ - «گرایش، بینش، دانش» اوصاف فعل و صفاً

جایی که میگوئید موضوعاً موضوع فعل را بررسی کنیم

گرایش، بینش، دانش می شود.

(س): نه، فعل موضوعاً بلکه میفرمودید گمانه،

گزینش، پردازش

(ج): موصوفاً «انگیزه، اندیشه و انجام»

۳/۵ - «گرایش، بینش، دانش» اوصاف موضوع فعل

(س): حالا موضوع فعل چیست؟

(ج): موضوعات گرایش، بینش، دانش است. باید کلیه

خصوصیات جامعه تحت پوشش فرهنگ در بیاید تا روی

آن تحقیق بشود. بعبارت دیگر شما که فرهنگی هستید

موضوع تحلیل و پژوهش شما وضعیت گرایش (یعنی

فرهنگ گرایشی) قرار می گیرد. موضوعاتش را هم باید

بتوانید بررسی کنید مثلاً میگوئید فرهنگ گرایشی (فرهنگ

دینی) کلام، فقه، اخلاق دارد. بعد هم میگوئید

خصوصیتش این است که درونش تعبد و مقنن شدن و به

تفاهم اجتماعی رسیدن اصل می باشد.

(س): بنابراین ما در اوصاف فعل فرهنگی طبیعتاً باید

همان «انگیزه اندیشه و انجام» را مطرح کنیم، یعنی آنچیزی

که در اوصاف فعل فرهنگی دنبالش هستیم...

(ج): آنچیزی که حاکم بر آن هست «انگیزه، اندیشه،

انجام» است و آنچیزی که محکومش هست و موضوع قرار

می گیرد و روی آن بررسی انجام می شود «گرایش، بینش و

دانش» است.

۳/۶ - اوصاف فعل موصوفاً حاکم بر فعل فرهنگی فرد و جامعه

(س): ما در بیان اوصاف فعل فرهنگی دنبال چه چیزی هستیم؟ آیا دنبال همان فعل موصوفاً نیستیم؟

(ج): نه، ما درباره موضوعات فعل بحث می‌کنیم. فعل موصوفاً با موضوعات (موضوعاً) و موصوفاً سه تایی باشند. موصوفاً آن وصفی است که حاکم بر کار گمانه‌زنی جامعه ما هم هست. مثلاً می‌گوئید: انگیزه تحقیقات دانشگاهی انگیزه الهی نیست زیرا تعبد در آن نه مستقیم و نه غیرمستقیم شرط نیست. به تعبیر دیگر دانشگاه هرگز نه دنبال این است که مستقیماً از متون مذهبی چیزی را در بیاورد و نه دنبال اینست که پیش فرضهایش را از دین بگیرد و دنبال این است که نتایجی را که بدست می‌آورد با دین تطبیق بدهد و دین را شرط صحت آنها قرار بدهد.

بنابراین «اندیشه، انگیزه، انجام» چه بر فعل و چه بر فعل غیر حاکم است و لکن همیشه وقتی می‌گوئید: موضوعات فعل، گرایش اجتماعی را ذکر می‌کنید و می‌گوئید گرایش جامعه بطرف خداپرستی می‌باشد. و لذا فرهنگ دینی جایگاهش بالا می‌باشد یعنی در طبقه‌بندی مطلوب جامعه، فرهنگ دینی جایش بالا است. اما اگر فعلهای انگیزشی و فعلهای فرهنگی را موضوعاً زیربخش موصوفش بدانید (که موصوفاً چگونه است و چه وصفی دارد) می‌گوئید وصف الهی در حوزوئها و دانشگاهیها حسی و اجرائی‌ها هم گاهی به نفع این و گاهی به نفع آن می‌باشند.

۳/۷ - «گرایش، بینش، دانش» اوصاف فعل فرهنگی

(س): ما نهایتاً اوصاف فعل فرهنگی را میخواهیم «گرایش، بینش و دانش» بدانیم.

(ج): اگر نهایتاً اوصافش را «گرایش، بینش و دانش» دانستیم یک وضعیت مطلوبی را میتوانیم از طبقه‌بندی معرفی بکنیم.

(س): کل بحثهای ما الان قید غیرمطلوب دارد، مگر ندارد؟ (ج): خیر، ارزیابی وضعیت که میخواهیم بکنیم باید عام‌تر از مطلوب خودمان باشد تا جا بگیرد.

(س): یعنی مدل ما الان کلاً مگر مدل مطلوبی نیست؟ (ج): چرا ولی جاهای مختلفش باید خصوصیات مختلفی داشته باشد.

۳/۸ - «گرایش، بینش، دانش» می‌تواند وصف فعل و وصف موضوع قرار گیرد

حالا از این نکته می‌گذریم. این مطلب تا اینجا آن روشن شد که گرایش، بینش و دانش را می‌توان بعنوان وصف فعل فرهنگی ملاحظه کرد.

(س): وصف که همان «انگیزه، اندیشه و انجام» می‌شود. (ج): احسن، موصوفاً گفتیم. موضوعات فعل که شد دیگر فرهنگ جامعه در بخشهای مختلفی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳/۹ - «انگیزه، اندیشه، انجام» اوصاف فعل فرهنگی موصوفاً

اوصاف فعل فرهنگی را نهایتاً چه میخواهیم بگیریم؟ (ج): اوصاف فعل فرهنگی را موصوفاً «انگیزه، اندیشه و انجام» دانستیم.

(س): یکی از آنها را باید مشخص کنید، یعنی ما اوصاف فعل فرهنگی برای جامعه که می‌خواهیم بگوئیم کدام یک از این سه تا است.

(ج): «انگیزه اندیشه و انجام» اوصاف فعل موصوفاً می‌باشد.

۳/۱۰ - «گمانه، گزینش، پردازش» اوصاف فعل فرهنگی موضوعاً

(س): آیا در اوصاف فعل فرهنگی این سه تا را می‌خواهیم بگوئیم؟

(ج): و در اوصافش موضوعاً «گمانه، گزینش، پردازش» را می‌گوئیم.

۳/۱۱ - «گرایش، بینش، دانش» (یا دینی، علمی، اجرایی) وصف موضوعات فعل فرهنگی

(س): شما باز هر سه را مطرح می‌فرمائید.

(ج): اگر بخواهیم چیزی را از آن حذف بکنیم لااقل باید نظری به آن داشته باشیم و اگر چه در طبقه‌بندی ممکن است که نیاید.

(س): بله حالا فرضاً نظر به آن داشتیم و تفکیکش را فرمودید و توضیح آنرا هم دادید، منتها حالا ما وقتی می‌خواهیم مدل فرهنگی بدهیم باید اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف داشته باشیم. در اوصاف فعلی که می‌خواهیم مطرح کنیم از این سه تقسیمی که حضرتعالی فرمودید کدامیک مورد نظر است. یعنی از فعل موضوعاً فعل موصوفاً و فعل وصفاً کدامیک مورد نظر است؟

(ج): در بخشی که می‌خواهیم موضوع فعل فرهنگی را بگوئیم باید موضوعات فعل را ذکر کنیم.

(س): پس این قسمت دومی در قسمت اوصاف

موضوع فرهنگی مطرح می‌شود.

(ج): که برابر با گرایشش دینی و برابر بینشش علمی و برابر با دانشش اجرائی قرار می‌گیرد. ما الان تناظر نسبی و کلی می‌گیریم یعنی بینش را نظری تعریف نمی‌کنیم و بلکه آن را در سه سطر تعریف می‌کنیم که هم نظری را و هم کاربردی را شامل شود. یعنی گرایش، بینش، دانش را (با حفظ اجمال) موضوعات می‌دانیم و مورد دقت قرار می‌دهیم و متناظرش را دینی، علمی، اجرایی قرار می‌دهیم.

۳/۱۲ - قابل حذف نبودن «گمانه، گزینش، پردازش» به عنوان اوصاف فعل موضوعاً از اوصاف فعل فرهنگی

(س): جایگاه بحث فعل موضوعاً و فعل موصوفاً کجاست؟

(ج): اصلاً موضوعاً آنرا نمی‌توانید حذف کنید که همانا «گمانه، گزینش، پردازش» می‌باشد.

(س): قبول که نمی‌توانیم حذف کنیم ولی چگونه

اوصاف فعل فرهنگی جامعه را بگوئیم؟

(ج): جامعه حتماً در آن باید فرض فعل بشود.

(س): صحبت ما بر سر حذف آن نیست و بلکه صحبت این است که جایش کجاست؟ ما وقتی که می‌خواهیم در قدم اول بگوئیم اوصاف فعل فرهنگی جامعه چیست داریم سنجش را موضوعاً مورد توجه قرار می‌دهیم.

(ج): باید یک لقبی درست کنیم و مثلاً بگوئیم سنجش اجتماعی چگونه پرورش پیدا می‌کند یا سنجش فرد چگونه پرورش پیدا می‌کند؟

(س): ما وقتی اوصاف فعل فرهنگی را می‌گوئیم دنبال این هستیم که ببینیم سنجش جامعه چگونه پرورش پیدا می‌کند؟

(ج): حداقل این است که شما در بخش روند می‌خواهید حتماً سنجش جامعه رشد پیدا بکند.

۴- رابطه پذیرش اجتماعی، سنجش اجتماعی و فعل فرهنگی اجتماعی

۴/۱- ضرورت مطالعه روند تکامل سنجش اجتماعی به وسیله اوصاف فعل فرهنگی (پذیرش اجتماعی معلول و مقدمه تکامل سنجش اجتماعی)

(س): این هم یکی از مسائل فرهنگی جامعه هست به اینکه چگونه سنجش آن رشد پیدا می کند؟

(ج): آیا این سنجش اجتماعی در قضیه فرهنگ موضوع بحث شماست؟ یعنی جامعه یک پذیرفته شده‌هایی دارد، آیا این پذیرفته شده‌ها معلول سنجش اجتماعی هستند؟

(س): بله می شود بگوئیم از یک سو طبیعتاً باید از فیلتر سنجش گذشته باشد.

(ج): و میخواهند در مرحله تکامل هم یک سنجش اجتماعی جدیدی را بدهند.

(س): که پذیرفته جدیدی را هم بیاورد.

(ج): یک پذیرفته جدیدی را هم بیاورد، یعنی هم معلولند و هم مقدمه و هم باید در هدف متوجه‌شان بشویم و افعال متناسب‌شان را داشته باشیم و بعد هم باید در هدف به یک سنجش بالاتری برسیم.

(س): البته هدف در فرهنگ، هدف خود سنجش نیست بلکه هدف مثلاً همان تکامل پذیری می باشد. ولی به هر حال مسئله مقدمه و وسیله (که میگوئید هست) در همان موقع هم هست و تا هرکجا که پذیرش پیش برود سنجش هم همراهش جلو می رود.

(ج): باید رشد و ارتقاء رتبه پیدا بکند. حالا اگر چنین چیزی باشد آنوقت ما اصولاً این سنجش اجتماعی را در تقسیم بندیهای مان داریم یا نداریم؟ یعنی آیا این اصل در

تقسیم بندی هست؟ فرضاً موضوعات سنجش اجتماعی و خود فعلش را هم حذف کردیم...

(س): وقتی ما میخواهیم فرهنگ جامعه را ارزیابی کنیم میخواهیم سنجش اجتماعی را ارزیابی کنیم، یعنی برای ارزیابی سنجش اجتماعی وسیله می خواهیم یا اینکه فرهنگ جامعه باید حتماً از فیلتر سنجش گذشته باشد تا به فرهنگ ...

(ج): این در حقیقت یعنی موضوع طبقه بندی، یعنی وقتی بیان می کنیم، میگوئیم: موضوعات فرهنگ را طبقه بندی می کنیم.

(س): مثلاً برای ارزیابی فرهنگ جامعه مدل می خواهیم و لااقل قید موضوع ابتدائاً به آن زنیم و بگوئید ما مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی یا مدل ارزیابی فرهنگ جامعه را میخواهیم. حالا آیا اگر ما بگوئیم سنجش اجتماعی و تقسیماتش اصل است...

(س): یعنی هویت فرهنگ را روی سنجش ببریم و نه روی پذیرفته شده‌ها.

(ج): بعبارت دیگر سنجش بعنوان فعلی که فرهنگ ساز است پذیرش اجتماعی را نتیجه می دهد.

۴/۲- «موضوعگیری، سنجش و گرایش» سه مجرای ایجاد پذیرش

(س): آیا ما میخواهیم اینگونه بگوئیم؟ بعبارت دیگر بستگی دارد به اینکه ما موضوع طبقه بندی را چه بگوئیم. اگر موضوع را پذیرش و تحلیل پذیرش قرار دادیم بعد مسئله اینکه چگونه سنجش پیدا می شود یکی از موضوعاتی می شود که در این پیدایش سنجش باید به آن رسید و موضوعیت پیدا می کند.

عید نوروز و سیزده روز تعطیلی از اول ایام معلومات تا آخر ایام تشریق را تعطیل کنید و مناسک آنهم بجای تفرج، این سلسله دعاها و اذکار باشد و ابتهاجات آنهم اینگونه می شود، به شما می گویند: الان جامعه شرایط پذیرش این مطلب را ندارد. شما بدلیل عقلی میگویند: این کار، کار خوبی است ولی بدلیل موضعگیری اجتماعی و انسجام فرهنگ ملی شرائط موجود را قبول می کنید، یعنی محدودیت عینی علت پذیرش می شود.

(س): چنانچه خود میل هم می تواند مبداء پذیرش فعل بشود.

(ج): بله، ولذا اگر اینگونه بگوئیم میتوانیم بیان کنیم که پذیرش اجتماعی (فرهنگ) از طریق «جهت گیری، موضعگیری، مجاهده» هم ایجاد می شود و یا یک تغییراتی می کند، ولی آن کار دیگر یک کار فرهنگی نمی باشد.

(س): اثرش فرهنگی است.

(ج): اثرش پیدایش یک فرهنگ در یک ملت است یا سهم تأثیری در فرهنگ یک ملت دارد. به عبارت دیگر این کار، سنجش اجتماعی نمی باشد و بلکه هدایت هماهنگ سازی سنجش اجتماعی است. میگویند: هماهنگ سازی سنجش اجتماعی میگوئیم. برای چه چیزی می خواهد طبقه بندی بشود؟ میگویند: برای هدایت فرهنگی. آن وقت حتماً سنجش اجتماعی از موضوعاتی قرار می گیرد که درجه اش درجه چهار است چون موضوع، موضوع فرهنگی است. اگر موضوع سیاسی بود هماهنگ سازی جهت گیری اجتماعی و اگر موضوع، موضوع اقتصادی بود هماهنگ سازی دانش اجتماعی می گفتیم.

(ج): موضوعتان را چه چیزی می خواهید قرار بدهید؟

(س): گاه موضوع طبقه بندی پذیرش اجتماعی می شود.

(ج): درباره پذیرش اجتماعی چه احتمالاتی را ذکر می کنید؟ پذیرش چند رقم صورت می گیرد. یکی بوسیله جهت گیری، موضع گیری، مجاهده یعنی موضعگیری افراد علت این بشود که یک چیزی را بپذیرد. بعبارت دیگر تمایل و نفرت عمومی علت قبول یک چیز برای یک فرد و یا یک جامعه بشود. بعبارت دیگر احياناً در بعضی از جوامع بزور یک چیزهایی را یکعده قبول کردند (قبل از اینکه کار تعقلی هم بشود) مثلاً میگویند مغول فلانجا رفت و عده ای را کشت و مردم را تسلیم کرد و بر خلاف معقولات آنجا چیزهایی را اقرار کردند و مناسک و آدابی را انجام دادند و بعد هم آن آداب آئین آنها شد.

(س): آیا به تفاهم رسیدند یا نرسیدند؟

(ج): آیا تفاهم همیشه حتماً از سنجش باید بگذرد؟

۴/۲/۱ - تعقل تنها راه شکل گیری فرهنگ نیست

(س): یعنی سنجش از طریق عمل هم می تواند پیدا بشود،

یا اینکه اصلاً سنجشی در کار نیست تا فرهنگ بشود؟

(ج): می خواهم عرض کنم که همه فرهنگهایی که پیداشده لزوماً با کار تعقلی پیدا نشده است، یعنی مثلاً دریک فشاری و در انتخاب مرگ و زندگی قرار گرفته و طرف دینش را بر می گزیند. اختیار لزوماً همیشه از مجرای عقل نمی گذرد. شخص هم میتواند تعبد را و هم دنیا را انتخاب بکند. حالا اگر کسی دنیا را به نفع دنیای دوم ترک کند کار عقلی که نخواسته بکند. شاید شما بگوئید کار عقلی اجمالی انجام داده و بلافاصله سنجیده است ولی گاه مثلاً قدرت مغول موجب قبول شده و کم کم فرهنگشان عوض شده است. یا الان در جامعه ما اگر بگوئید بجای

پیدایش آن باشد؟

بعبارت دیگر در هنر نقد وضعیت و آرزوی وضعیت می‌کنند اما دیگر نه درک معقولی از نقد (که نقد را بی‌ریشه انجام می‌دهند) و نه درک معقولی از وسیله‌اش و نه درک معقولی از هدفش دارند و لکن ابزار یک رنج هست و تا ابراز این رنج اجتماعی نشود کار عقلا آغاز نمی‌شود. کار عقلا متأخر از کار هنرمندان در جامعه می‌باشد. بعبارت دیگر هنر بیان عاطفی ناهنجاری است که البته خود بر فلسفه‌ای از قبل استوار است مثلاً مریض می‌گوید آخ و نمی‌داند درد برای چه چیزی است و فقط می‌داند پهلوش درد می‌کند. حالا ممکن است دکتر عصب‌شناس بگوید این سلسله اعصابش به چه دلیل تحریکی شده و چه چیزی معالجه‌اش می‌کند. چگونه می‌توانیم با دارو آن درد را تسکین نسبی بدهیم. کار فیلسوف هیچوقت ابتدائاً و بلاواسطه عمومی نمی‌شود و به پذیرش عمومی رسیدنش معنایش اینست که با پذیرفته شده‌های مردم رابطه داشته باشند. به عبارت دیگر معنایش اینست که یک فلسفه‌ای قبلاً آمده و یک کاری کرده و کاری را به پذیرش رسانده و هنر آنهم ساخته شده است. بنابراین ما می‌توانیم هنر را گاهی متأخر از یک فلسفه و گاهی مقدم بر یک فلسفه بگیریم. آنجائی که متأخر از یک فلسفه است وقتی است که یک فلسفه تنظیم می‌شود و بعد به زبان عمومی حرف می‌زند. گاهی سیر برعکس است هنر یک رنجی را درک می‌کند و درک اجتماعی این رنج بوسیله هنر بستر تفکر درست می‌کند و به فیلسوف نشان می‌دهد که یک ناهنجاری وجود دارد، شما علتش را پیدا کنید.

(س): پس در فرهنگ موضوع بررسی ما همان ارزیابی و تجزیه و تحلیل پذیرش و تکامل پذیرش می‌باشد که در ارزیابی این هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی حرف اول را می‌زند.

۴/۲/۲ - تفاوت شکل‌گیری گمانه اجتماعی با گمانه فردی
حالا اگر اینگونه بگوئیم به بحث قبلی برگردیم. وقتی ما میخواهیم اوصاف فعل فرهنگی را بدانیم اوصاف فعل فرهنگی طبیعتاً...

(ج): فرهنگ اجتماعی می‌گویند و دیگر فردی نمی‌گویند.

(س): بله همیشه قید اجتماعی دارد.

(ج): حالا بینیم فرقی می‌تواند داشته باشد یا نه؟

اصلاً گمانه اجتماعی چگونه پیدا می‌شود؟

۴/۲/۳ - تأثیر، نیازهای اجتماعی، هنر و فلسفه در

شکل‌گیری گمانه اجتماعی

چندتا فرض داریم یکی اینکه گمانه کار فرد است و چون کار فرد است نسبتی به اجتماع ندارد. گاهی می‌بینیم که اینطوری نیست و بلکه بستر گمانه‌زنی را جامعه درست می‌کند. بستر گمانه‌زنی آن حتماً فردی نیست. مثلاً ممکن است کسی ادعا بکند و بگوید هنر بستر گمانه‌زنی است و نیازها را هنر ولو به صورت عاطفی انعکاس میدهد. یعنی فردی یک مطلب را احساس می‌کند و اجتماعی بیان می‌کند و این بیان به پذیرش می‌رسد و مردم قبول می‌کنند و یک نیاز اجتماعی میشود. من باب مثل عرض می‌کنم نویسندگان می‌نویسند و شعرا می‌گویند و فیلم‌سازها فیلم درست می‌کنند و یک نیاز، پذیرفته می‌شود و تقاضا پیدا می‌کند. سپس متفکرین فکری در حل آن و علت‌یابی آن می‌کنند. ممکن است نیازی هم که آنها در هنر با هنر بیانش می‌کنند نیازی نسبت به یک محصول باشد. نه نسبت به

(س): اینرا برای چه چیزی گفتید.

(ج): برای تذکر این مطلب که بستر گمانه‌زنی را جامعه درست می‌کند. پس سنجش اجتماعی داریم و در سنجش اجتماعی هنر حتماً بستر گمانه می‌باشد. یکوقت شما می‌خواهید گمانه‌زنی و پردازش کند. در بستر گمانه باید نیاز یک بخش جامعه برای خود جامعه مطرح و این رنج حتماً باید به پذیرش برسد. رنجی که به پذیرش نرسد گمانه‌زنی پیرامونش عمومی نمی‌شود و بالطبع صفت جامعه نمی‌گردد و اگر گمانه‌زنی نشد گزینش هم معنا ندارد. اگر بگوئیم هنر بستر گمانه اجتماعی درست می‌کند و آن را ختم بکنیم و برای گزینش و پردازش دو بستر دیگر بگوئیم اصالت شرایطی شده‌ایم. موضوع سنجش اجتماعی و هنر اجتماعی در درون خودش بعنوان یک ارگانیزم عمل می‌کند و نه بعنوان رابطه‌اش با بیرون خودش مثل قدرت گمانه‌زنی هوشمندی خود آدم که بستر دارد ولی بعنوان بیرون از خودش نیست و بلکه بعنوان درون خودش است.

۴/۳ - تأثیر آداب و رسوم اجتماعی در شکل‌گیری پذیرش اجتماعی

(س): این قسمت اجتماعی بودن روشن شد. حال برگردیم سراغ همان بحث قبلی که ما اگر موضوع فرهنگ را پذیرش قرار بدهیم برای بیان اوصاف فعل فرهنگی باید بگوئیم که اوصاف فعل فرهنگی «پذیرش» یا «سنجش» را تحلیل می‌کند. موضوعاً در قدم اول باید طبیعتاً جواب اینرا بدهیم.

(ج): پذیرش قرار شد که سه بخش داشته باشد. پذیرشهایی که بوسیله موضع‌گیری یا بوسیله سنجش و یا بوسیله دانش ایجاد می‌شوند. یعنی پذیرش بعنوان یک

منتجه از سه مؤلفه است.

(س): حالا وقتی ما می‌خواهیم اوصاف فعل فرهنگی

را بگوئیم این اوصاف باید متعرض چه چیزی باشند؟

(ج): این اوصاف حتماً باید یک موضوعاتی داشته

باشند که بعداً می‌گوئیم موضوعات «گرایش، بینش، دانش»

است. ولی قبلیش باید بیائیم سراغ سنجش اجتماعی، نه

اینکه پذیرشی که بوسیله کار سیاسی است. این سنجش

حتی بزور هم لازم نیست صورت بگیرد. مثلاً آفازاده را در

یک شرایطی قرار می‌دهید که میل و نفرت عمومی یک

آداب و رسومی را به ایشان تحمیل می‌کند. بعبارت دیگر

محدودیت عینی برای او ایجاد می‌کنید شاید آن آداب

برای او ابدأ معقول نشده باشد ولی می‌داند که اگر به آن

آداب و رسوم در آن جامعه بی‌اعتنائی کند موضعش

تضعیف می‌شود. برای قدرت تحرک در آنجا باید یک

همنوائی نسبی با جمع و یک پذیرش عمومی داشته باشد

تا بتواند از امکانات اجتماعی آنجا برخوردار باشد و یگه و

تنها نباشد. به تعبیر دیگر عضویتش در آن جامعه منوط به

پذیرش است.

۴/۴ - رابطه پذیرش اجتماعی و سنجش اجتماعی

۴/۴/۱ - فعلی بودن هر شکل از پذیرش بر یک فهم اجمالی

(س): خود این پذیرفته شده را فهمیده یا خیر؟

(ج): بله بصورت کلی فهمیده است.

۴/۴/۲ - متکی نبودن پذیرش بر صحت امر پذیرفته شده

در برخی موارد

(س): خیر غیر از کلی، یعنی آیا همین سنن خاص را

فهمیده است؟

(ج): فهم غیر از حقانیت و صحت است. ممکن است

بعضی از جاها رسوم را غلط بدانند ولی با اینحال دقت کرده

و رسم را فرا گرفته و با اعتقاد به بد بودنش عمل هم می‌کند. مثلاً آقا دکتر است و هم از نظر بهداشتی آن غذا را بد می‌داند هم از نظر میل هم میل ندارد ولی می‌پذیرد زیرا می‌خواهد با آن قوم کار کند.

۴/۴/۳ - متکی بودن پذیرش بر غلبه عینی در برخی موارد

(س): موضع فرهنگ اصلاً موضع سنجش است.

(ج): خیر، می‌خواهم اینرا عرض کنم که اگر فرهنگ ملت‌ها را مطالعه کنیم می‌بینیم که در تاریخ یک ملت، یک قوم بر آن ملت غلبه کرده و بعد قوم مغلوب زفته رفته آداب، رسوم، رفتار و پذیرش‌هایشان تغییر می‌کند که در این صورت نمی‌گوئیم چون عقل آنها پذیرفت این آداب را قبول کردند بلکه ورود فلان لشکر در آنجا موجب قبول شد. مثلاً حوزه، حضور تکنولوژی در ایران را بخاطر شرایط اجتماعی پذیرفته است. یعنی اگر نگوئیم که غافل هستند و اقتضاء و شرائط آنها را وادار به قبول کرده، معنایش اینست که عقلانیت در آن بکار نرفته است و بلکه شرایط اجتماعی باعث پیدایش چک، سفته و... شده است. اینها چیزهایی بوده که در جامعه وجود داشته و لذا یا باید منزوی بشوند یا باید اینها را بپذیرند.

۴/۴/۴ - مطلوب بودن شکل‌گیری پذیرش از مجرای سنجش

بنابراین گاه مطلبی قبل از اثبات حقانیت و صحت آن به پذیرش می‌رسد. بعبارت دیگر فرهنگ همیشه از مجرای سنجش نمی‌گذرد و البته وضع ایده‌آل آن است که شکل‌پذیری پذیرش از مجرای سنجش باشد.

۴/۴/۵ - تأثیر هنر در قبل و بعد از پذیرش اجتماعی

(س): خوب حالا ما باز به سؤال اصلیمان بر می‌گردیم

که اوصاف فعل متعرض چه چیزی می‌باشند؟

(ج): فعل اجتماعی فرهنگی و گاهی هماهنگ‌سازی

سنجش اجتماعی نیاز به بستر گمانه، بستر گزینش و بستر پردازش دارد. حال باید بررسی کنیم که این سه بستر را چگونه می‌شود هدایت کرد. هنر در عرضه یک پژوهش متأخر و در اعلام نیاز به پژوهش متقدم است. هنر هم قبل از پذیرش و هم بعد از پذیرش می‌باشد. وقتی که رنج و نیاز را نشان می‌دهد مقدم و وقتی راه ارضاء را می‌گوید متأخر است. به تعبیر آخر هنر بستر گمانه‌زنی اجتماعی است.

حالا گزینش چگونه بوسیله اجتماع واقع می‌شود؟ فرض کنید هزار تا مرکز پژوهش روی یک نیاز گمانه‌زنی و گزینش و پردازش کردند. جامعه چه موقع گزینش می‌کند؟ جامعه چه موقع می‌گوید این درست می‌گوید؟ آیا وقتی که از نظر تئوریک قوی باشد یا وقتی که از نظر قدرت عملکرد قوی باشد؟ چه موقع قبول می‌کند؟ چه بستری برای پذیرفتن اجتماعیش دارد؟ انتخاب اجتماعی چگونه واقع می‌شود؟

۵ - امکان بیان تأثیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد در فرهنگ

با سه دسته اوصاف

گاه می‌گوئیم مبادی پیدایش فرهنگ مثلاً تمایلات یا سنجش و یا موضع‌گیری است. از طرف دیگر می‌گوئیم که یک فعل فرهنگی و یک موضوع فرهنگی و یک هدف فرهنگی داریم. حالا ما می‌خواهیم ببینیم که آیا الان ما دنبال فعل فرهنگی هستیم یا دنبال هدف و یا موضوع؟

موضوعگیری و مجاهده اجتماعی» هم داریم. همچنین منزلت یک آنهم مثلاً کارآمدی باید بررسی شود.

(س): حالا ما فرض بگیریم یک همچین چیزی داریم. (ج): حالا اگر ما یک جدول نه تایی درست کردیم با سه تا علامت مجموعه هم می توانیم اینرا براحتی معین کنیم.

(س): حالا اگر ما اینرا داشتیم ارتباط آن اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف چگونه می باشد؟

(ج): بنابراین تأثیر فرهنگ بر فرهنگ، تأثیر سیاست بر فرهنگ و تأثیر اقتصاد بر فرهنگ را (یا به بیان دیگر گرایش، بینش، دانش) توانستیم معین کنیم. یعنی برای موضوعات فرهنگی این سه بستر را شما دارید.

(س): یک احتمال اینست که ما بگوئیم آن تقسیم اولیه که پیدا کرده سه تائی اول یعنی سنجش، انگیزش و دانش، این سه اوصاف فعلند و اوصاف توسعه می باشند.

(ج): اینها را در اینجا به یک معنی آورده ایم و گفته ایم یکجا ما فعل موضوعاً و یک جا فعل موصوفاً داریم. موضوعش را آورده ایم و اجتماعیش کرده ایم و سنجش بدست آمد که هماهنگ سازی سنجش اجتماعی شد. حالا این پذیرش عمومی، انگیزش هم داشته است، یعنی پذیرش از این سه تا بدست آمده است. بعبارت دیگر خود اینها را که در خودشان ضرب بکنیم این سه تا بدست می آید. یعنی «گرایش، بینش، دانش» در خودش که ضرب بکنیم ۹ تا می شود. حالا اصولاً آیا بحث از اینها در فرهنگ لازم است؟

(ج): فرهنگ را اول فرهنگ اجتماعی می گیریم. (س): فرهنگ اجتماعی و پذیرش اجتماعی می گیریم. از اینطرف برایمان روشن شد که فرهنگ یعنی پذیرش و بعد هم گفتیم پذیرش لزوماً بمعنی اینکه سنجش با معقولیت همزاه می شود نیست و ممکن است هم از طریق موضوعگیری و هم از طریق سنجش و هم از طریق کارآمدی پیدا بشود.

حالا یک تحلیل جامعی از فرهنگ ارائه دادیم و مبادیش هم مشخص شد.

(ج): یعنی پذیرش اجتماعی که تفسیر اولیه فرهنگ بود یک تحلیل اجمالی پیدا کرد.

(س): حالا ما می خواهیم این بحث را به بحث منطقی خودمان ربط دهیم. وقتی صحبت از فعل فرهنگی می کنیم باید این فعل فرهنگی یک نظر خاصی به هر سه اینها داشته باشد.

(ج): حالا سه تا چیز را مفروض می گیریم قبل از اینکه وارد به شناسائیش بشویم. می گوئیم در صورتی که سنجش اجتماعی از طریق الف یا ب یا ج واقع شود (که الان درباره اش تحلیل نداریم و بعداً می نشینیم تحلیل می کنیم)...

(س): با این صحبتی که فرمودید معلوم شد که سنجش اجتماعی یک بخش از مسئله فرهنگ را تشکیل می دهد و یکی از مبادی پیدایش فرهنگ است. بنابراین ما وقتی موضوع را فرهنگ قرار می دهیم در واقع بررسی فرهنگ با بررسی سنجش اجتماعی برابری نمی کند.

(ج): بله، یعنی معنایش اینست که فقط منزلت چهار فرهنگ بررسی شده است و منزلت دوم هم باید بررسی بشود. مثلاً همانطور که گمانه اجتماعی داریم «جهتگیری»

۵/۱ - ضرورت ارتباط دادن اوصاف بیانگر تأثیر سیاست، فرهنگ اقتصاد در فرهنگ با اوصاف موضوع،

فعل و هدف

(س): عرضم اینست که ما اگر بخواهیم قالب بحثمان را عوض بکنیم باز باید مشخص باشد که می خواهیم سیر بحثمان را اینگونه دنبال نکنیم و به گونه دیگری دنبال کنیم. ما اگر که الان دنبال این هستیم که اوصاف فعل، اوصاف موضع و اوصاف هدف را ذکر کنیم و از طریق بیان اینها بیاییم عناوین فرهنگیمان را بدست بیاوریم، این تحلیل را کنار نمی گذاریم منتهی به این تحلیل از این موضع نگاه می کنیم. یعنی می گوئیم به همچنین مجموعه ایی در فرهنگ باید نظر و نسبت به آن تحلیل داشته باشیم. از اینطرف هم می گوئیم که ما اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف می خواهیم. حال می گوئیم چه چیزی از آن بیانگر اوصاف فعل می باشد؟ همانطور که عرض کردیم بیاییم بگوئیم تقسیمات وصف اولی اوصاف فعل و تقسیمات وصف دومی اوصاف موضوع و تقسیمات وصف سوم که دانش باشد اوصاف هدف است.

(ج): اوصاف هدف را در اینجا کدام فرمودید.

(س): من الان طبق آن تحلیلی که آنجا فرمودید دارم عرض می کنم. طبق این جمع بندی که الان نسبت به خود مسئله فرهنگ داشتیم وقتی می توانیم از آن در بحث خودمان استفاده کنیم که ارتباطش را با اوصاف فعل، موضوع هدف برقرار کنیم و بگوئیم مثلاً الف، ب، ج در اینجا مساوی با اوصاف فعل می باشد. اگر این ارتباط را برقرار نکنیم بهره کافی را نخواهیم برد.

(ج): عبارت دیگر چگونه می خواهید بین این سه دسته ارتباط برقرار کنید؟

(س): یا عبارت دیگر اگر به این نتیجه برسیم که اصلاً اینها مثلاً در روشن شدن اوصاف فعل، موضوع و هدف کمک شایانی به ما نمی کنند اصلاً دنبال آنها نمی رویم.

(ج): حتماً همینطور است و به نسبتی که نیاز داریم دنبال آن می رویم.

۶ - اصلی بودن تأثیر سنجش در بررسی فعل فرهنگی موضوعاً و اصلی بودن تأثیر گرایش در بررسی فعل فرهنگی موصوفاً

(س): آنچیزی را در این جلسه بیشتر استفاده کرده ایم این بود که اوصاف فعل معلوم بشود. برای معلوم شدن اوصاف فعل حضرتعالی فعل را از سه جنبه مورد توجه قرار دادید.

(ج): یادمان نرود که فعل اجتماعی است.

(س): بله فعل اجتماعی است و روشن شد که باید در قسمت اوصاف موضوع فرهنگی به آن توجه بشود. اما دو جنبه دیگر (فعل موضوعاً و فعل موصوفاً)، فعل موضوعاً که سنجش بود باز با توجه به تحلیلی که نسبت به فرهنگ شد مشخص شد که فرهنگ برابری با سنجش نمی کند، هر چند سنجش در موضوعات فرهنگی منزلت چهار دارد. اما نسبت به فعل موصوفاً آیا ما وقتی می خواهیم اوصاف فعل فرهنگی را بگوئیم فعل فرهنگی بیانگر فعل موصوفاً است؟ خود تعبیرمان ظاهراً اینرا می گوید، یعنی می گوید: در فعل فرهنگی فعل موصوف واقع شده است.

(ج): لزوماً در فعل فرهنگی برخلاف فعل موضوعاً تأثیر بخش سیاسی در آن چهار است. وقتی می گوئید انگیزش، این در قسمت دوم وصف می کند. قسمتی را که

در اینجا دو گفتیم نسبت به وصف فعل چهار است. وصف فعل و نه فعل موضوعاً.

۶/۱- «انگیزه، اندیشه، انجام» وصف فعل فرهنگی

(س): وصف فعل را توضیح بیشتر بفرمائید.

(ج): آدم بدون انگیزه، گمانه نمی زند. گمانه زنی در

یک بستر پیدامی شود.

۶/۲- «گمانه، گزینش، پردازش» خود فعل فرهنگی

(س): وصف فرهنگی خود فعل فرهنگی چیست؟

(ج): فعل فرهنگی «گمانه، گزینش، پردازش» در فرد...

(س): این فعل فرهنگی چیست؟ باز شما سراغ فعل

موضوعاً رفتید. حالا همین جا روشن می شود که ما وقتی

دنبال فعل فرهنگی هستیم اوصاف فعل فرهنگی را

می خواهیم بگوئیم و اینهم راه خوبی است که بگوئیم فعل

یعنی چه؟

(ج): یک جا در شکل اجتماعی با سه تا علامت بیان

کردیم. قبلاً گفتیم «گمانه، گزینش، پردازش»، قبل از اینکه

بگوئیم گمانه اجتماعی، گزینش اجتماعی و پردازش

اجتماعی. «گمانه، گزینش، پردازش» خود فعل فرهنگی

است و لقب اجتماعی هم پیدا می کند.

(س): پس فعل فرهنگی در نظر شما همان سنجش

موضوعاً است.

(ج): سنجش موضوعاً فعل فرهنگی است. هر چند

وصف این فعل فرهنگی (یعنی موصوفاً) گرایش، بینش،

دانش یا لقبش که دادیم «انگیزه، اندیشه، انجام» باشد.

یعنی گفتیم یک محدودیتی از خارج بر یک جامعه یا یک

مقدور وارد می شود. مقدورش بوسیله دانش پیدامی شود.

۶/۳- ضرورت توجه به تأثیر گرایش و دانش در فرهنگ

دانش یک مقدراتی در اختیارتان می گذارد. الان

تکنولوژی غرب در اختیار شما یک مقدراتی را گذاشته و

آن مقدرات در فرهنگ شما اثر گذاشته است و توانسته

ارتباط شما را سهل کند. درون یک خانه توانسته غذای

شما را در یخچال نگهداری کند. توانسته گوشت شما و

سبزی شما را خرد کند، با جاروبرقی جارو کنید و با

رخت شوری لباستان را بشوئید. بنابراین دانش با

تسهیلاتش تأثیر بر پذیرش می گذارد.

کار سیاست لزوماً از طریق تسهیل نیست ولی این هم

می تواند با قدرت وارد بشود و یک چیزی را به پذیرش

برساند؛ احیاناً هم در بعضی از جاها سیاست هم که می آید

تسهیلات را دنبال دارد. مثلاً اسلام که در ایران آمد

ناهنجاریها را تبدیل به هنجاری کرده است. بله خیلی از

جاها به زور واقع می شود و به اصطلاح فرهنگش را تحمیل

می کند و پذیرش اجتماعی هم تأثر از سیاست می پذیرد.

بنابراین ما دسته بندی فرهنگ را هم نسبت به ارزیابی و

هماهنگ سازیهای فرهنگی و هم نسبت به ارزیابی گرایش

و دانش باید ملاحظه کنیم. اگر ما بخواهیم انتزاعی و بریده

موضوع را نبینیم حتماً باید به این دو تا نظر داشته باشیم

هر چند نظر اصلیمان باید نظر به موضوعات

فرهنگی باشد.

* جمع بندی احتمالات

(س): بنابراین در مجموع حضرتعالی از این پنج

احتمالی که در بیان اوصاف فعل فرهنگی بیان شده بود

همان احتمال اول را برمی گزینید.

(ج): ما احتمالات شما را تحلیل کردیم و انتخاب نکردیم. فعلاً به همه نظر می‌کنیم تا بعد ببینیم چگونه می‌شود. در احتمالات بعد هم حتماً جامعه جهتگیری، سنجش و خصوصیت موضوع دارد و اینها آیا غیر از آن کاری است که قبلاً انجام گرفته است؟ عبارت دیگر این احتمالاتی را که حضرتعالی مرقوم فرمودید درست است ولی باید ما یک طبقه‌بندی در خود اینها انجام بدهیم و ببینیم کدامیک قابلیت ادغام در دیگری را دارد. حالا در این قسمت کارآمدی آن چه را که گفتیم جمع‌بندی و به نتیجه برسانیم و بعد سراغ قسمت بعد برویم. کارآمدی این قسمت اینست که ما می‌توانیم موضوعات «گرایش، بینش، دانش» را و همچنین موضوع، فعل و هدف را ببینیم.

در اینجا آیا بگوئیم که در تقسیمات فعل موضوعاً سه‌تای اولی (یعنی گمانه، گزینش، پردازش) سنجش اجتماعی و سه‌تای دومی (یعنی گرایش، بینش و دانش) مربوط به فعل موصوفاً و سه‌تای سومی (جهتگیری، سنجش، خصوصیت موضوع) مربوط به موضوعات فعل است یا نمی‌توانیم اینگونه بگوئیم؟ آیا همچنین کاری صحیح است یا صحیح نیست؟

(س): اولاً آن «جهتگیری، سنجش و خصوصیت موضوع» را قبلاً در توزیع ابعاد فرهنگ فرموده بودید و ثانیاً: به موضوع فرهنگی خیلی ربط ندارد.

(ج): حالا فرهنگ را اجتماعی کردیم و فعل را هم می‌خواهیم اجتماعی کنیم. آیا می‌شود برای فعل به تنهایی گفت که این سه تا در آن حضور دارند؟

(س): کدام سه تا منظور است؟

(ج): یعنی سه‌تای اولش که سنجش اجتماعی بود

بگوئیم: تقسیمات فعل موضوعاً است. آیا می‌شود گفت

سه‌تای دومی فعل فرهنگی موصوفاً است؟

(س): یعنی تقسیمات انگیزش اجتماعی منظور است.

(ج): سه‌تای سومی را هم بگوئیم فعل فرهنگی موضوعاً است.

(س): که تقسیمات دانش اجتماعی باشد.

(ج): آیا دینی دینتی، دینی علمی، دینی اجرائی می‌توانیم بگوئیم؟

(س): که «دینی، علمی، اجرائی» را تا آخر بگوئیم.

(ج): و بعد بگوئیم که از ترکیبش به اینها اوصاف درون این باید معنی بشود.

(س): درون هرکدام اینگونه است؟

(ج): بله، درون هرکدام از اینها باید بشود. عبارت دیگر اگر علی‌فرض اینکه یک چیزی بنام هنر و یک چیز دیگر ذیل این و یک چیز دیگری هم ذیل این گفته شد این را باید در چیزهایی را که در اینجا می‌بینید ضرب کنید و بعد در اینجا ضرب کنید.

۷- ضرورت تناظر تقسیمات مکانی و تقسیمات زمانی

(س): خوب اینها تازه مجموعه‌اش فعل فرهنگی می‌شود.

(ج): آیا فعل را در روند می‌بینید؟ گفتیم که ما وحدتی و کثرتی را که در مکان می‌بینیم باید با وحدت و کثرتی را که در زمان می‌بینیم متناظر باشد. آیا این تناظر، می‌تواند کلی آن را تحویل بدهد یا نه؟ این قسمت اول که تمام شد.

۸- ارزیابی احتمالات بر اساس محصول در ادامه مباحث

حالا احتمالات مربوط به اوصاف موضوع فرهنگی «ارزش، دستور، حقوق»، «بینش گرایش، بینش بینش،

بینش دانش»

(ج): بنابراین به گونه دیگری هم می‌توانیم بررسی کنیم و آن اینکه ما محصولات را مرتباً مورد ارزیابی قرار دهیم.

(س): ما هم نوعاً سعی می‌کنیم سؤالاتمان از این موضع باشد که بگوئیم این احتمال مشکل ما را چطوری حل می‌کند؟

(ج): ان‌شاءالله در جلسات آینده احتمالات دیگر را بررسی می‌کنیم.

به عبارت دیگر گمانه‌ایی را که حضرتعالی زدید خیلی خوب است و بستری برای بررسی و بهینه‌کردنش باز می‌کند.

(س): ما به اختیار حضرتعالی گذاشته‌ایم. شما اگر آن را بررسی نکنید و بگوئید ما روی این احتمال اول می‌خواهیم بایستیم ما دیگر ابتدائاً نمی‌گوئیم چرا و فقط از انسجامش سؤال می‌کنیم و در آخر می‌بینیم که آیا محصول می‌دهد یا خیر؟

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدال تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۱۴

۷۷/۰۱/۲۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱ - جمع بندی احتمالات گذشته پیرامون فعل، موضوع، هدف فرهنگی

۲ - تعیین روند بحث

فهرست

خلاصه بحث قبل و طرح سؤال ۱

۱- بیان چهار احتمال در ارتباط بین احتمالات پیرامون یک مسئله ۲

۱/۱ - احتمال ۱: ضدین یا نقیضین بودن احتمالات ۲

۱/۲ - احتمال ۲: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل توجه هر احتمال به یک حیث مستقل موضوع ۳

۱/۳ - احتمال ۳: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل مرتبط شدن بر اساس یک مبنا ۳

۱/۴ - احتمال ۴: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل تقویم یافتن بر اساس یک مبنا ۳

۲- بررسی اوصاف موضوع، فعل و هدف فرهنگی بر اساس احتمال ۴ ۳

۲/۱ - متناظر بودن «فعل، موضوع، هدف»، با «توسعه، ساختار، کارایی» ۳

۲/۲ - ضرورت تنظیم جداول مستقلی برای «فعل، موضوع و هدف» ۴

۲/۲/۱ - جداول فعل، موضوع، هدف بیانگر زمینه تحقق پذیرش اجتماعی ۴

۲/۲/۲ - برآیند رابطه چرایی، چیستی، چگونگی بیانگر بخش مبنائی فرهنگ در جدول موضوعات ۴

۳- امکان متقوم دیدن احتمالات متعدد مطرح شده در سیر گذشته بحث،

بر اساس اینکه توسعه، ساختار، کارایی را در فعل، موضوع یا هدف بیان کند ۵

۳/۱ - هم سطح نبودن همه احتمالات ۵

۴- تعیین روند بحث و موضع بحث فعلی در این روند ۵

۴/۱- ضرورت پیگیری مباحث منطقی مدل برای بدست آمدن وصف و موصوفهای جدول مدل و پیگیری استخراج عناوین

از فرمایشات امام و رهبری و موضوعات عینی برای بدست آمدن مضاف و مضاف‌الیه‌های جدول مدل ۵

۴/۲- بیان احتمالات مختلف در تنظیم سیر بحث ۵

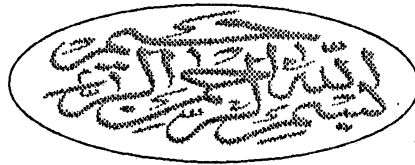
۴/۲/۱- اکتفا نمودن به یک مدل ساده برای تنظیم موضوعات و سیاستهای گذشته نظام در چند ماه آینده ۹

۴/۲/۲- ضرورت تنظیم مدل دقیق برای تنظیم موضوعات و سیاستهای آینده نظام در چند سال آینده ۹

۴/۲/۲/۱- بدست نیامدن سیاستهای برنامه‌ریزی دولت در مدل ساده ۹

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۱۴
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۱/۲۰
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۲/۲۶
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام جمالی



۱- جمع‌بندی احتمالات گذشته پیرامون فعل، موضوع، هدف فرهنگی

۲- تعیین روند بحث

خلاصه بحث قبل و طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: بحثی که جلسه گذشته خدمت شما بودیم، پیرامون بررسی سؤال دوم نظام سئوالات شماره ۱۱ بود به اینکه مشخص بشود ما در خصوص اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف نهایتاً چه احتمالی را می‌خواهیم برگزینیم و بوسیله آن احتمالات چگونه می‌خواهیم نظام عناوین فرهنگی را تنظیم بکنیم. به همین منظور احتمالات مختلفی را که در مباحث گذشته در خصوص هر یک از این اوصاف ذکر شده بود، در برگ ضمیمه آورده بودیم که در جلسه گذشته راجع به دو احتمال اول در اوصاف مربوط به فعل فرهنگی صحبت شد. در این خصوص حضرتعالی فرمودید که ما فعل را سه‌گونه می‌توانیم بررسی بکنیم «فعل موضوعاً، موضوع فعل و فعل موصوفاً» که «گمانه، گزینش و پردازش» که احتمال اول بود، در آنجایی مطرح می‌شود که می‌خواهیم فعل را موضوعاً مورد توجه قرار بدهیم.

احتمال دوم «گرایش، بینش، دانش» را هم فرمودید لازم داریم، منتها در جایی که بخواهیم موضوع فعل را بررسی بکنیم. به همین دلیل در یک فراز از صحبت‌تان اشاره داشتید که شاید بهتر باشد این احتمال «گرایش، بینش و دانش» را جزو احتمالات اوصاف موضوع فرهنگی بیاوریم زیرا موضوعات فعل را بیان می‌کند. پیرامون فعل موصوفاً هم فرمودید که آنچه بر «گمانه، گزینش و پردازش» حاکم است تحت عنوان «انگیزه، اندیشه و انجام» می‌آید و شاید بهتر از گرایش، بینش و دانش باشد. بنابراین بر اساس این تفکیکی که بین سه قسم فعل فرمودید احتمال اول برای بیان فعل موضوعاً و احتمال «گرایش، بینش و دانش» موضوع فعل می‌آید و فعل موصوفاً هم باید بررسی کنیم که آیا جزء افعال فرهنگی می‌آید یا نمی‌آید؟ در کنار این تحلیل نگاهی هم به مسئله فرهنگ داشتیم و بیان شد که اگر فرهنگ را پذیرش بگیریم علت شکل‌گیری پذیرش تنها تعقل اجتماعی نمی‌باشد، بلکه ممکن است

توسط موضعگیری و یا حتی توسط تمایلات مردم هم ایجاد بشود. بنابراین «گرایش، بینش و دانش» بعنوان سه علت برای شکلگیری پذیرش اجتماعی میتواند مورد توجه قرار بگیرند. لذا لازم است که در مجموعه تحلیل مان این مطلب را یکجایی مطرح و بررسی کرده باشیم. سپس یک مقدار اجمالاً در ارتباط، این تحلیل صحبت شد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی هم آن احتمال پنجمی که در سؤال اول بود که «جهتگیری، موضعگیری و مجاهده» باشد تأثیر بر فرهنگ دارد و هم گمانه، گزینش و پردازش که عین اش هست و هم تکنولوژی یا اقتصاد که تجزیه، تحلیل و ترکیب هست.

(س): البته باز این مسئله در واقع باقی مانده است که ما وقتی میخواهیم اوصاف فعل فرهنگی را در کنار موضوع فرهنگی و هدف فرهنگی بیان کنیم، اوصاف فعل فرهنگی باید بیانگر کدام یک از احتمالات گذشته باشد. یعنی آیا فعل موضوعاً را میخواهد بگوید یا موضوعات فعل و یا فعل موصوفاً و یا چیزی دیگری را میخواهد بگوید که به تناسب آن طبیعتاً یکی از این احتمالات ممکن است برگزیده شود؟ این یک مسئله است که باید بررسی شود و بعد هم احتمالات اوصاف موضوع و اوصاف هدف هم بررسی می شود.

(ج): چرا باید یکی از اینها را برگزینید؟

(س): چون ما میخواهیم در پاسخ به این سؤال که اوصاف فعل فرهنگی چیست؟ سه جواب بدهیم. بله شاید بتوان از جنبه ها و حیث های مختلف جواب بدهیم که این مطلب هم باید روشن بشود.

به هر حال ما در بررسی اولیه باید یک تلقی واحدی از اوصاف فعل فرهنگی بعنوان یکی از ابعاد فرهنگ داشته

باشیم. یعنی اگر سؤال کنند که شما فعل فرهنگی را چگونه توصیف می کنید و شاخصه اش چیست و به چه وسیله ای تحلیلش می کنید؟ یک جواب حداقل ابتدائاً داشته باشیم. حالا بعد اگر میخواهیم در درون مجموعه هم بیاوریم و متناسب با موقعیتهای مختلف جوابهای مختلف بدهیم امری دیگری می باشد ولیکن از همان اول نمی توانیم سه جواب بدهیم. در اوصاف موضوع و اوصاف هدف هم همینطور می باشد. پیرامون تدوین نظام عناوین هم همین مسئله مطرح است زیرا وقتی می خواهیم نظام عناوین را بدست بیاوریم مثلاً میخواهیم بگوئیم که اوصاف فعل، موضوع و هدف را باید ترکیب کرد و نظام عناوین درست کرد. حال اگر بخواهیم اوصاف موضوع را هم به تنهایی با هم دیگر ترکیب بکنیم و اگر در هر کدام سه احتمال باشد و بگوئیم به تناسب اگر این کار را بکنید. با این احتمال نمی توانیم بیایم نظام عناوین مشخصی را برای ارزیابی پیشنهاد کنیم. یعنی مدل ما هم در واقع به همین شکل تنوع پیدا می کند.

۱ - بیان چهار احتمال در ارتباط بین احتمالات پیرامون یک مسئله

(ج): گاهی احتمالاتی که درباره یک موضوع گفته می شود بگونه ای است که پذیرش هر یک مساوی با طرد احتمالات دیگر است بگونه ای که صحیح نیست آنها را با هم قابل جمع دید و چه خواسته از اینکه آنها را متقوم بهم کسی ببیند. این یک فرض است.

۱/۱ - احتمال ۱: ضدین یا نقیضین بودن احتمالات

وقتی که ما میگوئیم درباره یک امر دو احتمال وجود دارد گاه این دو احتمال بگونه ای می باشند که طرفین نقیضین یا ضدین هستند.

خصوصیاتش فرق پیدا می‌کند. مثلاً اگر موصوف به گرایش الهی هست یک فعلی در جامعه دارد و انجام می‌گیرد. اینکه موصوف به گرایش الهی است غیر از این است که گمانه زدن درباره یک تحقیق فرهنگی را آدم موحد و اهل تزکیه‌ای انجام دهد. مثلاً یک مجتهد رشید در حوزه هم موضوع فعلش و هم فعلش و هم هدفش الهی است و لذا درست است که هر سه‌تای اینها را با وصف پسوند کلمه الهی بیاوریم. لکن طبیعی است اگر با ضد اینها ملاحظه کنیم دستگاه مادی می‌شود. یک نفر با وصف مادی بودن کاری را انجام میدهد که در این صورت هم کارش (گمانه‌زنی) مادی و هم موضوع تصرفش مادی است.

۲/۱ - متناظر بودن «فعل، موضوع، هدف»، با «توسعه، ساختار، کارایی»

بنابراین ما باید بررسی کنیم که آیا میتوان متقوم و جامعی بین احتمالات برقرار کنیم؟ اگر جامع دارند دسته‌بندی اولیه تقسیم ما فعلاً نسبت به فعل چه چیزی هست؟ وصف فعل، خصوصیات توصیفی فعل، خصوصیات خود موضوعی فعل و خصوصیات تصرفی فعل چیست؟ یعنی به جای موضوعات متصرفیه فعل چه واژه‌ای بگذاریم که بهتر و رساتر و بلیغ‌تر باشد؟ وقتی که مفهومش برای ما روشن شده نامش را پیدا می‌کنیم. اگر گفتیم که وصف جزو امور زمانی فعل و موضوعش جزو امور مکانی و تناظرش به توسعه ساختار و کارایی است آیا میتوان این را در جدول بیاوریم و تنظیم کنیم؟

۱/۲ - احتمال ۲: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل توجه هر احتمال به یک حیث مستقل موضوع

گاهی احتمالات متعدد میتواند صحیح باشند و نهایت اینکه جمع منطقی ندارند و تنها جهات متعددی دارند، یعنی در هر جهتی استقلال دارند و تنها موضوع عینی خارجی جامع‌اشان است. بعبارت ما از نظر نظری نمی‌توان برایشان مبنائی واحد تعریف کرد.

۱/۳ - احتمال ۳: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل مرتبط شدن بر اساس یک مبنا

گاهی ارتباط این احتمالات را می‌توان ملاحظه کرد و بر یک مبنا آورد ولو مقوله‌شان مقوله مختلفی باشند. یعنی بر مبنای واحد می‌شود اینها را جمع‌بندی و دسته‌بندی کرد.

۱/۴ - احتمال ۴: صحیح بودن همه احتمالات به دلیل تقوم یافتن بر اساس یک مبنا

گاهی هم از این بالاتر می‌توان آنها را بهم متقوم ساخت، یعنی منصوب بهم فرض‌شان کرد و یک مجموعه واحد را تنظیم کرد. طبیعی است که اگر ما درباره تعدد احتمالات به مجموعه متقوم بهم دست پیدا کنیم خود به خود مسئله طبقه‌بندی در معرفی یک موضوع انجام گرفته است، یعنی زیرساخت معرفی آن موضوع درست شده است.

۲ - بررسی اوصاف موضوع، فعل و هدف فرهنگی بر اساس احتمال ۴

لذا هیچ عیبی ندارد که موضوع مورد بحث ما، فعل یا معرفی فعل، (موضوع را در اینجا بعنوان موضوع منطقی اعم از خود موضوع متصرفیه فعل و خود فعل و هدف موضوع می‌گیریم) قراز بگیرد. بنابراین فعل به لحاظ وصف و به لحاظ خودش و به لحاظ موضوعش،

باشد تا نظر درباره هستی، ریاضی و فیزیک مشخص بشود. این مطلب را بعنوان یک بخش بنیانی فرهنگ باید قلمداد کرد. عبارت دیگر شبیه آنچیزی را که درباره علوم پایه می گوئیم تا حاصلش این باشد که بگوئیم این جریان پیدا می کند. بنابراین این را بعنوان تعریف خود فرهنگ نمی توان گفت و بلکه تنها در ارزیابی موضوعات می توانید شما بگوئید فرهنگ دینی، علمی و اجرائی. میگوئید: با چه شاخصه هائی چه چیزهایی را بسنجم تا بتوانم سطح فرهنگ را بررسی کنم؟ در این صورت حتماً شما باید درباره جهان بینی و قدرت محاسبه و قدرت تأثیر صحبت کنید. بعد سرجای خودش هم باید هستی را به گونه ای تعریف کنید که هستی شناسی جهان بینی خاص خود را نتیجه بدهد. به اصطلاح فرهنگ تحلیلی دینی شان را تحقیر بکند و ریاضی را هم به گونه ای تفسیر بفرماید که قدرت محاسبه شان و در حقیقت منطق سازی شان و فیزیک و قدرت اثرگذاری آنها را باید بتوانید تحلیل کنید. یعنی اگر بخواهیم متناظر بگیریم می گوئیم: هستی در نظام فرهنگ برابر با گرایش، ریاضی برابر با بینش (نه اینکه معنایش مترادف است بلکه هم منزلت هستند) و فیزیک برابر با دانش است. حال اگر سؤال کنند که چرا هستی را گفتید گرایش؟ میگوئید: برای اینکه هستی را پذیرفتیم، مثلاً به هر علتی این جهان خدا دارد که علتش را شما باید معرفی بفرمائید. یعنی باید جهت گیری، موضعگیری و مجاهد و امور اخلاقی متناسب با آن جهان بینی نظری را تحویل بدهید. به عبارت دیگر هستی را مخلوق بداند یا نداند در بینش و دانش تأثیر مستقیم دارد. در فرهنگ جامع که بیائیم سنجش را بوسیله ریاضی به معنای اعم و نه بمعنای خاص می دانند. عبارت دیگر

۲/۲ - ضرورت تنظیم جداول مستقلی برای «فعل، موضوع و هدف»

۲/۲/۱ - جداول فعل، موضوع، هدف بیانگر زمینه تحقق پذیرش اجتماعی

اگر چنین کردید باید یک جدول برای فعل و یک جدول برای موضوع و یکی هم برای هدف تنظیم کنیم تا تعریف مان تعریف دقیقی شود. حالا اگر تعریف دقیق شد، چه ربطی به طبقه بندی موضوعات دارد با اینکه هنوز طبقه بندی انجام نگرفته است؟ یعنی همین جا زیر ساخت درست نشده که برای سیاست گذاری بگوئیم این فعل یا موضوع و یا هدف می باشد.

۲/۲/۲ - برآیند رابطه چرایی، چیستی، چگونگی بیانگر بخش مبنائی فرهنگ در جدول موضوعات

یعنی در حقیقت فرهنگ را چگونه تعریف کنیم؟ آیا فرهنگ را به پذیرش معنا کنیم و در این معنا هم دقت کنیم و آنرا به جمیع خصوصیاتی که تحقق عینی اش را نتیجه میدهد تعریف کنیم؟ گاهی انسان میگوید که یک نام برایش بگذار ولو نام مفهومی که در اینصورت فرهنگ یعنی پذیرش. گاهی میگویند: تحققاً چگونه است؟ تحققاً خصوصیاتی دارد که آن خصوصیات باید از جوانب مختلف و به اصطلاح اوصاف توسعه، ساختار و کارائی اش قابل ملاحظه بشود.

لذا احتمال دیگری که جنابعالی آوردید که مثلاً برآیند رابطه «چرایی، چیستی، چگونگی»، «وحدت زمانی، مکانی، اختیار و آگاهی» و امثال اینها طبیعتاً جایگاه اینها فرضاً در بخشهایی از فرهنگ می باشد. شما میگوئید: مبنای نظام فکری را بدهید، من میگویم: حتماً باید چرایی و چگونگی درباره این سه موضوع و وضعیت شان روشن

۴- تعیین روند بحث و موضع بحث فعلی در این روند در این شکل برخورد طبیعتاً همه احتمالات ارزیابی می‌شوند و بعضی از احتمالات که اصلاً هم سطح و هم سنگ احتمالات دیگر نیستند حذف می‌شوند. البته حذف به معنای اینکه بی‌مورد است و می‌توان آن را در سطوح دیگر مطرح کرد.

۴/۱- ضرورت پی‌گیری مباحث منطقی مدل برای بدست آمدن وصف و موصوفهای جدول مدل و پی‌گیری استخراج عناوین از فرمایشات امام و رهبری و موضوعات عینی برای بدست آمدن مضاف و مضاف‌الیه‌های جدول مدل

البته باید دقت کنیم که در این سیر بحث کجای روند کار هستیم. به نظر بنده ما دو محور هم عرض داریم. یک محور کار روی عناوینی است که در فرمایشات مقام معظم رهبری و امام (علیه‌السلام) هست که باید آن عناوین را مابۀ الاشتراک گیری و طبقه‌بندی انتزاعی بکنیم تا مضاف و مضاف‌الیه‌های ما برای سمت چپ جدول تنظیم شود. محور دیگر همین محوری است که مشغول هستید و باید در این محور صفت و موصوفهای سمت راست جدول تعریف بشود.

۴/۲- بیان احتمالات مختلف در تنظیم سیر بحث

این دو کار مانع‌الجمع نیستند بلکه دوتا کار موازی هستند. برای بدست آوردن عناوین محور اول می‌توان به سراغ موضوعاتی رفت که در وزارتخانه‌ها و جاهای مختلف می‌باشند. البته در قدم اول بهتر است عناوین مطرح شده در فرمایشات مقام معظم رهبری و فرمایشات امام (علیه‌السلام) گردآوری شود. به هر حال دسته‌بندی سمت چپ جدول طبقه‌بند انتزاعی است و طبیعتاً باید این کار به

منطق کمی شده و فیزیک هم زیربنای دانش است و این جزو علوم پایه هستند. حال اگر اینها بهم مربوط نشوند و یا شما نتوانید هستی‌شناسی خود را تبدیل به ریاضی و فیزیک کنید نمی‌توانید تکلیف و تصرفات‌تان هم معین کنید. بنابراین ما هرگز نمی‌گوئیم برآیند شناخت رابطه بین چرایی، چگونگی و چیستی و یا وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی (که بعنوان بخشی مبنائی توسعه فرهنگ تلقی می‌شوند) از صفت فعل هستند. بله در بخش موضوع می‌توان درباره اینها صحبت کرد. به عبارت دیگر کل موضوعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی موضوعاتی هستند که طبیعتاً باید تحلیل فرهنگی نسبت به آنها صورت بگیرد. یعنی کارآمدی فرهنگ از نظر سنجش باید در قدرت تجزیه و تحلیل و بررسی همه نیازمندیهایی که جامعه دارد بیاید کما اینکه از نظر میل باید سیاست و از نظر تکنولوژی دانش بیاید. حالا وارد این بحث نمی‌شویم. بنابراین بخش احتمالات مربوط به اوصاف موضوع فرهنگی و اوصاف فعل را شما میتوانید متقوم به هم بینید. اوصاف هدف را هم می‌توانن به یکدیگر متقوم دید.

۳- امکان متقوم دیدن احتمالات متعدد مطرح شده در سیر گذشته بحث، بر اساس اینکه توسعه، ساختار، کارایی را در فعل، موضوع یا هدف بیان کند

۳/۱- هم سطح نبودن همه احتمالات

بنابراین احتمالات در مقابل هم قرار ندارند و میتوانیم احتمالات را متقوم بهم بینیم و بعد خلاصه‌اش کنیم و بگوئیم فعل، اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارایی دارد.

خوبی انجام بگیرد.

(س): با توجه به صحبتی که فرمودید ما دو خط کاری داریم. در نهایت میخواهیم مدلی درست بکنیم که یک طرفش اوصاف منطقی خودمان و یک طرفش فرمایشات مقام رهبری و امام (علیه السلام) باشد.

(ج): یعنی یک طرفش مضاف و مضاف الیه است که اصولاً باید تقسیم آن انتزاعی باشد و به عینیت هم برسد. البته یادمان نرود که در آخر کار به نام می‌رسیم مانند نام قنندان، سینی، مداد و ابتدأ صحبت از وصف و موصوف نمی‌کنیم.

(س): این مطلب را سر جای خودش از خدمت شما استفاده خواهیم کرد که آیا اوصاف انتزاعی در اوصاف طرف کارآئی قرار می‌گیرند یا اینکه از طریق نظام شاخصه می‌آید که در نتیجه در کارآئی هم ما وصف داریم و کلاً مدل ما مدل اوصاف است؟ این یک بحثی است که سر جای خودش به آن می‌پردازیم ولی فعلاً میخواهیم روند بحث را روشن کنیم.

اجمالاً اینکه ما یک مدلی میخواهیم که جامع اوصاف منطقی و اوصاف عینی و فرمایشات امام (علیه السلام) و اینها باشد، یعنی بدنبال مدل فرهنگی هستیم. حال در بحث فعلی آیا ما بدنبال درست کردن وصف و موصوف هستیم یا نظام منطقی را بحث می‌کنیم؟ آیا در نظام منطقی بحث یک مدل دیگری داریم؟ اصلاً مدل فرهنگی ما از نظر منطقی چیست؟ شما می‌گوئید: باید یک مدلی درست بکنیم که جامع بین اوصاف موضوع، فعل و هدف باشد، یعنی بحثی که الان خدمت شما داریم. طبیعتاً این بحث کاری به اوصاف عینی یا عناوین فرمایشات امام ندارد و ما بدنبال مدلی منطقی برای فرهنگ هستیم که باید متشکل از

اوصاف موضوع، اوصاف فعل و اوصاف هدف به عنوان تجلی اوصاف توسعه، ساختار و کارآئی باشد. حالا امروز حضرتعالی اضافه فرمودید و می‌گوئید ما برای اینکه خود این مدل را درست بکنیم باید ابعاد داخلی هر کدام از اوصاف موضوع، فعل و هدف را بیان بکنیم، یعنی بیاییم توسعه، ساختار و کارآئی را در درون موضوع و فعل و هدف بینیم و حال اینکه این خودش یک مدل می‌شود. حالا این مطلب را تا اینجا داشته باشیم.

ما روالی را که قبل از این میخواستیم دنبال بکنیم چه بود و ربطش با این روند چیست؟ ما در نظرمان بود که ابتدا احتیاج به نظام موضوعات فرهنگی داریم. سپس اهداف یا افعال و سیاستهای مطلوب متناسب با آنها مشخص کنیم و به این ترتیب یک مدل منطقی برای فرهنگ درست بکنیم. به همین دلیل گفتیم اول بیاییم نظام موضوعات و عناوین را مشخص کنیم.

(ج): نظام عناوین را برای چه میخواستیم؟

(س): برای اینکه در مرحله بعد بیاییم اهداف برای این عناوین پیشنهاد کنیم و در آخر سیاستهایی متناسب با این اهداف ارائه دهیم. مجموعه این کار چیزی بود که از دستگاه منطقی ما در می‌آمد. البته خود این مدل در مرحله دوم کار با ارتکازات عینی و فرمایشات امام (علیه السلام) ترکیب می‌شود و در واقع شکل ثانویه‌ای به خودش می‌گیرد. در قسمت اول برای بدست آوردن نظام عناوین دوروش بکار گرفته شد. یکی اینکه بیاییم از اوصاف منطقی مان شروع بکنیم و حداقل از جدول جامعه نظام عناوین را در بیاوریم. روش دیگر این بود که وصف فرهنگ دینی، علمی و اجرائی را شامل‌ترین تقسیم در نظام موضوعات فرهنگی فرض کنیم و در مرحله بعد فکر کنیم که اگر بخواهد

بکنیم بلکه از اول به دنبال این بودیم که سه دسته اوصاف بیان بکنیم که یکی از آنها بیانگر اوصاف توسعه و یکی اوصاف ساختار و یکی اوصاف کارآئی در خود آن موضوع باشد. به نظر می آید که از ابتدا دنبال این نبودیم، یعنی نمی خواستیم مدل در مدل درست بکنیم و بگوئیم حالا ابعاد خود اوصاف موضوع، فعل و هدف چه چیزهایی می باشند و مدل را در خود آنها تکرار بکنیم و البته ممکن است که همین طور هم قابلیت ادامه داشته باشد ولی فعلاً مد نظر ما نبوده است. به هر صورت ما اینگونه بحث کردیم که اوصاف موضوع چه می باشد و گفتیم که ما میخواهیم نظام موضوعات فرهنگی را مشخص کنیم حال آیا باید تنظیم نظام موضوعات را «ارزش، دستور، حقوق» بگیریم یا اینکه پایه را «گرایش، بینش و دانش» قرار دهیم؟ خلاصه اینکه مباحث ما دنبال پاسخ به یک سوال بوده و نه اینکه پاسخ به سه سوال، به اینکه بگوئیم اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارآئی در موضوعات چیست؟ البته الان اگر لازم بدانیم که این کار انجام بگیرد مانعی ندارد که بیائیم در این احتمالاتی که آمده بحث کنیم. به هر حال این فرمایشی که فرمودید منشأ این است که ما با توجه به روندی که میخواهیم بحث داشته باشیم یک شکل مجددی اگر لازم باشد به بحث بدهیم که انشاءالله بحث رادر آن سیر ادامه بدهیم.

(ج): به نظر می رسد برای خود این کار چند مطلب را می توان ملاحظه کرد. یکی اینکه ما طریق سریعتری را به لحاظ وقت و زمان در نظر بگیریم و بگوئیم که ما دینی، علمی و اجرائی را اصل قرار میدهیم و بعنوان یک امر پذیرفته شده، موضوعاتشان را بر حسب یک نسبت تقریب متناسب با زمان مشخص می کنیم. بعبارت دیگر

شامل ترین تقسیم مان این تقسیم باشد، نظام موضوعات چیست؟ حضرتعالی حتی روندش را هم فرمودید که ما بیائیم هرکدام از اینها را در سه سطح تعریف و اینها را به هم دیگر اوصاف بکنیم و مفاهیم اضافه شده را بوسیله آن تعاریف اولیه معنا بکنیم. این شیوه دوم کار بود. حال در این جلسات اخیر بحث ترکیبات پیدا شد و بیان شد که کار را می توان به دو گونه انجام داد. یکی این است که ابتدائاً دنبال مدل فرهنگی به صورت جامع نباشیم و موضوع فعل و هدف را با هم دیگر موضوع بررسی قرار ندهیم و بلکه بیائیم نظام موضوعات را مشخص کنیم و بعد راجع به افعال و اهداف صحبتی بکنیم. در بررسی موضوعات هم باز دو نوع می توانیم عمل بکنیم یا از جدول جامعه شروع بکنیم (چنانکه احتمالاتی که بوده عمدتاً در این فضا بوجود آمده اند) یا اینکه بیائیم از همان دینی، علمی و اجرائی شروع بکنیم. حالا در بحث فعلی حضرتعالی می فرمائید ما فقط روی اوصاف موضوع و عناوین موضوع متمرکز نشویم و به اوصاف فعل و هدف هم توجه داشته باشیم و با هم پیش ببریم. حالا که میخواهیم با هم به پیش ببریم طبیعتاً سراغ اوصاف فعل، موضوع و هدف رفتیم. البته این فرمایش حضرتعالی کاملاً متین است که هرکدام از اینها را می توان بعنوان یک موضوع قرار داد و مدل اوصاف توسعه و ساختار در آن تکرار بشود. اما صحبت سر بحث صغروی آن است، یعنی آیا بحث به این صورت باشد که مثلاً احتمالاتی بوده که در واقع هم عرض بودند و ما دنبال یک چیزی بودیم و برای بیان آن دائماً گمانه زدیم و گفتیم برای اینکه اوصاف فعل فرهنگی را بگوئیم آیا باید این سه بحث بیانگر باشند یا نه؟ یا اینکه اصلاً دنبال این نبودیم که بیائیم مثلاً اوصاف فعل یا اوصاف موضوع را به سه وصف بیان

محدودیت زمانی را اصل قرار میدهم.

(س): دو ماه دیگر باید محصول بدست بیاید.

(ج): دو ماه دیگر معنایش این است که جلسات محدودی داریم. حال یک فرض این است که ما بحث را روی علوم تا بدست آوردن شاخصه‌ها جلو ببریم و به دینی، علمی، اجرائی تطبیق دهیم. یک فرض اینست که بگوئیم: تا سقف یک ماه را برای تحلیل می‌گذاریم. یک فرض اینست که اصلاً از دینی، علمی و اجرائی آغاز نکنیم و بیزمانی که نیاز شد و مضطرابیه شدیم به جدول جامعه رجوع کنیم.

بنابر این یک فرض اینست که دینی، علمی و اجرائی با محدودیت زمان اصل قرار بگیرد. فرض دوم اینست که اصلاً زمان را مورد لحاظ قرار ندهیم. فرض سوم اینست که یک نسبتی را برای بحث فلسفی و یک نسبتی را هم برای تطبیق آن قرار دهیم.

(س): اختیار هر یک از این فروض با حضرتعالی می‌باشد و چه بسا بهتر باشد که ما با فراغت بیشتر بحث بکنیم.

(ج): تا نتیجه قوی تری بدست آید.

(س): البته اینکه چقدر خودمان را باید در محدودیت قرار بدهیم باز به تصمیم حضرتعالی و هماهنگیهای آقای محسنی بستگی دارد. ما در هر صورت تابع هستیم.

(ج): به نظر من ما یک تطبیقی باید نسبت به فرمایشات مقام معظم رهبری یا امام (ع) داشته باشیم که این تطبیق می‌تواند همان مدل تقریبی صورت بگیرد. یعنی یک تنظیم مدلی نسبت به موضوعات داشته باشیم و حتی سیاستهایی هم ارائه دهیم و مبتنی بر آنها شاخصه‌های هم ارائه دهیم. بعبارت دیگر ما یک جمع‌بندی گذشته‌ای و

یک سیاست‌گذاری آینده‌ای داریم. در سیاست‌گذاری نباید بگوئیم که بر اساس گذشته سیاست‌گذاری کنیم. منتها اگر هم پیدا شود و بگوئیم سیاستهای گذشته چنین هست این دلیل این نیست که در مرحله دوم رشد فرهنگی ما هم همان سیاستها را اعمال کنیم. به هر حال سیاست یک چیزی است که باید در زمان رونق یا رکود تعریف داشته باشد و متناسب با مرحله عینی سیاست‌گذاری باشد. بنابراین جمع‌بندی کار گذشته و منظم کردن آنها و دورنمایی از استراتژی را بدست آوردن برای آینده هم بدرد می‌خورد و عیبی ندارد ولی اثرش نسبت به آینده باید بسیار کلی و اجمالی باشد زیرا موضوعاتی که ما الان از نظر فرهنگی با آن مواجه هستیم با موضوعات زمان امام (ع) و ده سال قبل خیلی فرق دارد. ما در این زمان ابزاری بنام ابزار جنگ فرهنگی با آمریکا نداریم. جنگ فرهنگی با وجود جنگ سیاسی می‌تواند ابعاد دیگری داشته باشد.

الان اسم کوچه‌ها همان اسم شهداء سابق است و شهدای جدیدی هم نداریم که برای کوچه‌ها اسم بگذاریم، در قدیم عمل فرهنگی بوده ولی الان مجالس و امثالهم نداریم پس باید چکار بکنیم که نه فقط بتوانیم خلاء نداشتن جنگ و درگیری با آمریکا را پر کنیم و بلکه یک نبرد تمام عیار هم به راه بیندازیم تا عقلاً حتی ذره‌ای تمایل به آنها پیدا نشود تا چه برسد به طرح صلح که زمزمه‌ای در حال شکل‌گیری می‌باشد. بنابراین من میخواهم عرض کنم که می‌توان در دو قسمت کار کرد یک قسمت کار نسبت به گذشته و یکی نسبت به موضوعات فرهنگی.

(س): ما مباحث گذشته را الان در بحثها نیآورده‌ایم.

۴/۲/۱ - اکتفا نمودن به یک مدل ساده برای تنظیم موضوعات و سیاستهای گذشته نظام در چند ماه آینده (ج): یک مدل ساده برای موضوعات گذشته در سبب می‌کنید.

(س): ما الان چه فرمایشات امام (رحمته‌الله) و چه کارهای گذشته را یک طبقه‌بندی انتزاعی نیز می‌کنیم و از این طرف هم کار منطقی را می‌کنیم. وقتی نظام منطقی ما درست شد، شکل دادن آنها بر اساس این نظام منطقی کاری ندارد.

۴/۲/۲ - ضرورت تنظیم مدل دقیق برای تنظیم موضوعات و سیاستهای آینده نظام در چند سال آینده (ج): می‌خواهم عرض کنم که نظام منطقی گاهی ضریب دقتش خیلی بالا است.

(س): ما الان باید نسبت به این تصمیم بگیریم که این نظام منطقی را می‌خواهم با چه ضریب دقتی و در چه زمان‌بندی بدست بیاوریم؟

(ج): نظام منطقی برای چیست؟ اگر برای تدبیر و شاخصه دادن و برای اندازه‌گیری عینیت است ارزش دارد که روی آن دو سال کار کنید.

- بدست نیامدن سیاستهای برنامه‌ریزی دولت در مدل ساده

(س): مگر شما ظرف شش ماه این را برآورد نکردید؟ (ج): بله اگر تنها نظام موازنه یا توزینی باشد که می‌خواهد به کار گذشته وزن دهد، این زمان را لازم دارد. یعنی نظمی به فرمایشات مقام معظم رهبری و حضرت امام (رحمته‌الله) بدهد و یک سیاستهایی را بر اساس آن فرمایشات ارائه بدهد، بعبارت دیگر اینها سیاستهای برنامه‌ریزی دولت نیست بلکه یک خط مشی‌های اصولی است که در آنها اختلاف هست زیرا نسبت تقریبش خیلی کم می‌باشد. بعبارت دیگر طبقه‌بندی کتابخانه‌ای با طبقه‌بندی میدانی خیلی فرق دارد. گاهی طبقه‌بندی کتابخانه‌ای می‌خواهیم بکنیم که آن هم سرجای خودش مهم و به آن برای بهره‌وری نیاز داریم ولی اسم آن تحقیق کتابخانه‌ای هست. یک طبقه‌بندی در تحقیقات میدانی دارید که طبیعتاً در طبقه‌بندی تحقیقات میدانی، شما شی متحرک را معرفی می‌کنید.

(س): ظاهراً ما مدل فرهنگی یا سیاسی و اقتصادی برای همین می‌خواستیم.

(ج): ان‌شاءالله تعالی با میزان قدرتی که داریم به آن می‌پردازیم.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۱/۲۲

جلسه ۱۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینى الهاشمى

بررسی لوازم ملاحظه فرهنگ به عنوان وصف جامعه یا به عنوان بخشی از فعالیت‌های جامعه در تنظیم مدل فرهنگی

فهرست

- * مقدمه - خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال ۱
- ۱ - کارآمدی اوصاف فعل در تنظیم مدل فرهنگی ۲
 - ۱/۱ - ضرورت مراجعه به جدول اوصاف جامعه به میزان روشن شدن تعریف دینی، علمی، اجرایی ۲
 - ۱/۲ - ضرورت یافتن اوصاف اجتماعی برای فعل موضوعاً و فعل موصوفاً ۲
 - ۱/۳ - ایجاد خصوصیت در فعل بواسطه اوصاف فعل موصوفاً، موضوعاً و موضوعات فعل ۲
 - ۱/۴ - «موصوفاً، موضوعاً و موضوعات» بیانگر سه بُعد «توسعه، ساختار، کارایی» در فعل ۳
- ۲ - بیان سه سطح پژوهش در تنظیم مدل فرهنگی ۳
 - ۲/۱ - ضرورت تنظیم ۹ جدول با ۲۴۳ وصف برای موضوع، فعل و هدف «اسلامی، الحادى التقاطی» در شرایط طبیعی پژوهش ۳
 - ۲/۲ - بدست آوردن مفردات جداول ۹ گانه سطح خفیف‌تر بررسی مدل فرهنگی ۳
 - ۲/۳ - اصل قرار دادن «دینی، علمی، اجرایی» سطح نازل‌تر بررسی مدل فرهنگی ۳
 - ۲/۳/۱ - دینی، علمی، اجرایی بیانگر تقسیمات عناوین فرهنگی ۳
- ۳ - ضرورت ملاحظه فرهنگ به عنوان وصف جامعه (نه بخشی از جامعه) در مدل جامع فرهنگی ۴
 - ۳/۱ امکان بررسی فرهنگ به عنوان «بخشی از مجموعه فعالیت‌های جامعه» و بررسی فرهنگ به عنوان «وصف جامعه» ۴
 - ۳/۲ - وارد شدن همه موضوعات جامعه در فرهنگ، در صورت بررسی فرهنگ به عنوان وصف جامعه ۵
 - ۳/۳ - واحد بودن تنوع موضوعات در عین جابه جاشدن منزلت موضوعات در سه مدل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ۵

۳/۴ - وجود سه بعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در درون موضوعات دلیل واحد بودن تنوع موضوعات در

۶ مدل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی.....

۳/۵ - متوجه شدن به فرهنگ به عنوان یک بخش از فعالیتهای جامعه در تقسیم دینی، علمی، اجرایی.....

۳/۶ - امکان شکل‌گیری فرهنگ از طریق غلبه سیاسی یا تنظیم عینی علاوه بر سنجش

۷ در صورت بررسی فرهنگ به عنوان وصف جامعه.....

۳/۷ - وجود تلقی بخشی از فرهنگ در جامعه.....

۳/۸ - ضرورت کنترل کل جامعه از موضع فرهنگ به وسیله مدل فرهنگی.....

۳/۸/۱ - قرار گرفتن سیاست و اقتصاد به عنوان شرایط فرهنگ‌ساز در مدل فرهنگی.....

۳/۸/۲ - اثرگذار بودن فرهنگ سیاست و فرهنگ اقتصاد بر موضوعات فرهنگی.....

۴ - طرح سه احتمال در بررسی موضوع فرهنگی.....

۴/۱ - امکان تفکیک فرهنگ از موضوعات سیاسی و اقتصادی از نظر تئوریک و عدم امکان تفکیک آن

در مقام تحقق بنا به احتمال اول.....

۴/۲ - عدم امکان تفکیک فرهنگ از شرایط فرهنگ‌ساز حتی از نظر تئوریک بنا به احتمال دوم.....

۴/۳ - امکان ملاحظه فرهنگ در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و جهت‌دار بنا به احتمال سوم.....

۴/۳/۱ - بررسی پیدایش، تغییرات و تکامل فرهنگ در سه سطح بررسی انتزاعی، مجموعه‌ای و جهت‌دار.....

۴/۴ - ادامه طرح احتمال ۱.....

* جمع‌بندی احتمالات و مبنا قرار گرفتن احتمال ۱ در ادامه بحث.....

۵ - ضرورت تعریف اجتماعی اوصاف فعل «موضوعاً، موصوفاً و موضوعات فعل»

برای بررسی نظری (بخشی) فرهنگ ۱۴.....

۵/۱ - بررسی عوامل ایجاد پذیرش سنجش اجتماعی در بررسی تئوریک فرهنگ.....

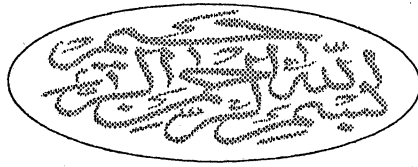
۵/۲ - متفاوت بودن عوامل پذیرش سنجشی با عوامل پذیرش سیاسی و اقتصادی.....

۵/۳ - عدم امکان تعریف فرهنگ به امری که قبلاً توصیف نشده است.....

۵/۴ - بررسی عوامل سنجشی مولد فرهنگ به وسیله اوصاف فعلی اجتماعی.....

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۵۰۱۵
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۱/۲۲
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۲
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام جمالی



بررسی لوازم ملاحظه فرهنگ به عنوان وصف جامعه یا به عنوان بخشی از فعالیت‌های جامعه در تنظیم مدل فرهنگی

* مقدمه

- خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در این جلسه سؤال جدیدی نیست منتها برای تمرکز مجدد خلاصه مطالب قبل را بیان می‌کنم.

آنچه که بیشتر از ابتداء دنبال آن بودیم و هنوز هم اگر صلاح می‌دانید دنبال کنیم بدست آوردن نظام عناوین فرهنگی می‌باشد. در تعیین نظام عناوین فرهنگی می‌توان به دو گونه عمل کرد که تقریباً به هر دو صورتش تا حدودی عمل کردیم. یکی اینکه ما از طریق جدول اوصاف جامعه شروع کنیم و سعی کنیم که نظام عناوین فرهنگی را توسط آن بدست آوریم، یعنی اوصاف موضوع، فعل و هدف را با توجه به آن استخراج کنیم و بعد اصطلاحات آنرا به عناوین عینی نزدیک کنیم و شاخصه‌هایی برای هر کدام از اوصاف معین کنیم. راه دیگر اینکه ما بیائیم همان سه وصف دینی، علمی و اجرائی را (که قبلاً به آن رسیده بودیم) مبداء تنظیم نظام فرهنگی قرار بدهیم، یعنی آنرا محفوظ بگیریم و در ادامه اش تقسیمات و نظامش را بیان کنیم. بنابراین ما

بصورت مشخص بدنبال نظام عناوین فرهنگی می‌باشیم. البته نسبت به نظام عناوین فرهنگی دو تلقی می‌توان داشت یکی این است که بگوئیم نظام عناوین فرهنگی یعنی نظام موضوعات فرهنگی که نظام موضوعات فرهنگی یک بخشی از عناوین است که ما در مدل فرهنگی به آن احتیاج داریم، یعنی اگر ما موضوع، فعل و هدف بکنیم نظام موضوعات یک بخشی از آن می‌باشد و لذا برای کامل شدن باید اهداف را هم ضمیمه‌اش کنیم تا مدل فرهنگی شکل بگیرد. تلقی دیگر اینست که بگوئیم نظام عناوین محدود به نظام موضوعات نیست بلکه در آن هم موضوع، هم فعل و هم هدف است یعنی هم از اوصاف زمانی و هم از اوصاف مکانی و هم از اوصاف کارائی در آن صحبت می‌شود. بعبارت دیگر در این نظام عناوین، جمیع اوصاف مدل فرهنگی مشخص می‌شود، با این تفاوت که به آن توازن ندادیم، یعنی در واقع یک طبقه‌بندی کیفی برای عناوین فرهنگی بیان کردیم که در مرحله بعد هم میتوانیم آن را در نظام توازن بیاوریم و غالب مدل تعریف را به آن بدهیم تا مدل فرهنگی بشود. حال صرف نظر از این دو

۱/۲ - ضرورت یافتن اوصاف اجتماعی برای فعل موضوعاً و فعل موصوفاً

بنابراین ما الان دوباره به تقسیمات دینی، علمی و اجرائی برگردیم. در عین حالی که می توانیم برای فعل از نظر موضوعاتی که می گوئیم (موضوعاً خود فعل به نفسه) اوصاف اجتماعی پیدا کنیم. مثلاً بگوئیم گمانه زنی و یا گزینش و پردازش منطقی چگونه در جامعه انجام می پذیرد؟ در حقیقت سنجش اجتماعی چیست؟ بنابراین اگر بتوانیم بگوئیم که اوصاف فعل موصوفاً (انگیزه، اندیشه و انجام یا گرایش، بینش و دانش) در جامعه چگونه تحقق پیدا می کنند کما اینکه اگر بتوانیم بگوئیم فعالیتش نسبت به این موضوعات در جامعه چگونه پیدا می شود، حتماً خیلی قوی تر می توانیم نسبت به تقسیمات «دینی، علمی و اجرائی» نظر کنیم.

۱/۳ - ایجاد خصوصیت در فعل بواسطه اوصاف فعل موصوفاً، موضوعاً و موضوعات فعل

در خاطرمان باشد که این سه دسته «موصوفاً، موضوعاً، موضوعات» در فعل ایجاد خصوصیت می کنند، یعنی اینطور نیست که فعل چه جهت گیری آن الهی و چه مادی باشد ویژگی ثابتی داشته باشد. اینکه فعل فرهنگی ویژگی اش الهی یا مادی باشد مثلاً جهت گیری، موضع گیری و مجاهده اش و گرایش اش مادی یا الهی باشد در خصوصیات وصفی فعل تأثیر مستقیم دارد، همانگونه که موضوعاتش هم (به اینکه، گرایش، یا بینش و یا دانش را موضوع تحقیق و فعالیت قرار دهد) در خصوصیات فعل تأثیر می گذارد.

شیوه ای که خدمت شما عرض شد سؤال ما اینست که این نظام عناوین فرهنگی می خواهد در بردارنده چه مجموعه ای باشد؟ آیا می خواهد صرفاً موضوعات فرهنگی را بیان کند یا اینکه در بردارنده مجموعه عناوینی است که هم ناظر به اوصاف زمانی و هم اوصاف مکانی و هم اوصاف کارائی می باشد؟

۱ - کارآمدی اوصاف فعل در تنظیم مدل فرهنگی

۱/۱ - ضرورت مراجعه به جدول اوصاف جامعه به میزان روشن شدن تعریف دینی، علمی، اجرایی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: برای تنظیم مدل یکبار از دینی، علمی و اجرائی آغاز کردیم و بعد در تشریح آن، به سراغ جدول جامعه آمدیم و دوباره مجدداً به دینی، علمی و اجرائی برگشتیم. این سیری که انجام می گیرد برای این است که ما به یک نقطه ای برسیم که توضیح دینی، علمی و اجرائی کافی باشد، بنابراین حتماً ما در توصیف «دینی، علمی و اجرائی» برای تنظیم عناوین جدول تعریف از عناوین جدول تعریف استفاده خواهیم کرد ولیکن نه اینکه بخواهیم جدول تعریف را اضل قرار بدهیم، بلکه یک مقدار ادراکی که مثلاً نسبت به موضوعات، افعال و اهداف پیدا کردیم مجدداً به همان دینی، علمی و اجرائی باز می گردیم و دوباره تقسیمات آنرا شروع می کنیم باز اگر دیدیم ادراک ما در تنظیم مدل عناوین مان کافی است دیگر لزومی ندارد که به جدول جامعه برگردیم ولی اگر دیدیم نارسائی دارد دوباره برای رفع بن بست به جدول جامعه باز می گردیم.

۱/۴ - «موصوفاً، موضوعاً و موضوعات» بیانگر سه بُعد «توسعه، ساختار، کارایی» در فعل

بعبارت دیگر در یک تحلیل دقیق فعل به نفسه دارای سه دسته از خصوصیات می‌باشد، یعنی هم اوصاف توسعه (فعل و موصوفاً) و هم اوصاف ساختار (فعل موضوعاً) و هم اوصاف کارایی (موضوعات فعل) دارد.

۲ - بیان سه سطح پژوهش در تنظیم مدل فرهنگی

۲/۱ - ضرورت تنظیم ۹ جدول با ۲۴۳ وصف برای موضوع، فعل و هدف اسلامی، الحادی التقاطی در شرایط طبیعی پژوهش

البته اگر جدولی با ۲۷ وصف الهی آن ترسیم می‌کنیم باید حتماً با جدول الحادی و جدول التقاطی فرق پیدا بکند. بعبارت دیگر اگر ما بودیم و هیچگونه محدودیت زمانی نبود ۳ جدول عمومی یا ۹ جدول برای الحادی، التقاطی و الهی اش نسبت به «موضوع، فعل، هدف» ترسیم می‌کردیم، که در اینصورت در مدل ما ۲۴۳ وصف بدست می‌آید که اگر برای هر یک ۳ شاخصه ذکر کنیم در طرف شاخصه ۷۲۹ وصف بدست می‌آید.

آنوقت با این ۷۲۹ برای ما قاعدتاً قدرت ارزیابی وضعیت فرهنگ ایجاد می‌شود و ما می‌توانیم با شاخصه‌های التقاطی وضع التقاط را در قسمتهای مختلف بررسی کنیم و یا با شاخصه‌های الهی و الحادی وضعیت الهی و الحادی را ملاحظه کنیم. تنها در این صورت است که می‌توانیم نسبت یک شیء متغییر در حال حرکت را (که در دستور کنار ما مسئله فرهنگ است) کنترل و هدایت کنیم.

۲/۲ - بدست آوردن مفردات جداول ۹ گانه سطح خفیف‌تر بررسی مدل فرهنگی

حالا مفروض این است که با محدودیت زمانی چنین کاری را نمی‌توانیم انجام دهیم ولی با اینحال می‌توانیم مفردات آنها را قبل از ضرب شدن معنا کنیم که در مجموع بجای ۷۲۹ یک جدول ۲۷ تایی خواهید داشت.

۲/۳ - اصل قرار دادن دینی، علمی، اجرایی سطح نازلتر بررسی مدل فرهنگی

البته از این مرحله پائینتر اینست که باتوجه به محدودیت زمانی و مقدرات فعلی همین تقسیم دینی، علمی و اجرایی را مبنای مدل قرار دهیم و مرتباً بدنبال رفع موانع آن باشیم.

(س): شما به هرگونه که بفرمائید ما در خدمت شما هستیم.

(ج): پس ما الان «دینی، علمی و اجرایی» را آغاز می‌کنیم. قاعدتاً در این سیر بیش از دفعه قبل می‌توانیم مطلب را جلو ببریم.

۲/۳/۱ - دینی، علمی، اجرایی بیانگر تقسیمات عناوین فرهنگی

(س): دینی، علمی و اجرایی الان چگونه بکار گرفته می‌شود؟

(ج): موضوع تقسیمات عناوین فرهنگی قرار می‌گیرند.

(س): آیا این عناوین فرهنگی فقط موضوعات فرهنگی است و یا ناظر به اوصاف فعل و هدف هم می‌باشد؟ بعبارت دیگر آیا با مبنا قرار دادن این تقسیمات برای بدست آوردن مدل فرهنگی دیگر بعد از اتمام کار از نظر وصف جدید دیگر کمبود نداریم و فقط باید در آن

توازن برقرار کنیم یا اینکه این مدل تنها در بردارنده بخشی از اوصافی است که در مدل فرهنگی به آن احتیاج داریم؟

(ج): گاهی فرهنگ را به نفسه ملاحظه می‌کنید و مثلاً می‌گوئید هر یک از فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرائی بخش پژوهش، آموزش، کارآمدی و یا بخش تولید، توزیع و مصرف دارد. در اینصورت شما اصلاً درباره موضوعات اینها صحبت نمی‌کنید، یعنی تنها فعل فرهنگی را در سه سطح بیان کردید و درباره موضوعات سکوت کردید. مثلاً اینکه موضوعات تحقیقات فرهنگ دینی توصیفات، احکام اجتماعی، اخلاق می‌باشد، پیرامون این مطالب اصلاً صحبتی نمی‌کنید. هرچند شما وقتی که صحبت از فرهنگ دینی، علمی و اجرائی می‌کنید نمی‌توانید بی تفاوت نسبت به این سئوالات باشید، یعنی شاخصه‌ای که برای موضوعات فرهنگی می‌خواهید حتماً باید آن موضوعات معنای توصیف، دستور و ارزش را داشته باشند.

۳- ضرورت ملاحظه فرهنگ به عنوان وصف جامعه (نه بخشی از جامعه) در مدل جامع فرهنگی

۳/۱- امکان بررسی فرهنگ به عنوان «بخشی از مجموعه فعالیت‌های جامعه» و بررسی فرهنگ به عنوان «وصف جامعه»

(س): سؤال ما هم همین است که آیا غیر از این مجموعه اوصاف در مدل، به اوصاف دیگری احتیاج داریم یا خیر؟

(ج): غرض شما از این موضوعات چیست؟ گاهی موضوعات را سطح بندی می‌کنید و در فعالیت‌های فرهنگی می‌گوئید سطح تولید، سطح توزیع و سطح مصرف و برایشان خصوصیتی را ذکر می‌کنید. گاهی می‌گوئید: در

سطح تولید چه چیزی می‌خواهد تولید کند؟ کدامیک از موضوعاتی را که می‌خواهد تولید کند در نظام هست؟

(س): سؤال را اینگونه عرض کنم شاید بهتر بیان بشود. ما این تقسیم موضوع، فعل و هدف را یکدفعه در مورد تقسیم دینی، علمی و اجرائی به این ترتیب بکار گرفتیم که موضوعات آنها را موضوعات «پژوهش، آموزش و بکارگیری» و افعال را «پژوهش، آموزش و بکارگیری» و اهداف را خود «دینی، علمی، اجرائی» قرار دادیم. یعنی در واقع موضوع، فعل و هدف را در خود این تقسیم در سه سطح پیاده کردیم یعنی گفتیم سطح سومش بیانگر موضوعات و سطح دوم (که پژوهش و آموزش و بکارگیری هست) سطح افعال و خود «فرهنگ دینی، فرهنگ علمی و فرهنگ اجرائی» مثلاً هدف برای آن فعالیت‌هایی است که ذیل آن انجام گرفته می‌شود. حالا ما فرض می‌گیریم که چنین تصویری از دینی علمی و اجرائی و تقسیماتش داریم.

(ج): صورتان در اینجا دقیقاً چه شد؟

(س): که دینی، علمی و اجرائی با سطوح تقسیمی ذیل آنها بیانگر موضوع، فعل و هدف در مجموعه فرهنگ هستند.

(ج): که مثلاً قبلاً اخلاق، کلام، فقه می‌گفتیم.

(س): این موضوعاتی است که با جزئیات بیشتری می‌تواند پیدا کند.

(ج): سؤال من همین است که آیا الان می‌خواهد به اصطلاح «کلام، اخلاق و فقه» را طبقه بندی بکنید و بنام فرهنگ دینی بیاورید و عین همین طبقه بندی را با یک ویژگی دیگری مثلاً ذیل فرهنگ علمی بیاورید؟

(س): فرهنگ علمی با یک موضوعات دیگر است.

(ج): با یک موضوعات است زیرا تنها این موضوعات

میکروفن هم بگوئیم فرهنگ و هنر هست و حتماً در هنرش ارزش هست. بنابراین هم فرهنگ دینی و هم فرهنگ علمی و فرهنگ اجرائی در آن موجد می‌باشد.

۳/۳ - واحد بودن تنوع موضوعات در عین جابه‌جا شدن منزلت موضوعات در سه مدل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

(س): این بحث را یکدفعه انجام دادیم. با توجه به ذو ابعاد بودن همه موضوعات اجتماعی معنای این حرف این است که مدل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یکی است.

(ج): خیر سه زاویه در همه امور حضور دارد.

(س): بله سه زاویه حضور پیدا کند و ما هم در آنجا به این جمع‌بندی رسیدیم که ما وقتی مدل فرهنگی را می‌گوئیم، موضوعات فرهنگی وجهه غالب و صف غالب فرهنگی است، هر چند دارای سیاست و اقتصاد هم هست. در اقتصاد که می‌خواهیم موضوعات اقتصادی را بگوئیم برعکس است و می‌گوئیم: آن موضوعاتی که وصف غالبش اقتصادی است.

(ج): کارآمدی است.

(س): بله کارآمدی است، هر چند دارای بعد سیاسی و فرهنگی هم هست.

(ج): آیا در مدل فرهنگی جای موضوعات را عوض می‌کنیم یا یک موضوعات خاص دیگری می‌آوریم؟ البته قاعدتاً باید جایش را عوض کنید و نمی‌توانید بگوئید یک موضوعاتی را بیاورید و یک موضوعاتی را نیاورید وقتی می‌گوئید یک موضوعاتی را نمی‌آوریم معنایش این است که حضور فرهنگ را در آنها ملاحظه نمی‌کنید ولی اگر بگوئید جایشان را عوض می‌کنیم حرف بسیار درستی است.

علی‌القاعده موضوعات دینی هست که شما در اینجا آورده‌اید.

(س): خیر مثلاً می‌گوئیم: «علوم پایه، علوم تجربی، علوم انسانی»

(ج): مثلاً در فرهنگ اجرائی هم بگوئیم برنامه‌ریزی، مدل و اصول پذیرفته شده‌ای که برنامه بر اساس آن شکل می‌گیرد.

(س): یا خود برنامه را سه تا موضوع برایش لحاظ می‌کنیم.

(ج): مثلاً بگوئیم مدل، استراتژی و برنامه داریم.

(س): حالا هرچه که بگوئیم، یعنی موضوعاتی برای پژوهش در قسمت برنامه و موضوعاتی برای پژوهش در اجراء ذکر می‌کنیم. بنابراین از یک طرف اینگونه می‌توانیم مدل را ترسیم کنیم ولی از طرف دیگر یک سؤال پیش می‌آید و آن اینست که مدل ارزیابی کنترل و هدایت فرهنگ چیست؟

(ج): در این سؤال شما فرهنگ را وصف جامعه کردید. گاهی فرهنگ را بعنوان یک بخشی از مجموعه فعالیتها ذکر می‌کنید که در مقابل مثلاً اقتصاد قرار می‌گیرد و گاهی فرهنگ را بعد جامعه ذکر می‌کنید. بعد بودن با موضوع بودن خیلی فرق دارد.

۳/۲ - وارد شدن همه موضوعات جامعه در فرهنگ، در صورت بررسی فرهنگ به عنوان وصف جامعه

(س): اصلاً فرهنگ یک وصفی است که جز بعد چیز دیگری نیست.

(ج): اگر شما بگوئید جز بعد چیز دیگری نیست معنایش این است که باید بگونه‌ای موضوعاتش را تقسیم کنیم که کلیه موضوعات جامعه را دربر بگیرد. مثلاً در این

بعنوان بخشی از جامعه.

(س): که طبیعتاً این مسئله پایه بحث مدل سیاسی و اقتصادی هم می شود.

(ج): اثر باید بگذارد.

٣/٥ - متوجه شدن به فرهنگ به عنوان یک بخش از فعالیت‌های جامعه در تقسیم دینی، علمی، اجرایی

حالا ما از این طرف سؤال می کنیم که این تقسیم دینی، علمی و اجرایی با توجه به موضوعاتش، آیا ملاحظه فرهنگ است به عنوان یک بُعد و یا ملاحظه فرهنگ بصورت بخشی می باشد؟

(ج): اگر تقسیمات دینی، علمی و اجرایی را به عنوان موضوعات فرهنگ بیان کنید (که قبلاً اینکار را در طرح پیشنهادی به مجمع انجام دادید) به نظر می آید که فرهنگ را به عنوان بخشی از جامعه ملاحظه کرده‌اید. یعنی علت پیدایش فرهنگ، صرفاً فرهنگی بررسی شده است و هرگز غلبه سیاسی و یا کارآمدی و تکنولوژی به عنوان علت پذیرش بررسی نشده‌اند.

یعنی فعالیت فرهنگی را بعنوان پژوهش یا سنجش (حالا موضوعش هرچه باشد) ملاحظه کرده‌اید. بعبارت دیگر چه سنجش و یا پژوهش را در مرحله دینی و چه در مرحله علمی و چه در مرحله اجرایی بیاورید فرهنگی است و سنجش در مرحله اجرایی به معنای ارایه سؤالاتی برای گزارش‌گیری می باشد. یعنی نسبت بین موضوعات را می سنجیم و ترسیم بهینه وضع انتقال می کنیم و بعد برنامه ریزی و در آخر اجراء می کنیم.

٣/٤ - وجود سه بعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در درون موضوعات دلیل واحد بودن تنوع موضوعات در مدل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

(س): بنابراین ما این تلقی را پایه قرار دهیم به اینکه وقتی دنبال مدل ارزیابی فرهنگ جامعه هستیم باید همه موضوعات اجتماعی در مدل جا پیدا بکند.

(ج): البته طبیعی است که یک موضوعاتی خیلی خیلی پایین و یک موضوعاتی خیلی درشت هستند، یعنی در توازن و جادادن، جایشان فرق می کند. ممکن است شما بگوئید که جایگاهی را که ارتش و سپاه در نظام سیاسی دارد مانند جایگاه مراکز پژوهشی است که نبرد فکری می کنند و می خواهند خط را عوض کنند و لکن سپاه هم در فرهنگ ما هست و جایش اینجا نیست و بلکه در پائین جدول می باشد.

(س): پس ما وقتی صحبت از مدل فرهنگی می کنیم باید شامل تمام موضوعات بشود.

(ج): اول فرهنگ را فرهنگ جامعه می گوئیم و نه اینکه بخش فرهنگ بریده از سایر بخشها باشد.

(س): طبیعتاً موضوعاتی که می خواهد در درون این قرار بگیرد باید همه موضوعات اجتماعی بقید فرهنگ باشد یعنی از موضع بزرگمائی فرهنگ باید به موضوعات نگاه شود.

(ج): یعنی از موضعی که در فرهنگ دارد.

(س): یعنی از زاویه فرهنگ مورد ملاحظه و توجه قرار می گیرد.

(ج): بنابراین اگر ما بخواهیم برای آئین نامه حرکت پژوهشی خود یک اصل بنویسیم، باید بگوئیم: در این پژوهش، فرهنگ جامعه مورد تحلیل است و نه فرهنگ

۳/۶ - امکان شکل‌گیری فرهنگ از طریق غلبه سیاسی یا تنظیم عینی علاوه بر سنجش در صورت بررسی فرهنگ به عنوان وصف جامعه

ما وقتی بخواهیم فرهنگ را بعنوان وصف جامعه ملاحظه کنیم لازم است که کلیه امور سیاسی و اقتصادی را هم در مدل ببینیم، یعنی در واقع سه مدل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حجم‌شان باندازه حجم مدل ارزیابی جامعه است.

(ج): بله از زاویه فرهنگ اینگونه است همانگونه که از زاویه اقتصاد هم اینگونه می‌باشند.

(س): یک موضوع را از سه زاویه نگاه می‌کنیم.

(ج): از سه جنبه که موضوعاتش از نظر فراگیری شامل همه موضوعات دو بعد دیگر هم می‌باشد منتهی با توازن مختلف و با جایگاههای مختلفی که برای آنها معین می‌شود.

(س): حالا ما بحث دینی، علمی و اجرایی را دنبال

می‌کنیم. آیا تکنولوژی عینی در اجرایی نیامده است؟

(ج): خیر، مگر اینکه شما علت پذیرش را عمومی معنا کنید، یعنی هم تکنولوژی و هم غلبه سیاسی و هم سنجش را علت پذیرش بگیرید. آیا واقعاً برای مردم تنها استدلال منشا قبول کردن یک چیز می‌باشد یا اینکه می‌تواند استدلال هم نباشد؟

(س): پس حضرتعالی نظرتان این است که ما فرهنگ را بعنوان وصف بگیریم.

(ج): اگر بعنوان وصف گرفتیم و خواستیم فرهنگ جامعه را تحلیل کنیم طبیعتاً خیلی از موضوعات در آن دخالت پیدا می‌کند. بعبارت دیگر اگر بعنوان وصف بگیرید فرهنگ تکنولوژی هم قابل پیگیری است مثلاً

سازسازی چه اثر فرهنگی دارد؟ ساختار اداری، چه اثر فرهنگی دارد؟ اگر ما در مدیریت متمرکز عمل کنیم حساسیتها را چگونه شکل می‌دهیم؟ آیا حول محور سود شکل می‌دهیم؟ بعبارت دیگر فرهنگ سودپرستی سرمایه‌داری فرهنگ، آئین دین و آداب خاصی را بوجود می‌آورد. مثلاً اگر ما قایل باشیم که این فرهنگ حرص را در جامعه بوجود می‌آورد اسمش را می‌توان شرایط پرورش فرهنگی گذاشت. البته بوجود آمدن این فرهنگ در جامعه اینگونه نیست که به اختیار شما باشد که مثلاً بتوانید با آموزش و ابزارهای اجرایی آن را در جامعه حاکم کنید بلکه همینکه نظام بازار یا نظام سرمایه‌داری قبول کردید صرف پذیرش فرهنگ سود، حرص را بوجود می‌آورد و اصلاً نیازی به کارهای پژوهشی و اجرایی نیست.

۳/۷ - وجود تلقی بخشی از فرهنگ در جامعه

البته ناگفته نماند که در جامعه تلقی از فرهنگ و موضوعات فرهنگی، تلقی بخشی است.

(ج): بله تلقی بخشی هست و لکن این نکته را باید دقت کنید که شما می‌خواهید شاخصه ارزیابی ارائه دهید. مثلاً در تحلیل تمایل به تجملات به عنوان یک وصف منفی آیا می‌گوئید باید تنها پژوهش‌هایی فرهنگی در فرهنگ اخلاق یا روانشناسی اجتماعی بشود یا اینکه در زمینه‌های دیگر هم باید پژوهش شود؟

(س): به هر حال از نظر جامعه موضوع باید موضوع فرهنگی باشد. مثلاً تجمل‌گرایی یک اخلاق است که موضوعی فرهنگی است. حالا این موضوع فرهنگی هر نوع پژوهشی که احتیاج دارد ولو اینکه شما بگوئید که یک بخشی باید روی طرح لباسها کار بکنند به اینکه چه طرحهای جدید به لباسها بزنند که تجمل‌گرایی را کم یا زیاد

کار می‌کند اقتصاددان او را تأیید کند و نه اینکه تحلیل‌گر فرهنگی، خود باید متضمن آثار سیاسی و آثار اقتصادی باشد که در اینصورت کنترل کل جامعه می‌شود و نه اینکه فرهنگ کنترل می‌شود.

(ج): از نظر فرهنگی باید تحلیل‌گر فرهنگی تا آخر حضور داشته باشد. یعنی از نظر فرهنگی باید بگوید که مثلاً این تجمل‌گرایی سازگار با این فرهنگ و علت رشد فرهنگ می‌شود. تحلیل‌گر اقتصادی دربارهٔ نوع چه چیزی می‌گوید؟ او می‌گوید: تکنولوژی بهینه می‌شود، یعنی فرهنگ بهینه می‌شود و فقط او است که سود نمی‌دهد. او می‌گوید: سود منتهی به بهینه شدن تکنولوژی می‌شود.

(س): شما دو تا فرهنگ را در مقابل هم می‌گذارید، یعنی آن کارشناس اقتصادی که کارشناسی اش متناسب با کارشناسی فرهنگی باشد و حال اینکه ما باید ببینیم که چه ارتباطی بهم پیدا می‌کنند.

(ج): همینکه می‌گوئید: باید متناسب باشند یعنی حضور این را بپذیرد و روبرویش نایستد. مثلاً حضورش را در تجمل بپذیرد و به او «نه» نگوید.

(س): بله تحلیل‌گر فرهنگی می‌تواند بگوید که لباس‌هایتان را اینگونه درست بکنید ولی دیگر سود را تضمین نمی‌کند. بعبارت دیگر کارشناسها در بخش‌های مختلف جامعه مبنائاً باید هماهنگ با هم باشند.

(ج): اگر مبنائاً ناهماهنگ باشند که مطلب واضح است که بین این دو تا درگیری می‌شود ولی اگر حضورش در آنجا نباشد درگیری هم لزومی ندارد پس حضورش را در دایرهٔ کارمان می‌پذیرد که بدون هماهنگی عمل می‌کند.

(س): بله، غرضم از طرح سؤال این بود که فاصلهٔ این مدل ارزیابی فرهنگ را با تلقی جامعه نسبت به این مسئله

کند یا مدپرستی را محدود یا جهت بدهد، همهٔ اینها در واقع زیرمجموعه فرهنگ می‌باشند و جامعه هم قبول می‌کند که اگر مثلاً طرح لباس با اینکه تجمل‌گرا بشوند یا نشوند ارتباط داشته باشد، آنرا هم جزو مجموعه طرح فرهنگی بیاید.

۳/۸ - ضرورت کنترل کل جامعه از موضع فرهنگ به وسیله مدل فرهنگی

(ج): عیبی ندارد. بنابراین به لباس که یک موضوع و نیاز اقتصادی بشر است از زاویهٔ فرهنگ نگاه می‌کنید و البته مسئله مد و تنوع از زاویهٔ اقتصاد یک چیز خوبی است زیرا تولید را بهینه و تکنولوژی اش را برتر می‌کند و حتی می‌گویند: اگر می‌خواهید مرتباً انواع پارچه تنوع پیدا کند و بهینه بشود و پارچهٔ بهتری از پارچهٔ قبلی ساخته شود باید تقاضا و توزیع هم بهینه شود. یعنی باید مرتباً تقاضا باشد و تقاضا هم بوسیلهٔ تنوع انجام می‌گیرد. همچنین سرمایه‌گذاری هم باید بشود و سرمایه‌گذاری هم از طریق بازار و رقابت (به اصطلاح پسند بهتر و انتخاب بهتر) بهینه می‌شود. در اینجا است که می‌توان توسط فرهنگ اقتصاد را مهار کرد. فرهنگ می‌گوید که من ضامن بهینه و توسعه تو می‌شوم اما به شرطی که به توصیه‌های من عمل کنی.

(س): یعنی باید حضور فرهنگ در اقتصاد اینگونه باشد و تحلیل نظری به تحلیل اقتصادی هم بیانجامد.

(ج): اگر تحلیل نظری به تحلیل اقتصادی بیانجامد یا باید بصورت مانع ظاهر بشود و مثلاً بگوید من ضامن ضرر و سودت نیستم...

(س): آیا باید آن تحلیل‌گر فرهنگی این را انجام دهد یا باید بر اساس یک مبانی و روشی تحلیل فرهنگی انجام بگیرد. مثلاً او در اقتصاد هم کار کند و وقتی بر این اساس

بیان کنم. بحث بر سر این بود که تلقی جامعه ظاهراً تلقی بخشی از فرهنگ است، یعنی یک موضوعات و فعالیت‌هایی را فرهنگی می‌داند و دیگر آنها را سیاسی نمی‌داند.
(ج): البته الان اینگونه نیست، بلکه تلقی این است که تکنولوژی فرهنگ خودش را می‌آورد.

(س): این بحث دوم در واقع این دو تا دیدگاه را به هم نزدیک می‌کند. به این معنا که در جامعه این مقدار تلقی عمومی پذیرفته شده است که فلان موضوع را اگر بعنوان موضوع فرهنگی پذیرفتند فرهنگش در بحث فرهنگی است ولو اینکه تأثیرش بیشتر اقتصادی است. یا مثلاً تجمل‌گرایی این موضوع فرهنگی است و به تناسب اینکه تحلیل‌گری که میخواهد این مسئله را تحلیل کند، ارتباط منطقی و پذیرفته شده و روشنی را بین این مسئله و هر نوع مسئله برقرار کند جامعه می‌پسندد و می‌پذیرد که آن مسئله هم تحت این موضوع دربیاید. یعنی اگر در تحلیل تجمل‌گرایی به طرح مدل لباس پرداخت از نظر جامعه بی‌ربط نگفته است ولو موضوع پوشاک ابتدائاً یک موضوع فرهنگی نیست. بنابراین جامعه این مقدار همراهی با ما را دارد از نظر اینکه مدل ما بخواهد این حالت را پیدا بکند.

۳/۸/۱ - قرار گرفتن سیاست و اقتصاد به عنوان شرایط فرهنگ‌ساز در مدل فرهنگی

حالا اگر در این قسمت حضرتعالی فرمایش خاصی ندارید ادامه اصل بحث را دنبال کنیم.

(ج): اگر ما در نظرمان این باشد که یک فرهنگ هلاکت فرهنگی را در یک چیز می‌داند که فرهنگ دیگر حیات فرهنگی را در آن تعریف می‌کند. گروهی «ولنحیئهم حیاة طیبه» و گروهی که «هل اُنباکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیم فی الحیاة الدنیا». بنابراین از

زندگی فرهنگی و هلاکت فرهنگی دوگونه تعریف در همه شئون زندگی مطرح است (ملاحظه بعدی فرهنگ) که این مطلب را می‌توانید به پذیرش برسانید. حالا آیا فقط شرایط را فقط شرایط مصزفی که همین تجمل باشد می‌دانید یا اینکه نظام تولدی و توزیع و مصرف را جزو شرایط می‌دانید، یعنی فرهنگ توزیع قدرت و فرهنگ توزیع ثروت هم در این موضوع دخالت دارند. یعنی برای آسیب‌شناسی فقط سراغ مُد و تجمل می‌روید یا سراغ نظام توزیع هم می‌روید.

(س): حالا فرض را بر این گرفتیم که باید سراغ همه چیز برویم. حالا می‌خواهیم مدلس را چگونه درست کنیم؟

(ج): یعنی مدل فرهنگ حاکم بر توزیع قدرت، توزیع اطلاعات و توزیع ثروت چیست؟

(س): طبعاً مشکلت‌تر هم می‌شود، ولی کاملتر و جامع‌تر می‌باشد.

(ج): بنابراین اینگونه می‌گوئیم: موضوعات جامعه یا موضوعاً فرهنگی می‌باشد و یا شرایط برای موضوعات فرهنگی می‌شوند. یعنی اقتصاد و سیاست را جزء شرایط فرهنگ‌ساز می‌دانیم.

۳/۸/۲ - اثرگذار بودن فرهنگ سیاست و فرهنگ اقتصادی بر موضوعات فرهنگی

(س): این مطلب باز خودش تعیین کننده است. یعنی ما واقعاً در یک مرحله بخشی عمل می‌کنیم و می‌گوئیم: موضوعات فرهنگی یا مؤلفه‌هایی که بیانگر فرهنگ جامعه است (ولو این فرهنگ به تعبیر شما از طریق تکنولوژی القاء بشود) اینها می‌باشند. یعنی اینکه از چه طریق شرایط ایجاد این فرهنگ بوجود می‌آید یک حرف است

اقتصاد دارد. یعنی آنچنان اثری را که ما اسمش را اثر فرهنگی می‌گذاریم از طریق این خودکار واقع می‌شود یا آن اثری را که ما اسمش را اثر فرهنگی می‌گذاریم از طریق این کل واقع می‌شود ولی فرهنگ را یک چیزی می‌دانیم که می‌گوئیم این در آن اثر دارد.

(ج): حالا آیا در امروز معنایش این نیست که خود این هم دارای وصف فرهنگی است که باید در تقسیمات فرهنگی وصفش علی حده بیاید؟ هرگاه گفتید فرهنگی دارد و مثلاً محدودیت شرایط برای ما ایجاد می‌کند صحیح است که کسی سؤال بکند که اگر فرهنگ شما مبسوط‌الید بود آیا می‌توانست در آنجا حضور پیدا کند و مطلوبات خودش را به آنجا القاء کند؟

(س): بله، حتماً

(ج): پس جزو موضوعات فرهنگی تلقی می‌شود.

(س): موضوعاً فرهنگی است.

(ج): خوب عنایت کنید در این سؤال که من کردم. اینکه من می‌گویم کالاهای غرب فرهنگ غرب را می‌آورد و شرایط ما را تنگ می‌کند معنایش اینست که وضعیت مطلوبتان اینست که شما در کالاهای او حضور داشته باشید و مطلوب‌بایتان را در کالاهایشان بگوئید. مطلوبیت شما در کالاهای او معنای چه چیزی است؟

(س): این درست است ولی من حالا می‌خواهم بگویم که حاصل این مطلب این می‌شد که ما باید در دو سطح مدل ارزیابی داشته باشیم. یک سطح ما همان مطلوبیتهای فرهنگی یا آنچه که موضوعاً فرهنگی می‌دانیم و مطلوبیتهای فرهنگی در آن می‌آید با صرف نظر از اینکه بخواهیم به مردم بگوئیم مصرف‌گرا و تجمل‌گرا نباشید و برعکس اهل اخلاص و ایثار باشید. بله اینکه بخواهد

ولی معیار ارزیابی نبض فرهنگی جامعه یک حرف دیگر است. یعنی آنچیزی که نبض فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد حداقل در یک سطحش قبل از اینکه ترکیبش کنیم و شرائط فرهنگ ساز آن را بیان کنیم طبق فرمایش شما موضوعاً فرهنگی می‌باشند. به تعبیر دیگر در بیان اموری که موضوعاً فرهنگی می‌باشد بخشی عمل می‌کنیم. چنانچه می‌توانیم بگوئیم اموری موضوعاً سیاسی و اموری هم موضوعاً اقتصادی می‌باشند.

(ج): و حالا در چه شرایط اجتماعی عمل می‌کند.

(س): در چه شرایط اجتماعی عمل می‌کند و در چه بستری این موضوع فرهنگی می‌تواند درست هدایت بشود یا هدایت نشود در حقیقت ارتباطش را به سیاست و اقتصاد ملاحظه می‌کنیم. اگر ما چنین تلقی داشته باشیم روند کارمان چگونه می‌شود؟

(ج): آیا می‌توانیم بگوئیم فرهنگ سیاست و فرهنگ

اقتصاد بر روی موضوعات فرهنگی اثر می‌گذارند؟

(س): بله.

(ج): اگر توانستید بگوئید فرهنگ سیاست و فرهنگ

اقتصاد با یک وزن دیگری اقتصاد را دارای فرهنگ ندانستید که حضور پیدا می‌کند. ...

۴- طرح سه احتمال در بررسی موضوع فرهنگی

۴/۱- امکان تفکیک فرهنگ از موضوعات سیاسی و اقتصادی از نظر تئوریک و عدم امکان تفکیک آن در مقام تحقق بنا به احتمال اول

(س): چرا، حتماً اقتصاد دارای فرهنگ است و حضور پیدا می‌کند اما همینکه در اقتصاد می‌گوئیم: اقتصاد دارای فرهنگ است، یعنی باز فرهنگ را یک چیز مستقلی فرض می‌کنیم و می‌گوئیم: آن چیز در اقتصاد هست و این

که این نسبت محقق و فرهنگ تحقیق در مقابل فرهنگ نظری می‌باشد.

۴/۲ - عدم امکان تفکیک فرهنگ از شرایط فرهنگ‌ساز حتی از نظر تئوریک بنا به احتمال دوم

(س): خیر حتی شاید برونی و درونیش را نتوانیم بگوئیم.

(ج): حالا همینجا بر آن اشکال وارد کنیم. در مقابل این نظر و احتمال، یک احتمال دیگری هم هست به اینکه بگوئیم: از اولی که یک فرهنگ در ذهن شما محقق می‌شود بصورت تحلیلی بریده از جامعه‌اش نبوده است و یک خصوصیات تحقیق در همانجا وجود دارد. یعنی یک بستر پیدایش دارد که در بستر پیدایشش هم شرایط سیاسی و هم فرهنگی و هم اقتصادی وجود دارد.

۴/۳ - امکان ملاحظه فرهنگ در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و جهت‌دار بنا به احتمال سوم

یک احتمال دیگر (احتمال سوم) اینست که بگوئیم: ما قبول داریم که حتماً شرایط تحقق در همه مراحل هست و لکن از نظر سیر نظری مجبوریم یک بار انتزاعی فرهنگ را ملاحظه کنیم تا بتوانیم ویژگیهای خاص خودش را بدست آوریم و یک بار در مجموعه و در آخر مجموعه جهت‌دار آن را ملاحظه کنیم.

(س): لطفاً این احتمال را توضیح بیشتر دهید.

(ج): فرض سوم اینست که ما از نظر تحلیل یک موضوع مجبوریم یک بار آن را انتزاعی و یک بار در مجموعه و یک بار مجموعه جهت‌دار ملاحظه کنیم، یعنی این سیر ناگزیر ما است. مثلاً برای ملاحظه وزن مخصوص این لیوان یکبار حجم آن را علی‌حده و وزنش را هم علی‌حده می‌بینیم و یکبار نسبت بین حجم و وزن را

اوصاف فرهنگی (این اخلاق و این فکر) در جامعه زمینه تحقق و ترویج داشته باشد نیاز به چه بستر اجتماعی دارد، حرف دیگری است و مؤید همین صحبت شماست. یعنی فرهنگ باید در جای جای جامعه حضور پیدا کند و وصف موضوع بشود، اما ما قبل از اینکه بگوئیم چگونه بسترسازی می‌شود و چگونه این مطلوبیتهای فرهنگی جریان پیدا می‌کنند می‌گوئیم: اصلاً مؤلفه‌های فرهنگ چه چیزی است و به چه چیزی شناخته می‌شود ولو در استکان یا در یک مرکز علمی و در تقسیمات اداری ظهور پیدا کند. یعنی وقتی ما می‌خواهیم فرهنگ جامعه را بشناسیم و اصلاح کنیم مؤلفه‌هایی که موضوعاً معرف فرهنگ هستند چه چیزهایی می‌توانند باشند؟

(ج): ما چند فرض داریم. فرض اول اینست که بگوئیم موضوعات خاص بخش فرهنگ این است و به ویژگی خصوصیت فرهنگی از بخش اقتصادی و سیاسی جدا می‌شوند.

(س): که اینرا نمی‌خواهیم...

(ج): خیر، همین را می‌خواهیم یعنی وقتی در قاعده یک هرم می‌آید با چیزهای دیگر ترکیب می‌شود. به تعبیر دیگر آنچه که در خارج محقق می‌شود نسبتی است که بین درون فرهنگ با برون فرهنگ وجود دارد. فرهنگ را گاهی از نظر تئوریک و نظری مورد بحث قرار می‌دهیم و برای آن فصل ممیز معرفی می‌کنیم و گاهی تحقیقاً ملاحظه می‌کنیم. در صورت دوم فرهنگ نمی‌تواند در فضای ریاضی نظری محقق بشود. یعنی در فضای منطقی نظری فرهنگ محقق نمی‌شود و بلکه در خارج محقق می‌شود و لذا باید حتماً ملاحظه کنیم که فرهنگ در عینیت چه برونی و چه درونی را دارد؟ یعنی چه نسبتی بین ایندو قرار دارد؟

این چیزها بعنوان مؤلفه‌های فرهنگی شناخته شده و موضوعاً فرهنگی می‌باشند. سپس بین این چیزهایی که موضوعاً فرهنگی می‌باشند نسبت برقرار کنیم مثل اینکه بگوئیم این وزن و حجم، هر دو مسئله فرهنگی می‌باشند و سپس بین حجم و وزن نسبت برقرار کنیم. در اینجا هنوز بین وزن و حجم استکان با وزن و حجم قندان ارتباط برقرار نکرده‌ایم تا بعد بگوئیم که باید آنچه را موضوعاً فرهنگی است (که نسبت هم پیش برقرار کردیم) در جهت ببینیم، یعنی بیائیم برای فرهنگ مطلوبیت و روند تعریف کنیم. تا اینجا هنوز صحبت از زمینه تحقق فرهنگ و هنوز متقومش به جامعه نکرده‌ایم که تحقق عینیش را نتیجه بدهد.

در یک پله بعد این مسئله «انتزاع، مجموعه‌نگری و جهت‌دار» دوباره قابلیت تکرار دارد، یعنی ما می‌گوئیم حالا این مجموعه‌ایی که موضوعاً فرهنگی بود و نسبتش هم با همدیگر معلوم شد و روند هم برای آن تعریف شد، مطلوبیتهای فرهنگی چیست؟ چنانچه می‌توان پرسید مطلوبیتهای اقتصادی چیست؟ که فوراً جواب می‌دهند: مطلوبیت اینست که مردم این سطح از رفاه، این سطح از آسایش، این سطح از درآمد و این سطح از تولیدات ناخالص ملی را داشته باشند. بنابراین می‌توان یک مطلوبیتهای فرهنگی را بیان کرد و حتی روند برای آن تعریف کرد ولی این منافاتی ندارد با این مطلب که بگوئیم بررسی چنین وضعیت فرهنگی را می‌توان بدون توجه به وضعیت اقتصادی و سیاسی جامعه انجام داد. به عبارت دیگر آیا لازم است که ما وقتی می‌خواهیم قسمت اول را بگوئیم متقومش به جامعه کرده باشیم تا بتوانیم مؤلفه‌های فرهنگی و روندی که باید فرهنگ بپیماید را ذکر بکنیم؟ اگر نتوانیم چنین تفکیکی را برقرار بکنیم معنایش این

ملاحظه می‌کنم و گاه نسبت بین حجم و وزن و کارایی در جهت را دقت می‌کنیم. در اینصورت وقتی انتزاعی ملاحظه می‌کنیم و طبقه‌بندی انتزاعی ارائه می‌دهیم تنها ویژگی خاص را نگاه کنیم مثلاً ویژگیهای خاص فعل فرهنگی را ملاحظه می‌کنیم. به تعبیر دیگر موضوعات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را باید بگونه‌ای تعیین کنیم که فصل ممیز یکدیگر باشند. اما برای بررسی چگونگی پیدایش رشد حتماً باید در مجموعه تحقق عینی آن را ملاحظه کنیم. در مرحله آخر هم بررسی چگونگی پیدایش آن با توجه به جهت و کارآمدی آن بررسی می‌شود.

۴/۳/۱ - بررسی پیدایش، تغییرات و تکامل فرهنگ در سه سطح بررسی انتزاعی، مجموعه‌ای و جهت‌دار

بعبارت دیگر این تقسیم «پیدایش، تغییرات، تکامل» را می‌توان نسبت به فرهنگ بیان داشت. شناسائی فرهنگ در مرحله پیدایش باید انتزاعی باشد و در مرحله تغییرات باید نسبتش با سایر چیزها مشخص شود و در مرحله تکامل باید بتواند آنچیزی را که خاص فرهنگ است ارائه بدهد.

۴/۴ - ادامه طرح احتمال ۱

(س): حالا من می‌خواهم احتمال چهارمی را عرض کنم. آیا چنین احتمالی فرض دارد که ما بیائیم فصل ممیز بین موضوعات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی معین کنیم و سپس موضوعات فرهنگی را به دوگونه مجموعه‌ای و تکاملی لحاظ کنیم؟ در مجموعه دیدن بمعنی اینکه بیائیم نسبتش را با سیاست و اقتصاد بگوئیم. تکاملی دیدن، یعنی بیائیم جامعه را جهت‌دار ببینیم و فرهنگ را در راستای آن جهت ببینیم. یک احتمال دیگر اینست که ما آنچیزی را که ابتدائاً در فرهنگ انتزاعی گفتیم حفظ کنیم یعنی بگوئیم

می‌شود که ما در مرحله انتزاعی می‌گوئیم این چیزها فرهنگی است ولی نمی‌توانیم نسبت بین موضوعات فرهنگی برقرار کنیم الا اینکه بیائیم متقوّمش به جامعه و سیاست و اقتصاد کنیم. فرض دیگر اینست که ما تنها مدل انتزاعی فرهنگ را ترسیم کنیم که این مدل در درون خودش نسبت را بصورت مجموعه دیده و حتی توازن و روند برقرار و تعریف کرده است. یعنی از این بابت انتزاعی نیست ولی هنوز صحبت از این نکرده که اگر بخواهد این چنین ویژگی فرهنگی در جامعه محقق بشود چه زمینه اقتصادی و سیاسی را احتیاج دارد که این مرحله، مرحله بعد آن می‌باشد. به تعبیر دیگر آیا می‌توان کل جامعه را از موضع فرهنگ تحلیل کرد؟

حجة الاسلام جمالی: یعنی ابتدا اهداف و مطلوبیتهای فرهنگی گفته شود و سپس بررسی کنیم که چه موضوعاتی برای جریان آن اهداف نیاز داریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی موضوع، فعل و اهداف را بیان کنیم.

(س): خیر فقط اهداف را ابتدا بگوئیم که در اینصورت می‌توانیم بحث فرهنگ را از سیاست و اقتصاد جدا کنیم و بعد بررسی کنیم که برای تحقق آن اهداف چه شرایطی باید ایجاد بشود و در اینجا است که صحبت از موضوعات سیاسی و اقتصادی هم پیش می‌آید.

(ج): اهداف نسبت به یک موضوعاتی دیده می‌شود.

(س): بله ولی فقط اهداف فرهنگی را در ابتدا بحث می‌کنیم و هیچ کاری به سیاست و اقتصاد نداریم. سپس بررسی می‌کنیم که اهداف فرهنگی تحت چه موضوعات و چه شرایطی در جامعه ایجاد می‌شوند. شاید موضوعات، اقتصادی یا سیاسی و یا خود موضوعات فرهنگی باشد.

(ج): یعنی شما بین هدف و موضوع (نه مراحل) تفکیک می‌کنید.

(س): و حتی می‌توان مبتنی بر آن اهداف استراتژی و سیاستها را هم بیان کرد ولی حالا این استراتژی و سیاست چطور و تحت چه موضوعاتی جریان پیدا می‌کند بحث دیگری می‌باشد.

(ج): آیا هدف خودش موضوع می‌خواهد یا نه؟

(س): هدف شاید در یک مرحله موضوع بخواهد ولی موضوع آن موضوع تحققش نمی‌باشد.

(ج): هدف یعنی خواست یک تغییر در یک موضوعی و معنایش اینست که موضوعات و عناوین فرهنگی را از قبل دارید.

(س): شاید به یک معنی موضوع و هدف در اینجا فرق پیدا کند.

(ج): عیبی ندارد شما تفاوت موضوع انتزاعی و موضوع تحقیقی را می‌گوئید.

پس شما در یک مرحله موضوعات نظری و تئوری را می‌خواهید.

حجة الاسلام پیروزمند: ما الان نمی‌خواهیم بگوئیم که حتماً اینگونه می‌باشد و بلکه می‌خواهیم جوانب کار را دیده باشیم و لذا هرگونه که حضرتعالی مناسب ببینید همان راه را انتخاب می‌کنیم.

* جمع‌بندی احتمالات و مبنا قرار گرفتن احتمال ۱ در ادامه بحث

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحثی را که امروز داشتیم روی روند موضوع فرهنگ برد. بیان شد که انتزاعی دیدن مطلق یک فرض و مجموعه‌ای و تحقیقی دیدن فرض دوم و فرض سوم (که تقریباً با فرض ما چندان

ملاحظه بخشی کنیم مستقیماً ملاحظه تحقیقی کنیم بهتر است که از این راه برویم.

(ج): عرض کردیم که برای کلیه تحقیقات باید این سه مرحله باشد، یعنی اگر کارتان در مرحله پژوهش و تولید است لاجرم باید این سه مرحله را طی کنید.

۵- ضرورت تعریف اجتماعی اوصاف فعل «موضوعاً، موصوفاً و موضوعات فعل» برای بررسی نظری (بخشی) فرهنگ

حالا اگر ما در مرحله انتزاعی هستیم آیا در ملاحظه فرهنگ «دینی، علمی، اجرائی» بی نیاز هستیم از آنچه که درباره فرهنگ گفتیم. یعنی ما درباره فرهنگ گفتیم: «فعل موصوفاً، فعل موضوعاً، فعل موضوعات» حال آیا بی نیاز از تعریف اجتماعی اینها هستیم و یا نیازمند تعریف اجتماعی اینها هستیم؟

۵/۱- بررسی عوامل ایجاد پذیرش سنجش اجتماعی در بررسی تئوریک فرهنگ

(س): این مطلب چه چیزی را روشن می‌کند؟

(ج): ما می‌خواهیم فرهنگ را بعنوان عمل سنجش (که در پایان پذیرش را نتیجه می‌دهد) بررسی می‌کنیم. یعنی یک پذیرشی داریم که می‌تواند از طریق تکنولوژی یا از سیاست باشد که فعلاً ایندو موضوع بحث نمی‌باشند. ما فعلاً پذیرشی را که بر پایه سنجش انجام می‌گیرد مورد دقت قرار می‌دهیم. یعنی پذیرشهای سنجشی را بررسی می‌کنیم. به عبارت دیگر پذیرش را سه دسته می‌کنیم «پذیرشهای سنجشی» که پذیرشی فرهنگی است، هرچند فرهنگ عمومی جامعه اثر عام است، یعنی اگر بخواهیم بصورت بخش خاص قرار بدهیم می‌گوئیم پذیرشهای سنجشی. پس یک پذیرش اجتماعی و یک پذیرشهای

تفاوت عمده‌ای نداشت) این بود که ابتدائاً انتزاعی ملاحظه بشود و لکن در پایان دو مرحله داشته باشد یک مرحله نظری و یک مرحله تحقیقی.

(س): دو مرحله نظری و تحقیقی خودشان می‌توانند انتزاعی و مجموعه‌ای و جهت‌دار باشند. یعنی ما وقتی می‌خواهیم بصورت نظری و نه تحقیقی فرهنگ را تحلیل کنیم باید اول بصورت انتزاعی عناوین و موضوعات فرهنگی را بررسی کنیم و سپس نسبت بینشان برقرار کنیم و در آخر روند برای آنها تعریف کنیم. البته همه این کارها را که بکنیم هنوز جواب این سؤال داده نشده است که اگر چنین فرهنگی بخواهد در جامعه بوجود بیاید باید چه بستری ایجاد بشود؟ که این موضوع بحث مرحله دوم می‌باشد. البته اگر ما بتوانیم (بتعبیر شما) همان اول مستقیماً بحث فرهنگ تحقیقی را بکنیم خیلی بهتر است زیرا ما مجبور هستیم این بحث را انجام دهیم و بحث اول تنها بحثی نظری است. یعنی اگر از ما بخواهند که امروز چکار بکنیم و الان کجای کار هستیم نمی‌توانیم بگوئیم: حالا صبر کنید تا ما مرحله دوم را بررسی کنیم.

(ج): یعنی در مرحله پژوهش هستیم و نه در مرحله بکارگیری.

(س): یعنی نمی‌توانیم نسخه بدهیم.

(ج): پس عمدتاً آنچیزی که مورد پذیرش قرار گرفت همان شکل سوم است. بعبارت دیگر بصورت انتزاعی و مجرد موضوعات را ملاحظه نمی‌کنیم بلکه بصورت بخشی آن را بررسی می‌کنیم.

در یک مرحله هم تحقیقی بررسی می‌کنیم، یعنی در سایر بخشها ملاحظه می‌شود.

(س): اگر حضرتعالی می‌دانید که می‌توان بدون اینکه

سنجشی داریم. حال آیا می‌توانید عملیاتهای سنجش را نسبت به اجتماع بدهید و بگوئید: پذیرشهای سنجشی اجتماعی و بعد بگوئید: عوامل پذیرشهای سنجشی اجتماعی چه چیزهایی هستند؟ عوامل فردی را «گمانه، گزینش، پردازش» می‌گفتید حال عوامل پذیرشی سنجشی اجتماعی چه چیزهایی هستند؟ این صورت مسئله جلسه آینده باشد. یعنی بحث پیرامون عوامل مولد فرهنگ بخشی و انتزاعی می‌باشد.

۵/۲ - متفاوت بودن عوامل پذیرش سنجشی با عوامل پذیرش سیاسی و اقتصادی

یعنی این پذیرش سنجشی اجتماعی را از پذیرشهای سیاسی اجتماعی و از پذیرشهای اقتصادی اجتماعی جدا کردیم. عبارت دیگر پذیرش فرهنگی سه نوع دارد
۱ - پذیرشهایی که بوسیله عوامل اقتصادی بوجود می‌آید.

۲ - پذیرشهایی که بوسیله عوامل سیاسی بوجود می‌آید.

۳ - پذیرشهایی که بوسیله عوامل فرهنگی بوجود می‌آید.

پذیرشهایی که بوسیله عوامل فرهنگی بوجود می‌آید پذیرش سنجشی می‌باشند.

۵/۳ - عدم امکان تعریف فرهنگ به امری که قبلاً توصیف نشده است

در بررسی فرهنگ زاویه بحث زاویه تحقیقی بوده ولی الان یک بخشی از عوامل تحقق فرهنگ را به عنوان موضوع مورد بررسی قرار داده‌ایم. یعنی گاه می‌گوئیم: فرهنگ برای اینکه تحققاً شکل بگیرد یک عامل سیاسی و یک عامل اقتصادی و یک عامل سنجشی دارد و تنها یک

بخشش را می‌گیریم. چیزی که در ذهن ما بود غیر از این است ما در قسمت اول کار نداریم به اینکه مولد فرهنگ محقق فرهنگ چیست؟ بلکه می‌گوئیم: خود فرهنگ چیست؟ یعنی من وقتی می‌خواهم فرهنگ جامعه را بررسی کنم به اخلاق و رفتار و... جامعه رجوع می‌کنم. و کاری به چیز دیگر ندارم. بله وقتی می‌خواهم عوامل این مؤلفه‌های فرهنگی را بررسی کنم، به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رجوع می‌کنم. یعنی تلقی ما از بررسی انتزاعی فرهنگ اینگونه است. یعنی موضوع بحث جامع موضوعات فرهنگی است ولیکن این بحث یک نقص دارد و آن اینکه صحبت از شرائط ایجاد این موضوعات در جامعه در آن صورت نگرفته است. یعنی تحلیل مکانیزم پیدایش و گسترش را نکرده‌ایم و تنها تحلیل فرهنگ در غالب موضوعات آن بصورت کامل صورت گرفته است.

وقتی ما اینگونه صحبت می‌کنیم می‌گوئیم: فرهنگ یعنی پذیرش و این پذیرش ممکن است پذیرش سیاسی یا پذیرش سنجشی و یا پذیرش اقتصادی باشد. حال موضوع بحث ما پذیرش سنجشی است و تنها به موضوعاتی می‌پردازیم که ربط به این امر دارند، یعنی ما هم موضوعات فرهنگی در امر سیاست و هم موضوعات فرهنگی در امر اقتصاد داریم ولی فعلاً به آنها کاری نداریم. بنابراین اگر بخواهیم بخشی ملاحظه بکنیم مجبوریم اینگونه عمل کنیم.

(س): آیا بدین گونه قابل بررسی و پیگیری هست یا نه؟

(ج): ما باید بررسی کنیم که به چه چیزی باید کار داشته باشیم؟

(س): به اینکه خود فرهنگ جامعه به چه چیزی

شناخته می شود؟ مثلاً سؤال می کنند که آیا تجمل گرائی در جامعه هست یا نه؟ و به اینکه این تجمل گرائی به خاطر مطالعه مقالات یا اجناس مغازه ها و یا زور سیاسی بوده، کاری نداریم. یعنی موضوع بررسی، خود تجمل گرائی است اما زمینه و عوامل پیدایش و کنترل آن، بحث دیگری است.

(ج): شما می گوئید فرهنگ به چه چیز شناخته می شود و به چه چیزهایی نباید کار داشته باشیم.

(س): فعلاً به عوامل تحقق و پیدایشش نباید کاری داشته باشیم.

(ج): اگر ما به ایندو کاری نداشته باشیم به چه دلیل می گوئید: تجمل گرائی بد است؟ هرگونه چیزی را که بگوئید دیگر پذیرش ندارد. یعنی اینکه فرهنگ به چه چیز شناخته می شود به پذیرش حالا این پذیرش می تواند پذیرشی سیاسی یا پذیرشی اقتصادی و یا پذیرشی سنجشی باشد. به عبارت دیگر پذیرش مطلوب نمی تواند موضوع ما باشد. شما اول موضوع را ذکر می کنید و می گوئید: چه پذیرشی را داشته باشیم و این معنایش اینست که اول در پیش فرضتان یک پذیرش اصلی را پذیرفته اید.

(س): پذیرش اصلی را باید جامعه داشته باشد.

(ج): که معنایش اینست که شما سراغ عواملی می روید که حقانیت پذیرش را اثبات بکند و حال اینکه ما در فصل اول می خواهیم بررسی کنیم که فرهنگ ذاتاً و موضوعاً به چه چیز تلقی می شود؟ یعنی این عنوان معنوش چه چیزی هست و نه اینکه مطلوبش چه چیزی است؟ اگر آن معنوش را پیدا کردید بعد می گوئید: مطلوب در این معنوی اینست.

(س): پس نمی توانیم اینگونه بررسی کنیم.

(ج): یعنی اصولاً بررسی آنجا را نمی توانیم بازگشت به تعریف خود فرهنگ ندهیم. یعنی فرهنگ به چیزی نمی تواند شناخته بشود که قبلاً توصیف نشده باشد. ۵/۴ - بررسی عوامل سنجشی مولد فرهنگ به وسیله اوصاف فعلی اجتماعی

(س): حالا با این نگاه، همان بخشی عمل کردن بهتر است.

(ج): حالا مجبور می شوید که فرهنگ سنجشی جامعه را در ملاحظه بخشی اصل قرار بدهید. در ابتدا فرهنگ نظری و سپس تحقق آن را بررسی می کنید.

(س): پس اصل این روند را حضرتعالی می پسندید.

(ج): این روند می تواند حداقل قابل بررسی و دقت باشد.

(س): حالا ما بر این اساس طبیعتاً باید «اوصاف فعلی، اوصاف موضوع و اوصاف هدف» را در این تحلیل پذیرش سنجشی تکرار کنیم در اوصاف فعلی «فعل موضوعاً، فعل موصوفاً و فعل و صفماً» مطرح شد.

(ج): یعنی شما می خواهید فعل فرهنگی اجتماعی را بگوئید.

(س): اوصاف فعل فرهنگی بدست آمده است.

(ج): فرضاً در قدم اول عوامل مولد فرهنگ را معین می کنیم. مثلاً اگر شما گفتید که سه تا مؤلفه علت پیدایش فرهنگ می شود «نظام هنری» (یا تحریک یا انگیزش اجتماعی). «نظام علمی» (یعنی منطقی که می خواهد کار کند و به اصطلاح متدولوژی مولد فرهنگ و عمل گزینش را انجام می دهد) و نظام اجرایی فرهنگ (که منصب می دهد و اعتبارات فرهنگی را توزیع می کند) که این

مجموعه روی هم مولد فرهنگ می‌باشند و موضوع بحث ما قرار می‌گیرند.

(س): مولد سنجش هستند.

(ج): مولد سنجش اجتماعی یعنی سنجش در جامعه چگونه رونق و سمت و سو پیدا می‌کند؟ نیروهای سنجشی چگونه تخصیص به فعالیتهای سنجشی پیدا می‌کنند؟ چگونه جامعه برایشان موضوع معین می‌کند؟

(س): اگر صلاح بدانید ما آنطرفش را هم یک نظری بکنیم. اگر نخواستہ باشیم بخشی عمل بکنیم و بخواهیم کل پذیرش را موضوع تجزیه و تحلیل قرار دهیم معنایش این می‌شود که همین بررسی که الان نسبت به سنجش می‌کنیم محفوظ و دست نخورده می‌ماند و مشابه همین

بررسی هم نسبت به بخش سیاسی و اقتصادی هم می‌آید.

(ج): آنوقت باید عوامل مولد قدرت (یعنی پذیرشهای سیاسی و پذیرشهای غیرسنجشی) را هم بررسی کنیم. مثلاً «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده اجتماعی» را بعنوان عوامل مولد قدرت بیان می‌کنیم.

به عبارت دیگر عین آن چیزی را که نسبت به «گمانه، گزینش، پردازش» می‌گوئیم باید در «موضعگیری و مجاهده اجتماعی» بگوئیم. یعنی آنجا می‌گفتیم متد اصل است و اینجا باید بگوئیم: که چه چیزی اصل است؟

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۱۶

۷۷/۰۲/۰۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

شیوه ضرب اوصاف در جدول جامعه و تفاوت جدول عمومی جامعه با هر یک از جداول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در آن

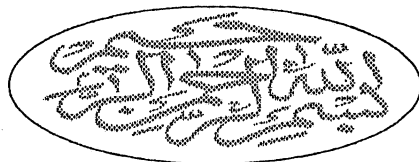
فهرست

- ۱- ربط اجمالی جدول اوصاف جامعه با فلسفه نظام نظام ولایت..... ۱
- ۱/۱- بدست آمدن اوصاف توسعه، ساختار، کارایی، از ضرب ولایت، تولی، تصرف..... ۱
- ۱/۲- بدست آمدن نظام اصطلاحات (نظام جاذبه عمومی) از ضرب اوصاف توسعه، ساختار، کارائی..... ۱
- ۱/۳- تناظر «مبنا، موضوع، مقیاس» در جدول اوصاف جامعه با توسعه، ساختار، کارایی..... ۲
- ۱/۴- سطر اول از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت توسعه بوده و بیانگر «فعل موضوعاً» می باشد..... ۲
- ۱/۵- سطر دوم از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت ساختار بوده و بیانگر «موضوعات فعل» می باشد..... ۲
- ۱/۶- سطر سوم از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت کارایی بوده و بیانگر «آثار فعل» می باشد..... ۲
- ۲- توضیح اجمالی شیوه ضرب اوصاف و تنظیم جداول در جدول اوصاف جامعه..... ۳
- ۲/۱- امکان تنظیم ۹ جدول ۲۷ وصفی مربوط به هر یک از اوصاف «گرایش، بینش، دانش»، «توسعه، کلان، خرد»، «جهانی، بین المللی، ملی»..... ۳
- ۲/۲- امکان تبدیل هر یک از جداول ۹ گانه به سه جدول با اضافه نمودن پسوند سیاسی، فرهنگی و اقتصادی..... ۳
- ۲/۳- حاکمیت سه جدول بر ۹ جدول و یک جدول بر سه جدول..... ۳
- ۲/۴- بدست آمدن جدول واحد اصلی از ضرب ۹ وصف اصلی جدول جامعه..... ۳
- ۲/۴/۱- ضرورت معنا نمودن هر یک از ۹ وصف اصلی جامعه در سه سطح برای معناشدن اصطلاحات سه قیدی (طرح احتمالی در این رابط)..... ۳
- ۲/۴/۲- قرار گرفتن موضوعات به جای ادوات قید در دستگاه منطقی..... ۳

- ۲/۵ - بدست آمدن سه جدول زیر مجموعه جدول واحد اصلی به وسیله ۲۷ عنوان مربوط به ۲۷ سطر جدول اوصاف جامعه..... ۴
- ۲/۶ - قرار گرفتن عناوین عینی در مقابل اوصاف جدول به صورت مضاف و مضاف‌الیه..... ۵
- ۳ - عوض شدن ترتیب قرارگیری اوصاف جدول جامعه در جدول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی..... ۵
- ۳/۱ - ضرورت اساس قرار گرفتن جدول واحد اصلی برای تنظیم جداول اصلی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی..... ۵
- ۳/۲ - توسعه‌ای، ساختاری یا کارایی بودن «موصوف دوم» معیار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی بودن جدول..... ۵
- ۴ - ضرورت تنظیم جدول گمانه، گزینش، پردازش از پژوهش نظری تا اجرای عملی..... ۶
- ۴/۱ - کافی بودن تنظیم جدول گمانه برای استخراج سیاستهای کلی..... ۶
- ۴/۲ - لازم بودن تنظیم جدول گزینش برای تعیین سیاستهای اجرایی..... ۶
- ۴/۳ - لازم بودن تنظیم جدول پردازش برای اجرای سیاستها و کنترل آن..... ۶
- ۵ - تفاوت تقدم و تأخر قیود در جدول جامعه و جدول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدست آمده از آن..... ۶
- ۵/۱ - در اصطلاحات جدول اصلی جامعه، قید اول اقتصادی، قید دوم فرهنگی و قید سوم سیاسی است..... ۷
- ۵/۲ - تأثیر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بودن جدول در تقدم و تأخر قیود و منزلت اصطلاحات..... ۷
- ۵/۳ - اصلی قرار گرفتن قید ساختار در جدول فرهنگی..... ۷
- ۵/۳/۱ - قرار گرفتن «صیانت، عدالت و اعتماد» به عنوان موصوف دوم در جدول فرهنگی..... ۷
- ۵/۳/۲ - اصل قرار گرفتن «عدالت» در بیان سه وصف صیانت، عدالت، اعتماد در جدول فرهنگی..... ۷

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۱۶
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۰۵
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۲
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



شیوه ضرب اوصاف در جدول جامعه و تفاوت جدول عمومی جامعه با هر یک از جداول سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی در آن

کارآئی را تصرف ولایت، تصرف تولی، تصرف تصرف بیان می کردیم و معادل آنها را «هماهنگی، وسیله، زمینه» قرار دادیم.

۱/۲ - بدست آمدن نظام اصطلاحات (نظام جاذبه عمومی)

از ضرب اوصاف توسعه، ساختار، کارآئی

سپس این اوصاف را (اوصاف توسعه، ساختار، کارآئی) را با یک روشی ضرب کردیم و یک نظام اصطلاحات بزرگی درست شد. بعد آمدیم یک نظام دیگر درست کردیم که «ولایت، تولی، تصرف» «اصلی، فرعی، تبعی» «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» «اخلاق، احکام، تکنولوژی» «الحادی، اسلامی، التقاطی» از دل آن بیرون می آمد. با این کار ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی رادر همه سطوح و حتی در اشیاء عینی اجتماعی جریان پیدا می کنند. بعبارت دیگر فضای نظام اصطلاحات مثل جاذبه عمومی است که هر چیزی که بخواهد توصیف بشود باید یک طرفش معادل با جاذبه عمومی و یک طرفش معادل با جاذبه

۱ - ربط اجمالی جدول اوصاف جامعه با فلسفه نظام

نظام ولایت

۱/۱ - بدست آمدن اوصاف توسعه، ساختار، کارآئی، از

ضرب ولایت، تولی، تصرف

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا ارتباط

جدول جامعه را با فلسفه نظام ولایت بطور اجمالی بررسی می کنیم. در فلسفه نظام ولایت حرکت را به ولایت و تولی و تصرف معنا می کردیم و سپس این اوصاف را سطر و ستون می کردیم و می گفتیم: «ولایت ولایت، ولایت تولی، ولایت تصرف» که این اوصاف زمانی بودند و بوسیله آنها حرکت را در تکامل معنا می کردیم که معادل با ولایت ولایت «ظرفیت»، معادل با ولایت تولی «جهت» و معادل ولایت تصرف «عاملیت» قرار می دادیم که اینها اوصاف توسعه می باشند. سپس اوصاف ساختار را تولی ولایت، تولی تولی و تولی تصرف بیان می کردیم و معادل آنها را «محوری، تصرفی، تبعی» قرار می دادیم. در آخر اوصاف

اوصاف توسعه هستند.

حجة الاسلام پیروزمند: گرایش، بینش، دانش هم در همفکری اوصاف توسعه هستند.

(ج): بله و معنای فعل موضوعاً را می دهد.

۱/۵ - سطر دوم از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت ساختار بوده و بیانگر «موضوعات فعل» می باشد

برآیند وجود رابطه (در مکان) فعلتان را نتیجه می دهد. یعنی تمام برایندهایی که تا آخر دارید اینگونه هستند. البته در قسمت خرد کلمه برآیند نیامده که باید حتماً اضافه بشود. برآیند معنای ساختار را می دهد. در قسمت بالا فعل موضوعاً هست، یعنی اوصاف زمانیش هست و با کلمه برابر آمده است، اما برآیند نظام و ساختار آن می باشد و چون روابط را نشان می دهد لقب برآیند را دارد.

۱/۶ - سطر سوم از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت کارایی بوده و بیانگر «آثار فعل» می باشد

آنچیزی که اثرش هست و مبدأ پیدایش می باشد برابری با کارآمدی می کند. بنابراین ما می توانیم «فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل را به «اوصاف زمانی، مکانی، کارائی» تطبیق دهیم. البته این تطبیق در سطح خاص می باشد، همانطور که اوصاف توسعه، ساختار، کارائی در سطح عامتر که کل جامعه بود لقب مبنا، موضوع مقیاس می گیرند.

خاص باشد که خصوصیات ویژه یک چیز را بیان می کند. حال موضوع بحث ما پائین تر سطح ولایت (ولایت اجتماعی) می باشد. بنابراین ما برای ولایت تکوینی و تاریخی جدول ترسیم نکرده ایم و فرضاً برای ترسیم آنها باید معنای تاریخ در قبل از عالم دنیا، تاریخ عالم دنیا، تاریخ بعد از عالم دنیا را بیان و حضور اولیای نعم در هر سه مخصوصاً ولایت آنان را بر تاریخ دنیا مشخص کنیم. یا مثلاً بعثت نبی اکرم (ص) بعد از بعثت تا قبل از ظهور حضرت، زمان ظهور حضرت و بعد دوباره درونش هم طبیعتاً تقسیمات لازم خودش را لازم دارد.

۱/۳ - تناظر «مبنا، موضوع، مقیاس» در جدول اوصاف جامعه با توسعه، ساختار، کارایی

حال فعلاً به این مباحث در بحث فعلی خود کاری نداریم و فقط وقتی می خواهیم این مباحث را در فلسفه تاریخ مطرح کنیم نیازمند به این مباحث هستیم. در جدول جامعه، اوصاف مربوط به قسمت «مبنا» اوصاف زمانی و یا اوصاف توسعه - که مبنای تحولات اجتماعی و مبنای تکامل و وحدت می باشد - را نشان می دهند. نسبت «موضوع» ساختار یا سطوح جامعه را نشان می دهد یا قسمت «مقیاس»، مقیاس تأثیر یا کارآمدی جامعه را نشان می دهد. بنابراین «مبنا، موضوع، مقیاس» معادل با توسعه، ساختار، کارائی می باشند.

۱/۴ - سطر اول از هر سه سطر در جدول اوصاف جامعه در منزلت توسعه بوده و بیانگر «فعل موضوعاً» می باشد

داخل هر یک از اینها هم اوصاف سطر اول اوصاف توسعه و بیانگر «فعل موضوعاً» می باشند. مثلاً در قسمت همدلی اوصاف «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده»

۲- توضیح اجمالی شیوه ضرب اوصاف و تنظیم جداول در جدول اوصاف جامعه

۲/۱- امکان تنظیم ۹ جدول ۲۷ وصفی مربوط به هر یک از اوصاف «گرایش، بینش، دانش»، «توسعه، کلان، خرد»، «جهانی، بین‌المللی، ملی»

حال ما می‌توانیم با ضرب اوصاف هر بلوک جدول جامعه، ۹ جدول بدست بیاوریم.

۲/۲- امکان تبدیل هر یک از جداول ۹ گانه به سه جدول با اضافه نمودن پسوند سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

این ۹ جدول هم می‌توانند پسوند سیاسی و هم پسوند فرهنگی و هم پسوند اقتصادی پیدا کنند و هر سه گروه این جداول را مبنای کار خود قرار دهند. البته یک جدول بزرگ بیست و هفت تائی داریم که کامل است. یعنی یک جدول ۲۷ تائی که درون هر خانه هم ۲۷ تا می‌باشد که روی هم ۷۲۹ تا می‌شود.

۲/۳- حاکمیت سه جدول بر ۹ جدول و یک جدول بر سه جدول

خیلی سریع این ۷۲۹ عنوان درونی در کل می‌باشند که وقتی بالا می‌آیند به ۹ جدول و در بالاتر به ۳ جدول و در آخر به ۱ جدول ختم می‌شوند.

۲/۴- بدست آمدن جدول واحد اصلی از ضرب ۹ وصف اصلی جدول جامعه

جدول بالائی ۲۷ عنوان بیشتر نیست که طبیعتاً اوصاف ضرب شده در هم، بدون ضرب اجمال دارند. البته «همدلی، همفکری، همکاری»، «صیانت، عدالت، اعتماد» مقدرات اولیه، مقدرات شکل‌پذیر، مقدرات شکل گرفته» واضحتر می‌باشند.

(س): ما با این ۹ وصف یک جدول ۲۷ تائی اصلی درست می‌کنیم.

۲/۴/۱- ضرورت معنا نمودن هر یک از ۹ وصف اصلی جامعه در سه سطح برای معنا شدن اصطلاحات سه‌قیدی (طرح احتمالی در این رابط)

(ج): می‌توانیم یک جدول ۲۷ تائی اصلی درست کنیم و باید بتوانیم اینها را در سه سطح معنا کنیم تا وقتی که جایگاهشان عوض شد مشکلی برایشان ایجاد نشود.

مثلاً همفکری، همکاری صیانت و... را در سه سطح معنا کنیم. مثلاً در سه سطح «نامگذاری»، بیان مجموعه و بیان جهت» آنها را معنا کنیم که البته باید قاعده برای اینکار داشته باشیم. مثلاً طبق قاعده بدانیم که وقتی همدلی قید اول قید بود تکاملی و وقتی دومین قید بود مجموعه‌ای و وقتی سومین قید بود انتزاعی معنا شود.

۲/۴/۲- قرار گرفتن موضوعات به جای ادات قید در دستگاه منطقی

بعد که وضعیت قیود و معنای آنها معین شد باید به مطلب دیگری توجه کنیم. در مرحله بعد باید موضوعات، عوض ادات قید در دستگاه منطقی ما متناسب با وضعیت جایگاهشان واقع شوند.

یعنی گاه بصورت انتزاعی می‌گوئیم: عام و خاص هستند مثلاً کلیه مدادها چنین چنین خصوصیتی را دارند مگر مدادهایی که چنین باشند. در این دستگاه با ادات استثناء از یک مجموعه یک فرد خارج می‌شود ولی موضوع اصلی مشترک ماهیت به قید اطلاق می‌باشد که در اینجا مثلاً ماهیت مداد مورد نظرمان بوده است و قید اداتی ماهیت را محدود کرده و به اطلاق مفهوم تخصیص زده است. حالا شما می‌خواهید بگوئید که مداد و

۲/۵ - بدست آمدن سه جدول زیرمجموعه جدول واحداصلی به وسیله ۲۷ عنوان مربوط به ۲۷ سطر جدول اوصاف جامعه

(س): این قسمت را توضیح دیگری بفرمائید ما جدول ۲۷ تائی را ترسیم کردیم. حال برای تکثیر اصطلاحات این جدول باید چگونه عمل کنیم؟ آیا باید از اوصاف داخلی اوصاف اصلی استفاده کنیم؟

(ج): بله، یعنی شما «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» را در «ولایت، تولی، تصرف» و در «ارزشی، دستوری، حقوقی» ضرب می کنید و یک جدول ۲۷ تائی بدست می آورید.

(س): اگر اینکار را بکنیم ۹ تا جدول ۲۷ تائی درست می شود.

(ج): که تمامی این جداول می توانند با پسوند فرهنگی، سیاسی، اقتصادی معنا شوند. حال اگر اینگونه عمل نکنیم چطور می شود؟

(س): باید جدول کل جامعه بررسی شود.

(ج): با سه تا پسوند بنویسید ۲۷ و اگر بنویسید ۹ تای عمومی بدست می آید که بالای این ۲۷ تا هستند. پس یک ۲۷ تا ضربدر ۲۷ تا داریم که ۷۲۹ تا می شود و یک ۹ تا داریم که ۹ تا ضربدر ۲۷ تا ۲۴۳ تا می شود و یک سه تا هم باید بالای سرش باشد. آنها از ضرب ۹ تا وصف اصلی بدست می آید سه تای بعدی از کجا بدست می آید؟

(ج): «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» را ضرب در «گمانه، گزینش، پردازش» کنید، یعنی زمانبهای هر کدام را در یکدیگر ضرب کنید و فعلاً کاری به اوصاف مکانی و کارائی نداشته باشید.

استکان که موضوعاً به لحاظ مفهوم انتزاعی جدا هستند و مفهوم هر یک اطلاق دارد ولی به لحاظ ادبیات مجموعه سازی و برای تخصیص به موضوعات در یک جدول الگوی تخصیص به یکدیگر ارتباط پیدا می کنند، مثلاً شما یک مقدار پول دارید و تنها می توانید یا مداد و یا استکان بخرید، در این هنگام شما ایندو را مقایسه می کنید و متناسب با نیازمندی خود یکی را انتخاب می کنید. یعنی منتجه استکان و مداد در کارآمدی طرح می شود. البته در اینصورت موضوع باید بتواند یک موضوع دیگری را قید بزند که این بحث را باید در اصول سرجای خودش بحث کرد. اگر یک موضوع به جای ادات قید، محدوده فراگیری جایگاه را برای دسته معین کند به اینکه یا محدوده فراگیری آنها را کم و یا اضافه کند در اینصورت دیگر ادات استثناء وسایل تخصیص نیستند. مثلاً دیگر نمی گوئیم مداد و آن را تقسیم کنیم به مدادهایی که مشککی و مدادهایی که سبز می نویسند.

(س): سعه و تأثیر را کم و زیاد می کند.

(ج): وقتی سعه تأثیر را کم و زیاد می کند دیگر تخصیص هم کم و زیاد می شود. پس موضوعات همدیگر را قید می زنند و نه خصوصیات وصفی خود ماهیت. حال با توجه به این مقدمه وقتی هر وصف سه معنا می شود و هر معنا متناسب با جایگاهی که دارد در جدول قرار می گیرد در اینصورت بلافاصله می فهمیم که همدلی که مثلاً اینجا نوشته شده است و دومین وصف یا اولین وصف حساب می شود معنایش اینست که اینگونه می تواند قید بزند.

(س): وقتی قید فرهنگی می‌زنیم متناسب با آن جابجا می‌شود، مثلاً بینش اول می‌آید یا مثلاً می‌گوئیم: در جدول فرهنگی، وصفهای ساختاری اول می‌آیند و اگر جدول سیاسی باشد مثلاً وصفهای توسعه و اگر اقتصادی باشد اوصاف کارآئی اول می‌آیند.

(ج): که منزلتها عوض می‌شود. عناوین خود آن عناوین هستند و در اینجا جابجائی صورت می‌گیرد.

۳/۱- ضرورت اساس قرار گرفتن جدول واحد اصلی برای تنظیم جداول اصلی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

سؤال ما هم همین است که آیا اگر بخواهیم جدول فرهنگی را بر اساس جدول جامعه ترسیم کنیم ضرورت دارد که این جابجائی را لحاظ کنیم؟

(ج): گاه برای فهمیدن و گاه برای جایگاه عوض کردن این کار باید انجام بگیرد. فهمیدن یعنی بحث روشی به اینکه بصورت عمومی صرفنظر از جایگاهها وقتی می‌خواهید توزین بکنید و آنطرفش مضاف مضاف‌الیه‌های فرهنگی را بیاورید ...

۳/۲- توسعه‌ای، ساختاری یا کارایی بودن «موصوف دوم» معیار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی بودن جدول

(س): به چه شیوه‌ایی می‌خواهیم اوصاف را جابجا کنیم که بعد وقتی می‌خواهیم مضاف و مضاف‌الیه مقابلش پیدا کنیم آنجا شکل خودش را پیدا کند؟

(ج): مثلاً اگر دانش موصوف دوم قرار گرفت اقتصاد و اگر بینش موصوف دوم قرار گرفت فرهنگ و اگر گرایش موصوف دوم قرار گرفت سیاست تحلیل می‌شود.

(س): یعنی در هنگامی که بصورت وصف و موصوف می‌آیند.

(ج): بله.

(س): یا اینکه بیائیم در دو سطح یک عنوان پیدا کنیم و آن عنوانها را در هم ضرب کنیم، یعنی بجای اینکه بگوئیم «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» این سه را تبدیل به مثلاً انگیزش کنیم.

(ج): مثلاً برآیند رابطه، برآیند شناخت، برآیند کارآئی، برآیند هماهنگی، برآیند ساختار، برآیند بهینه‌سازی برآیند تکامل و برآیند ساختار روابط.

(س): یعنی ما بجای اینکه در هر یک از جدولها بگوئیم: ۹ تای اوصاف داخلی را در ۹ وصف اصلی ضرب می‌کنیم، برای هر یک از سه سطر اوصاف داخلی یک عنوان جامع پیدا کنیم و بعد آنها را در هم ضرب می‌کنیم. آیا این کار از نظر روشی درست است؟

۲/۶- قرار گرفتن عناوین عینی در مقابل اوصاف جدول به صورت مضاف و مضاف‌الیه

ما باید روبه‌روی ۲۷ تای این طرف جدول تعریف ۷۲۹ مضاف و مضاف‌الیه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی بدست بیاوریم.

۳- عوض شدن ترتیب قرارگیری اوصاف جدول جامعه در جدول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

(س): البته در جلسه قبل به این نکته اشاره شد که اگر ما جدول جامعه را قید فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بزین تنوع موضوعاتش حفظ می‌شود و لکن دسته‌بندی موضوعات و جایگاه موضوعات تغییر پیدا می‌کند.

(ج): بعبارت دیگر آیا شما خود جدول جامعه را جدول عمومی قرار می‌دهید و می‌خواهید با همان توازن موضوعیش را هماهنگ کنید؟ آیا برای درست کردن جدول فرهنگی تنها سه‌تا خانه بالائی را (یعنی مثلاً خانه همدلی، همفکری، همکاری) را در جدول جامعه‌اتان تغییر می‌دهید؟

۴/۳ - لازم بودن تنظیم جدول پردازش برای اجرای سیاستها و کنترل آن

اگر جدول گزینش پیاده شد و قدرت کنترل عینیتش ملاحظه شد و سپس برای اصلاح بازگشت، در این مرحله پردازش عینی صورت می‌گیرد و در این هنگام است که اطمینان به کار مدلول منطق عملتان ایجاد می‌شود. پس منطق عمل هرگز تنها با تلائم نظری تمام نمی‌شود.

هر چند در مرحله گمانه تلائم نظری و هماهنگی وحدت و کثرت اولویت اول می‌باشد، یعنی هم خوانی باید در اینجا ایجاد شود که اگر بحث در منطق نظر بود با این هماهنگی نظری صحت تمام می‌شود. شما صحت مطالبتان به مجموعه بود و اینجا مجموعه متلائم تمام شده است. البته این جدول، جدول عمل نیست و بلکه دو مرحله دیگر نیاز دارد تا بتواند تمام شود.

۵ - تفاوت تقدم و تأخر قیود در جدول جامعه و جدول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدست آمده از آن

این سیر کلی کار که تا اینجا الحمدلله رب العالمین از نظر روشی در کمتر از یک ساعت بیان شد. حال شما باید بتوانید جدول اول را درست کنید. در جدول اول اگر اوصاف سیر سطرها را حذف کنید لزوماً به کلمات مثل جهانی، بین‌المللی و ملی بر نمی‌خورید و می‌توانید از کلماتی مثل «همدلی، همفکری، همکاری» «صیانت، عدالت، اعتماد» مقدورات اولیه مقدورات شکل‌پذیر، مقدورات شکل‌گرفته، استفاده کنید، یعنی می‌توان اینها در هم ضرب کرد و سراغ درونشان هم نیامد به شرط اینکه آنها را در سه سطح معنا کنید تا برایتان مبهم نشود زیرا اگر در سه سطح معنا نکنید و مثلاً نگوئید در سطح اول معنای انتزاعی و در سطح دوم معنای مجموعه‌ای و در سطح سوم معنای تکاملی دارد، در اینصورت کار برای شما مبهم

۴ - ضرورت تنظیم جدول گمانه، گزینش، پردازش از پژوهش نظری تا اجرای عملی

۴/۱ - کافی بودن تنظیم جدول گمانه برای استخراج سیاستهای کلی

البته باید توجه داشت که کل این کار ما برای ایجاد جدول گمانه‌زنی است. یعنی ما باید برای کار ذهنی خود تا رسیدن به معادله‌های کمی و کیفی جدول «گمانه، گزینش، پردازش» داشته باشیم. این تناظرها به ما در گمانه‌زنی کمک می‌کنند. یعنی در پرکردن جدول تعریف کمک می‌کند مثلاً می‌توانیم موضوعاتی را در این طرف جدول بیاوریم صرف نظر از اینکه توازن آنها را ببینیم. به اصطلاح محوری را افقی در نظر بگیرید و برای آن سه تایی را قرار دهید که در شاخصه‌ها بر اساس محور قرار دادن حدّ وسطش وزنش را می‌سنجیم و واحد می‌گیریم. یکی هم در محور عمودی قرار بدهید ۶۴ تا می‌شود و می‌گوئید از طریق ایندو عامل کنترل می‌کنیم که آیا آنچیزهایی را که درست کردیم گزینشش نسبت به آنها درست بوده است یا اینکه باید یک «تغییراتی» در آن انجام بپذیرد؟ بعد از تغییرات، گزینش و سپس گزینش کمی پذیرش می‌شود و در آخر تصرف و کنترل عینی می‌کنیم. یعنی می‌بینیم که آیا واقعاً متغیر هست یا نیست؟ که در این قسمت دیگر نسبت به بیرون از جدول کار می‌کنیم. یعنی در جدول حاکم پردازش علمی می‌شود.

بنابراین الان برای استخراج سیاستهای کلی (نه اجرائی) ما مجبوریم به جدول گمانه اکتفا کنیم.

۴/۲ - لازم بودن تنظیم جدول گزینش برای تعیین سیاستهای اجرایی

اگر بعدها سیاست اجرائی و برنامه خواستند جدول گزینش ضرورت پیدا می‌کند.

اینصورت باید جایگاه اینها عوض بشود یعنی مقدمات شکل‌پذیر آخر بشود. عبارت دیگر در جدول فرهنگی هم در ضرب کردن و هم در جا دادن جایگاهشان عوض می‌شود.

۵/۳ - اصلی قرار گرفتن قید ساختار در جدول فرهنگی

۵/۳/۱ - قرار گرفتن «صیانت، عدالت و اعتماد» به عنوان موصوف دوم در جدول فرهنگی

بنابراین در جدول فرهنگی باید سه‌تای وسطی صیانت، عدالت، اعتماد موصوف دوم قرار بگیرند.

۵/۳/۲ - اصل قرار گرفتن «عدالت» در بیان سه وصف صیانت، عدالت، اعتماد در جدول فرهنگی

سپس داخل خودش هم مثلاً عدالت باید اول قرار بگیرد یعنی اولویت چهار باید به عدالت داده بشود.

(س): انشاءالله برای جلسه آینده ما هم جدول عمومی و هم جدول فرهنگی را ترسیم می‌کنیم و اگر مشکلی ایجاد شد از وجود جنابعالی استفاده می‌کنیم.

(ج): بنابراین در جدول فرهنگی اولاً: باید منزلت وسط موصوف دوم قرار بگیرد. ثانیاً: در خود هرکدام از اینها باید حتماً منزلت اول موصوف دوم قرار بگیرد. یعنی خانه‌های ساختاری سرسطر قرار گیرند.

(س): قاعده کلی همین می‌شود که وصفهای ساختاری در همه جا اول بیایند

(ج): بله، درست است. یعنی عبارت دیگر باید ۱، ۲، ۴ را که در همه ضرب می‌کنیم و ۶۴ درست می‌شود، همیشه ساختار در آنها هم منزلتاً و هم موضوعاً مقدم باشد. موضوعاً معنایش اینست که موصوف دوم قرار گیرد.

یعنی ترکیباتی درست می‌شود که به نظر شما می‌رسد که معنا ندارند مثل همدلی مقدمات شکل‌پذیر یا همدلی مقدمات اولیه.

۵/۱ - در اصطلاحات جدول اصلی جامعه، قید اول اقتصادی، قید دوم فرهنگی و قید سوم سیاسی است

(س): حال ما شیوه ضرب اوصاف را در یکدیگر مورد توجه قرار می‌دهیم. در جدول عمومی اوصاف «گرایش، بینش، دانش» آخر می‌آید یعنی می‌شود «مقدمات» و وصف اقتصادی وصف اول قرار می‌گیرد.

(ج): یعنی سه وصف پائینی «مقدمات اولیه، مقدمات شکل‌پذیر و شکل‌گرفته» در سطر می‌آیند.

(س): و در توسعه، کلان، خرد ضرب می‌شوند و حاصلش باز در «گرایش، بینش، دانش» ضرب می‌شود و یک جدول ۲۷ تایی درست می‌شود. حال اگر بخواهیم جدول فرهنگی را درست کنیم طبق قاعده باید موصوف دوم ما بینش باشد. سپس باید بگوئیم همه موصوف دومها باید مقدم شود مثلاً عدالت مقدم شود.

(ج): خیر، شما انتزاعی نکنید. شما این یک جدولی که پیدا می‌کنید با سه تا وصف شکلش را عوض نکنید، یعنی جراحیش نکنید و نگوئید: بینش تنها ۹ تا...

۵/۲ - تأثیر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بودن جدول در تقدم و تأخر قیود و منزلت اصطلاحات

(س): خیر منظورمان این بود که اگر اولویت فرهنگی بخواهیم به آن بدهیم ...

(ج): اگر اولویت فرهنگی بدهید باید در ضرب کردن این تأثیر را بگذارد، یعنی در سرسطر مقدمات شکل‌گرفته، شکل‌پذیر و اولیه را به ترتیب بنویسید. در

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۲/۰۵

جلسه ۱۷

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

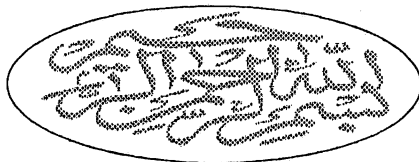
تعریف برخی از ۹ وصف جدول جامعه در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی

فهرست

- * مقدمه ۱
- مراد از سه سطح تعریف «انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی» ۱
- ۱- نام قرار دادن برای یک موضوع مستقل در «تعریف انتزاعی» هر عنوان ۱
- ۲- دخالت دادن نسبت موضوع با سایر موضوعات در «تعریف مجموعه‌ای» هر عنوان ۱
- ۳- دخالت دادن هدف و کارآمدی موضوع در «تعریف تکاملی» هر عنوان ۲
- * اصل بحث ۳
- ۱- تعریف «همدلی» در سه سطح ۳
- ۱/۱- همدلی بر محور خواست واحد، در تعریف انتزاعی همدلی ۳
- ۱/۲- همدلی بر محور نظام حساسیتهای واحد، در تعریف مجموعه‌ای همدلی ۳
- ۱/۲/۱- وحدت در نظام حساسیت و اختلاف در ظرفیت حساسیت در تعریف مجموعه‌ای همدلی ۳
- ۱/۲/۲- تفاوت سطح انتزاعی و مجموعه‌ای در تعریف همدلی ۳
- ۱/۲/۳- قابل علت‌یابی بودن و قابل سازماندهی شدن همدلی در صورت توجه، به نظام همدلی ۳
- ۱/۳- همدلی بر محور تکامل نظام حساسیتهای در تعریف تکاملی همدلی ۳
- ۱/۳/۱- امکان تکامل در جهت و بهینه روابط در تعریف تکاملی عناوین (به خلاف سطح مجموعه‌ای) ۴
- ۱/۳/۲- تفاوت سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی تعریف همدلی ۴
- ۲- تعریف «همفکری» در سه سطح ۴
- ۲/۱- همفکری بر محور موضوع ساده واحد و مستقل در تعریف انتزاعی همفکری ۴
- ۲/۱/۱- اختلاف در موضوع و روش سنجش، مانع همفکری در همه سطوح ۵
- ۲/۲- همفکری بر محور نظام موضوعات با روشی که قدرت ملاحظه نسبت را دارد، در تعریف مجموعه‌ای همفکری ۶

- ۲/۲/۱ - تقوم یافتن «موضوع سنجش و روش سنجش» در سطح مجموعه‌ای همفکری..... ۶
- ۲/۳ - همفکری بر محور تکامل نظام موضوعات و روش ملاحظه نسبت بین موضوعات، در تعریف تکاملی همفکری..... ۶
- ۲/۳/۱ - تقوم یافتن «موضوع، روابط موضوع و تکامل موضوع»، در سطح تکاملی همفکری..... ۶
- ۳ - تعریف «همکاری» در سه سطح..... ۷
- ۳/۱ - همکاری بر محور موضوع ساده واحد و مستقل به صورت گروهی در تعریف انتزاعی همکاری..... ۷
- ۳/۱/۱ - گروهی بودن و واحد بودن موضوع همکاری دو خصوصیت سطح انتزاعی همکاری..... ۷
- ۳/۱/۲ - وجود نداشتن تنوع و تقسیم کارهای هم‌زمان در کار گروهی به خلاف کار سازمانی..... ۷
- ۳/۲ - همکاری بر محور نظام موضوعات به صورت سازمانی در تعریف مجموعه‌ای همکاری..... ۷
- ۳/۳ - همکاری بر محور تکامل نظام موضوعات فعالیت و تغییر سازمان در تعریف تکاملی همکاری..... ۷
- ۴ - تعریف اجمالی «صیانت» به منفعل شدن فرد یا جامعه از حوادث..... ۸
- ۵ - تعریف «عدالت» در سه سطح..... ۸
- ۵/۱ - تعریف اجمالی عدالت به رعایت حد هر چیز و حق هر فرد..... ۸
- ۵/۲ - تعریف عدالت بر محور اجرای قانون در تعریف انتزاعی عدالت..... ۸
- ۵/۳ - تعریف عدالت بر محور روابطی که تعریف حق را می‌کنند (نظام حقوقی) در تعریف مجموعه‌ای عدالت..... ۸
- ۵/۴ - تعریف عدالت بر محور تکامل نظام حقوقی، در تعریف تکاملی عدالت..... ۸
- ۶ - تعریف «اعتماد» در سه سطح..... ۹
- ۶/۱ - تعریف اجمالی اعتماد به تکیه کردن..... ۹
- ۶/۲ - خوش‌بینی هرکس نسبت به رعایت حقوق خودش، در تعریف انتزاعی اعتماد..... ۹
- ۶/۳ - اطمینان هرکس نسبت به اینکه کار دیگران مؤید کار اوست، در تعریف مجموعه‌ای اعتماد..... ۹
- ۶/۴ - اطمینان به یکدیگر در تولید تکامل در تعریف تکاملی اعتماد..... ۹
- ۷ - تعریف «مقدورات اولیه» در سه سطح..... ۹
- ۷/۱ - تعریف اجمالی مقدورات اولیه به مواد خام..... ۹
- ۷/۲ - مستقل ملاحظه شدن مواد اولیه (اعم از نیروی انسانی و منابع طبیعی)، در تعریف انتزاعی مقدورات اولیه..... ۹
- ۷/۳ - توجه به نظام مقدورات، در تعریف مجموعه‌ای مقدورات اولیه..... ۱۰
- ۷/۴ - توجه به تغییر ساختارهای اجتماعی (اصلاح رابطه انسان و امکان) در تعریف تکاملی مقدورات اولیه..... ۱۰

نام جزوه :	مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۹۰۰۵۰۱۷
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۷/۰۲/۰۵
عنوان گذار :	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۷/۰۶/۲۲
ویراستار :	حجة الاسلام جمالی	حزوفچینی و تکثیر :	انتشارات فجر ولایت



تعریف برخی از ۹ وصف جدول جامعه در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی

* مقدمه

۲- دخالت دادن نسبت موضوع با سایر موضوعات در

«تعریف مجموعه‌ای» هر عنوان

- مراد از سه سطح تعریف «انتزاعی، مجموعه‌ای

و تکاملی»

سطح دوم شناخت «میز» در مجموعه دیدن میز است،

۱- نام قرار دادن برای یک موضوع مستقل در «تعریف

یعنی «میز» مربوط به سایر اشیاء ملاحظه می‌شود. این

مربوط دیدن و مجموعه دیدن، هرچند خودش دارای سه

انتزاعی» هر عنوان

سطح است و لکن ما فعلاً به بیان یک سطح از آن اکتفا

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این بحثی که

می‌کنیم. میز شیء است که دارای این سطح و این کیفیت

بحول و قوه الهی در خدمت شما هستیم می‌خواهیم تک تک

است و معنایش این است که ثقلی دارد و تحمل ثقل

واژه‌ها (واژه‌های جدول جامعه) را در سه سطح معنا کنیم.

می‌کند، یعنی اگر مسئله جاذبه‌ای در کار نباشد میزی در

در سطح اول برای معنون بلحاظ استقلال آن، نام قرار

کار نمی‌باشد. شما این میز را در یک مجموعه‌ای تعریف

می‌دهیم، یعنی اصلاً وابستگی آنرا ملاحظه نمی‌کنیم.

می‌کنید و لذا خصوصیت خاصی پیدا می‌کند. این مجموعه

وقتی که می‌گوئیم استقلال معنون یعنی تنها خود موضوع

را گاهی انتخاب می‌فرمایید مثلاً صندلی را متناسب با

را مورد توجه قرار می‌دهیم و به موضوعات اطراف آن

مجموعه‌ای خاص از اشیاء سفارش می‌دهید مثلاً می‌گوئید

کاری نداریم. مثلاً «میز» نامی برای شیء است که دارای

پایه‌هایش باید این مقدار باشد. بنابراین سطح پایه‌داری میز

خصوصیاتی از قبیل سطح، پایه و ... می‌باشد و موارد

بر حسب آن مجموعه‌ای که در آن قرار دارد فرق پیدا

متعدد استعمال هم دارد.

می‌کند. لذا اگر میز را در نظام جاذبه زمین ملاحظه کنید و در پی بررسی این باشید که چرا یک سطح می‌تواند بالای پایه‌ای دیگر قرار گیرد و دارای ارتفاعی بشود! در اینصورت برای بررسی این علل و عوامل لزوماً دیگر اشیاء اطرافش بمعنای اشیائی که در یک اتاق قرار دارد، نیست بلکه باید شما میز را در مجموعه خیلی بزرگتری ملاحظه کنید.

۳- دخالت دادن هدف و کارآمدی موضوع در «تعریف تکاملی» هر عنوان

ضمناً میز را برای هدف و کارآمدی در سطح سوم می‌توانید طرح بکنید. مثلاً در زمانی که سطح فرهنگ اجتماعی به سطحی نرسیده باشد که مسئله مکاتبه‌ها و نوشتن‌ها یک جریان تنظیم اجتماعی را بعهدہ داشته باشند و افراد با سواد کم و محدود باشند و اصلاً مواد به این معنا (بمعنای فعلی) لازم نباشد و تخصصی در این سطح فعلی بوجود نیامده باشد، آنوقت برای ساخت میز در کشور معنا ندارد که شما بگوئید حجم تعداد میز مثلاً نسبت به محصولات دیگر چقدر باشد. یعنی ما اگر وارد زمانی بشویم که تولید با ابزار بسیار ساده انجام می‌گیرد دیگر میز نمی‌تواند منزلت فعلی را در نظام جامعه داشته باشد و نسبت سهم تأثیر آن هم نسبت به تکامل اجتماعی در آن زمان، نمی‌تواند خیلی بالا باشد. ممکن است در آن زمان میز و صندلی در کار باشد ولی بسیار محدود می‌باشد. یعنی بعنوان یک نیاز اجتماعی برای عموم افراد جامعه نیست بلکه یک نیاز خاصی است که مثلاً یک سلطانی روی صندلی و یا روی عرشه‌ای می‌نشیند و یک میزی برای اکل و شرب سلطان جلوی آن است. بنابراین اگر نوشتن و خواندن عام شد و مدیریت از راه کنترل نوشته‌ها

انجام گرفت و گزارشهای شفاهی نتوانند کاری را اثبات کنند در اینصورت نیاز به میز و صندلی، نیازی اجتماعی می‌شود. مثلاً برای شما گزارش شفاهی بیاورند که سبد کالاها چه قیمتی دارد در اینصورت اولاً به هیچ وجه نمی‌شود به محفوظات شخص اعتماد کرد. ثانیاً: اگر بخواهد مقایسه‌ای بین چند روز از گزارش صورت گیرد، نه گزارش دهنده و نه گزارش گیرنده نمی‌تواند کنترل بکنند که این گزارش مربوط به چه روزهایی بوده است. بنابراین گزارش‌گیر باید بنویسد و یادداشت کند و گزارش گیرنده باید بتواند سیر گزارشات را تنظیم بکند و نسبت بین اینها را بگیرد، یعنی مرتباً به علائم کتبی کار دارند.

بنابراین کارهای از سطح میانگین کالاها تا سطح نسبت بین کالاها و خدمات و سرمایه‌ها، حتماً کارهایی مدیریتی می‌باشند که مرتباً در سطوح مختلف (نه یک نفر و دو نفر) سرکار با نوشتن دارند و تسهیلات اجتماعی برای نوشتن موضوعیت پیدا می‌کند. اگر تسهیلات اجتماعی آن موضوعیت پیدا کرد میز (ولو میز کوچک) جزو مصارف رسمی می‌شود. این مطلب نه فقط در تخصص مدیریت، بلکه در کلیه تخصصها قابل جریان می‌باشد. مثلاً برای آموزش میزهای آموزشی ضرورت پیدا می‌کند، حتی در این زمان میز یک کالای اجتماعی است که اصولاً می‌تواند یکی از مصارف عمومی به حساب بیاید. پس میز کار و عمومیت آن، در زمانی که کار، کار ساده‌ای است، مفهومی ندارد که بگوئیم محور است ولی در جریان تکامل حتی به میز کار ابزار تسهیلاتی دیگری مثل ابزار ارتباطی، ابزار محاسبه و تغییر فرمهای جمع‌بندی مثل کامپیوتر اضافه می‌شود.

* - اصل بحث

۱ - تعریف «همدلی» در سه سطح

۱/۱ - همدلی بر محور خواست واحد، در تعریف

انتزاعی همدلی

حال فرقی که مسئله همدلی با میز دارد این است که از اول کار این وصف بین دو نفر یا بیشتر فرض می‌شود. می‌شود که ابتدائاً بین دو یا چند چیز ملاحظه نمی‌شود ولی در همدلی حداقل دو نفر مطرح است که اگر هم خواست و هم درد باشند می‌گوئیم همدلی دارند و زبان حساسیت‌شان یکی است.

۱/۲ - همدلی بر محور نظام حساسیتهای واحد، در

تعریف مجموعه‌ای همدلی

همدلی اگر موضوعاً از این سطح بالاتر آمد و همدلی یک مجموعه شد دیگر همدلی بودن و هم‌خواست بودن را در امور متعدد ملاحظه می‌کنیم. یعنی یک مجموعه به دلیلی - که بعداً در سطح سوم می‌گوئیم - حساسیتهای و خواستههای مشترک‌شان زیاد است.

۱/۲/۱ - وحدت در نظام حساسیت و اختلاف در ظرفیت

حساسیت در تعریف مجموعه‌ای همدلی

لازم نیست که این حساسیتهای مشترک در یک وجه باشند بلکه در نظام حساسیت مشترک هستند، هرچند ظرفیت حساسیت مختلف است. در این سطح از همدلی اجتماعی بنیان در آمدشان بصورت یک اندام پیدا شده، هر چند باید همفکری و همکاری به آن اضافه بشود تا ارگانیزه و یک پارچه بشود و به وحدت برسد. بعبارت دیگر پتانسیل و قدرت ابتدائی وجود دارد و لذا در اینجا می‌گوئیم همدلی وجود دارد.

۱/۲/۲ - تفاوت سطح انتزاعی و مجموعه‌ای در

تعریف همدلی

بنابراین هرگز این همدلی، همدلی ساده بین دو نفر - که در موضوعات مشترکی حضور دارند - نیست. به عبارت دیگر گاه دو کودک، خواست مشترک دارند یا دو نفر در یک امر خرد مشترک هستند و یا دو نفر نسبت به ضروری به اصطلاح درد دل به هم می‌کنند و خودشان هم هیچ تحلیلی از علت ضررشان ندارند و فقط می‌دانند که مثلاً قیمت جنس پایین آمده بود و اینها چون نسیه خریده بودند و چک کشیده بودند لذا با خراب شدن بازار ورشکست و زندانی شدند و حالا در ناراحتی همدرد هستند. یا مثلاً مادر و دختری نسبت به مطلبی با یکدیگر درد دل و هم‌زبانی روحی پیدا می‌کنند، مثلاً از مریضی یک طفلی رنج می‌برند، بنابراین این همدلی است ولی حتماً همدلی سطح اول است و دیگر نظام همدلی و مجموعه همدلی در کار نیست و علت همدلی را هم نمی‌تواند درست برای همدیگر تشریح کنند و چه بسا علت پیدایش خواست یا علت پیدایش رنج را بسیار ساده خلط می‌کنند.

۱/۲/۳ - قابل علت‌یابی بودن و قابل سازماندهی شدن

همدلی در صورت توجه به نظام همدلی

ولی اگر نظام همدلی باشد به نسبت زیادی «علت» قابل تحلیل می‌شود و از همه مهمتر قابلیت ارگانیزه شدن پیدا می‌کند و لذا می‌توان مبتنی بر آن فعالیتها را سازمان داد و آن را تبدیل به همکاری منسجمی کرد که منزلت مسئولیت هرکسی معلوم می‌باشد.

۱/۳ - همدلی بر محور تکامل نظام حساسیتهای در تعریف

تکاملی همدلی

همدلی مرحله سومی هم دارد. اگر هماهنگی نظام در

همدلی باید نظام داشته باشد و سبک و سنگینی ارزشها معلوم شود. همینکه گفتید: باید سبک و سنگینی ارزشها معلوم باشد معنایش این است که دارای محوری هستند که آنها را به وحدت می‌رساند و لکن از این تعریف تکاملی اصلاً نکنید. مثلاً: نوع تعصبات قومی، تعصباتی هستند که احياناً دارای یک فرهنگ و یک نظام ارزشی می‌باشند ولی تعصبات قومی در هیچ سطحی نمی‌تواند جریان تکاملی و تلاطم فلسفه عالم را بگونه‌ای هماهنگ تعریف بکند که اقوام دیگر را هم همراه خود کند. بلکه اگر آن فلسفه را قومهای دیگر معتقد بشوند آنها خودشان را برتر نسبت به اینها می‌دانند و در نتیجه تنازع بین اقوام ایجاد می‌شود، یعنی اگر اقوام متعدد بخواهند یک قوم را برتر بدانند، آنوقت این اشکال پیدا می‌شود که آن فلسفه لااقل محرک همه اقوام نیست و بلکه بعضی را تحقیر و به خمودی می‌کشاند و تنها بعضی را تجلیل می‌کند. بنابراین فلسفه او برای همه اقوام فلسفه تکامل نیست ولی در عین حال برای ایجاد سطحی از مجموعه این مقدار کافی است. شبیه این اقوام اتحادیه‌های صنفی و فلسفه‌شان می‌باشد که این موضوعی و آن قومی است. در مرحله سوم همدلی، تکامل در خود جهت هم ملاحظه می‌شود. یعنی مفهوم ارتقاء جهت و تغییر کلیه موضوعات و روابط را میتواند بپذیرد. نظام در یک جریان تکاملی اصولاً همه چیز آن میتواند تغییر پیدا کند یعنی می‌تواند موضوعاتی بروند و موضوعات دیگری بیایند.

۲- تعریف «همفکری» در سه سطح

۲/۱- همفکری بز محور موضوع ساده واحد و مستقل در

تعریف انتزاعی همفکری

حالا باید ملاحظه بکنیم که آیا عین این مطلب را

یک جریان تکامل ملاحظه بشود، یعنی در آن هم جهتی حاکم، منشأ این بشود که بر اساس جهت‌گیری واحد موضع‌گیری واحد و مجاهده واحد، ارگانیزه شدن و بهینه شدن ارگانیزه، نظام شدن و بهینه شدن نظام قابل تبیین باشد در اینصورت همدلی سطح سوم ایجاد می‌شود.

۱/۳/۱- امکان تکامل در جهت و بهینه روابط در تعریف تکاملی عناوین (به خلاف سطح مجموعه‌ای)

حجة الاسلام پیروزمند: آنجائی که نظام پیدا می‌کنند در سطح دوم می‌باشد که مجموعه می‌شود و لزوماً در جهت واحد نیستند.

(ج): بله در آن سطح جریان تکاملی تغییر پیدا می‌کند و دیگر منزلتها را نشان نمی‌دهد. در شکلی که وضعیت نظام یافته معنایش این است که شدت و ضعف و قدرت پیدایش مجموعه در آن هست و همچنین جهت هم همانطوری که فرمودید هست ولی تکامل در جهت به گونه‌ای که روابط تغییر کنند و بهینه شدن مفهوم تغییر روابط را بدنبال داشته باشد و به اصطلاح خودمان توسعه و تکامل قابل ملاحظه باشد، نیست. البته تا یک موضوعی منشاء وحدت‌شان نباشد مجموعه و نظام بدست نمی‌آید. همانطوری که در همدلی بسیار خرد هم باید وحدت موضوع و وحدت حساسیت حفظ شود.

۱/۳/۲- تفاوت سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی تعریف همدلی

یعنی در اولی (انتزاعی) با حفظ اختلاف درجات حساسیتها (یعنی نظام حساسیت نیست) لزوماً باید حساسیت واحد در همدلی لحاظ شود، یعنی حتماً باید همدلی نسبت به یک موضوعی باشد که نسبت به آن فقدان پیدا کرده‌اند یا مطلوب‌شان نیست. در دومی (مجموعه‌ای)

می توان درباره همفکری گفت. برای تفاهم بعد از مسئله همدلی و حساسیت حتماً همفکری لازم است. انسان می تواند همفکری داشته باشد یعنی سنجش هماهنگ داشته باشد تا نتیجه اش این بشود که همانند نتیجه گیری کند. اگر دو نفر در موضوع و روش سنجیدن با همدیگر اختلاف نداشته باشند و عمل سنجش هم ساده باشد یک سطح همفکری می باشد. به تعبیر دیگر گاه عمل سنجیدن بین مقدمات عالی یا بین یک موضوع با موضوع دیگر (که این دو موضوع یا دو مفهوم ذهنی و یا دو موضوع عینی و یا دو حالت می تواند باشد) می باشد که موضوعات، موضوعات ساده ای هم هستند، یعنی موضوع فکر یک مجموعه نیست و فرض استقلال برای هر دو موضوع می شود در این صورت سنجش یک مرتبه از همفکری می باشد.

۲/۱/۱ - اختلاف در موضوع و روش سنجش، مانع همفکری در همه سطوح

البته اگر یکی از آن در سطح دیگری نباشد مثلاً هر چند نظر به همین موضوع می کند ولی روش روسنجیدن آن مختلف باشد در این صورت این دو نمی توانند همفکر باشند مگر یکی از آنها تنازل بکند و بخواهد تمثیلی با دیگری حرف بزند. لذا اگر در سنجش اشتراک در موضوع و یا روش نباشد کار مفاهمه انجام نمی گیرد. مثلاً یک نفر فیلسوف در یک اشکال مهم نظری در سنجش، تحت فشار قرار گرفته به اینکه نمی داند چگونه بسنجد و حکم کند؟ هم زمان با این فشار ذهنی که این فیلسوف در یک مفهوم پیچیده دارد یک نفر در یک شیء مصداقی عینی خارجی که در نظر فیلسوف اضافه و کم آن چندان بهاء ندارد اصرار به سنجیدن می کند و از او دقت نظر می خواهد و به او

می گوید: شما که الحمدلله عقل تان بیشتر می رسد لطفاً نسبت بین این دو را بفهمید. او الان در ذهنش نیست که بیاید در یک امر خرد و در مصداق بخواهد نظر بدهد و وقت هم نمی خواهد برایش بگذارد و حتی توجه هم نمی خواهد بکند در این صورت می گوئیم: همفکری بین اینها نیست. مثلاً از او سؤال شود که با شرکت ایران پیمان مسافرت برویم بهتر است یا شرکت میهن تور؟ ولو هر دو مسافر مشهد باشند. فیلسوف می گوید: با هر کدام که شد اشکال ندارد. او دوباره بر می گردد و می گوید: حالا به نظر شما کدامش راحت تر است؟ می گوید: فرقی ندارد هر کدامش را گرفتی قبول دارم. دوباره بر می گردد به او می گوید: از نظر ساعت کدام برای ساعت شما بهتر است، ۳ بعد از ظهر یا ۴ بعد از ظهر؟ می گوید: هر کدام که شد اشکال ندارد. سپس باز بر می گردد و می گوید: به نظر شما صندلی دست چپ ماشین سوار شویم یا دست راست؟ می گوید: اختیار با شما هست. سپس می گوید: آقا فرق دارد صبح تا ظهر این طرف هستیم و در راه مشهد آفتاب می افتد در نظر فیلسوف این است که این پنج دقیقه ای را که می خواهد به او توضیح بدهد، حذف بشود ولی در نظر آن شخص هم مسئله مسافرت به مشهد مهم است، فیلسوف اصل سفر را قبول دارد ولی در کیفیت آن خیلی توجهی ندارد ولی او بیست نوع سؤال می کند. آخر کار فیلسوف عصبانی می شود و بدخلقی می کند و آن شخص هم ناراحت می شود و می گوید: ما برای راحتی خودش سؤال می کنیم ولی او بدخلقی می کند. همین فیلسوفی که الان خلق ندارد اگر یک فیلسوف دیگری از موضوع کار او سؤال کند، ایشان کاغذ و قلم را زمین می گذارد و دو ساعت، هم خوب دقت و هم اشکال و بحث می کند. در

۲/۳ - همفکری بر محور تکامل نظام موضوعات و روش ملاحظه نسبت بین موضوعات، در تعریف تکاملی همفکری

در سطح سوم عمل سنجیدن، نه فقط موضوع و روش بهم متقومند بلکه بایستی بتوان در جریان تکامل موضوع، تکامل روش را ملاحظه کرد، یعنی در تکامل روش موضوع را ملاحظه کرد و روند تکاملی برایش تعریف کرد. ۲/۳/۱ - تقویم یافتن «موضوع، روابط موضوع و تکامل موضوع»، در سطح تکاملی همفکری

گاه قواعدی را می‌توانیم در یک مجموعه ساده بدست بیاوریم و بگوئیم: دو مجموعه داریم که اعضاء مشترک دارند. یعنی گاه برای بررسی و برقراری تعادل دو مجموعه؛ صرف نظر می‌شود از اینکه کل اعضاء مجموعه و روابط آنها قابلیت تبدیل داشته و دارای روند باشند و در روندشان تکامل ممکن باشد. اگر بنا شد تکامل را ملاحظه بفرمایید باید همانطوریکه آنجا می‌گفتیم موضوع را از رابطه نمی‌شود جدا کرد در اینجا هم باید بگویید: موضوع، ربط و تکاملش را نمی‌توان از هم جدا کرد. در مجموعه‌ای می‌گفتیم: یک موضوع وابسته به موضوعات است، یعنی رابطه و موضوع به همدیگر متقومند و در تکاملی می‌گوئیم: رابطه و موضوع و تکامل به یکدیگر متقومند. یعنی یک موضوع، روابطش با سایر موضوعات و نظام روابط آنها و تکامل نظام روابط و موضوعات ارتباط دارد. بنابراین همفکری را می‌توان در سه سطح ملاحظه کرد.

اینصورت موضوع فکر ساده نیست بلکه طرفین هم قدرت همدلی و هم قدرت همفکری دارند. پس همفکری یا در موضوع ساده و یا در موضوع پیچیده می‌باشد و روش برخورد هم مسئله دوم است.

۲/۲ - همفکری بر محور نظام موضوعات با روشی که قدرت ملاحظه نسبت را دارد، در تعریف مجموعه‌ای همفکری

همفکری ممکن است در یک موضوع مستقل ساده و یا در یک موضوع مجموعه‌ای باشد. در صورت دوم اگر یک ذره عدم تلاطم باشد خیلی از جاها را زیرورو می‌کند. به عبارت دیگر موضوع همفکری در این سطح دارای وحدت و کثرت پیوسته می‌باشد و هرگونه اعلام نظری درباره نسبتی، نسبتهای دیگر را یا تأیید و یا مورد تخدیر می‌کند. روش هم در این سطح باید همین خصوصیت را داشته باشد. یعنی باید روشی باشد که نسبتها را با همدیگر ببیند و مفاهیم را نسبت به هم منسوب کند و روابط را در یک نظام و مجموعه‌ای ملاحظه کند.

البته خود انتزاع را ممکن است در سه سطح ملاحظه کرد یعنی نام و مفهومش را در عمل سنجش در مجموعه‌ای می‌توان ملاحظه کرد.

۲/۲/۱ - تقویم یافتن «موضوع سنجش و روش سنجش» در سطح مجموعه‌ای همفکری

سنجش مجموعه‌ای در مقابل سنجش انتزاعی است. سنجش انتزاعی سنجشی در سطح اول می‌باشد. در سنجش مجموعه‌ای روش و موضوع با یکدیگر ارتباط مستقیم پیدا می‌کنند. در اولی می‌گفتیم: موضوع سنجش و روش سنجش و در دومی (سنجش مجموعه‌ای) موضوع و روش بهم متقوم هستند.

۳- تعریف «همکاری» در سه سطح

۳/۱- همکاری بر محور موضوع ساده واحد و مستقل به

صورت گروهی در تعریف انتزاعی همکاری

در سطح اول همکاری موضوع واحد داشتن در کار کافی برای اطلاق کلمه همکاری می‌باشد. مثلاً همه اهل یک دهکده کوچک (پنج‌جاه نفر) با هم داس برمی‌دارند و با هم به صحرا برای درو می‌روند و سهم هریک بیست قواره زمین می‌باشد. چهار نفر از اعضاء خانواده با هم کمک کردند تا کار را انجام دهند. مثلاً اگر زمان کشت طولانی‌تر از زمان برداشت باشد و باگاو آهن هر خانواده‌ای در عرض شصت روز زمین خود را کشت کردند و الان که می‌خواهند محصول را جمع کنند شصت روز وقت ندارند و تدریجاً باید طی بیست روز جمع کنند و الا اگر این دانه‌ها سرخوشه‌ها خشک شد و از درجه مطلوب خودش گذشت باد آنها را می‌شکند و می‌ریزد. در اینصورت زن و مرد همراه با بچه‌ها داس به دست می‌گیرند و شروع به برداشت می‌کنند. اگر پنج‌جاه نفر باشند هر روز یک قواره تمام می‌شود و قبل از ۲۰ روز محصول قواره زمین را جمع‌آوری و خرمن می‌کنند و سپس می‌کوبند و گندمش را جدا می‌کنند.

۳/۱/۱- گروهی بودن و واحد بودن موضوع همکاری دو

خصوصیت سطح انتزاعی همکاری

این همکاری موضوع واحد دارد ولی سازمان ندارد یعنی موضوعات متعدد نیست و تنها کار نسبت به جمع‌آوری یک حاصل گروهی است.

۳/۱/۲- وجود نداشتن تنوع و تقسیم کارهای هم‌زمان در

کار گروهی به خلاف کار سازمانی

رفتارهای گروهی با رفتارهای سازمانی و مجموعه‌ای همین فرق را دارد. کارهای گروهی مثل کار هیئت و احیاناً در مواردی هم کار بسیجی می‌باشد. در این نوع کار، تنوع و تقسیم کار و توزیع آن در بین نیروها مطرح نمی‌باشد. این کار شبیه کار فرد است که در آن فرض همکاری جمعی می‌شود. مثلاً دو نفر با همدیگر می‌خواهند یک میزی را که یک نفره نمی‌توان آن را برد از یک اطاق بیرون و به طبقه بالا می‌برند.

۳/۲- همکاری بر محور نظام موضوعات به صورت

سازمانی در تعریف مجموعه‌ای همکاری

گاه در یک مجموعه کارهای متنوع و مختلف مطرح می‌باشد که در آن توزیع کار لازم دارد چرا که کارهای مختلفی با وزنها و زمانهای متفاوتی می‌خواهند نتیجه واحدی را ارایه دهند. در اینجا هم همکاری مطرح است ولی از نوع اول نیست. به بیان دیگر در اینجا کار سازمانی و تشکیلاتی است ولی لزوماً بهینه اصل موضوعات و روابط در اینجا مطرح نمی‌شود. در این سطح انجام یک مجموعه کاری است که یک محصول خاصی را تحویل می‌دهد.

۳/۳- همکاری بر محور تکامل نظام موضوعات فعالیت و

تغییر سازمان در تعریف تکاملی همکاری

در مرحله سوم همکاری نوع کار، موضوعات کار (کار موضوعاً) و سازمان عوض می‌شود، یعنی هم روابط تخصیص و هم موضوعات کار عوض می‌شود. موضوعاً خوبی یا بدی کار عوض می‌شود و در یک جریان تکاملی دیده می‌شود. بنابراین در همکاری می‌توان انتزاعی و فرض استقلال در معنون کرد. و هم می‌توان معنون را به

مجموعه و نظام منسوب دید.

و هم می توان معنون را منسوب به مجموعه و نظام و به اضافه تکامل ملاحظه کرد.

در «صیانت، عدالت، اعتماد» و «مقدورات اولیه، مقدورات شکل پذیر، مقدورات شکل پذیرفته» عین همین تعاریف را می توان ملاحظه کرد و فیش های جداگانه ای برای آنها تنظیم نمود.

پس اگر حداقل یک تعریف اجمالی از هر کدام از شش قید دیگر بفرمائید کار برای ما سبکتر می شود.

۴- تعریف اجمالی «صیانت» به منفعل شدن فرد یا جامعه از حوادث

(ج): صیانت به معنای مصون بودن و عدالت

یعنی تعادل.

(س): مصون بودن چه؟

(ج): مصون بودن یعنی در مقابل خطر حفظ شدن. گاهی مصون بودن جدای از سایر موضوعات دیده می شود و گاهی میگوئیم: شیء نمی تواند مصون فرض شود و صیانت تحصیل شدنی نیست مگر اینکه این مجموعه از امور رعایت بشود تا صیانت حاصل بشود.

(س): صیانت یک بعد ندارد و لذا اگر میگوئیم: این شخص از خطر مصون می باشد یعنی از هر جهتی مصون می باشد.

(ج): بله، باید یک آسیبی برایش فرض کنیم. همچنانکه صیانت اجتماعی داریم، صیانت فرد هم قابل تعریف است. صیانت فرد یعنی شرایط بیرونی فرد را مرتباً منفعل و متلون نکند. صیانت اجتماعی بدین معناست که جامعه مبتلای به تلون و نهایتش منفعل بودن از جوامع دیگر نشود و بعبارت امروزی عقب افتاده نباشد که مجبور

به تبعیت از تصمیم گیریهای دیگران در امور سیاسی و از افکار دیگران در امور فرهنگی و از اقتصاد دیگران در کارآمدی عینی بشود.

۵- تعریف «عدالت» در سه سطح

۵/۱- تعریف اجمالی عدالت به رعایت حد هر چیز و حق هر فرد

عدالت یعنی حد هر چیز و حق هر کس رعایت شدن. به

اصطلاح ساده ارتکازیش به هر کسی حقش برسد و حق

کسی پایمال نشود، یعنی تجاوزی واقع نشود و هر کسی از حقوقش برخوردار باشد.

۵/۲- تعریف عدالت بر محور اجرائی قانون در تعریف

انتزاعی عدالت

عدالت در سطح اول (انتزاعی) به پیاده شدن قانون در

یک مجموعه تعریف می شود.

۵/۳- تعریف عدالت بر محور روابطی که تعریف حق را

می کنند (نظام حقوقی) در تعریف مجموعه ای عدالت

در سطح دوم (مجموعه ای) عدالت به مجموع قوانینی

گفته می شود که حدود هر کسی را تعریف می کند. حق در

اینجا از تطبیق به فردی به یک سطح بالاتری متقوم

می شود. در اینجا حق به روابط و نظامی اطلاق می شود که

تعریف حق را می کنند.

۵/۴- تعریف عدالت بر محور تکامل نظام حقوقی، در

تعریف تکاملی عدالت

در یک پله بالاتر عدالت در تکامل معنا می شود.

(س): خود قانون تکامل پیدا کند

(ج): احسن خود قانون تکامل پیدا کند.

۶- تعریف «اعتماد» در سه سطح

۶/۱- تعریف اجمالی اعتماد به تکیه کردن

اعتماد به معنای تکیه کردن است. وقتی می‌گوئید: «اعتماد علی» یعنی تکیه کردم. حال اعتماد به معنای مقابله‌ای و بین دو نفر مطرح است. اعتماد اجتماعی یعنی پذیرفتن حق یعنی خوش بینی به آنچه هست.

۶/۲- خوش بینی هرکس نسبت به رعایت حقوق خودش،

در تعریف انتزاعی اعتماد

گاهی اشخاص در سطح ساده‌ای همدیگر را امین می‌دانند و نسبت به یکدیگر خائن نمی‌دانند. یعنی حسن اعتماد، حسن اتکا، حسن ظن دارند. هرکس نسبت به حقوق خودش درباره دیگران احتمال تجاوز نمی‌دهد و بلکه احتمال همکاری می‌دهد. تجاوز به معنای ناامنی و عدم اطمینان. بنابراین اعتماد در سطح ابتدائی یعنی یک خوش بینی اجتماعی وجود داشته باشد.

۶/۳- اطمینان هرکس نسبت به اینکه کار دیگران مؤید

کار اوست، در تعریف مجموعه‌ای اعتماد

در سطح بالاتر اعتماد، هرکس مطمئن به این است که کار دیگری در موضوع خاص خودش، کار او را در موضوع کار خودش تأیید می‌کند. حال این کار چه کار سیاسی و چه کار فرهنگی و چه کار اقتصادی از دو طرف باشد. یعنی نه فقط خوش بین است و اعتماد به عدم ضرر دارد و بصورت مبهم اتکا می‌کند، بلکه به نحو تفصیلی می‌گوید: کار او در جای خودش مؤثر در مرغوبیت کار من است. مثلاً اعضاء یک کارخانه‌ای که هر کدام یک قطعه را درست می‌کنند اعتقاد دارند که مرغوبیت در صورتی شکل می‌گیرد که هرکس به کار دیگری اعتماد داشته باشد. کسی که مثلاً

نسبت به کسی که دینام را درست می‌کند اعتماد داشته باشد. می‌گوئیم ماشین خوب در می‌آید.

۶/۴- اطمینان به یکدیگر در تولید تکامل در تعریف

تکاملی اعتماد

اعتماد در سطح سوم به اینست که در جهت تکاملی هم اعتماد به هم داشته باشند، یعنی همدیگر را منشأ تکامل هم می‌دانند. مثلاً اگر اقامه حق و از بین بردن باطل هدفی است که همه دنبال آن هستند باید در کارهایی که می‌کنند حتی در تغییر موضوعاتی که میدهند، خودشان را سهیم بدانند و به هم اعتماد کنند و اعتقاد داشته باشند که این کارشان برای تکامل اجتماعی می‌باشد، یعنی با هم در حقیقت تولید تکامل می‌کنند و نه تولید یک شیء و یک کار در زمان واحد. به عبارت دیگر یک جریان انجام می‌دهند.

۷- تعریف «مقدورات اولیه» در سه سطح

۷/۱- تعریف اجمالی مقدورات اولیه به مواد خام

سطح ابتدائی و ساده مقدورات اولیه این است که بگوئید چه چیزهایی برای جامعه در حکم مواد خام می‌باشند. مثلاً می‌گویم منابع طبیعی مقدور اولیه است.

۷/۲- مستقل ملاحظه شدن مواد اولیه (اعم از نیروی

انسانی و منابع طبیعی)، در تعریف انتزاعی

مقدورات اولیه

برای استخراج، تخصیص دادن و فعالیتهای مربوط به هریک از این منابع می‌توان اولویت معین کرد تا قابل مصرف شوند، اطفال نیروی انسانی ای هستند که قابلیت دارند و همه مراحلشان قابل مطالعه است به اینکه چگونه بخوانند، یاد بگیرند و کار آزموده بشوند؟ برای چه فونوی و چه حرفی پرورش پیدا کنند؟ تعلیمات عمومی و تعلیمات خاص شان چگونه باشد؟ اندام و افکارشان چگونه رشد

بکنند و حساسیت‌شان چگونه پرورش پیدا کنند؟ بنابراین طفل مقدور اولیه نیروی انسانی است همانگونه که منابع طبیعی مقدورات اولیه می‌باشند.

۷/۳ - توجه به نظام مقدورات، در تعریف مجموعه‌ای مقدورات اولیه

حالا این مقدور (مقدور اولیه) را می‌توان در یک نظام ملاحظه کرد به اینکه بینیم نظام مقدورات چیست؟

نظام مقدورات یعنی شما منابعی که دارید که به آنها مقدورات اولیه می‌گویند که نسبت به این منابع، یکدسته از چیزها اصلاً جزو آنها نیست و می‌تواند جزو آنها باشد. یکدسته از چیزها در درجه اول مقدورات اولیه هستند که می‌توان آنان را از آن خارج کرد. مثلاً ما انرژی نور، انرژی موج و انرژی الکتریکی داریم و ابتدائاً به نظر نمی‌آید که اینها منهای صنایع فعلی اصلاً مقدور باشند ولی در وابستگی بهم و قابل تبدیل شدن اینها بهم جزو مقدورات می‌آیند. در این سطح بررسی می‌کنیم که آیا این منابع قابل تبدیل هستند تا بتوان از آنها در رفع نیاز اجتماعی استفاده کرد. جنگل، نفت و رودخانه داریم. گاه این مقدورات اولیه را صرف نظر از اینکه نسبت اینها بهم چه چیزی می‌شود ملاحظه می‌گردند، یعنی نسبت داشتن یا نداشتن آنها به یکدیگر ملاحظه نمی‌شود و بالطبع در بهینه کردن، هر موضوع به تنهایی موضوع بحث قرار می‌گیرد. اما گاه ممکن است کسی بگوید: در مسئله زراعت، باید جلو روخانه سد بزنیم و آنها را انبار بکنیم تا کشاورزی بهتر شود. ما الان گندم که کالای استراتژیک است می‌خواهیم فرضاً ممکن است که کسی بگوید اول نفت را بفروشید تا پول بدست آوریم و برای امسال فعلاً گندم بخریم تا بعد هم سد بزنیم و هم گندم بکاریم تا دیگر نخواهیم نفت را

بفروشیم و گندم بخریم. شاید کسی بگوید: جنگل از رودخانه تأثیرش در دادن تغذیه بیشتر است و لذا باید ابتدا جنگل را اصلاح کنیم. مثلاً جاده‌کشی و ردیف‌بندی کنیم تا دیگر آبیاری لازم نداشته باشد و برای جبران کمبود گندم می‌توان سیب‌زمینی زیر درختها هم بکاریم. سپس او می‌گوید: حسن این کار اینست که اولاً: نوع تغذیه در ابتدای کار عوض می‌شود و ثانیاً: ده سال به ده سال مثلاً هفت هزار میلیون هکتار مساحت جنگلی داریم و می‌توانیم چوب آن را بفروشیم که در اینصورت هم مشکل تغذیه و هم مشکل کمبود سرمایه برای سدسازی حل می‌شود. در این تحلیل دوم دیگر رطوبت برای رویدن درختان کافی است و لذا در ابتدای کار سدسازی ضرورت ندارد.

۷/۴ - توجه به تغییر ساختارهای اجتماعی (اصلاح رابطه انسان و امکان) در تعریف تکاملی مقدورات اولیه در سطح سوم گفته می‌شود که تغییر مقدورات اولیه باید منشأ تغییر ساختارهای اجتماعی بشود. شاید سؤال کنید که ساختارهای اجتماعی چه ربطی به نان خوردن مردم دارد؟ می‌گویم: اگر چه تغییر این ساختارهای اجتماعی ده سال طول می‌کشد ولی اگر ساختارهای اجتماعی عوض بشود نیروی انسانی‌تان که عظیم‌ترین انرژی است توسعه پیدا می‌کند. کدام انرژی به نیروی انسانی می‌رسد؟ کدام پتانسیل به انگیزه می‌رسد؟ لذا بهتر است فعلاً سرمایه‌گذاری روی منابع طبیعی، صنعتی و کشاورزی نشود و این موارد در این ده سال مانند گذشته سرپرستی شوند چرا که مهمترین عامل تغییر ساختارها می‌باشد. شاید سؤال کنید ساختارها مهمتر است یا تربیت افراد؟ می‌گویم: ساختارها را درست کنید تا تربیت افراد درست شود. مدل‌های توزیع قدرت، ثروت و اطلاع

تکامل روابط اجتماعی همه مشکلات را حل کنید. بنابراین از امور زیربنائی، روابط اجتماعی است، روابطی که نسبت بین انسان و جهان را تعریف می‌کنند.

(س): در هر دو سطح هم مجموعه و هم تکامل ملاحظه می‌شود

(ج): خیر در سطح دوم تکامل جدایی از آدم ملاحظه می‌شود و فقط نسبت به آدم پیدا می‌کند مثلاً: تنها تکاملی ملاحظه می‌شود یا سراغ انسان می‌آید و می‌گوید: باید چه درسهائی بخواند، ولی در سطح سوم بستر اجتماعی، متغیر اصلی روابط اجتماعی دانسته می‌شود.

جامعه را بیمار و مهار کرده است. اگر نظام اجتماعی را اصلاح کنید، بهترین محصولات اجتماعی بدست می‌آید. بنابراین در این سطح یک قدرت و مقدور اولیه‌ای از نسبت بین انسان و امکان بدست می‌آید. بهینه‌سازی ساختارهای اجتماعی در جریان تکامل، بعنوان مقدور اولیه طرح می‌شود. بنابراین در سطح دوم ما گندم را به سیب‌زمینی و نفت را به جنگل عوض کردیم که طبیعتاً صنعت، الگوی تغذیه و بافت اجتماعی تغییر می‌کرد. اما در سطح سوم می‌گوئیم: رابطه انسان را با امکانات عوض کنید تا قدرت، بدست بیاید و در سایه جریان

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۱۸

۷۷/۰۲/۰۹

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- تعریف مقدرات شکل پذیر و شکل گرفته در سه سطح ۲- تنظیم جدول اصلی مدل فرهنگی

فهرست

- * مقدمه - طرح سؤال ۱
- ۱- تعریف مقدرات شکل پذیر و شکل گرفته در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی ۲
- ۱/۱- تعریف مقدرات شکل پذیر در سه سطح ۲
- ۱/۱/۱- تعریف اجمالی مقدرات شکل پذیر به مواد واسطه‌ای قابل تبدیل به محصولات شکل گرفته ۲
- ۱/۱/۱/۱- مقدرات شکل پذیر محصول صنایع مادر و مواد اولیه برای محصولات مصرفی ۲
- ۱/۱/۱/۲- شکل پذیر بودن انسان در فاصله سنی بین ۶ تا ۲۶ سال ۲
- ۱/۱/۲- شکل پذیر دانستن مقدرات اولیه بریده از تخصیصهای اجتماعی، در تعریف انتزاعی مقدرات شکل پذیر ۳
- ۱/۱/۲/۱- بازگرداندن شکل پذیری به اراده فردی در تعریف انتزاعی مقدرات شکل پذیر ۳
- ۱/۱/۲/۲- حاکمیت گرایش غالب جامعه بر شکل پذیری افراد نمایانگر ضعف تعریف انتزاعی ۳
- ۱/۱/۲/۳- حاکمیت مصارف عمومی جامعه بر شکل پذیری مواد اولیه نمایانگر ضعف تعریف انتزاعی ۴
- ۱/۱/۳- شکل پذیر دانستن مقدرات اولیه با در نظر داشتن تخصیصهای اجتماعی،
در تعریف مجموعه‌ای مقدرات شکل پذیر ۴
- ۱/۱/۴- شکل پذیر دانستن مقدرات اولیه با در نظر داشتن تکامل اجتماعی، در تعریف تکاملی مقدرات شکل پذیر ۴
- ۱/۲- تعریف «مقدرات شکل گرفته» در سه سطح ۵
- ۱/۲/۱- تعیین میزان تخصیص هریک از مقدرات شکل گرفته بدون توجه به تقاضای اجتماعی نسبت به این محصول و
سایر محصولات، در تعریف انتزاعی مقدرات شکل گرفته ۵

۱/۲/۲ - تعیین میزان تخصیص هریک از مقدورات شکل گرفته با توجه به تقاضای اجتماعی نسبت به این محصول و

سایر محصولات در تعریف مجموعه‌ای مقدورات شکل گرفته..... ۵

۱/۲/۳ - تعیین میزان تغییر تخصیص هریک از مقدورات شکل گرفته با توجه به توسعه اجتماعی،

در تعریف تکاملی مقدورات شکل گرفته..... ۵

۲ - بیان سه قاعده در تکثیر و تطبیق تعاریف بر اصطلاحات..... ۶

۲/۱ - تکاملی معنا نمودن قید سوم، مجموعه‌ای معنا نمودن قید دوم، انتزاعی معنا نمودن قید اول اصطلاحات، قاعده عام تطبیق

تعاریف بر اصطلاحات..... ۶

۲/۲ - تطبیق تعریف تکاملی، مجموعه‌ای، انتزاعی بر قیود اصطلاحات به تناسب ارزش آنها در مجموعه، قاعده عام تطبیق

تعاریف بر اصطلاحات..... ۶

۲/۳ - تبدیل ۳ تعریف از هر قید به ۹ تعریف با یک مرتبه ضرب انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی در خودش..... ۶

۳ - تنظیم جدول اصلی فرهنگی بر اساس اصلی قرار دادن اوصاف ساختار، فرعی قرار دادن

اوصاف کارایی و تبعی قرار دادن اوصاف توسعه..... ۷

۳/۱ - قرار گرفتن مقدورات شکل گرفته (وصف کارایی) پس از مقدورات شکل پذیر (وصف ساختاری) در درون جدول فرهنگی

با در نظر داشتن اولویت تغییر..... ۷

۳/۲ - لزوم دخالت دادن اولویت اجرایی در تعریف اجرایی موضوع (به خلاف تعریف تئوریک)..... ۸

۳/۳ - مقدم نشدن اوصاف کارایی بر اوصاف ساختار برای حفظ موضوع (یعنی تغییر ساختارها) در جدول فرهنگی..... ۱۰

۴ - ضرورت تکثیر تعاریف و اجتناب از تعاریف تکراری برای کم کردن تشابه و زیاد کردن قدرت تطبیق..... ۱۰

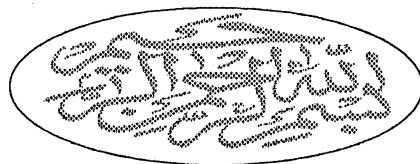
۴/۱ - تقدم تکثیر تعاریف بر تطبیق اصطلاحات به عناوین عینی..... ۱۰

۵ - بحث مقدماتی پیرامون معیار تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی..... ۱۱

۵/۱ - مستقل دیدن «شی، انسان و رابطه»؛ فارق سه سطح تعریف انتزاعی..... ۱۱

۵/۲ - مستقل دیدن «عمل، نظر و حالت»؛ فارق دیگری برای سه سطح تعریف انتزاعی..... ۱۱

نام جزوه :	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۹۰۰۵۰۱۸
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۷/۰۲/۰۹
عنوان گذار :	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۷/۰۶/۲۲
ویراستار :	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر :	انتشارات فجر ولایت



۱- تعریف مقدرات شکل‌پذیر و شکل‌گرفته بر سه سطح

۲- تنظیم جدول اصلی مدل فرهنگی

مقدمه:

طرح سئوالات

قاعده‌ای که فرمودید این بود که ما اوصاف ساختاری را بعنوان موصوف دوم قرار بدهیم که این کار انجام گرفت؛ منتهی دو جدول تنظیم شده که در یکی مجموعه اوصاف ساختاری جدول جامعه یعنی «صیانت، عدالت و اعتماد» موصوف دوم قرار گرفته است و در یکی هم فقط از سه وصف و صف وسط (که ساختاری است) مقدم شده است حال باید مشخص کنیم که جدول فرهنگی کدامیک از این دو می‌باشد؟

مطلب سوم این است که ما اوصاف اصلی را در سه سطح معنا کردیم تا بتوانیم این اصطلاحات ۳ قیدی را معنا کنیم. حال اصطلاحات ۳ قیدی را ولو بصورت نمونه اگر به ۲۷ تای آنها نرسیم، حداقل ۹ تای آنها را لازم است که از خدمت شما استفاده کنیم.

مطلب چهارم که شاید در این جلسه به آن نرسیم این است که چگونه می‌توانیم از جدول منطقی فرهنگی مان در نظم دادن به عناوین مصوب مجمع استفاده کنیم؟

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسه قبل بحث جدیدی آغاز شد و بناشد عناوین مصوب مجمع را مدل‌مند کنیم. برای انجام این کار، قرار بر این شد که از جدول اوصاف جامعه یک جدول منطقی ۲۷ تایی استخراج کنیم. سپس شیوه ضرب و تکثیر جدول جامعه بیان گردید که بر اساس جدول عمومی، جدول اختصاصی فرهنگ را استخراج می‌کنیم و این کار تقریباً انجام گرفت. سپس فرمودید برای اینکه واژه‌های اصطلاحات جدول مشخص بشود باید هر کدام از اوصاف را در سه سطح معنا کنیم که از ۹ وصف اصلی، ۷ وصف تعریف گردید و فقط معنای مقدرات شکل‌پذیر و مقدرات شکل‌گرفته باقی ماند که برای ادامه بحث اگر لازم بدانید، تعریف این دو را هم بصورت اجمالی از خدمت شما استفاده کنیم.

مطلب دوم این است که برای تنظیم جدول فرهنگی

۱ - تعریف مقدورات شکل‌پذیر و شکل‌گرفته در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی

۱/۱ - تعریف مقدورات شکل‌پذیر در سه سطح

۱/۱/۱ - تعریف اجمالی مقدورات شکل‌پذیر به مواد واسطه‌ای قابل تبدیل به محصولات شکل‌گرفته

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مقدورات شکل‌پذیر مقدراتی هستند که مقداری روی آنها کار انجام گرفته ولیکن اینگونه نیست که بگوئیم: محصولاتی هستند که دیگر ممکن نیست شکل آنها را عوض کرد.

۱/۱/۱/۱ - مقدورات شکل‌پذیر محصول صنایع مادر و مواد اولیه برای محصولات مصرفی

بعبارت دیگر، اگر بخواهیم درباره منابع طبیعی صحبت کنیم، می‌گوئیم: مقدورات شکل‌پذیر مواد واسطه‌ای مانند، سنگ شیشه (سلیس) تخلیص شده و از حالت سنگ خارج شده می‌باشند که بصورت مواد اولیه در اختیار کارخانه‌های مختلف قرار می‌گیرند. در کارخانه آنها را ذوب کرده و بشکل لیوان یا بشکل پارچ یا استکان درست می‌کنند و یا به کارخانه لامپ شیشه‌ای برده و از آن شیشه لامپ روشنائی درست می‌کنند و یا از آنها مفتولها و سیمهایی برق و یا آئینه و یا مدارهای آی‌سی درست می‌کنند. خلاصه اینکه بهره‌وریهای مختلفی از مواد اولیه صورت می‌گیرد.

مقدورات شکل‌پذیر، منابع طبیعی نیستند بلکه ماده واسطه‌ای می‌باشند.

تقریباً کلیه صنایع مادر مولد این مواد هستند و برای آنها محصول تلقی می‌شوند، هرچند برای جامعه قابل استفاده نیست و به عنوان محصول مصرفی تلقی نمی‌شوند مگر اینکه کیفیت خاصی بپذیرند. یعنی بعد از

اینکه کیفیت خاصی پذیرفتند محصول مصرفی میشوند.

۱/۱/۱/۲ - شکل‌پذیر بودن انسان در فاصله سنی بین ۶ تا

۲۶ سال

وضع نیروی انسانی هم چنین است. گاهی شما انسان را از بدو تولد تا سن ۶ سالگی مورد توجه قرار میدید که در اینصورت به این نیرو مقدورات اولیه می‌گویند. گاه انسان در مقطع سنی خاصی شکل‌پذیر است و میتواند به او یک نحو آداب و فرهنگ و پرورش خاصی تعلیم داد. البته این کارها هم سقف دارند، یعنی همه دوران عمر انسان مانند دوره صباقتش نیست و تنها یک دوره، دوره شکل‌گرفتن و فرم‌گرفتن آن است. مثلاً در یک دوره عمومی اطلاع عمومی به انسان داده می‌شود و در دوره بعدی مثلاً اطلاعات نیمه تخصصی و اطلاعات تخصصی به او داده می‌شود و در این زمان می‌تواند به بازار کار بعنوان نیروی انسانی وارد شود و کارآمدی داشته باشد. در صورتی که یک کارآمدی خاص مورد تقاضای جامعه را تحویل بدهد دیگر دوران شکل‌پذیرش گذشته و شکل‌گرفته می‌باشد. مثلاً طیب یا مهندس یک کار اجتماعی را بعهده می‌گیرد و لذا نیروی کارش هم فرم و هم نام دارد و هم قابلیت‌گزینش در سطوح متناسب پیدا می‌کند. به عبارت دیگر مصرف اجتماعی دارد.

شخص در ۲۶ سالگی میتواند وارد بازار کار شود با کسر ۶ سال کودکی، ۲۰ سال دوران شکل‌پذیرش می‌باشد.

هم چنین نسبت به روابط اجتماعی هم، بخشی از آن بالفعل و نمی‌توان تغییر داد زیرا شکل‌گرفته می‌باشند. مثلاً خیابانها و جاده‌ها یک نحوه نظم متناسبی را دارند و اگر بخواهید این خیابانها و اتوبانها را حول محور شهرسازی

۱/۱/۲/۲ - حاکمیت گرایش غالب جامعه بر شکل پذیری

افراد نمایانگر ضعف تعریف انتزاعی

گاهی شکل پذیری را به اراده فردی معنا می‌کنید و سریع هم صد یا پانصد مورد مثال می‌زنید و می‌گوئید: یک کشور ۶۰ میلیون جمعیت دارد و نیروی فعال حدود ۱/۵ است و این ۱/۵ نیروی فعال موضوع صحبت است که حدود ۱۲ میلیون منی شوند، دو میلیون از این ۱۲ میلیون را می‌گوئید که فلانی اینطوری و فلانی آنطوری است مثلاً معامله با بانک نکرده است. اگر این دو میلیون در مقیاس کل کشور بگیرید در محل خودتان میتوانید حداقل بیش از هزار نفر را تحقیق کنید. مثلاً صد نفر را پیدا می‌کنید و مرتباً مثال می‌زنید که می‌شود این کار انجام بشود.

مثلاً شما در الگوی مسئله مصرف و ازدواج سریع می‌توانید بیش از صد نفر را مثال بزنید که اینها اصلاً توجهی به الگوی درآمد و سطح درآمد ندارند و تنها با توکل به خدای متعال زن گرفتند و در الگوی مصرف هم خودشان را قرار نداده‌اند. یعنی زندگی بسیار ساده‌ای را انتخاب کردند، فرضاً بدون یخچال و بدون لوازم اثاثیه ازدواج کردند و تدریجاً هم از یک چراغ نفتی آغاز کردند و با یک پنکه دستی و با یک یخ‌دان زندگی خوشی را انجام می‌دهند یا مثلاً زندگی مبارک حضرت صدیقه طاهره (س) را برای مردم تشریح کنیم، ولی از طرف دیگر مسئله کار و شرایط کار در جامعه بگونه دیگری می‌باشد. مثلاً در جامعه کار مکانیزه شده و انجام کار مکانیزه شرطش این است که شخص یک تحصیلاتی داشته باشد، سپس متناسب با آن شغل و درآمد وام، بیمه و ... به او می‌دهند. در اینصورت بتدریج رفتار تولیدی جامعه مکانیکی تحلیل می‌شود و طبیعی است که الگوی گزینش برای اشتغال

جدیدی تغییر دهید، هرچند ممکن است روابط اجتماعی را به نسبت عوض کرد ولی این کار بزودی انجام شدنی نمی‌باشد. البته همه قوانین اینگونه نیستند. بنابراین یک بخش از الگوی تخصیصها شکل پذیرند، یعنی با همین مقدورات و همین وضع شهری می‌توانید حداکثر بهره‌وری را متناسب با الگوی توسعه داشته باشید؛ ولی شکل حداقل بهره‌وری را می‌توان تغییر داد. بنابراین الگوهای تخصیص در حداقل روابط اجتماعی شکل پذیر و در حداکثر بهره‌وری شکل پذیر می‌باشند.

۱/۱/۲ - شکل پذیر دانستن مقدورات اولیه بریده از

تخصیصهای اجتماعی، در تعریف انتزاعی مقدورات شکل پذیر

تعریف از شکل پذیر جدای از مجموعه ملاحظه می‌شود و می‌گوئیم: هر مقدر اجتماعی که امکان عوض کردن خط بهره‌وری از آن وجود داشته باشد.

۱/۱/۲/۱ - بازگرداندن شکل پذیری به اراده فردی در

تعریف انتزاعی مقدورات شکل پذیر

در شکل انتزاعی آن، شما مردم را در اختیاراتی که دارند، مسئول رفتارشان میدانید و در همه جاها به افرادی که گرایش آنها یک گرایش الهی است، تمسک می‌کنید.

مثلاً وقتی می‌گوئیم: گرایش و رفتار غالب جامعه با الگوها عوض می‌شود معنایش این است که مطلق افراد عوض می‌شود و تنها یک درصد معقولی امکان تخلف می‌باشد. ولی اگر فرضاً گرایش غالب همه افراد متناسب با آن درصد محدود باشد ساختار اجتماعی فرو می‌ریزد و لذا ما گرایشهای غالب را متناسب با ساختارهای اجتماعی می‌دانیم.

بنابراین در مرحله انتزاعی مقدمات شکل پذیر بریده از کلیه تخصیصهای اجتماعی لحاظ می‌شوند و تنها بلحاظ یک بهره خاص یا یک گونه بهره‌وری خاص، مورد توجه قرار می‌گیرند.

۱/۱/۳ - شکل پذیر دانستن مقدمات اولیه با در نظر داشتن تخصیصهای اجتماعی، در تعریف مجموعه‌ای مقدمات شکل پذیر

گاه می‌توان آنها را داخل مجموعه ملاحظه کرد. مثلاً مس در کلیه مصارف اجتماعی ۱۰٪ قدرت تغییر دارد و البته در همه صنایع هم ۱۰٪ هم نیست در بعضی از آن می‌تواند ۱۰٪ و در بعضی ۱۵٪ و در بعضی ۵٪ تغییر بکند. بنابراین نمی‌توانید تغییرات ۱۰٪ را برای تغییرات همه صنایع دیکته کنید. عین همین مطلب درباره انگیزه‌های انسان و افکار انسانها و امثال اینها می‌باشد.^{۱)}

۱/۱/۴ - شکل پذیر دانستن مقدمات اولیه با در نظر داشتن تکامل اجتماعی، در تعریف تکاملی مقدمات شکل پذیر

در جریان توسعه و تکامل تعریف مقدمات شکل پذیر تغییر می‌کند، یک مجموعه‌ای را با حروف الفبا علامت‌گذاری و در آن مجموعه بجای ۲۸ حرف ۲۷ حرف فرض و یکی از آنها را به علت شباهت با حرف دیگر حذف می‌کنیم. ملاحظه یک مجموعه در جریان تکامل الهی یعنی ملاحظه میزان تغییر پذیری آن می‌باشد. در

۱ - وقتی ما می‌گوییم: فرهنگ غربی نباشد در سطح انتزاعی دیدن به اینست که روی تصمیم فرد فشار بیاورید و کاری به ادب تکنولوژی - که یک ادب خاصی است - نداشته باشیم ولی اگر بصورت مجموعه‌ای به این مطلب نگاه کنیم به یک نسبتی فرمان شما را می‌پذیرد.

تکنسین به بالا می‌شود و دیگر کسی را که دیپلم دارد در اداره استخدام نمی‌کنند. بنابراین در سن پانزده سالگی این بچه بالغ است و لکن او را استخدام نمی‌کنند. بله اگر کار کار ساده بود و اصلاً تخصصی لازم نداشت و در دکان پدرش شاگرد می‌شد یا کمک پدر زراعت می‌کرد یادگیری لازم نداشت. ولی اگر کار مکانیزه شود و الگوی گزینش متناسب با تولید کار و الگوی توزیع ثروت متناسب با کارآمدی مکانیزه و الگوی مصرف الگوئی خاص شود در اینصورت گرایش غالب جامعه این توصیه‌های اخلاقی را قبول نمی‌کند.

اگر گرایش غالب جامعه به یک طرف باشد، نمی‌توان به مقدمات شکل پذیر با اراده فردی، بگوئیم به سمت دیگری حرکت کن. البته منظور ما این نیست که اراده فردی امکان ندارد و مطلقاً معدوم است بلکه اراده فردی را اصل قرار دادن و ندیدن اراده اجتماعی بعنوان مقدر شکل پذیر اشکال کار است.

۱/۱/۲/۳ - حاکمیت مصارف عمومی جامعه بر شکل پذیری مواد اولیه نمایانگر ضعف تعریف انتزاعی مواد اولیه، صرف نظر از کلیه مصارف جامعه ملاحظه‌ای انتزاعی می‌باشد. مثلاً کسی بگوید: یک میلیون تن مس در جامعه وجود دارد و می‌توان با آن در سال فلان تعداد کولر تولید کرد و حال اینکه از این یک میلیون تن یک مقدار برای سیم‌کشی منازل و مقداری برای سیم‌کشی جاده‌ها مصارف دارد و لذا به نسبت می‌توان آن را تغییر داد. وزیر صنایع به نسبتی می‌تواند این ماده شکل پذیر را تغییر دهد. اینکه یک مرتبه روی یکی از مصارف جامعه بدون ملاحظه کل دست بگذارید غلط است و این ملاحظه انتزاعی می‌باشد.

هست ولی با اینحال شما نمی‌توانید کل بازار را قبضه کنید. تقاضاهای جاری نسبت‌هایی دارند که شما می‌توانید به یک نسبتی آنها را کم و زیاد کنید.

۱/۲/۲ - تعیین میزان تخصیص هر یک از مقدمات شکل گرفته با توجه به تقاضای اجتماعی نسبت به این محصول و سایر محصولات در تعریف مجموعه‌ای مقدمات شکل گرفته

مجموعه‌ای دیدن مقدمات شکل گرفته به این است که مثلاً به نظر شما نیاید که برای خرید لیوان فقط پول لازم است بلکه علاوه بر پول ارتباط محصول با محصولات دیگر و تقاضاهای اجتماعی ملاحظه شود. بنابراین اینکه کسی بگوید ده میلیارد تومان می‌دهم و همه تولیدات کارخانه‌ها را می‌خرم یقیناً مشکلاتی را در جامعه بوجود می‌آورد و لذا نمی‌تواند روی اراده خود باقی بماند، هر چند اراده او اراده خیلی قوی باشد زیرا مصرف در کالا باید بعنوان یک مصرف اجتماعی ملاحظه شود، یعنی باید تحمل جامعه را نسبت به تغییر مصرف ولو اجمالاً ارزیابی شود و تنها در این صورت است که می‌توان امکان‌پذیری تغییر محصولات مصرفی را در تخصیص مشخص کرد.

۱/۲/۳ - تعیین میزان تغییر تخصیص هر یک از مقدمات شکل گرفته با توجه به توسعه اجتماعی، در تعریف تکاملی مقدمات شکل گرفته

در جریان تکامل به صلاح بودن در روند توسعه تعریف می‌شود. مثلاً برای تغییر شیب تجمل‌گرایی گاه می‌گوئیم: فردا صبح یک گروه از اول خیابان آفریقا، ولیعصر و شریعتی با یک ردیف کامیون مامور می‌کنیم که تمام وسایل تشریفاتی را از تمام مغازه‌ها مصادره کنند و فردا زنگ تعطیل استفاده از کالای تجملی را بصدا در می‌آوریم.

مجموعه‌ای یک نحو ساختار پیدا کرده مثلاً در ادبیات مادی یک بعد می‌تواند تکرارپذیری داشته باشد. اگر تکرارپذیریها عین یکدیگر باشد، معنایش این است که همه یک مقاله را می‌خوانند. ولی وقتی بنا شد دو مقاله را بخوانند، تکرار بعضی از حروف در بعضیها کمتر می‌شود. به عبارت دیگر نحوه تغییر پذیرش متناسب در داخل یک جامعه تناسب خاصی را در جریان تکامل می‌پذیرد. لذا ضرورت دارد که دو قید بخورد یکی قید مجموعه‌ای - که الان هست - و یکی در انتقالش به مجموعه دوم که بنا بر توسعه و تکامل مورد توجه می‌باشد.

۱/۲ - تعریف «مقدمات شکل گرفته» در سه سطح

مقدمات شکل گرفته محصولات و نیروی کار و متخصص فعلی جامعه می‌باشد. البته باید توجه داشت که منظور از شکل گرفته بودن مقدمات این نیست که هیچ تغییری را نمی‌پذیرند، بلکه تغییر در اینجا تخصیص مصرفی است و نه تخصیص تولیدی و فرم‌دار و طبیعتاً در تخصیص مصرفی محدودیت بیشتر است.

۱/۲/۱ - تعیین میزان تخصیص هر یک از مقدمات شکل گرفته بدون توجه به تقاضای اجتماعی نسبت به این محصول و سایر محصولات، در تعریف انتزاعی مقدمات شکل گرفته

در تخصیص مصرفی گاه مصارف ملاحظه نمی‌شود مثلاً گفته می‌شود همه لیوانها را در فلانجا مصرف کنید یا سفارش خرید همه لیوانها از بازار داده شود. اینگونه برخورد برخوردی انتزاعی و تصمیم بریده از کلیه رفتارهای اجتماعی اتخاذ می‌شود. در اینصورت اگر تصمیم از یک مرزی گذشت، تقاضا برخورد می‌کند و به شما اجازه نمیدهد. مثلاً الان در خانه‌های مردم لیوان

ولی گاه می‌گوئیم: در ابتدا باید طلب اجتماعی تغییر کند مثلاً توزیع ثروت بگونه‌ای صورت بگیرد که دیگر کالاهای تجملی طالب نداشته باشند و در مرحله پنجم تکامل دیگر اینها برداشته می‌شوند.

اینطوری نیست که در همه کشورهای و در همه شهرهای مرکزی وسایل تجملی به یک نوع باشند بلکه شدت و ضعف دارد و لذا شما می‌توانید یک چیزی را شدید و یا ضعیف کنید. این کار در جریان تکاملی صورت می‌گیرد.

۲- بیان سه قاعده در تکثیر و تطبیق تعاریف بر اصطلاحات

۲/۱- تکاملی معنا نمودن قید سوم، مجموعه‌ای معنا نمودن قید دوم، انتزاعی معنا نمودن قید اول اصطلاحات، قاعده عام تطبیق تعاریف بر اصطلاحات در ادامه به یک بحث روشی اشاره می‌کنم. گاه می‌گوئیم: در اصطلاحات جدول باید هرگاه موصوف ما موصوف دوم بود تکاملی و هرگاه موصوف اول بود مجموعه‌ای و هرگاه وصف اول بود انتزاعی تعریف می‌شود.

۲/۲- تطبیق تعریف تکاملی، مجموعه‌ای، انتزاعی بر قیود اصطلاحات به تناسب ارزش آنها در مجموعه، قاعده عام تطبیق تعاریف بر اصطلاحات

گاه می‌گوئیم: هرگاه قید در ستون اول بود انتزاعی است، یعنی بزرگترین ستونی را که دارید (سه تا ۲۷ که ۶۴ می‌شود) اگر ۶۴ بود باید همه اینها تکاملی فرض بشود؛ نهایت در تکاملی سه معنا در سه معنا ضرب بشود و خلاصه ۲۷ معنا بدست می‌آید. حال آیا ۲۷ معنا که می‌شود معنایش این است که نوع مقدوراتی که به صیانت اضافه می‌شود و نوع صیانتی که به آن اضافه شده و نوع همدلی آن، هر سه تایش باید به سنگین‌ترین وزن برگردد،

یعنی تکاملی محض تعریف بشوند؟

۲/۳- تبدیل ۳ تعریف از هر قید به ۹ تعریف با یک مرتبه ضرب انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی در خودش

(س): این دو معیار چگونه با هم جمع بشوند؟ ما طبق معیار باید مقدورات اولیه را چون قید اول آمده انتزاعی معنا کنیم.

(ج): آنوقت معنایش این است که معنای انتزاعی مثلاً مقدورات اولیه در ۹ خانه و در اینجا بکار گرفته شده است. (س): که طبق معیار اول همه‌اش باید معنی انتزاعی بشود.

(ج): لازمه‌اش این است که در سطح اول ۹ بار تغییر معنا بدهد.

(س): تغییر معنایش بواسطه اضافه شدن آن به چیزهای متفاوت است یا خودش؟ (ج): سه معنای از آن را یک بار در سطر و یک بار در ستون می‌نویسیم.

یک معنای انتزاعی و یک معنای مجموعه‌ای و یک معنای تکاملی از هر دو وصف بدست آمد که با ضرب این سه در خودشان ۹ معنای برای هر وصف بدست می‌آید. حال در جدول معنای سنگین‌ترین را بالا و تدریجاً تا سبکترین معنا را پائین می‌گذاریم.

(س): یک مقدار مشکل می‌شود.

(ج): بله معنا کردنش یک مقدار کمی پیچیده‌تر می‌شود ولی از نظر شاخصه تحویل دادن راحت‌تر می‌شود.

(س): یعنی ما به این کار حتماً احتیاج پیدا می‌کنیم خصوصاً وقتی که بخواهیم وارد جدول فرهنگی بشویم و بعد بخواهیم اینها را تطبیق بدهیم. یعنی باید معنای هر کدام

ظرف سلیس و قاعده آن هم شیارهای دارد. در اینصورت تا او بخواهد این شکل را در نظر بیاورد خیلی طول می‌کشد تا چه برسد که به او بگوئید: این جنس را از بازار تهیه کن.

۳ - تنظیم جدول اصلی فرهنگی بر اساس اصلی قرار دادن اوصاف ساختار، فرعی قرار دادن اوصاف کارآپی و تبعی قرار دادن اوصاف توسعه

(س): همانطوریکه عرض شد قاعده ما در تنظیم جدول فرهنگی این بود که اوصاف ساختاری را موصوف دوم و بعنوان قید مهمتر مقدم بداریم. لذا طبق این قاعده به نظر می‌آید احتمال دوم هم در تنظیم جدول احتمال با قاعده تری می‌باشد.

(ج): این جدول، جدول احتمال دوم است.

(س): در اینجا همانطوریکه ملاحظه می‌کنید اوصاف ساختار جدول جامعه (عدالت، صیانت و اعتماد) موصوف دوم قرار گرفته است و البته در خود «صیانت، عدالت و اعتماد» عدالت اول و صیانت و اعتماد بعد آمده است. اوصاف توسعه موصوف اول و اوصاف کارآپی در جدول جامعه بعنوان قید اول قرار گرفته است. در هر سه تا باز این تغییر و جابجایی رخ داده، یعنی قید وسط، اول آمده و بعد هم طبق قاعده ضرب شده است.

۳/۱ - قرار گرفتن مقدمات شکل گرفته (وصف کارایی)

پس از مقدمات شکل‌پذیر (وصف ساختاری) در درون جدول فرهنگی با در نظر داشتن اولویت تغییر

(ج): حال باید به این نکته توجه داشت که بهتر است مقدمات شکل‌پذیر را (چه در نیروی انسانی و چه در منابع طبیعی) از نظر فرهنگی موضوع صحبت قرار دهیم. یعنی ما ابتدائاً نمی‌توانیم شرایط پرورش طفل از تولد تا شش سال را موضوع بحث قرار بدهیم زیرا او را جامعه

از این واژه‌ها معلوم باشد تا بتوانیم بر اساس آن تطبیق بدهیم.

(ج): ولی کار می‌برد. یعنی یک بار دیگر شما مجبور می‌شوید مثلاً مقدمات اولیه را در ۹ سطح معلوم کنید. (س): یعنی سه تعریف آنرا به نه تعریف تبدیل کنیم.

(ج): نهایت ممکن است که در آنجا مقدمات در سطح بالای جدول ذکر شود که انسان، ابزار امکان باشد مثلاً می‌گوئید: انسان با خصوصیاتش این‌گونه و امکان با خصوصیاتش این‌گونه و ابزار هم این‌گونه قرار می‌گیرد.

(س): ما باید یک دور ساده تا آخر جدول برویم تا یک اعتماد عمومی برای ما نسبت به کارآئی این جدول برای طبقه بندی عناوین پیدا بشود.

(ج): یعنی از اول اینقدر پیچیده اش نکنید تا بکار گرفتنش برایمان سخت باشد. بعبارت دیگر برای سهولت کار اول ضرب‌های دو زقمی را انجام بدهید.

(س): در این چند روزی که فکر می‌کردم به این نتیجه رسیدم که به آسانی نمی‌توانیم این عناوین را راهنمای طبقه بندی عناوین مصوب مجمع قرار بدهیم.

(ج): ولکن اگر این‌گونه عمل کنید درست می‌شود. شما این دو قاعده را در آن بکار ببرید.

(س): خود این واژه‌ها و اصطلاحات و مفاهیمی که داریم یک مقداری حداقل ابتدائاً به نظر نامفهوم می‌باشند.

(ج): طبیعتاً مفاهیم وصفی هستند و مفاهیم وصفی غیر از مفاهیم موضوعی و اضافی می‌باشند. معرفی یک شی به وصف آن برای کسی که شیء را ندیده خیلی مشکل است. مثلاً کسی لیوان را ندیده باشد و شما به او بگوئید: لیوان ظرفی استوانه‌ای است که دهانه آن مثلاً حدود ۷ سانت و طول آن مثلاً ۱۲ سانت است و جنس این

مورد بحث قرار میدهد؛ ولی میتوانیم دوران دبستان تا دوران تخصص را موضوع بحث قرار بدهیم. حتماً در اول کار هم باز هم نمی‌توانیم از دبستان آغاز کنیم بلکه باید مثلاً از دوران ماقبل از تخصص - که اطلاعات عمومی دارند - شروع کنیم زیرا تصرف در اینها برای شما سهل الوصول تر است.

(س): برای چه کاری و ما چه کار کنیم؟

(ج): موضوعاتی هستند که شکل‌پذیر هستند و می‌خواهیم به آنها شکل فرهنگی بدهیم.

(س): کی و چگونه بدهیم؟

(ج): ما کار را روی کدام قسمت از نیروی انسانی (از اول تولد تا تخصص) شروع کنیم؟ متخصصین بمنزله محصولات شکل گرفته هستند و می‌گوئیم: باید در اینها ابتدا الگوی تخصصی را عوض کرد. مقدمات اولیه را که در اینجا در رده دو قرار داده‌اید آیا می‌توان اینگونه صحبت کرد که پس از اینکه ساختارها را اول آوردید، توسعه را آخر ببرید؟

(س): آیا مقدمات اولیه را آخر ببریم؟

(ج): اسم مقدمات اولیه را مقدمات زمانی و توسعه بگذارید و آن را آخر ببرید زیرا توسعه آخرین چیزی است که در دسترس ما قرار می‌گیرد. از نظر فرهنگی مقدمات شکل گرفته (که معنای اقتصادی میدهد) را ابتدائاً نمی‌توان تغییر داد و بلکه تنها می‌توان الگوی تخصیص آنها را عوض کرد. ولی چیزی را که می‌توانید بیشترین تصرف فرهنگی را در آن بکنید مقدمات شکل‌پذیر می‌باشند. البته در بعد سیاست و اقتصاد بگونه دیگری باید برخورد کرد.

مثلاً امام (علیه السلام) در سال ۴۱ توانستند مقدمات شکل‌پذیر را شکلی خاص بدهند، یعنی یک حالت تسلیم

برایشان ایجاد کنند که احیاناً مقدمات شکل گرفته جامعه هم یک تأثیر ابتدائی پیدا کردند. یعنی یک تردید گذرا پیدا کردند و منظور از تردید گذرا اینست که شکل گرفته‌ها تا آخر نیامدند و بلکه یک مدت محدودی در امور سیاسی می‌ایستادند و دوباره به شکل قبلی بر می‌گشتند. شکل‌پذیرها به نسبت تا آخر انقلاب آمدند ولی نه بعنوان اینکه صد درصد حضور پیدا کنند. اما امام (علیه السلام) از نظری بینش انقلابی در سال ۴۱ که در تبعید بودند و بعد آزاد شدند فرمودند: طرفداران ما اطفال در گهواره هستند، یعنی مقدمات اولیه‌ای که شکل‌پذیر شدند در دوران انقلاب حاضر به کشته شدن شدند ولی نوعاً شکل‌پذیرها حاضر به کشته شدن نمی‌شدند. یعنی گرایش غالب این نبود که برای کشته شدن بیایند. شکل گرفته‌ها تا یک اندازه‌ای هم تقریباً برابر شهادت می‌ایستادند مگر در موارد استثنائی که تصمیم در آنها اصل بود و نه تفکر زیرا اگر تفکر اصل بود براحتی قبول نمی‌کردند.

با توجه به این مطالب، آیا در تنظیم جدول وقتی ساختار را اول آوردیم باید سیاسی را دوم بیاوریم یا اقتصاد را؟

۳/۲ - لزوم دخالت دادن اولویت اجرایی در تعریف اجرایی موضوع (به خلاف تعریف تئوریک)

(س): برای مشخص شدن مطلب من یک سئوالی طرح می‌کنم و آن اینکه آیا ما در تنظیم جدول باید نظر به اولویت در تغییر داشته باشیم یا اینکه اینکار برای مرحله معادله است؟ یعنی ما یک پله عقب برگردیم و جدول جامعه را ملاحظه کنیم. در جدول عمومی جامعه ما اگر بخواهیم طبق اولویت متغیر نگاه بکنیم نباید اوصاف توسعه را موصوف دوم بیاوریم و باید مثلاً اوصاف کارآئی

می‌گوئیم: ما مدل مطلوب‌مان از نظر تعریف و توصیف این است.

(ج): مدل نظری ما این است.

(س): یعنی شکل نرمال موضوع این است.

(ج): این مطلب مهم است که آیا معنای شکل نرمال، شکل نرمال اجرائی.

(س): یعنی شکل نرمالی که در ترسیم آن به آنچه که در عالم است کاری نداریم.

(ج): این شکل نرمال را بصورت مطلوب نمی‌توانیم ذکر کنیم بلکه تنها شکل نرمال منطقی است و میتوانیم بگوئیم که هیچ وقت به این نقطه نمی‌رسیم.

(س): و نقطه آغاز باید همین باشد و بر اساس آن آمار، شاخصه ارائه می‌دهیم و توصیف وضعیت می‌کنیم و در آخر کار معادله حرکت و تغییر ارائه می‌دهیم.

(ج): این یک احتمال است. احتمال دوم این است که بگوئیم که اصولاً انسجام منطقی نظری به تطابق ممکن نیست که در خارج باشد. لذا وقتی قدرت تعریف نظری پیدا کردیم باید یک مدل عملی درست کنیم که بصورت عام باشد، یعنی هم نقطه شروع و هم نقطه پایان را در بر بگیرد.

(س): اگر مدل عملی شد مقید به وضعیت فعلی می‌شود.

(ج): خیر، مدل عملی را عام میتوانید فرض کنید. در مدل عملی می‌گوئیم همیشه در تاریخ ابتدا مقدمات شکل‌پذیر و سپس مقدمات شکل گرفته تحت تأثیر قرار می‌گیرند. بعبارت دیگر ظرفیت چهار را برای شکل‌پذیر و ظرفیت دو را برای شکل گرفته در نظر می‌گیریم. اما در

را موصوف دوم بیاوریم. ولی به نظر می‌رسد که این کار مربوط به زمانی است که می‌خواهیم مدل جامعه را در جدول تعریف ببریم.

(ج): یعنی تعریف تئوری با تعریف اجرائی تفاوت می‌کند. گاه شما بدنبال بیان انسجام تئوری نظریه می‌باشید ولی گاهی شما می‌خواهید سیاست ارائه دهید که در اینصورت باید نظری هم به عینیت داشته باشد. اگر می‌خواهید نظر به عینیت داشته باشید آنوقت باید اولویت اجرائی را مد نظر قرار دهید.

(س): آنوقت می‌گوئید بر اساس این تئوری، معادله تغییر چیست؟

(ج): بعبارت دیگر اولویت اجرائی چیست؟ اولویت اجرائی را در مرحله بعد هم میتوانید معین کنید و می‌توان دو مرحله‌اش کرد.

(س): حالا اگر ما بخواهیم طبق این مسئله عمل کنیم آیا بعد از اینکه اوصاف ساختار را اول قرار دادیم اوصاف توسعه را دوم قرار بدهیم یا اوصاف کارآئی را؟

(ج): اگر اولویت نظری مد نظر است اوصاف توسعه و اگر اولویت اجرائی مد نظر است اوصاف کارآئی را دوم می‌آورید. به نظر ما اولویت اجرائی موضوع بحث‌مان است زیرا می‌خواهید اصطلاحات جدول را یک طرف جدول تعریف و سیاست‌های کلان نظام را طرف دیگر بنویسید که در سیاست‌های کلان نظام باید حتماً نظری به اجراء هم داشته باشید.

(س): همانطوریکه ما تعریف نظری از یک موضوع می‌کنیم و وقتی می‌خواهیم معادله تغییر اجرائی برای آن ارائه دهیم به پیکره آن تعریف نظری دست نمی‌زنیم، بلکه

تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی در خودشان می‌باشد.

(ج): شما هر قدر تشابه را کم بکنید، قدرت تطبیق را بالا می‌برید. همیشه تطبیق وقتی تمام می‌شود (ولو به وصف باشد) که تکرار در کار نباشد.

(س): حال به بحث قبلی بر می‌گردیم. ما در آنجا فرهنگ اجتماعی عمومی و تخصصی داشتیم و اینها را در خودشان ضرب کردیم و یک جدول ۲۷ تایی به این کیفیت درست شد. در این جدول موصوف دوم همان ۳ قید اصلی (اجتماعی، عمومی و تخصصی) است که متناظر با این سه وصف جدول می‌باشد.

(ج): به همان شرطی را که در آن قاعده گفتیم به اینکه ابتدا مفردات را انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی تعریف کنید و بعد بتوانید آنها را به ۹ برسانید. سپس (به اصطلاح منطق انتزاعی) برای آنها جنس و فصل بگوئید که در اینصورت تطبیق آسانتر می‌شود.

۴/۱ - تقدم تکثیر تعاریف بر تطبیق اصطلاحات به

عناوین عینی

(س): بنابر فرض که ما بتوانیم هر وصف را ۹ تعریف کنیم، آیا برای تطبیق با عناوین مصوب مجمع نیاز جدول واسطه‌ای نداریم و مثلاً خود همین مقدمات شکل‌پذیر همفکری تطبیق با یکی از عناوین می‌کند یا اینکه برای تطبیق باید از یک جدول واسطه‌ای (مانند جدولی که از ضرب اجتماعی، فرهنگی، علمی بدست می‌آید) استفاده کنیم؟ یعنی این جدول را تبدیل جدول منطقی مان به عناوین عینی قرار بدهیم. آیا این واسطیت لازم است یا خیر؟

(ج): بعبارت دیگر شما می‌خواهید بگوئید: چگونه

مقدورات توسعه و تکامل انسانهایی با حساسیت‌های دیگری بوجود می‌آیند. بنابراین مقدمات اولیه هرچند تقدم تبعی نظری دارد ولی در وصول و عمل تأخر دارند.

۳/۳ - مقدم نشدن اوصاف کارایی بر اوصاف ساختار برای حفظ موضوع (یعنی تغییر ساختارها) در جدول فرهنگی

(س): حالا اگر ما بخواهیم بصورت اجرائی عمل بکنیم مثلاً در «همفکری، همدلی، همکاری» آیا نباید همکاری را اول و حتی به جای همفکری بگذاریم؟ (ج): بسیار خوب همکاری یک امر اقتصادی است و باید جلو بیاید.

(س): حالا از بحث قبلی یک نتیجه بگیریم. ما اگر بخواهیم طبق این قاعده - که ابتدا اوصاف ساختار و بعد کارائی و بعد توسعه می‌آید - عمل بکنیم ترتیب قیود بعدی را هم باید به همین ترتیب عوض کنیم. زیرا مبنای تغییر هم این است که چون امکان تغییر در اوصاف کارائی بیشتر از اوصاف توسعه است.

(ج): بله باید هم در نحوه معنا کردن و هم در نحوه جابجا شدن جدول دوباره تنظیم شود.

۴ - ضرورت تکثیر تعاریف و اجتناب از تعاریف تکراری برای کم کردن تشابه و زیاد کردن قدرت تطبیق

(س): منظور شما از معنا کردن چیست؟

(ج): یعنی اولی را انتزاعی و دومی را مجموعه‌ای و سومی را تکاملی، سپس اینها را در خودشان ضرب کنیم تا برای هر وصف ۹ تعریف داشته باشیم. در اینصورت دیگر در جدول معنای تکراری اصلاً نخواهید داشت و لذا از نظر مفهومی دچار اشتباه و تشابه نمی‌شوید.

(س): بنابراین مرحله بعدی بحث بررسی ضرب

۵/۱ - مستقل دیدن «شی، انسان و رابطه»؛ فارق سه

سطح تعریف انتزاعی

(س): اگر روش کار نداشته باشیم تبدیل سه تا به ۹ تا، مشکل می شود. در مرحله اول شما قاعده را فرمودید به اینکه انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی به چه معنا می باشد، لذا ما براحتی طبق قاعده توانستیم اوصاف را در سه سطح معنا کنیم. حالا هم اگر قاعده بیان شود کار براحتی صورت می گیرد.

(ج): «انتزاعی، انتزاعی انتزاعی» معنایش این است که هم موضوعات و هم احکام موضوعات مستقل از یکدیگر ملاحظه می شوند. عبارت دیگر هم شیئی و هم انسان و هم رابطه مستقل دیده می شوند. در مجموعه ای هر سه اینها در ارتباط با هم ملاحظه می شوند.

۵/۲ - مستقل دیدن «عمل، نظر و حالت»، فارق دیگری برای

سه سطح تعریف انتزاعی

(س): معیار سه سطح شدن انتزاع انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی چیست؟

(ج): انتزاع یعنی جدا شدن و این جدا دیدن هم به جدا دیدن عینی و هم به جدا دیدن نظری و هم به جدا دیدن روحی اطلاق می شود. البته این تنها یک خیال است که بتوان مثلاً یک نفر حساسیت و حالش مطلقاً جدا ملاحظه شود زیرا یک حالت در نظام حالت شکل می گیرد و نمی توان یک صفت را بریده از نظام حالت تحلیل کرد. به درباره امور نظری می توان محصولات را از منطق برید ولی محصولات منطق انتزاعی نمی توانند نسبت را ملاحظه کنند. منطق انتزاع نظام، تقسیم و مقسم و اقسام را خطی پایین می آورد ولی نمی تواند تأثیر احکام را در یکدیگر ملاحظه کند.

این اصطلاحات تطبیق به عناوین و موضوعات مصوب

مجمع می شود؟ به نظر می رسد که ابتدا شما عناوین را ۹ معنا بکنید و ۲۷ معنای غیر مشابه در جدول داشته باشید. سپس این اصطلاحات را در یک خط تعریف کنید و در آخر از آنها در معنا کردن این جدول ۲۷ تائی (فرهنگ اجتماعی، عمومی و تخصصی) استفاده می کنید.

۵ - بحث مقدماتی پیرامون معیار تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی

(س): قاعده ای که در تکثیر دوباره تعاریف انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی گفته شد به مقداری کار را مشکل می کند.

(ج): من در تعاریف سه گانه هر وصف معمولاً نوعاً این را سه مثال می زدیم که منظور از این سه مثال، همان سطح دوم تکثیر است که اگر به متن رجوع کنید مشخص می شود، مثلاً هم مثال از انسان و هم از ابزار و هم از اشیاء می زدم یا در تعریف صیانت سعی می کردم معنای صیانت را در برتری فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بیان کنم.

(س): حداقل باید شاخصه ها را به ما ارائه دهید.

(ج): مثلاً صیانت اخلاقی، صیانت فرهنگی و صیانت منطقی هم صیانت فرهنگی است.

(س): یعنی آن سه تایی که مبداء اختلافش مثلاً در انسان، امکان ابزار سه تا می شود...

(ج): مثلاً «اخلاق، احکام، تکنولوژی»

(س): حالا اینها را در هر کدام از اوصاف منظم تر بگوئید.

(ج): می توان براحتی تنظیم کرد.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۲/۱۰

جلسه ۱۹

تفظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

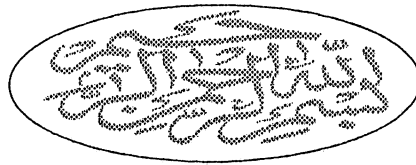
بررسی قواعد تکثیر تعاریف و بکارگیری آن در اصطلاحات مدل فرهنگی

فهرست

- ۱ * مقدمه - طرح سنئوال
- ۱ - لزوم احتیاج به سه دسته قاعده برای بیان چگونگی تکثیر تعاریف؛ چگونگی بکارگیری تعاریف در اصطلاحات؛ چگونگی دسته‌بندی مواد ۱
- ۱/۱ - قواعد چگونگی تکثیر تعاریف ۱
- ۱/۱/۱ - تقسیم مفهومی (انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بودن) اولین معیار تکثیر تعاریف ۲
- ۱/۱/۲ - تقسیم موضوعی دومین معیار تکثیر تعاریف ۳
- ۱/۲ - قواعد چگونگی بکارگیری تعاریف در اصطلاحات ۳
- ۱/۲/۱ - تعیین کننده بودن اختلاف مراتب ارزش مابین منزلتهای قرارگیری اصطلاحات ۳
- ۱/۲/۲ - اول، دوم یا سوم بودن قید بیانگر اختلاف منزلت قیود در هر اصطلاح ۳
- ۱/۲/۳ - در خانه اول از هر سطر تعریف تکاملی، در خانه دوم تعریف مجموعه‌ای و در خانه سوم تعریف انتزاعی قرار می‌گیرد ۴
- ۱/۲/۴ - امکان قرار دادن نام جدید بر روی تعریف پس انجام گرفتن تعریف طبق قواعد فوق ۴
- ۱/۳ - ادامه بررسی قواعد تکثیر تعاریف ۴
- ۱/۳/۱ - ضرورت تقویم تکثیر مفهومی و موضوعی ۴
- ۱/۳/۲ - بدست آمدن موضوعات از خارج مجموعه مدل فرهنگی ۵
- ۲ - تعیین موضوعات لازم برای تکثیر تعاریف، از جدول جامعه ۵

- ۲/۱- وجود وحدت رویه در تعیین موضوعات به وسیله جدول جامعه ۶
- ۲/۲- از هر سه سطر جدول جامعه، سطر اول علت، سطر سوم معلول (اثر) سطر دوم موضوع و عوامل مؤثر در تغییر موضوع آمده است ۶
- ۲/۳- توضیح موضوع بودن نیازهای تکاملی، نیازهای صنفی، نیازهای فردی برای مقدمات شکل گرفته ۶
- ۲/۴- امکان تکرار موضوع همدلی در همفکری و همکاری، موضوع صیانت در عدالت و اعتماد، موضوع مقدمات اولیه در مقدمات شکل پذیر و شکل گرفته ۸
- ۲/۴/۱- تغییر معنای موضوعات با تکرار آن در سه وصف ۸
- ۲/۵- امکان استفاده از هر یک از اوصاف بیانگر «علت، موضوع و اثر» در تکثیر تعاریف ۹

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۱۹
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۲/۱۰
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۶/۲۲
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



« ۵۶ دقیقه »

بررسی قواعد تکثیر تعاریف و بکارگیری آن در اصطلاحات مدل فرهنگی

مقدمه: طرح سؤال

قرار گرفته و لذا ۹ تعریف انتزاعی احتیاج داریم.

۱- لزوم احتیاج به سه دسته قاعده برای بیان چگونگی تکثیر تعاریف؛ چگونگی بکارگیری تعاریف در اصطلاحات؛ چگونگی دسته‌بندی مواد
۱/۱- قواعد چگونگی تکثیر تعاریف

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسه قبل، قرار بر این شد که تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی هر یک از اوصاف جدول با یک‌بار در خودشان ضرب شدن به ۹ تعریف تبدیل شوند. در این قسمت دو سؤال مطرح است:

سؤال اول اینکه معیار تکثیر چه چیزی قرار می‌گیرد؟
سؤال دوم اینکه اگر منظور از این تکثیر اینست که مشابهت در جدول اصطلاح پیدا نشود باز در صورتی که ما اینکار را هم کنیم مشابهت پیدا می‌شود. شما دو معیار فرمودید: یکی اینکه قید اول هر اصطلاح انتزاعی و قید دوم مجموعه‌ای و قید سوم تکاملی است.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: برای تبدیل آنها به ۹ تا باید سه سطح در سه موضوع باشد.

(س): عرض من اینست که ما آن قاعده اول را هم اگر بخواهیم رعایت کنیم نتیجه آن خواهد شد که مقدمات شکل‌پذیر به سه تعریف تبدیل می‌شود ولی ۹ بار قید اول

(ج): مسئله اول این بود که ما باید بتوانیم از نظر روش تعریف (نه نظام تعریف) یک مفهوم را تکثیر و گسترده کنیم. برای اینکه به سه دسته قواعد نیاز داریم؛ اولاً: قواعد تجزیه یک مفهوم به مفاهیم متعدد لازم و کافی و ثانیاً: قواعد بکارگیری تعاریف در اصطلاحات و ثالثاً: قواعد دسته‌بندی مواد. بنابراین سه قسمت داریم، یکی اینکه چگونه تکثیر کنیم؟ و دوم اینکه چگونه بکار بگیریم، یعنی چه معنایی در کجا و در چه خانه‌ایی از جدول قرار گیرد؟ و سوم اینکه چگونه موادش را دسته‌بندی کنیم؟ لذا باید ابتدا پیرامون این سه قاعده بحث کنیم.

(س): قاعده دوم و سوم چه فرقی دارند؟

(ج): بکارگیری یک نحوه تقسیم دیگر برای مفهوم

کلی است. بکارگرفتن یعنی منزلت معرفی کردن و اینکه چه معنایی دارد.

(س): خودش از ابتدا ماده بوده است یعنی یک ماده‌ایی را تکثیر کردیم و بعد برایش جایگاه معلوم کردیم.

(ج): کاری را که می‌خواهیم انجام بدهیم توضیح همین است. ماده‌ایی را که داریم نوعاً نام و نام کلی هم هست و لذا مصادیق متعددی دارد. ما در روش تکثیر تدریجاً این امور را خاص می‌کنیم ولی نه یک خاص ساده بلکه یک خاصی که نسبتش را به سایر خاصهایی که تحت یک کلی هست معین می‌کنیم و این اساساً شالوده کاری است که با آن می‌خواهیم مجموعه درست کنیم.

بنابراین همیشه یک مرحله از کار تجزیه کردن و یک مرحله‌اش به هم مربوط دیدن و یک مرحله‌اش هم توزیع کردن می‌باشد.

۱/۱/۱ - تقسیم مفهومی (انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بودن) اولین معیار تکثیر تعاریف

مثلاً: مقدمات شکل‌پذیر را ابتدا باید در سه سطح معنا کنیم. یکبار آن را بدون ارتباط با سایر خصوصیات و مجرد ملاحظه کنیم. یعنی اشیاء زیادی هست که همه آنها را جدا جدا ملاحظه می‌کنیم و بجهت یک خصلت مشترک یک نام برایشان انتخاب می‌کنیم. بنابراین واقعیتشان از هم جدا می‌باشند و ارتباط در آنها بعنوان مقوم ماهیت فرض نشده است و کانه ماهیات مستقله می‌باشند. حال اینگونه ملاحظه کردن (انتزاعی) گاه در مفهوم و گاه در اشیاء و گاه در روابط می‌باشد. مثلاً در کیفیت تنظیم یک نحوه رابطه، تنها وجه مشترکش را نگاه می‌کنیم.

گاهی مقدمات را مجموعه‌ای ملاحظه می‌کنیم مثلاً قدرت فلان شخص به عنوان یک مقدر مجزای از سایر

قدرتها نیست. لذا وقتی در اینجا قدرت را می‌گوئیم از یک جهت خاص آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

لیوان یک شیء است و وقتی صحبت از استقلال این لیوان می‌شود (در محصولات شکل گرفته) دیگر صرفنظر از نحوه پیدایشش می‌کنیم. گاه ارتباطات هم ملاحظه می‌شود مثلاً می‌گوئیم مواد اولیه آن معدنی است و مواد ثانویه سلیسهای شکل نیافته است و این سیر را در تخلیصش دارد. بنابراین تصمیم‌گیری در امر لیوان‌سازی نمی‌تواند مطلق باشد زیرا اولاً: مقدار منبع سلیس مطلق نیست که همه عالم سلیس باشد، ثانیاً: قدرت استخراجش مطلق نیست. یعنی نمی‌توان گفت: همه جامعه لیون بسازند، ثالثاً: سلیسهایی را که ما خارج کردیم همه‌اش لیوان نمی‌شود و بلکه مصارف متعددی دارد که آن مصارف این مصرف را مقید می‌کنند. این ساده‌ترین وجه ارتباطی هست که می‌توان ملاحظه کرد. یعنی در ملاحظه دیگر ارتباط آن باجاذبه عمومی و جاذبه خصوصی بیان شده است و تنها در روابط جامعه ملاحظه شده است و لذا می‌گوئیم تولید آن هم به استکان و هم به شیشه و هم به لامپ و سایر موضوعات نسبت دارد. لذا تخصیص مرتباً حد می‌خورد. همچنین تخصیص به تکنولوژی هم مربوط است. تکنولوژی نفربر یا اتوماتیک باشد تخصیص یک معنا پیدا می‌کند. یا اینکه سرعت تبدیل داشته و سریع استخراج شود در نحوه تخصیص تأثیر دارد. همچنین به فرهنگ و مفاهیم هم ارتباط پیدا می‌کند چرا که روابط اجتماعی قدرت خرید و سفارشات تولید را معین می‌کند. بنابراین مقدر در مجموعه اینگونه ملاحظه می‌شود ولی در جریان تکامل قید دیگری هم می‌خورد. در تکامل باید ملاحظه کنیم که آیا تکامل مقدر تکامل سرمایه‌داری

است، یعنی اصل در تکاملش طبقات است، یا اصل در آن عدالت اجتماعی است؟

۱/۱/۲ - تقسیم موضوعی دومین معیار تکثیر تعاریف

تا اینجا تقسیمات مفهومی تمام شد ولی هنوز نگفته‌ایم که مقدورات بر حسب موضوع چند دسته می‌شوند. مقدورات مثلاً انسانی، ارتباطی، مصرفی می‌باشند. یا مثلاً اگر بگوئیم انسان، ارتباط و امکان فرض دارد باید سه‌تای دیگر را در جدول جامعه پیدا کنیم. بنابراین این مقذور از نظر موضوع هم قابل تقسیم هست. بعبارت دیگر هر وصفی هم از نظر مفهومی تقسیم به انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی می‌شود و هم از نظر موضوعی تقسیم می‌شود که از هر وصف ۹ تعریف بدست می‌آید. بنابراین هر وصف مفهوماً سه‌گونه و موضوعاً هم سه‌گونه می‌باشند.

۱/۲ - قواعد چگونگی بکارگیری تعاریف در اصطلاحات

۱/۲/۱ - تعیین کننده بودن اختلاف مراتب ارزش مابین

منزلتهای قرارگیری اصطلاحات

بنابراین دیگر مثلاً وصف مقذور معنای عامی ندارد بلکه دارای ۹ معنا و تعریف می‌باشد که در جدول باید مقذور به این ۹ تعریف معنا شود که هرکجا موضوعی خاص می‌باشد که به موضوعات دیگر قید می‌زند. همچنین ۹ معنای همکاری، همفکری، همدلی و دیگر اوصاف داریم که در اینصورت در جدول هیچگونه تعریف تکراری موجود نمی‌باشد.

اما چگونه باید این تعاریف را در منزلتهای جدول بکار بگیریم؟ ما در جدول ۹ ستون داریم و باید بین اینها شیب برقرار کنیم. البته فعلاً ما دنبال این نیستیم که مثلاً بگوئیم: درشت‌ترین خانه از نظر منزلت خانه اول یا خانه آخر هست و بلکه باید پیرامون این مطلب بعداً صحبت کنیم.

فعلاً صحبت بر سر این است که باید بین این خانه‌ها شیب باشد؛ چه شیبش از پائین به بالا و چه از بالا به پائین باشد. ما باید حتماً نسبت این سه سطح را (سه دسته ۹ تائی) به همدیگر بیان کنیم، مثلاً باید بتوانیم بگوئیم: چهار اول و دو بعد و یک بعد می‌باشد. یعنی باید ارزشها را معین کنید و بعد باید این سه سطح را هم معین بفرمائید که آیا سه سطح عمودی یا افقی معنا می‌شوند و اگر افقی هست باید اینطور معنا شود؟ بعد از ایندوکار آنوقت شما باید بتوانید بگوئید که مثلاً ۳ تائی اول مقدورات شکل‌پذیر در ستون اول و سه‌تای دوم در ستون دوم می‌باشند، یعنی سه معنای انتزاعی در ستون اول می‌آید.

۱/۲/۲ - اول، دوم یا سوم بودن قید بیانگر اختلاف منزلت

قیود در هر اصطلاح

(س): در ۹ تائی اول اصطلاحات قید اول

شکل‌پذیر است.

(ج): آیا شکل‌پذیری را که می‌خواهیم در خانه اول از

سطر و ستون بکار بگیریم با خانه آخر به یک‌گونه است یا

می‌گوئید آنکه ضریبش بیشترین هست، هرچند نسبت به

وصف دوم موضوعاً انتزاعی هست ولیکن منزلتاً

انتزاعی نیست.

(س): قید اول نسبت به قید دوم.

(ج): قید اول نسبت به قید دوم و قید دوم نسبت به

قید سوم.

اگر چه ما گفتیم: اولی انتزاعی، دومی مجموعه و

سومی تکامل است ولیکن این قید، قید منزلتش هست و نه

قید مفهومی که در اینجا بکار می‌گیرد.

بصورت یک نام نباشد. بعد از این مرحله روی سر هر کدام یک نام می‌گذارید.

با این جدول دیگر شما می‌توانید براحتی نسبت به موضوعات فرهنگی نظر دهید و دیگر اینگونه نیست که مثلاً: بصورت مطلق بگوئیم عدالت اجتماعی یا نیروی فرهنگی بلکه نیروی فرهنگی گاه در سیاست، گاه در فرهنگ و گاه در اقتصاد مطرح است. بنابراین برای هر خانه می‌توانید موضوع خاص تعریف کنید. البته مطلوب نهائی برای ما اینست که اینها را به ۷۲۹ وصف تبدیل و نتیجه بگیرید که جامعه ۷۲۹ موضوع فرهنگی دارد و بگوئیم: کل موضوعات فرهنگی از اینها خارج نیستند و اقتشار اجتماعی انسانها از نظر فرهنگی در این قسمت جدول و مجموعه ابزارهای فرهنگی هم در این قسمت و هزینه‌های اقتصادی فرهنگی هم در این قسمت می‌باشد.

آنوقت باید بتوانیم اینها را در جدول توازن ببریم. البته فعلاً چنین انتظاری نیست و کار یک مقدار کلی‌تر است. در اینجا ما تدریجاً نظامی از وصف درست می‌کنیم و به سوی شاخصه عینی حرکت می‌کنیم، لذا جدول تخمینی درست می‌کنیم که با این جدول قدرت گمانه‌زنی و دستیابی به شاخصه بیشتر می‌شود.

۱/۳ - ادامه بررسی قواعد تکثیر تعاریف

۱/۳/۱ - ضرورت تقویم تکثیر مفهومی و موضوعی

(س): حضیر تعالی می‌فرماید که ما غیر از انتزاع، مجموعه و تکامل موضوع را در تکثیر دخالت می‌دهیم.
(ج): برای تکثیر موضوعی حتماً از جدول جامعه استفاده می‌کنیم.

(س): قبل از این مطلب یک ابهام برای ما می‌باشد و آن اینکه ما بنایمان از این تکثیر این است که بیائیم خود

۱/۲/۳ - در خانه اول از هر سطر تعریف تکاملی، در خانه دوم تعریف مجموعه‌ای و در خانه سوم تعریف انتزاعی قرار می‌گیرد

مثلاً مقدور انسانی سه معنا شده که معنای انتزاعی‌اش خانه سوم و معنای مجموعه‌ایش خانه دوم و معنای تکاملیش خانه اول است.

(س): در مثلاً انسان، امکان، ارتباط، اگر انسان مهمتر است آن را اول می‌آوریم ولی نمی‌دانیم آن را در سطر یا در ستون بیاوریم. یعنی انسان در سه سطر عنوان می‌شود یا در سه خانه ستون؟

(ج): بنابراین انسان در سطر اول و ارتباط در سطر دوم و امکانات در سطر سوم می‌آید.

البته قید همفکری را به گونه دیگری ملاحظه می‌کنید و می‌بینید که همفکری ۹ تایش پشت سر هم دیگر و در سطر آخر است.

(س): البته در هر سطری سه تا است و در یک سطر نیستند. در سطر اول ستون اول و در ستون چهارم و در ستون هفتم می‌باشد. آیا همان حکمی را که درباره این سه تا بیان فرمودید در یک و چهار و هفتش هم عمل کنیم؟

(ج): بله آن قاعده همه جا جاری می‌شود، چه پهلوی هم باشند و چه نباشند، یعنی اختلاف منزلتشان حکم می‌کند که چه گونه باشند.

۱/۲/۴ - امکان قرار دادن نام جدید بر روی تعریف پس

انجام گرفتن تعریف طبق قواعد فوق

بعد از طی این مراحل حتماً برای هر خانه یک معنا ارائه می‌دهید که روی هم ۲۷ معنا می‌شود. البته در ابتدای کار شما معنای هر خانه را در یک سطر بنویسید تا دیگر

در روش‌سازی فلسفی بخواهیم آن را تکثیر کنیم و حقیقتش را بدست بیاوریم نیست بلکه می‌خواهیم تقسیمات عینیش را بدست بیاوریم، هرچند تقسیم مفهومی هم داشته باشد.

۱/۳/۲ - بدست آمدن موضوعات از خارج مجموعه

مدل فرهنگی

حالا چرا تنها موضوعی یا تنها مفهومی تقسیم نمی‌کنیم؟ برای اینکه نه می‌خواهیم تنها کار فلسفی در تعاریف انجام دهیم (در صورتی که تنها مفهومی تقسیم کنیم) و نه می‌خواهیم ضعف در طبقه‌بندی موضوعات عینی جامعه داشته باشیم (در صورتی که تنها موضوعی تقسیم کنیم) زیرا موضوع اگر با مفهوم طبقه‌بندیش تمام نشود قدرت هماهنگیش بسیار ضعیف می‌شود.

(س): این مطلب روشن شد، حالا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه در جدول این اوصاف به یک چیزی اضافه شده‌اند، حال آیا خود آنها موضوع نیستند؟

(ج): خیر، شما ابتدا اوصاف را تک تک ۹ بار تعریف می‌کنید و بعد در جدول با هم ترکیب می‌کنید

(س): ما موضوعات را برای تکثیر موضوعی از کجا بیاوریم؟

(ج): موضوع را باید از جدول بدست بیاورید که خود این عناوین را از آن آورده‌اید که همان جامعه است.

۲ - تعیین موضوعات لازم برای تکثیر تعاریف، از جدول جامعه

بنابراین ما فقط باید تطبیقی روی جدول جامعه برای بدست آوردن موضوعات داشته باشیم.

(س): یعنی موضوعات را در هر عنوان معنا کنید.

(ج): حالا مثلاً می‌گویم مقدمات شکل‌پذیر در اینجا

تعریف انتزاعی یا مجموعه‌ای را سه سطح کنیم، ابتدا گفتیم انتزاع، مجموعه، تکامل را در خودش ضرب می‌کنیم، یعنی مثلاً بگوئیم انتزاع انتزاع، انتزاع. حال باید برای تعریف انتزاعی وصف سه سطح تعریف کنیم آنچنان که برای وصف ابتدا سه سطح تعریف کردیم.

(ج): سؤال شما اینست که آیا تجزیه همیشه مفهومی انجام می‌گیرد که مثلاً بگوئیم انتزاع انتزاع انتزاع؟ در این صورت خود انتزاع موضوع تقسیم قرار می‌گیرد مثلاً در یک تعریف فلسفی گاه منطبق آن انتزاع و گاه استدلالی که تحویل داده انتزاعی و گاه نسبت بین مفاهیم انتزاعی و موادی را سنجیدن هم با یک روش انتزاعی صورت می‌گیرد، یعنی روشی که بکار گرفته شده در ماده‌ایی که این استدلال را تحویل داده، آن روش هم انتزاعی است. بنابراین سه‌گونه انتزاع «انتزاع در سطح منطق، انتزاع در بکارگیری منطق در ماده، انتزاع در تعریف شیء و محصول» داریم که این سه رتبه از انتزاع می‌باشند. عین همین مطلب را در مجموعه‌ای و تکاملی می‌توانید بگوئید: ولی در این صورت فقط انتزاع را خرد کرده‌اید و نگفتید موضوعات منتزاع چه چیزهایی هستند؟ بنابراین اگر برای هر وصف یک جدول ۹ تایی درست کنید در سطر جدول عناوین مفهومی و در ستون موضوعات می‌آیند. بله اگر ما می‌خواستیم کار منطق‌سازی را انجام بدهیم می‌بایست مفاهیم را در هم ضرب می‌کردیم.

(س): یعنی تنها خود مفاهیم را متکثر می‌کردیم.

(ج): احسنت، ولی اگر شما می‌گوئید عناوین جدول جامعه محکی خارج می‌باشند باید علاوه بر تکثر مفهومی، تکثیر موضوعی هم انجام دهید. عبارت دیگر مقدمات در این جدول جامعه بعنوان یک مفهوم فلسفی‌ای که تنها

(سطر اول) به علت بیان شده است.

۲/۱- وجود وحدت رویه در تعیین موضوعات به وسیله جدول جامعه

(س): باید توجه داشته باشیم که روی یک قاعده جلو برویم مثلاً اگر سطر دوم - که بیانگر موضوعات می باشد - را برای تکثیر موضوعی یک وصف ملاک قرار دادیم باید اینکار را نسبت به اوصاف دیگر هم انجام دهیم.

(ج): بله، ما هم دنبال این هستیم که یک قاعده متناسب برای استفاده از جدول ارائه دهیم.

۲/۲- از هر سه سطر جدول جامعه، سطر اول علت، سطر سوم معلول (اثر) سطر دوم موضوع و عوامل مؤثر در تغییر موضوع آمده است

مثلاً می خواهیم بینیم که مقدور به اصطلاح چه چیزی است. «قدرت، اطلاع، ثروت» مقدور اولیه شما بوده و قبل از اینکه بخواهیم کاری در آن انجام بدهیم می گوئیم: این قدرت، زمانی تمام می شود که بتوانیم تکامل رابطه بین سرعت و دقت و تأثیر را در موضوعات مثل انسان، ابزار، منابع، تکاملی تعریف کنیم. پس سطر دوم موضوع «قدرت، اطلاع و ثروت» را بیان می کند.

در مقدورات شکل پذیر «منابع ارتباطی، وسایل ارتباطی و شرایط ارتباطی» نسبت به موضوعات «اجتماعی، تکنیکی و طبیعی» مطرح است. در مقدورات شکل گرفته «ترکیب، تأمین، تخصیص» نسبت به نیازهای تکاملی، صنفی و فردی مطرح می باشد.

بنابراین ما یک قدرت ارتباطی داریم که برآیند ساختار منابع ارتباط که اجتماعی، تکنیکی و طبیعی است. یک موضوع اولیه داریم که انسان، ابزار، منابع است و یک حاصل راندمان در اینها داریم که این سطر آخر می باشد.

بنابراین هرچند جدول در آینده قابلیت تکمیل شدن دارد ولی همیشه قاعده اینست که موضوعات سمت چپ ستون وسط از سطر دوم می باشند و آنچه‌هایی که آن موضوعات را تغییر می دهند باید سمت راست باشند. سطر اول علت و سطر سوم معلول و اثر است. البته باید به این مطلب توجه کنید که ما قبلاً به اوصاف سمت راست ستون علت گفتیم که منظور از این علت، علتی است که مؤثر بر این سه موضوع می باشند، یعنی عوامل مؤثر بر موضوعات تحت تأثیر یک مجموعه می سازد. که در نتیجه مبنای این مجموعه را تحویل می دهد.

مثلاً در ترکیب محصولات و تأمین و تخصیصی را که می گوئیم و بعدش هم نیازهای تکاملی، صنفی و فردی را مطرح می کنیم آنچیزی که اساس و مبنایشان می باشد بهره‌وری روانی، ذهنی و عینی است. بنابراین برای بیان علت نیاز یک بهره‌وری روانی، ذهنی، عینی برای تکامل، صنف و فرد تعریف می کنیم و این مثلاً علت حرکتش می شود. هکذا در این بالا که می گوئید: «منابع ارتباطی، وسایل ارتباطی، شرایط ارتباطی» و بعد اینها را ضرب و می گوئید: «منابع ارتباطی اجتماعی، منابع ارتباطی تکنیکی، منابع ارتباطی طبیعی» یا «وسایل ارتباطی اجتماعی، وسایل ارتباطی تکنیکی، وسایل ارتباطی طبیعی»، همچنین شرایطش را هم عین همین ضرب می کنید و پشت سرش می گوئید: مقدورات، موانع و مقاصد محصول این مبنا و این اختلاف پتانسیل در این نظام می باشد.

۲/۳- توضیح موضوع بودن نیازهای تکاملی، نیازهای

صنفی، نیازهای فردی برای مقدورات شکل گرفته

(س): بعضی از این اوصافی که بعنوان موضوع در

جدول می‌باشند خیلی به موضوع نمی‌خورند مثلاً انسان، ابزار و منابع موضوع هستند ولی در مقدمات شکل گرفته نیازهای تکاملی، صنفی و فردی، موضوع نیستند بلکه محصول آنها مثلاً کتاب یک محصول شکل گرفته می‌باشد. (ج): اینطرف را با آنطرف ملاحظه کنید مثلاً ما می‌خواهیم بهره‌وری روانی، ذهنی، عینی جامعه را بالا ببریم و فعلاً در سطح شکل‌پذیرها (یعنی موادهای واسطه‌ای) و مواد اولیه نیستیم بلکه در سطح محصولات می‌باشیم و لذا بررسی می‌کنیم که محصولات چه ترکیبی دارند و بافت محصولات چگونه است؟ بعبارت دیگر چقدر مس استخراج می‌شود و چه مقدار آن تبدیل به سیم مسی و چقدر مثلاً تبدیل به الکتروموتور می‌شوند؟ چقدر فرش داریم؟ چقدر میکروفون داریم؟ اینها چه بافتی در دنیا دارند؟ این بافتها خیلی اهمیت دارد. اگر بافت بافتی باشد که تحمل انباشت کم داشته باشد به گونه‌ای خاص با مشتری برخورد می‌کند. یعنی نیاز ابتدا به محصول است و لذا ابتدا نظام محصولات مطرح است. بنابراین قدم اول بررسی بافت محصولات است. ممکن است جنابعالی بافتی را پیشنهاد کنید که در آن یک عده‌ای نیاز به این محصول داشته باشند ولی دستشان به آن نرسد. در قدم بعد باید سؤال شود که ترکیب محصولات تأمین چگونه است؟ مثلاً می‌گوئید: فلان کتاب خوب در خارج هست ولی امکان تأمین ما نیست و فعلاً ارز نداریم یا ارز در این رابطه موجود نداریم. به عبارت دیگر در مجموعه تخصیصی که داریم سهمی به این کتاب نمی‌رسد. بنابراین باید بتوانید برای این سه «بافت محصولات، وضعیت تأمین، قدرت تخصیص‌مان» مقیاس بزرگ بیان کنید. پس از این مرحله مبتنی بر این سه می‌توانید بگوئید که

نیاز تکاملی چه بافتی می‌تواند داشته باشد؟ مثلاً می‌توانید بگوئید: کتاب در نیاز تکاملی اصلاً امکان حضورش در این منطقه هست یا امکان حضورش نیست. صنفی یا مثلاً در نیاز تکاملی جامعه نیست اما در صنف فرهنگیها چگونه می‌باشد؟ بعبارت دیگر در بافت موجود و کتاب درسی برای مدارس نمی‌شود زیرا متخصصی می‌خواهیم که اینطوری کار بکند و در محتوای آموزشی این چیزها را قرار داده‌اند و دیگر جایی برای آن نمی‌باشد.

(س): شما اینرا اساس ارزیابی محصولات در جا دادن یا تحلیل کردن محصولات قرار می‌دهید ولی خود نیاز فردی یا نیاز طبیعی یک محصول شکل گرفته...

(ج): نیاز در اینجا هرگز بعنوان نیاز فطری نیست بلکه تقاضای مؤثر اجتماعی است. شما چقدر پول درون جیب شلوار دارید و چه چیزی می‌توانی بخری.

(س): این دیگر نیاز شکل گرفته می‌شود.

(ج): احسنت، اینجا کلاً خانه شکل گرفته‌ها هست.

(س): نیاز شکل گرفته برابری با مقدمات شکل گرفته نمی‌کنند

(ج): در یک جامعه احساس فقر و ارضائش باید با محصولات شکل گرفته‌ای که دارد تناسب داشته باشد، اگر نیاز از محصول بزرگتر شود و یا محصول بزرگتر از تقاضا بشود ...

(س): درست است ولی می‌خواهم بگویم: مقدمات شکل گرفته جامعه چیست؟

(ج): یعنی «قدرت روحی شکل گرفته، قدرت ذهنی شکل گرفته، قدرت عینی شکل گرفته». محصولت شکل گرفته نیازی است که محسوس و مؤثر اجتماعی شده است. مثلاً در جامعه‌ای آش سبزی یا سوپ ماکارانی

خیلی دوست دارند. البته اینها به زیباشناسی ربط دارد و ممکن است خوراک یک منطقه قبلاً آش سبزی بوده ولی الان می‌گویند: آش سبزی دوست نداریم زیرا ترش می‌کنیم و این معنایش اینست که گوارش آنها شکل گرفته است. لذا وقتی به مغازه بقالی آنها می‌روی و می‌گویی نیم‌دانه برای آش درست کردن می‌خواهم می‌گوید: نیم‌دانه نیست ولی ماکارانی هست و این معنایش اینست که حیات اجتماعی آنان هم تغییر کرده است.

(س): بنابراین ما تعاریف را بر اساس همین موضوعات می‌نویسیم.

۲/۴ - امکان تکرار موضوع همدلی در همفکری و همکاری، موضوع صیانت در عدالت و اعتماد، موضوع مقدرات اولیه در مقدرات شکل‌پذیر و شکل گرفته

(ج): البته یک احتمال اینست که بگوئیم: در هر بلوک هر سه وصف اصلی را در یک دسته از موضوعات ضرب کنیم مثلاً مقدرات «اولیه، شکل‌پذیر، شکل گرفته» را در «قدرت، اطلاع، ثروت» ضرب کنیم.

(س): یعنی سه سطر اول را موضوع برای هر سه قرار بدهیم.

(ج): بله، اینرا موضوع برای هر سه می‌توانید قرار دهید زیرا می‌توان سه نسبت به این معنای اولیه بودن را تمام کرد یعنی این سه هم می‌توانند شکل بگیرند و هم می‌توانند شکل‌پذیر و شکل گرفته باشند. بعبارت دیگر حتماً شما در این ترکیب محصولات آنها را می‌بینید.

(س): یعنی آنها هستند که شکل گرفته شده‌اند.

(ج): بله، چیز دیگری که نمی‌ماند و اگر ترکیب

محصولات دارد و اگر تأمینی و تخصیصی دارد همانها هستند ...

(س): این قاعده در اوصاف بالائی هم پیاده می‌شود؟
(ج): در امور صیانت، عدالت، اعتماد این موضوع «آزادی، آگاهی، ایثار» تعریف می‌شود حال سؤال اینست که آیا همین «آزادی، آگاهی، ایثار» باید در نظام تخصیص، تصمیم‌گیری و اجراء یا در «انگیزش، پرورش، گزینش» بیاید؟ شاید اینکار را به معنای این بگیرید که اینها حکومت بر اینها دارند، هرچند خود اینها هم خانه‌های خاصی و موضوعات خاصی دارند و وظیفه این خانه‌ها هم چیز دیگری هست ولی در تعریف آنها، این سه اساس قرار می‌گیرند.

(س): یعنی از سطر اول به دوم و از دوم به سوم می‌آئیم.

(ج): بله، می‌گوئید: این موادش هست که باید بیاید. تا اینجا

۲/۴/۱ - تغییر معنای موضوعات با تکرار آن در سه وصف

آزادی در مرحله عدالت یک معنا و آزادی در مرحله صیانت یک معنای دیگر دارد. مثلاً آزادی در صیانت به معنای اینست که نسبت به هیچ چیزی تسلیم نشود و مصونیت را بیاورد. یا مثلاً آزادی در عدالت یعنی آزاد در این است که تجاوز نکند، نه اینکه مصون باشد. آزادی در اعتماد به معنای این است که نخواهد ضرر به کسی بزند و به دیگران هم می‌تواند تکیه بکند.

(س): مثلاً این «آزادی، آگاهی، ایثار» بعنوان موضوع «صیانت» مناسب می‌باشد.

(ج): بله حتماً.

(س): ما صیانت را به مصون بودن و منفعل نشدن معنا کردیم که این منفعل نشدن در آزادی، آگاهی و ایثار قابل

جریان است.

(ج): منفعل نشدن در نظامهای افزایشی. حال چه چیزی افزایش پیدا بکند؟ «انتظار، ارتباط، اقتدار» مثلاً اگر مردم وابسته به مصرف شوند و انتظاراتشان مادی بشود محال است که در برابر آمریکا ایستادگی کنند زیرا دل بسته هستند و باید تسلیم بشوند. ولی اگر انتظاراتشان کرامت انسان شد دیگر در پی قیمت گلدان کریستال نمی باشند و اصلاً می گوئید: من به آن نیازی نداریم زیرا ما نمی خواهیم به کسی تفاخر کنیم. اگر کسی از یکی از آنها سوال کند که چرا زیبایی را نمی پسندی؟ می گوید: من زیبایی خُلق را می پسندم. لذا پشت انتظار نحوه ارتباط اجتماعی است و به قدرت هم منتهی می شود.

(س): پس خود انتظار، ارتباط موضوع است.

(ج): خیر، همدلی، همفکری، همکاری را نسبت به آزادی، آگاهی و ایثار بگوئید. همدلی نسبت به آزادی، همدلی نسبت به آگاهی و همدلی نسبت به ایثار. همفکری در آزادی به معنای اینست که مثلاً کسی می گوید دمکراسی اصل است یعنی برخورد افکار در شکل غربی اصل می باشد ولی دیگری می گوید: در سیاست اصل اینست که یک نژاد مثل آلمان و ژاپن تصمیم بگیرد. شاید کس دیگری بگوید: ارزشهای الهی اصل هست و لذا

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

همفکریش نظام ولایت فقیه می شود. همچنین نسبت به همکاری در آزادی گاه می گوئید: همه با همدیگر تعاون بر یک قیام داشته باشند و گاهی می گوئید: همکاری باید به شکل حزبی خاص و از ترس پایداری صورت بگیرند.

۲/۵ - امکان استفاده از هریک از اوصاف بیانگر «علت،

موضوع و اثر» در تکثیر تعاریف

بنابراین می توانید از عناوینی که در جدول جامعه هست استفاده کنید زیرا هم می توانید به اثر و هم به علت و هم به عوامل تعریف کنید. لذا دستتان باز است و تنها باید ببینیم که عرف چگونه رابطه ای را می پذیرد و با چه اصطلاحاتی آشنا می باشد.

(س): مثلاً در اولی همدلی «تکوینی، تاریخی و

اجتماعی» نامأنوس به ذهن عرف است.

(ج): مثلاً در آن علت را می آورید: جهتگیری،

موضعگیری، مجاهده

(س): بله این سه بهتر از «تکوینی، تاریخی،

اجتماعی» می باشند.

(ج): یا سه وصف «نظام ارزشی، دستوری و حقوقی»

را قرار می دهید.

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۲/۱۲

جلسه ۲۰

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

شیوه تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی و تطبیق آن در وصف صیانت و عدالت

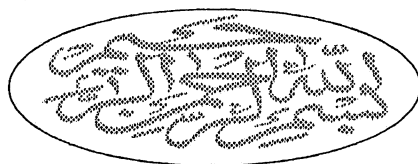
فهرست

- * مقدمه - طرح سؤال ۱
- ۱- قرار گرفتن سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه به عنوان وسیله تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی ۱
- ۱/۱- امکان «تجزیه، تحلیل، ترکیب» در «انسان، ابزار، طبیعت» ۲
- ۱/۲- سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه بیانگر علت و سطر سوم بیانگر اثر و نتیجه ۲
- ۲- سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه بیانگر سه نوع تأثیر در پیدای منته ۳
- ۲/۱- وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه به ترتیب بیانگر متغیر اصلی، فرعی و تبعی هستند ۳
- ۳- بررسی «انتظار، ارتباط، اقتدار» به عنوان علل پیدایش صیانت ۳
- ۳/۱- تعریف «انتظار» به نیاز مؤثر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ۳
- ۳/۲- رابطه الهی یا مادی بودن انتظارات با مصونیت ۴
- ۳/۳- ساختار اجرایی پیدا کردن انتظارات در ارتباطات ۴
- ۳/۴- انتظارات اساس یا علت مصونیت ۴
- ۳/۵- تکامل یافتن انتظارات به تبع توسعه کارآمدی اجتماعی ۴
- ۳/۶- رابطه انواع بودن و علل بودن سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول ۵
- ۳/۷- تکامل صیانت بواسطه تکامل انتظار، ارتباط و اقتدار ۶
- ۳/۸- ضرورت تناسب ارتباطات با انتظارات مؤثر اجتماعی ۶

- ۳/۹- تعریف اقتدار به قدرت مصون از آسیب..... ۷
- ۳/۹/۱- پیدایش توسعه حساسیتها (انتظارات) و عدم پیدایش توسعه ساختارها (ارتباطات) متناسب با آن در انقلاب اسلامی
- ۷- به دلیل تنسک بعضی مؤمنین..... ۷
- ۳/۹/۲- آسیب دیدن اقتدارها در صورت به وحدت نرسیدن روابط اجتماعی و منطق اجتماعی..... ۷
- ۳/۹/۳- بوجود آمدن اقتدار مادی برای کفار به دلیل توسعه یافتن و به وحدت رسیدن انتظارات و قدرت تفاهم..... ۸
- ۴- بررسی «ترتیب، تنظیم، تدبیر» به عنوان علل پیدایش عدالت..... ۸
- ۴/۱- انتظار، ارتباط، اقتدار پتانسیلی است که در «ترتیب، تنظیم، تدبیر» آرایش می‌یابد..... ۸
- ۴/۲- تعریف ترتیب به نظم دادن به سطوح و تعریف تدبیر به برنامه‌ریزی و سازماندهی..... ۸
- ۴/۳- تشبیه ترتیب به محور عمودی نظام مدیریت و تنظیم به محور افقی نظام مدیریت و تدبیر به نسبت بین محور افقی و عمودی..... ۸
- ۴/۴- تناسب ترتیب، تنظیم و تدبیر با کمال معیار عادلانه بودن آن..... ۹
- ۴/۵- انضباط اجتماعی حاصل رعایت عدالت بر محور مورد پذیرش جامعه..... ۹

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۵۰۲۰
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۱۲
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۲
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



شیوه تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی و تطبیق آن در وصف صیانت و عدالت

مقدمه: - طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات قبل، با بدست آمدن مدل فرهنگی، مرحله دوم کار که تعریف اصطلاحات بود شروع شد. در ابتدا برای اینکه هیچگونه تعریف تکراری در جدول نداشته باشیم اوصاف اصلی جدول را در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی معنا کردیم و سپس با ضرب هریک در سه موضوع، از هر وصف ۹ تعریف بدست می‌آید. برای بدست آمدن موضوعات فرمودید که سطر دوم از هر سه سطر جدول جامعه، نمایانگر موضوعات می‌باشند و لذا برای تکثیر موضوعی می‌توان از این موضوعات استفاده کرد. همچنین یک توجهی در آخر جلسه قبل به این مطلب داده شد که بعضی از این اوصافی که در سطر دوم است، خیلی برای بیان موضوع گویا نیستند و لذا حضرتعالی دو پیشنهاد برای رفع این مشکل داشتید؛ یکی اینکه ما اوصافی را که در سطر اول آمده، در هر سه تکرار کنیم و پیشنهاد دوم این

بود که با توجه به اینکه این سه جنبه در واقع یک چیز را بیان می‌کند، ما هرکدام را که به ارتکازات نزدیکتر است انتخاب کنیم و خودمان را تنها به اوصافی که در ستون دوم آمده، مقید نکنیم.

با توجه به پیشنهاد دوم مروری بر عناوین شد و قیودی که به نظر می‌آمد برای تقسیم‌بندی موضوعی مناسب هستند، بعنوان پیشنهاد اولیه گزینش شد که در برگه سئوالات خدمت شما ذکر کرده‌اید.

۱- قرار گرفتن سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه به عنوان وسیله تکثیر تعاریف انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدائاً سطر اول را ملاک تقسیم موضوعی قرار بدهیم و سپس بررسی می‌کنیم که آیا با ارتکازات سازگار است. مثلاً همدی را در جهت‌گیری موضوعگیری و مجاهده و همفکری را در گمانه‌زنی، گزینش پردازش می‌توان تعریف کرد و به ارتکاز

هم بسیار نزدیک است.

۱/۱ - امکان «تجزیه، تحلیل، ترکیب» در «انسان، ابزار، طبیعت»

همچنین همکاری را در تجزیه و تحلیل ترکیب می توان ضرب کرد. البته با حفظ اینکه معنای تجزیه و تحلیل و ترکیب را مبنای تکنولوژی بگیریم و آن را در تولید یک کالا تا تولید یک تمدن ملاحظه کنیم.

به اصطلاح کلیه تحقیقات میدانی حتماً تجزیه، تحلیل و ترکیب می شوند و اساس، همکاریها هم همینطور است. لذا حتی ساخت یک شیپور ساده هم در ترکیب حضور دارد نهایت نه در ترکیب کالائی، یعنی عملیات توزیع معنایش این است که یک نیاز و ارضائی در جامعه است که یک نحو ترکیبی را برای درست کردن تمدن ایجاد می کند نهایت این ساخت شیپور یک مهره کوچکش می باشد که خودش هم اعتقاد ندارد به اینکه چه چیزی را در جامعه ایجاد می کند. بنابراین تجزیه، تحلیل و ترکیب که مبنای تکنولوژی و تکامل کارآمدی می باشد می بایست در کلیه مقدمات انسانی، ابزاری و طبیعی، معنایش تعمیم داده شود و نمی توانید تنها آنها را به «تجزیه، تحلیل و ترکیب» آزمایشگاهی معنا کنید. به تعبیر دیگر تجزیه اجتماعی شود و نه اینکه جامعه چگونه تجزیه می کند.

(س): گمانه چگونه می باشد؟

(ج): گمانه هم گمانه اجتماعی است. البته سر جای خودش باید بحث کنیم که چگونه جامعه در ایجاد بستر گمانه حضور دارد؛ که در این بحث شما سطح تکامل گمانه را بررسی می کنید.

(س): یعنی مثلاً بگوئیم: گمانه تجزیه نظری است و

تجزیه فراتر از آن است؟

(ج): خیر، تجزیه عملی است و پایین تر از آن است.

بعبارت دیگر جهت گیری یک نحو تجزیه سمت گیری حیات است کما اینکه گمانه یک نحو تجزیه ای است که در امور نظری بکار می رود. همچنین تجزیه عینی موضوعش تمدن تکامل می شود.

قید هر سه اثرش هم آثاری است که ذکر شده و نتیجه اش تکامل وجدان تکامل ادبیات و تکامل کارآمدی است.

۱/۲ - سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه بیانگر علت و سطر سوم بیانگر اثر و نتیجه

بعبارت دیگر سطر اول همیشه علت و سطر سوم همیشه اثر است، بنابراین گاه جهت گیری را به اثرش معنا می کنید و می گوئید: جهت گیری ارزشی و بعد می گوئید: حاصل آن جهت گیری تکامل اجتماعی است. همچنین اثر گمانه، گزینش و پردازش قدرت تعریف از هستی، فیزیک و ریاضی می باشد که حاصل آن تکامل ادبی اجتماعی می باشد. همچنین تجزیه، تحلیل و ترکیب نسبت به مقدمات انسانی، ابزاری و طبیعی حاصلش تکامل کارآمدی اجتماعی است. بنابراین ما می توانیم سطرهای اول را علت، سطر آخر را اثر و سطر وسط را عوامل درونی قرار دهیم. حال آیا می توانیم از هر وصف ۹ تعریف ارائه دهیم. بعبارت دیگر مثلاً وقتیکه به صیانت می رسیم طبیعتاً باید انتظار، ارتباط و اقتدار را بگوئید که اثرش تکامل جهت گیری اجتماعی است. یعنی اثر اول نظام توانمندی اجتماعی «توسعه، ساختار، کارائی» و بنیان «نظام ولایت» می باشد و بعد محصلش و نتیجه اش تکامل جهت گیری خواهد بود. همچنین در تکامل عدالت اجتماعی، می گوئید: ترتیب، تنظیم، تدبیر که نتیجه اش، توازن

پیدا بشود، مجاهده متناسب را می طلبد، یعنی تلاش متناسب را می خواهد ولو آن تلاش الحادی باشد.

۳- بررسی «انتظار، ارتباط، اقتدار» به عنوان علل پیدایش صیانت

۳/۱- تعریف «انتظار» به نیاز مؤثر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی

(س): حال بر این اساس معانی بعضی از اوصاف خیلی روشن نیست که مثلاً در صیانت آیا با توجه به «انتظار، ارتباط و اقتدار» ما سه نوع صیانت داریم؟

(ج): عین همان مطالبی که نسبت به جهت گیری بیان شد در اینجا می گوئید: انتظارات اجتماعی در حقیقت

معنی فقر و غنا را تفسیر می دهند. یعنی نسبت به انتظارات

اجتماعی یا استغنا باطل و یا احتیاج شدید را نسبت به

مصرف امور مادی نشان می دهند. البته اینکه می گوئیم

انتظارات جامعه حول محور الهی می چرخد منظور این

نیست که جامعه مصرف ندارد بلکه انتظار اولیه در جامعه

الهی این است که موضع دین چگونه است؟ مثلاً اگر

کسی به دین اهانت کند یک متدین برای کشته شدن شدیداً

آماده می شود. مثلاً در سال ۱۳۵۶ یک نفر در روزنامه

کیهان به امام (ره) جسارت کرد در آن زمان همه مردم

برآشفتند. آنروز کسی به گرانی اجناس و بدهکاری خود

حساس نبود و تنها به تظاهرات فکر می کرد، در همین

موضوع سه مجموعه انسانی برای جامعه ایران فرض کنید،

«الهی، التقاطی و الحادی» مجموعه ای که لایک بود به

فکر بدهکاری و گرانی جنس بود و انتظارش بدان شکل

فرم گرفته بود و لذا ارتباط او هم به تبع انتظار نظام

پیدا می کرد.

(س): انتظار یعنی توقعات؟

اجتماعی در مدیریت، مشارکت، مباشرت می باشد که باز منتجه اینها نظام تولی یا تکامل انضباط است. هکذا در اعتماد و بقیه اوصاف

۲- سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه بیانگر سه نوع تأثیر در پیدای منتجه

ابتدا ما باید با این مفاهیم آشنا شویم، یعنی هنوز معنای تجزیه، تحلیل و ترکیب برای ما بخوبی روشن نمی باشد ولی قبل از این باز مشابه همان مشکلی که در احتمال قبل داشتیم اینجا هم وجود دارد؛ منتها یک مقدار خفیفتر و آن اینست که آیا ما این اوصاف را بعنوان موضوعات فرض می کنیم؟

(ج): در اینجا موضوعاتی را می گوئیم. عبارت دیگر

در مبنا مثلاً می گوئیم: همدلی برابر با نظام انگیزشی است

که خود نظام انگیزشی مبنا و علت است. این وصف عیناً

در بقیه علت ذکر می شود. در اینجا علت اجزاء همدلی در

جهت گیری موضع گیری و مجاهده است. حالا مبتنی بر

همین قاعده شما می توانید بگوئید: مثلاً مقدمات اولیه در

نظام های تشخیص سهم تأثیر در قدرت، اطلاع و ثروت

این می شود.

(س): آیا این سه قید سه نوع همدلی را می گویند؟

۲/۱- وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول

جامعه به ترتیب بیانگر متغیر اصلی، فرعی و

تبعی هستند

(ج): بله، سه نوع همدلی که آن سه نوع هم نسبت به

همدیگر تقدم رتبی دارند، یعنی متغیر اصلی فرعی و تبعی

می باشند. به تعبیر دیگر هرگاه جهت گیری عوض بشود

حتماً موضع گیریهای متناسب با آن جهت گیری پیدا

می شود و هرگاه موضع گیریهای متناسب با آن جهت گیری

۳/۴ - انتظارات اساس یا علت مصونیت

(س): اگر بنا باشد که عنوان علت باشند ما باید مثلاً سه نوع صیانت تعریف کنیم، یعنی بگوئیم: انتظارات جامعه بیانگر یک نوع از صیانت اجتماعی است.

(ج): انتظارات اساس مصونیت می‌باشند و علت مصونیت به انباشتگی انتظار است. اگر انتظارات جامعه را کوچک بکنید چه دینی و چه آخرتی و بگوئید: انتظاری و توسعه حساسیتی ندارند روابط اجتماعی آنها و اقتدارشان هم به نسبت ضعیف می‌شود.

۳/۵ - تکامل یافتن انتظارات به تبع توسعه کارآمدی اجتماعی

اگر حساسیت پیدا نشود - اعم از اینکه بدلیل عدم بلوغ باشد یا بدلیل خمود - انتظاری هم شکل نمی‌گیرد ولی اگر حساسیت پیدا شد و تنوع، وحدت و کثرت جدید و تکامل پیدا کرد دیگر این شخص، رضای به کم نمی‌شود. مثلاً بحول الله و قوته در عالم تکلیف از برکت خدای متعال جنابعالی در شرایط انقلابی حضور دارید، یعنی در جامعه‌ای که انقلاب اسلامی در آن پیدا شده است و ادراکات شما هم رشد پیدا کرده و مفهوم انقلاب فرهنگی را هم تا حدود بسیار زیادی درک کرده‌اید ولی حالا که می‌خواهید از کار کردن خودتان راضی بشوید نباید خودتان را با یک فرد دیگری مقایسه بکنید که اولاً: در انقلاب اسلامی نیست و در یک کشور دیگری است و ثانیاً: نسبت به امور فرهنگی بسیار بی‌خبر است و ثالثاً: خیلی خوشحال است که می‌تواند زبان محلی را به ده یا پانزده نفر تعلیم بدهد و در این باره احساس شخصیت هم می‌کند. مثلاً زبان فیلیپینی را بلد است و می‌تواند آن را تدریس کند و به نظرش هم می‌آید با ادراکی که دارد یک کار فرهنگی و

(ج): انتظارات یعنی تأثیر توقعات؛ نهایت اینکه توقع را گاهی در سطح بسیار خرد و فردی نگاه می‌کنید و می‌گوئید: توقعات و گاهی می‌گوئید: وقتی که مجموعه‌ای اجتماعی می‌شود تعیین نرخ را گرایش غالب معین می‌کند. (س): که نیاز مؤثر اجتماعی می‌شود.

(ج): بلکه نیاز مؤثر اجتماعی می‌شود. نیاز مؤثر اجتماعی آنجائی است که کلمه اقتصادی را به آن وصل می‌کنید. اگر نیاز مؤثر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، شد دیگر صحیح است که لقب انتظاری را به آن بدهید و بگوئید: این جامعه دارای این انتظارات است و انتظارات دیگری ندارد.

(س): بنابراین می‌توانیم بگوئیم: صیانت در انتظار.

۳/۲ - رابطه الهی یا مادی بودن انتظارات با مصونیت

(ج): صیانت چگونه بدست می‌آید و آدم چگونه مصون می‌شود؟ در قدم اول می‌گوئیم: وضعیت انتظار، ارتباط و اقتدارش چگونه است: می‌گوئید: انتظاراتش چگونه است به چه معنا می‌باشد؟ می‌گوئیم: اگر انتظاراتش صد در صد مادی است صیانت در برابر آمریکا ندارد، یعنی اگر شخصیتش وابستگی شدیدی به ماده داشته باشد در برابر عوامل مادی، تسلیم می‌باشد و اگر نسبت به عوامل الهی وابسته باشد در مقابل آمریکا، ایستادگی می‌کند. اشخاص مادی برای منافع مادی حاضر به کشته شدن هستند مثل نوع جنگهایی که جنگ الهی نیست و برای یک منفعت مادی است.

۳/۳ - ساختار اجرایی پیدا کردن انتظارات در ارتباطات

ساختارهای ارتباطات اجتماعی به تبع انتظارات شکل می‌گیرند و همیشه انتظارات، ظرفیتی هستند که در جریان ارتباطات نظام و ساختار اجرایی پیدا می‌کنند.

عالمانه‌ای انجام می‌دهد و شب هم که به خانه می‌رود آرام آرام است و یک کتاب قصه تخیلی پیدا می‌کند مانند کلیله و دمنه و لغات سنگین آن را معنا می‌کند. این فرد به نظرش می‌آید که خیلی عالم شده است مخصوصاً اینکه در قالب مثالهای جنگل و حیوانات می‌تواند اوصاف انسان را بیان کند و لذا بنظر خودش در حال انجام یک کار فرهنگی عمیق می‌باشد. حال اگر به جنابعالی بگویید شما لطفاً کارت‌تان را تعطیل کنید و در زبان فارسی مشغول شوید.

می‌گوئید: اصلاً این موضوع را در اولویت کار من قرار نمی‌گیرد. شما می‌گوئید: ما مفهوم تهاجم فرهنگی و توسعه فرهنگی اسلامی - الهی را معین می‌کنیم و آن را به مردم دنیا می‌گوئیم و آنها خودشان ترغیب به فراگیری زبان فارسی می‌شوند. لذا دیگر لازم نیست ما زبان آنها را یاد بگیریم بلکه روابط اجتماعی شان را برایشان جراحی می‌کنیم و مفاسدشان را برای آنها نشان می‌دهیم و فرهنگشان را ترمیم می‌کنیم و نکته‌های خطرناک و آسیب‌پذیر آن را به آنها عرضه می‌کنیم تا خودشان بیایند از جمله کارهایی که می‌کنند، زبان شما را ترجمه می‌کنند.

بنابراین انتظار متناسب با منزلت کارآمدی در هر مجموعه و کل مجموعه، متناسب با مراحل تکامل توسعه پیدا می‌کند. این مطلب هم نسبت به نیاز مادی و کارآمدی مادی و هم نسبت به نیاز مکتبی و کارآمدی مکتبی قابل جریان است.

بنابراین صیانت به معنای مصون بودن است. مثلاً شما می‌گوئید: این پهلوان زورش زیاد است و کسی نمی‌تواند او را زمین بزند. فوراً من می‌گوئیم: در کدام وزن کشتی می‌گیرد؟ شما می‌گوئید در وزن صدکیلوگرم. حالا سؤال می‌کنم که آیا یک نفر ۲۰ کیلوگرم می‌تواند با ۱۵۰ کیلوگرم

کشتی بگیرد؟ شاید شما بگوئید: خیر ولی من می‌گویم: او می‌تواند بوسیله مطلوبیتش و مقاومتش و حاضر شدن به کشته شدن صفتی که آن فرد ۱۵۰ کیلوگرمی ندارد (مفروض مان این است که ۱۵۰ کیلوگرمی تعلق به عالم دنیا دارد) که آن تعلق نداشتن به عالم دنیا است نسبت به او برتری داشته باشد. می‌گوئید چرا؟ می‌گویم: برای اینکه فرد ۱۵۰ کیلوگرمی انتظارش به عالم دنیا ختم می‌شود ولی این انتظارش به عالم دنیا ختم نمی‌شود و جلوتر می‌رود.

بنابراین انتظارش از نظر افق، افق دورتری است و می‌تواند با او درگیر بشود، شما می‌گوئید: آیا در درگیری می‌تواند او را زمین بزند؟ می‌گویم: در شکل اجتماعی اش که به خودش افراد دیگری را در تاریخ ملحق بکند، بله می‌توانید بگوئید: آیا در وهله هم می‌تواند؟ می‌گویم: در وهله بین آنها تناسبی نیست و اینگونه نیست که مجموعه انتظارات ملی - که در حقیقت علت تلاش ملی می‌شود - بدون تناسب باشد ولی با اینحال برتری پیدا می‌کند و مقتدرتر می‌شود. اگر انتظار شما آخرتی باشد و ارتباطات و ساختارها هم خوب بچرخد و شما بتوانید قناعت داشته باشید و در عین حال مجاهده بکنید مثل همان پهلوان ۲۰ کیلوگرمی می‌شوید که وزن آلتربیش از ۲۰ کیلو را نمی‌تواند بلند بکند ولی بدلیل مقاومت می‌تواند در روند برنده بشود. شما هم می‌توانید استکبار را به فضاحت بکشانید و ستمگرهایش و سلطه‌گریش را واضح کنید.

۳/۶- رابطه انواع بودن و علل بودن سه وصف مذکور در سطر اول از هر سه سطر جدول

(س): ما ابتدا گفتیم که این اوصاف انواع را بیان می‌کنند و بعد گفتیم علت را، آیا این دو تا یکی هستند یا دو تا؟

مثلاً بچه‌اش دچار دل‌پیچه شود و او فقط پنیر داشته باشد به همسایه رجوع می‌کند و از او یک کاسه ماست می‌گیرد و یک قرص پنیر به او می‌دهد. در این نوع معاملات اولاً: کیل و وزنی در کار نیست ثانیاً: تقویم نمی‌کنند. حال اگر ما بخواهیم این نوع معادلات را در قالب بیاوریم برای توسعه مبادلات و معاملات این دهه، یک ساختمانی می‌سازیم و یکدانه چک کارت هم به آنها می‌دهیم و تا هر ساعتی از شبانه‌روز که اینها بخواهند به بانک مراجعه بکنند و پول دریافت کنند. اگر سؤال کنند که چرا اینکار را می‌کنید می‌گوئیم: در اروپا اگر کسی از دهی عبور کند و در آن ده بیلاقی به پول نیاز داشته باشد، می‌تواند کارت بگذارد و پول بگیرد. می‌گوئید: این ده اولاً: مسافر آنطوری ندارد و ثانیاً: در ده صحبت این چیزها نیست و جنسی را جمع نمی‌کنند تا تبدیل به پولی بشود. و مبادله‌ای انجام نمی‌گیرد. در دهات معمولاً چهارشنبه بازارها یا شنبه‌بازارها معاملات، کالا به کالا صورت می‌گیرد و لذا نیازی به چک کارت ندارند. بله اگر کشت‌شان به کشت صنعتی تبدیل شود و تنها مکانیزه هم نباشند بلکه کشت و صنعت باشد، یعنی مواد خام را به محصولات قابل مصرف تبدیل بکنند مثلاً اگر گندم تبدیل به انواع محصولات گندمی قابل مصرف مانند انواع غذاهای غذایی بکنند در اینصورت یک رابطه تجاری بالایی در آنجا شکل می‌گیرد که حتماً نیاز به بانک و چک کارت پیدا می‌کنند.

بنابراین ساختارهای اجتماعی خاص را (بانک یک ساختار اجتماعی و ساختار ارتباط اجتماعی مردم است) معنا ندارد که در جایی برده شوند که اقتصادش متناسب با این نباشد.

همچنین ارتباطات نیز وحدت و کثرت دارند.

(ج): وقتی که می‌گوئیم انواع نظر به خصلت مشترک کل داریم یعنی علل بوجود آوردن یک شیء هستند و مشترک‌شان ...

(س): ایجاد منتهجه است.

(ج): احسنت.

(س): یعنی اشتراکش دیگر اشتراک مفهومی نیست و اینگونه نیست که مثلاً بگوئیم یک نوع گندم سیاه، یک نوع گندم سفید و یک نوع گندم فلان دادیم.

(ج): درست است اشتراک تأثیر مطرح است و این حتی در صورت ملاحظه انتزاعی هم می‌باشد به اینکه چیزهایی می‌توانند مثلاً در صیانت مؤثر بشوند.

(س): ولی اگر بگوئید که یکدسته از صیانتها این است و صیانت در این امور هم این است...

۳/۷ - تکامل صیانت بواسطه تکامل انتظار، ارتباط و اقتدار

(ج): اگر گفتیم به وحدت و کثرت صیانت اضافه شد و مثلاً انتظاراتش زیاد شده سپس وحدت و کثرتش زیاد شده و پشت سرش هم وحدت و کثرت روابط هم اضافه شده در اینصورت صیانت را در تکامل نگاه می‌کنیم. در تکامل صیانت سه تا وحدت و کثرت به همدیگر اضافه می‌شود یکی انتظار و یکی هم ارتباط و دیگری اقتدار است.

۳/۸ - ضرورت تناسب ارتباطات با انتظارات مؤثر اجتماعی

برای ارتباط مثال می‌زنیم. در یک جامعه ساده مثل ده نوع معاملات بسیار کوچک است و پول بین مردم ردوبدل نمی‌شود و مردم به اندازه معیشت چیز دارند. هر خانه‌ای یک گاو دارد و آن را می‌دوشد و گندمی دارد که آن را آرد و طبخ می‌کند. اگر در شبی یک نفر به ماست احتیاج پیدا کند

۳/۹ - تعریف اقتدار به قدرت مصون از آسیب

اقتدار هم وحدت و کثرت دارد. اقتدار چه اقتدار نظامی و چه اقتدار رسانه‌ای و تبلیغاتی و چه اقتدار سیاسی فرهنگی و اقتصادی باشد باز وحدت و کثرت دارد.

(س): آیا اقتدار به معنای قدرت و سیطره است؟

(ج): یعنی قدرتی که آسیب نبیند.

۳/۹/۱ - پیدایش توسعه حساسیتها (انتظارات) و عدم

پیدایش توسعه ساختارها (ارتباطات) متناسب با آن که

در انقلاب اسلامی به دلیل تنسک بعضی مؤمنین

(س): اقتدار با قدرت فرق می‌کند.

(ج): بله فرق می‌کند. یعنی این اقتداری را که اینجا

می‌گوئیم با قدرت، ثروت و اطلاع در بلوک مقدمات اولیه فرق دارد. در اینجا شما به پیدا کردن وحدت و کثرت جدید در مرحله تکاملی توجه دارید و لذا می‌گوئید مصون بودن بدون وحدت و کثرت در سه قسمت ممکن نیست.

پس اگر مصون بودن را در وحدت و کثرت آوردیم به معنای اینست که تکامل را در وحدت و کثرت آوردیم. وحدت و کثرت حساسیتها یا پتانسیلها یا انتظاراتها مبدأ

پیدایش وحدت و کثرت ارتباط می‌باشند. در انقلاب اسلامی جهت‌گیری عوض شد و توسعه انتظار هم ایجاد شد و به اصطلاح گستاخی انقلابی آمد و دیگر مردم در

برابر آمریکا احساس حقارت نمی‌کنند و با حساسیت هم با او برخورد می‌کنند ولی توسعه ارتباطات هنوز نیامده است. یعنی ساختار اجتماعی و ساختار ادبی و حتی از

ساختار فکری (منطقها) مبتنی بر آن گستاخی انقلاب شکل نگرفته‌اند یعنی منطقی که بتواند وحدت و کثرت جدیدی تحویل بدهد ارائه نشده است.

بعبارت دیگر انقلاب فرهنگی هنوز نشده است. البته

این مشکل هم عللی دارد که به نظر من چند علت اصلی برای برپائی انقلاب فرهنگی موجود بوده است.

در اول انقلاب آسیبی بوسیله یک ناهنجاری گستاخی که در درک از دین، واقع شد بوسیله مجاهدین خلق و به اصطلاح فقه پویا پدید آمد که طبیعتاً در مقابل آن تحجر، تنسک و ساختارگرائی افراطی نسبت به مفاهیم قبل واقع شد. مجاهدین خلق بجای توسعه تعبد و توسعه مقنن شدن و توسعه تفاهم به سمت بی‌توجهی و لاابالی در حجیت به پیش رفتند و حال اینکه ایمان در تکامل خود نیاز به ابزار حجیت دارد.

این علت در جا زدن فرهنگی را بدنال داشت و لذا باز تابش در تقسیم‌بندی حوزه اطلاعات و فلسفه رخ داد. لذا فرهنگ مربوط به قبل از انقلاب مربوط به دوره‌ای شد که تنها صیانت فردی (نه صیانت اجتماعی) را حفظ می‌کرد. صیانت فردی بدین معنا که متدین خودشان را در حالت انزوایی نگهدارند و آسیب‌پذیرند و این در جامعه فعلی همان تحجری می‌شود که امام (ره) فرمودند: این تحجر علت ضعیف شدن ارتباطات و قدرت تفاهم متناسب با سطح انتظار می‌باشد. انتظار از سطح زهد فردی و مصون بودن فردی به مصونیت اجتماعی کشیده شده است ولی ارتباطات چه در سنجشها و منطقها چه در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی هیچگونه تغییری نکرده‌اند.

۳/۹/۲ - آسیب دیدن اقتدارها در صورت به وحدت

نرسیدن روابط اجتماعی و منطق اجتماعی

در اینصورت حتماً اقتدار آسیب‌پذیر می‌شود. برای ما خیلی ناگوار و تلخ است که جامعه اسلامی دچار آسیب بشود. اگر همدلی در انتظارات پشتوانه‌اش همفکری، همکاری و ارتباطات نباشد جامعه به اختلاف سلیقه زیاد

سازمانی مطرح است. در این قسمت شما علتها را ذکر می کنید و می گوئید: اگر آن سه تا (انتظار، ارتباط و اقتدار) بود آرایش اجتماعی ایجاد می شود و سپس تولید، توزیع و مصرف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منظم می شود.

(س): ارتباط «ترتیب، تنظیم، تدبیر» با عدالت چیست؟

(ج): فرض ما اینست که پتانسیل وحدت و کثرت در انتظار، ارتباط و اقتدار را تمام کردیم. البته به اینکه تکاملش چه چیزی میشود فعلاً کار نداریم.

۴/۲ - تعریف ترتیب به نظم دادن به سطوح و تعریف تدبیر به برنامه ریزی و سازماندهی

آن پتانسیل ایجاد شده در سطح ترتیب، ترتب و دارای سطوح منظم و در تدبیر برنامه ریزی و سازماندهی می شود یعنی در این سطح علل تولید سازمانهای اجتماعی مطرح می شود که معلولش «مدیریت، مشارکت، مباشرت» می باشد.

۴/۳ - تشبیه ترتیب به محور عمودی نظام مدیریت و تنظیم به محور افقی نظام مدیریت و تدبیر به نسبت بین محور افقی و عمودی

ما یک ترتیبی داریم. البته من تناظر را روی نقاط قبلی معنا می کنم. ما اول اگر یک خط عمودی بکشیم طول و عرض و ربط این خط عمودی باید زیاد بشود تا معنای تکاملی - که در بالا گفتیم به وحدت و کثرت زیاد می شود -

در اینجا شکل بگیرد. مثلاً وزیرها، معاونین وزیر، مدیر کلها و ... در موضوعات مختلف در هر سطح متناظر یکدیگر هستند. یعنی وزیرها متناظر با هم و مدیر کلها هم متناظر با هم می باشند و در یک چارچوب قرار می گیرند. اگر ما تقسیمات را در نظام جهانی ببریم و از

کشیده می شود زیرا ابزار هماهنگ سازی ندارد. بعبارت دیگر اگر روابط اجتماعی و منطق اجتماعی تان با منطق عمل که ساختارها و عامل هماهنگی رفتارها می باشند و منطق نظرتان هماهنگ نباشند نمی توانید وحدت اجتماعی را ایجاد کنید و وقتی وحدت اجتماعی ایجاد نشد هیچ جامعه ای نمی تواند به وحدت برسد و مقتدر باشد. بله تنها می توان جوامع کوچک و درگیر با هم شکل داد که به مرور زمان به فرسایش و نابودی دچار می شوند. یعنی به جای اینکه به وحدت برسند تا به دشمن آسیب برسانند، به خودشان آسیب می رسانند، یعنی هر کس دیگری را لعن می کند و این با اقتدار ناسازگار است.

۳/۹/۳ - بوجود آمدن اقتدار مادی برای کفار به دلیل توسعه یافتن و به وحدت رسیدن انتظارات و قدرت تفاهم

از آن طرف کفاری که قلوبشان با یکدیگر نیست براحتی انتظاراتشان توسعه یافته و قدرت تفاهم با هم دارند. کسینجر با مارگارت تاچر بر سر منافع مشترک به وحدت می رسند ولی ذو انسان با ورع، با تقوا، با علم و با فقاقت که رو به یک قبله نماز می خوانند و هر دو مروج اسلام و هر دو دلسوز به اسلام هستند نمی توانند با همدیگر حرف بزنند. لذا نباید فوراً بگوئیم این عدم تفاهم بدلیل هوی است بلکه ابزار تفاهم ندارند.

۴ - بررسی «ترتیب، تنظیم، تدبیر» به عنوان علل پیدایش عدالت

۴/۱ - انتظار، ارتباط، اقتدار پتانسیلی است که در «ترتیب، تنظیم، تدبیر» آرایش می یابد

بعد از انتظار، ارتباط و اقتدار «ترتیب، تنظیم، تدبیر» بعنوان اصول برنامه ریزی و هماهنگ سازی ساختار

دوم باشد. مثلاً تعادل اقتصادی برای آمریکا عدالت است و لذا حق و باطل‌هایی را متناسب با آن مطرح می‌کند. یعنی او هم قبول دارد که باید جامعه قانون و قاضی داشته باشد و جلوی ظلم گرفته و عدل گسترده شود ولی تعریفش از عدالت به تبعیت از ساختاری است که درست کرده که این ساختار به تکامل او بستگی دارد.

تکامل الهی هم حتماً ساختار و نحوه تنظیم روابط مکانی و سازمانی متناسب با خود را برای رفتن از این مرحله به مرحله دوم لازم دارد. مثلاً باید مردم ایثارگرتر بشوند و بعد آنطرف مصلحت‌گراتر بشوند. عدالت در دستگاه الهی مفهوم دیگری پیدا می‌کند. پس اینکه بگوئید: متجاوز هست یا نیست؛ می‌گوییم: در نفوذ اداره، یعنی مدیریت مشارکت، مباشرت چه نحو ربطی دارد؟ نحوه ارتباطشان به چگونگی تقسیم طولی عرضی و نسبت بین آنها - که برنامه (برنامه عملیات سازمانی) را نتیجه می‌دهد و الگوی تخصیص مقدرات است - بستگی دارد. در حقیقت سازمان محور عمودی و افقی دارد و فعالیتش بین اینها موضوع دیگری است که با الگوی تخصیص می‌آید.

۴/۵ - انضباط اجتماعی حاصل رعایت عدالت بر محور مورد پذیرش جامعه

بنابراین در نظام مادی تعریف عدل را تکنولوژی مشخص می‌کند اما در نظام الهی تکنولوژی پیدا می‌شود و انسان، مادی تعریف نمی‌شود. انسان رشد پیدا می‌کند و به تبعیت رشد برای او ثروت ایجاد می‌شود و اختراع می‌کند. یعنی ابتدا نوعی خاص از رابطه بین انسان و جهان را بر می‌گزیند و سپس آن رابطه را توسعه می‌دهد و این علت پیدایش مدیریت است مدیریت اگر عادلانه نسبت به

بین الملل تا مباشرت در شهرستان بیریم محال است که در یک چهارچوب باشند و مجبورید برای این موضوعات در مقیاس جهانی یک اختلاف سطح قایل باشید که تقسیماتی هم داشته باشد. مثلاً در منطقه‌ای به یک صورت و در کشوری هم به یک صورت دیگر باشد. اگر بگوئیم استانداردهای این چهارتا هست و در کشور منطقه و جهان هم باید سه تا باشد و این محور عمودی شما می‌شود و متناسب افقی آن هم وقتی جهانی شد بیشتر می‌شود. تدبیر یعنی نسبت بین این دو تا نسبت بین محور طولی و عرضی که هرچه این محور بیشتر بشود یعنی هرچه وحدت و کثرت و یا تنوع موضوعات آن زیاد شود امور متناظران و ترتیب‌تان و نسبت بین اینها و تنظیم‌تان هم به نسبت بیشتر می‌شود، یعنی وحدت و کثرت جدید در ساختار جدید ایجاد می‌شود.

۴/۴ - تناسب ترتیب، تنظیم و تدبیر با کمال معیار عادلانه بودن آن

(س): ربط این را به عدالت چگونه برقرار کردید؟

(ج): این دستگاهی که می‌خواهد توزیع را در عینیت متکفل بشود باید به تکامل ربط داشته باشد. شما در اینجا نسبت به توزیع مدیریت بحث می‌کنید. یعنی درباره سازماندهی و برنامه (قبل از ارتباط به موضوع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) و اصل مدیریت بحث می‌کنید و می‌گویند: باید تناسب، مدیریت را به تکامل تعریف کند، یعنی اینکه چرا این تقسیمات را کردند باید بگویند: تناسب با کمال و متناسب با انتقال به مرحله دوم است و عدالت را در همان محور (عدالت در اداره) بیان کرده است.

بنابراین تنظیمات باید با تکامل در محور خود به هنجار عادلانه باشد، یعنی بتواند علت انتقال از این سطح به سطح

سازگاری دارد و نسبت به آن درک وجدانی دارند ولی قوانین دیگر با محور وجدان اجتماعیشان نمی‌خوانند. به تعبیر دیگر یک توصیفی از علی بن ابیطالب دارند که آن توصیف چیزی نیست که در زندگی روزمره‌شان با آن برخورد می‌کنند و لذا آن انضباط مطلوب در جامعه ایجاد نمی‌شود.

پس ساختار مکانی و ساختار زمانی متناسب با تکامل اصل می‌باشند. یعنی یک محور تکثیر عمودی و یک محور افقی می‌خواهیم که نسبت بین‌شان را تنظیم کردن یا تدبیر کردن و برنامه‌ فعالیت می‌گوئیم. اگر این محور درست باشد، عدالت از پایگاه و از مبنا تعریف می‌شود.

محوری که مردم آن را پذیرفته نباشد، انضباط نمی‌آورد ولی مدیریت وقتی که نسبت به آن محوری که پذیرفته‌اند، عادلانه باشد، امکان الزامشان به انضباط و التزام مردم به انضباط ب راحتی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر الزام از طرف نظام و التزام از طرف مردم می‌تواند توسط زور نسبت به قبول روابط اجتماعی صورت بگیرد و مفهوم این سخن این است که مردم بر محور دیگری عدل و ظلم را می‌شناسند و کار شما آن محور را نتیجه نمیدهد. در نماز عید فطر پنج میلیون نفر در سرمای شدید دست‌شان را بالا می‌گیرند و قنوت می‌خوانند ولی همین جماعت برای قوانین راهنمایی و رانندگی و مسایل دیگر اجتماعی انضباط ندارند زیرا مناسک نماز با محور پذیرش آنها

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»